

# چشم انداز ایران

۱۲۶

بنا نهادی بر پایه علم و عدل

دوماهنامه چشم انداز ایران

اسفند ۱۳۹۹ و فروردین ۱۴۰۰

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

\*\*\*

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaz\_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

## آغازین

چرا خاتمی؟	۲	لطف الله میثمی
نوروز؛ دادبانی و شادمانی	۵	محمدعلی دادخواه

## چشم انداز سیاست داخلی

شهرهای مرزی؛ فرصت یا تهدید	۱۲	گفت‌وگو با احسان هوشمند
یک کلمه؛ قانون	۱۷	محمد محمدی گرگانی
اگر رئیس جمهور می شدم!	۲۰	مهدی غنی
دولت مستعجل	۲۴	سالار کاشانی
نقد و بررسی کتاب «روایت یک استعفا»	۲۷	سعید زیباکلام
چشم‌ها و گوش‌ها	۹۲	

## چشم انداز اندیشه

موانع فهم قرآن در آموزش‌های جاری	۳۴	لطف الله میثمی
اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیتته و آزادی بیان	۴۱	مهدی رجبی
کیفیت سخن گفتن از خدا در جهان مدرن	۴۶	
اخلاق مداری و انسان‌دوستی در سروده‌های حکیم طوس	۵۱	احمد کتابی

## چشم انداز اقتصاد و توسعه

ساختارهای نظام درمان علیه حقوق بیمار	۵۴	احمد هاشمی
نظام سلامت، حقوق بیمار و وجدان جامعه	۵۵	گفت‌وگو با ایرج سبحانی
حقوق بیمار، نظارت عمومی و قوانین	۶۱	گفت‌وگو با قربان بهزادیان نژاد
چگونه مراقبت‌های بهداشتی در اروپا اعمال می‌شود؟	۶۴	دیوید روک-برگردان: هادی عبادی
دردی فراتر از بیماری	۶۶	آزاده توسلی
بوس؛ خطاهای گذشته و درس گرفتن از آن‌ها توسط مردم و دولت	۶۸	حمیدرضا عریضی

## چشم انداز جامعه

تاریخ‌نگاری جنبش کارگری در سده چهاردهم هجری شمسی	۷۴	
واکاوی مهم‌ترین چالش‌های فراروی کارگران ایران در آستانه ۱۴۰۰	۷۶	لیلازراقی
مقاومت در برابر سال‌ها تشکلی‌زدایی!	۷۸	پرویز صداقت
سد تشکلی‌یابی مستقل باید شکسته شود	۷۹	حسین اکبری
از کدام جنبش حرف می‌زنیم؟!	۸۰	فرامرز توفیقی
مناسبات ضد انسانی در مناطق آزاد متوقف شود	۸۲	ناصر آقاجری
آموزش رایگان؛ رؤیایی که خصوصی‌سازی شد	۸۳	مهدی فخرزاده

## چشم انداز تاریخ

پرواز انقلاب	۸۸	خاطرات احمد غضنفرپور
سیر تحول سیاست رفاه در ایران	۹۳	گفت‌وگو با علی شکوری
پیوند ایران دوستی و اسلام‌گرایی	۹۷	گفت‌وگو با محمد ترکمان
خدا در برابر قانون و مردم	۱۰۲	مهدی غنی
کودتای ۹ اسفند علیه دکتر مصدق	۱۰۶	فرید دهدزی
رادمردی از تبار صبر و پیروزی	۱۱۲	ناصر تکمیل همایون
صورت مذاکرات شورای انقلاب (۱)	۱۱۴	حسین رفیعی

## چشم انداز سیاست خارجی

اسرائیل و مهاجرت معکوس یهودیان	۱۱۸	محمد احمدی
بهار عربی اوباما از منظر شادی حمید	۱۲۵	علی عریضی
چشم انداز خوانندگان	۱۲۸	

## خوانندگان محترم چشم انداز ایران

متأسفانه به دلیل مشکلات عدیده تهیه کاغذ و هزینه‌های چاپ ناگزیر شدیم از این شماره قیمت نشریه را به مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان افزایش دهیم. از همراهان گرامی می‌خواهیم با پرداخت به موقع هزینه اشتراک خود ما را در ادامه این راه یاری کنند.



# چرا خاتمی؟

## در آستانه انتخابات ۱۴۰۰



لطف‌الله میثمی

خاتمی در شرایطی کار خود را شروع کرده بود که با بحران منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو بود. در پی انفجاری در برج «الخبر» عربستان ۲۱ امریکایی کشته شده بودند و رسانه‌های جهانی ایران را متهم می‌دانست؛ گرچه دستگاه امنیتی عربستان چنین ادعایی نداشت. سفرای خارجی ایران را ترک کرده بودند و موشک‌های امریکا و غرب ایران را رصد می‌کردند. انتخابات دوم خرداد فضا را به کلی دگرگون کرده بود. به تدریج سفرها برگشتند و اوضاع عادی شد.

در اولین سالگرد دوم خرداد، خاتمی در سخنرانی خود در دانشگاه تهران گفت هرکسی دوم خرداد را به گونه‌ای تحلیل می‌کند، ولی من جوهر آن را شعار قانون اساسی و قانون‌گرایی می‌دانم. در واقع او با احیای قانون اساسی می‌خواست نشان بدهد قانون ظرفیت‌های زیادی دارد؛ مانند اصالت دادن به آرای مردم و حق شهروندی در اصول ۶ و ۵۶، منع مطلق شکنجه، عدم تفکیک آزادی و استقلال و همچنین جمهوریت و اسلامیت، احیای حقوق ملت و آگاهی مردم از حقوق خود با شعار ایران برای همه ایرانیان و گفت‌وگوی تمدن‌ها به جای جنگ تمدن‌ها، ارزش دادن به جوانان و زنان، مقابله با خشونت و خودسری تا جایی که مراجع دینی هم که حتی قانون‌گرایی را نمی‌پذیرفتند به او رأی دادند. خاتمی خصوصت‌های زیادی را پشت سر گذاشته بود؛ مانند برنامه چراغ، کارناوال عصر عاشورا، فاجعه قتل‌های زنجیره‌ای و فاجعه حمله به کوی دانشگاه.

به یاد بیاوریم در سال ۱۳۴۲ جان اف کندی، رئیس‌جمهور امریکا ترور شد. «اسوالد» عامل ترور پس از دستگیری در زندان توسط «جک روبی» به قتل رسید. جک روبی را هم کشتند و پیگیری پرونده به بن‌بست رسید، اما خاتمی قتل‌های زنجیره‌ای را پیگیری کرد و در نهایت در بیانیه وزارت اطلاعات افشا شد این قتل‌ها، خودسری‌های برخی اعضای وزارتخانه بوده که کاری بی‌سابقه بوده و معمولاً دستگاه‌های اطلاعاتی جهان هرگز مشابه چنین اعمالی را بر عهده نمی‌گیرند. خاتمی در ۵ مرداد ۱۳۷۸ در سخنرانی همدان بدین مضمون گفت: فاجعه حمله به کوی دانشگاه واکنش به بیانیه وزارتخانه و «اعلام جنگ» به دولت بود. با وجود روشن‌گری خاتمی که بیان آن جرئت می‌خواست، متأسفانه در آن مقطع از جانب خیلی‌ها به این فضای جنگی علیه دولت توجه نشد.

کار بزرگی که خاتمی کرد این بود که ۲۴ نفر از سرداران دوره جنگ بیانیه‌ای صادر کرده بودند و قرار بود حکومت نظامی شود، ولی آقای خاتمی در شورای عالی امنیت گفته بود وقتی اپوزسیون ما امثال سبحانی، رئیس‌طوسی و بسته‌نگارها از امنیت ایران دفاع می‌کنند چه جای حکومت نظامی است؟ درباره این اقدامات او گفته می‌شد اگر مصدق نفت و سیاست را «ملی» کرد، خاتمی هم اطلاعات و مشارکت را ملی کرد و اهمیت آن کمتر از ملی شدن نفت نبود. متأسفانه خاتمی را به غرب‌گرایی و امریکایی بودن متهم می‌کردند. درحالی‌که در انتخابات سال ۷۶ و در مناظره با سایر رقبای ریاست‌جمهوری برای اولین بار گفت ناوگان‌های امریکا باید از خلیج فارس خارج شوند و به‌واسطه رأی چشمگیری که آورد ظاهراً کلینتون، رئیس‌جمهور امریکا، سعی داشت خود را حامی او نشان دهد، ولی این‌طور نشد و تحریم‌های نفتی بیش از ۴۰ میلیون

در شماره اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۰ چشم‌انداز ایران، سرمقاله «چرا خاتمی؟» درج شد. از یک سو افراد زیادی کاندیدای ریاست‌جمهوری شده بودند که حدس می‌زدند رأی‌آوری خوبی داشته باشد، از سوی دیگر طرفداران اصلاحات هم ارزیابی دقیقی از عملکرد چهارساله خاتمی و همچنین از روحیات مردم نداشتند و فکر نمی‌کردند خاتمی بتواند برای بار دوم رأی کافی کسب کند. پوپولیسم رسانه‌ای هم دائم بر طبل خود می‌کوبید که چرا کره و پنی‌گران هستند! خاتمی می‌گفت اندیشه‌ورزی من در حدی هست که بتوانم با ارز نفت، کره وارد کنم و مخالفت‌ها را خنثی کنم، اما من معتقدم ارز حاصل از فروش نفت باید خرج سرمایه‌گذاری‌ها شود و به تولید اشتغال محور تبدیل شود.

از اسفند ۷۹ تا فروردین ۸۰، هشتاد نفر از اعضای نهضت آزادی و ملی-مذهبی با برجسب ناچسب براندازی دستگیر شدند که حتی آقای خاتمی از این دستگیری‌ها اطلاع نداشت. ابتکار عمل این کار با اطلاعات سپاه بود و همه دستگیرشدگان به زندان ۵۹ عشرت‌آباد منتقل شدند. این‌گونه تحلیل می‌شد این کار با این انگیزه بوده که ملت تصور کنند دستگیری‌ها در دوره خاتمی شکل گرفته و او در این موضوع نقش داشته است تا نتواند رأی بیاورد. رقبای خاتمی عبارت بودند از: احمد توکل‌کی که در رقابت با هاشمی رأی زیادی آورده بود، عبدالله جاسبی که تصویری می‌شد رأی دانشجویان دانشگاه آزاد را در سید رأی خود داشته باشد، علی شمخانی که فکر می‌شد رأی عشایر خوزستان برای اوست، همچنین محمود کاشانی، سید مصطفی هاشمی‌طبا، شهاب‌الدین صدر، منصور رضوی، حسن غفوری‌فرد و علی فلاحیان.

خانواده‌های ملی-مذهبی و نهضت آزادی برخلاف تصور مهندسی‌شده عملاً از خاتمی حمایت کردند. یکی از کاندیداهای رقیب به من گفت خاتمی شما هم دو الی سه میلیون رأی خواهد آورد. این موضوع نشان می‌داد چگونه سناریو طراحی شده است. از قضا در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، با رأی چشمگیر بیش از ۲۲ میلیونی مردم به خاتمی نقشه‌ها نقش بر آب شد. برای بررسی این رأی باید نیم‌نگاهی به عملکرد خاتمی بیندازیم.

دلار و بعداً ۲۰ میلیون دلار بدون اینکه بهانه‌ای باشد توسط کلinton اعمال شد.

پس از استقرار دولت خاتمی در خرداد ۷۶، با تمام همسایگان قرارداد امنیتی و عدم تجاوز بست. به طوری که هاله امنیتی به دور ایران کشیده شد و امریکا از این عمل خاتمی که تمامیت ارضی ما را حتی بدون شلیک یک گلوله تأمین کرد، بسیار نگران بود. او آزادیخواهی است که به استقلال تمامیت ارضی ما هم توجه عمیق داشت. ملک عبدالله درباره خاتمی می‌گفت او معتقد است هر کسی سرنوشت خود را خودش رقم می‌زند، در پی آن هر مملکتی نیز سرنوشت خود را خودش رقم می‌زند؛ بنابراین از چنین معادله‌ای تجاوز به کشور دیگری نتیجه نمی‌شود. رابطه ایران و عربستان و سایر شیخ‌نشینان در دوره خاتمی با صلح و دوستی بود.

پس از خرداد ۷۶ شاهد اوج آزادی مطبوعات بودیم به طوری که مطبوعات جایگاهی در سبب مصرف خانواده‌ها پیدا کرد و مرجع شد و در انتخابات ششمین دوره مجلس لیست پیشنهادی آن‌ها پیروز شد؛ البته هزینه آن را هم دادند و سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران، دستور تعطیلی فله‌ای مطبوعات را داد. روزنامه‌های «صبح امروز» و «مشارکت» که در مجموع خواننده‌های میلیونی داشتند به دلیل سرمقاله «راست وحشی» در روزنامه مشارکت به یک‌باره تعطیل شدند. از دیگر کارهای بزرگ خاتمی احیای شوراهای شهر و روستا و برگزاری انتخابات آن‌ها بود. مردم شهرها و روستاها فعال شدند تا سرنوشت خود را به وجه بهتری رقم بزنند.

خاتمی در گزارش صدرروزه خود اعلام کرد مشکل اقتصادی ایران، مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت است که ریشه‌یابی خوبی بود، اما تنها کاری که توانست بکند ایجاد صندوق ذخیره ارزی بود که برای جلوگیری از نوسات قیمت نفت و همچنین برای سرمایه‌گذاری در تولید اشتغال محور طراحی شد. با اینکه سررسید وام‌های دوران هاشمی به دوره او منتقل شده بود، ضمن پرداخت آن‌ها از توسعه سیاسی و اقتصادی هم باز نماند و نشان داد اولویت دادن به توسعه سیاسی در دل خود توسعه اقتصادی را هم به دنبال دارد. امروز که چندین سال از آن دوران می‌گذرد کسی نیست که به این پدیده اعتراف نکند. توجه کنیم که در ابتدای دوره خاتمی، در پی رکود جهانی قیمت نفت به زیر ۷ دلار رسید. علی‌رغم درآمد پایین نفت، خاتمی توانست قیمت ارز را ثابت، اقتصاد را متوازن و تورم را پایین نگه دارد و در این مدت هم مشکلی برای جذب سرمایه خارجی نداشتیم.

خاتمی درختی بود که نهال آن در تحولات سال ۶۶ توسط مرحوم امام کاشته شد. انشعاب روحانیون مبارز از روحانیت مبارز، مرزبندی اسلام امریکایی و اسلام محمدی، اولویت دادن به احکام اجتماعی قرآن نسبت به احکام فردی و ایجاد پشتوانه دینی برای قانون اساسی و قانون‌گرایی. اصلی‌ترین جرم خاتمی این بود که می‌گفت دو قرائت از دین وجود



دارد: نخست قرائت رسمی و جاری؛ و دوم قرائت مرحوم امام و قانون اساسی مبتنی بر آزادی مردم. این مسئله از یک سو خشم برخی را برانگیخت و از سوی دیگر اندیشمندان دینی را بر سر شوق آورد. این در شرایطی بود که برخی علما قانون اساسی را هم غربی می‌دانستند و هم مغایر با دین. در دوره خاتمی قانون اساسی و قانون‌گرایی اعتبار خاصی پیدا کرد به طوری که افرادی که قانون را کاغذپاره می‌دانستند به اهمیت راهبردی آن پی بردند.

متأسفانه جرم دیگر او اتهام «فتنه خاتمی» از جانب برخی نهادها بود. بدین معنا که می‌گفت اصالت با اجرای قانون اساسی است و حتی آن‌هایی که سلاح به دست دارند می‌توانند با زمین گذاشتن سلاح به پروسه مشارکت مردم بپیوندند. مسعود رجوی که دید هوادارانش ریزش پیدا کرده و خلع سلاح شده، «فتنه خاتمی» را مطرح کرد. خاتمی سعی داشت محارب را به مخاصم و مخاصم را به مخالف کاهش دهد و تشنج‌زدایی را تا جایی که ممکن بود عملی کرد.

امریکا با هر دو رژیم ایران و عراق مخالف بود و خط‌مشی مهار دوجانبه را اعمال می‌کرد، اما به خاتمی که آرای چشمگیری داشت پیشنهاد شد ایران با داشتن نهصد کیلومتر مرز مشترک با عراق، با حمایت امریکا نقشی مانند نقش «کنترها» علیه ساندنیست‌ها را در پیش بگیرد، ولی خاتمی اعلام کرد این یک طاس لغزنده است و آن را نپذیرفت. امریکا می‌خواست ایران هزینه حمله آن‌ها به عراق را بدهد که خاتمی زیر بار نرفت. خاتمی دو کار بزرگ انجام داد: یکی اجرای پیشنهاد فوق بود و دیگری جنگ با افغانستان به رهبری طالبان.

کار مخالفت‌ها با خاتمی به جایی رسید که او در سخنرانی خود در وزارت کشور اعلام کرد دولت هر نه روز با یک بحران مواجه بوده است. به هر حال خاتمی به واسطه عملکرد خود با رأی چشمگیری برای بار دوم انتخاب شد.

تا اینجا دلایلی بود که چرا علی‌رغم پیش‌بینی‌ها، خاتمی با چنین استقبال روبه‌رو شد. چشم‌انداز ایران هم با درج مقاله «چرا خاتمی؟» سرفراز شد. گرچه سناریوی انتخاباتی سی سال ۸۰ موفق نشد، اما مخالفان دست از مخالفت برنداشتند و خاتمی در دور دوم خود گفت این‌ها می‌خواهند از من یک تدارکاتچی بسازند که البته زیر بار آن نرفت. در واقع اگر این گونه بود که با او مخالفتی نداشتند. او به مناسبت سالگرد ۱۶ آذر در سال ۸۳ در دانشکده فنی سخنرانی کرد و گفت اصلاحات بن‌بست ندارد و تاکنون چندین انتخابات رفتند و انجام شده و با این بیان توب را در زمین جناح مقابل انداخت و تلویحاً به آن‌ها گفت شما که قانون اساسی را قبول دارید و مقام رهبری را فصل الخطاب می‌دانید این انتخابات‌های رفتند و رفتند و توسط مقام رهبری هم تأیید شد، بنابراین مخالفت‌های شما از چه مقوله‌ای است؟ در واقع آن‌ها را در سه کنجی اتهام و نفاق قرار داد تا تکلیف خود را تعیین کنند؛ البته یکی از نقطه‌قوت‌های این روند این بود که به تدریج ریزشی در بین مخالفان قانون‌گرایی به وجود آورد و برخی از سران آن‌ها گفتند اگر یک بار دیگر آرای مردم بدین صورت تکرار شود بایستی در ایدئولوژی خود تجدیدنظر کنیم و ایدئولوژی امام و آرای مردم را بپذیریم.

به نظر من به لحاظ راهبردی این ریزش‌ها در جریان مقابل انقدر استمرار یافت تا اینکه در سال ۹۲، حتی پس از رد صلاحیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، اتحادی بین اصلاح‌طلبان و رهبران منطقی جناح مقابل به وجود آمد که هاشمی گفت در ۹۲ مردم مانند انقلاب ۵۷ به خیابان آمدند و با پیروزی خود جلو انحراف را گرفتند و خیال من راحت شد.

هم‌زمان با دوم خرداد مرحوم آیت‌الله آذری قمی احساس کرده بود ایران با بحرانی مواجه شده است که از یک سو رقیب خاتمی از طریق اجماع فقها حمایت شده، ولی از سوی دیگر رأی مردم در سبب





خاتمی ریخته شده، ولی فقیه هم که بایستی اجماع فقها را تأیید کند آرای مردم را تأیید کرد. آقای آذری قمی گفت این پیروزی قانون اساسی و آرای مردم بر ایدئولوژی سنتی است. این نقطه عطفی بزرگی در تاریخ هزار ساله اجتهاد مصطلح بود.

خاتمی با تکیه بر همه نیروها و اقلشار جامعه به جز راست افراطی به تدریج شفاف‌ترین استراتژی راهبردی را ارائه کرد. به طوری که چندین بار متوالی بیش از ۷۰ درصد آرای مردم در سبب یک طرف تعلق داشت و حدود ۱۸ از آرا در سبب مقابل که در کمتر جای دنیا این چنین سابقه داشت.

در دوران خاتمی دو اتفاق افتاد: ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و در پی آن حمله آمریکا به افغانستان؛ و دیگری حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ (فروردین ۱۳۸۲). گرچه به درستی خاتمی واقعه ۱۱ سپتامبر را محکوم کرد، اما آمریکا و جنگ طلبان آن ایران را متهم می‌کردند. در مورد حمله آمریکا به عراق هم خاتمی گفت در عراق القاعده وجود ندارد و این حمله توجیه‌پذیر نیست و اگر آمریکا به عراق حمله کند، القاعده را به وجود خواهد آورد. دیدیم این پیش‌بینی درست از آب درآمد. داعش ابتدا در عراق به وجود آمد و بعد هم به سوریه منتقل شد. با اینکه فضای عمومی این بود که بعد از عراق نوبت ایران است و حتی عده‌ای می‌گفتند قبل از عراق باید به ایران حمله کرد، اما با خط‌مشی تشنج‌زدایی خاتمی، ایران از این مخاطره عبور کرد. تا جایی که آمریکا هم در باتلاق افغانستان گیر کرد و هم در عراق. او باما در ۲۰۰۷ این حملات را فاجعه نامید. پس از پایان دوره هشت‌ساله خاتمی با ایشان ملاقاتی داشتم. می‌گفت انصاف این بود متناسب با آرای آقای ناطق‌نوری در کابینه وزیر داشته باشم. من گفتم شما که در مرداد ۷۸ به فضای جنگی علیه دولت اشاره کردید چرا این فضا را بیشتر برای دانشجویان باز نکردید و روی آن مانور ندادید؟ خاتمی در جواب گفت در مقطع حمله به کوی باید کارهای بیشتری می‌کردم. او از تشکیلاتی که در پشت پرده احمدی‌نژاد در حال شکل گرفتن بود نگرانی‌هایی داشت که در این مورد هم پیش‌بینی او درست از آب درآمد.

مردم دوران چهارساله احمدی‌نژاد را پشت سر گذراندند و با جمع‌بندی منفی از این دوره چهارساله به سمت خاتمی رفتند و از او خواستند برای سال ۸۸ کاندیدای ریاست جمهوری شود. خاتمی در نهایت پذیرفت و در اولین حرکت خود در اسفند ۸۷ به شیراز، یاسوج و بوشهر رفت. استقبال بی‌نظیر مردم در این سه شهر، عده‌ای را امیدوار و برخی را هم نگران کرد. وقتی خاتمی به تهران برگشت روزنامه کیهان مقاله‌ای بدین مضمون نوشت که خاتمی مانند بی‌نظیر بوتو در پاکستان ترور خواهد شد. گرچه آقای موسوی‌خوئینی‌ها از جانب روحانیون مبارز نامه‌ای به مقام رهبری نوشت که سردبیر کیهان تغییر کند، اما ظاهراً پاسخی دریافت نکرد. در این اثنا شاید این تصور در مهندس موسوی راه یافت که این‌ها اجازه نمی‌دهند خاتمی رئیس‌جمهور شود و

دوم در سال ۲۸ از قانون اساسی چیزی نماند، حتی قوام می‌گفت نتیجه آن فروپاشی سلطنت خواهد شد که شد. دکتر مصدق هم با این بازی با قانون اساسی مخالف بود. مصدق حتی در شرایطی که مجلس در دست فتوادل‌ها و بروکرات‌ها و عوامل دربار و انگلیس بود و بدون توافق انگلیس و دربار کاری در ایران انجام نمی‌شد، در انتخابات دوره شانزدهم شرکت کرد. او اعتقاد داشت اگر انتخابات سالم باشد از دو حال خارج نیست: یا رأی می‌آوریم و به ملت خدمت می‌کنیم یا رأی نمی‌آوریم و ریشه‌یابی می‌کنیم چرا رأی نیاوردیم، اما اگر تقلب شد، باید مبارزه کرد تا انتخابات باطل و دومرتبه برگزار شود. کما اینکه این کار را در دوره شانزدهم انجام داد و وقتی اسناد تقلب بیرون آمد و افشا شد شاه مجبور شد انتخابات را باطل کند و در دور بعد فراکسیون نهضت ملی به مجلس شانزدهم راه یافتند و حماسه ملی شدن نفت و خلع پد شکل گرفت.

حال من و دوستانم از شما می‌خواهیم با توجه به شناختی که مردم از شما دارند و اعتمادی که به بینش و عملکرد شما دارند کاندیداتوری خود را اعلام کنید. اگر رد صلاحیت شدید چه کسی بهتر از شما و قانون‌مدارتر از شما که با شورای نگهبان وارد گفت‌وگوی علنی شوید و رویه‌های غیرقانونی را برای مردم توضیح دهید و باز کنید. مسلماً چون نمی‌توانند از شما هیچ بهانه‌ای بگیرند فرجی برای ملت حاصل می‌شود. در غیر این صورت باید با قانون‌گرایی، فضای سیاسی قانونی، توسعه و مانند این‌ها خداحافظی کنیم و در آینده با هزینه‌های چندین برابر، تازه به وضعیت فعلی بازگردیم. بیایم توکل کنیم و امر خودمان را به خدا واگذار کنیم و وارد صحنه انتخابات شویم. خدا می‌داند اگر قرار باشد این رد صلاحیت‌های غیرقانونی تکرار شود، ایران به چه روزی خواهد افتاد.

من در طول دوران ریاست‌جمهوری شما ضمن حمایت نه تقاضای ملاقات کردم و نه توقعی از جناب‌عالی داشتم نه تصور این می‌رود که بخواهم پست و مقامی داشته باشم. حدود چهل سال است تنها به کار مطبوعاتی مشغول هستم. فکر هم نمی‌کنم کسی جامع‌تر از شما بتواند هم به آزادی فکر کند و هم به دفاع و استقلال مملکت، هم قانون‌مدار باشد و هم اخلاق‌مدار. امیدوارم چشم‌ها به روی واقعیات باز شود. ■

پی‌نوشت:

1. dualcontainment

اگر هم شود، با ترورها و قتل‌های زنجیره‌ای مواجه خواهد شد؛ بنابراین در فروردین ۸۸ به میدان آمد و اعلام کاندیداتوری کرد. خاتمی که با این وضعیت مواجه شد در فروردین ۸۸ در بین هواداران خود در یک روز مقدس گفت در برابر سناریوسازان تسلیم نمی‌شوم و انصراف خود را اعلام کرد. شاید تحلیل او این بود که با حضور حجت‌الاسلام کروی و مهندس موسوی و خاتمی، آرای اصلاح‌طلبان شکسته شده و تجربه ۸۴ تکرار می‌شود. گرچه با این انصراف امید هواداران او به یأس تبدیل شد، اما او در جلسه مشترکی از کاندیداتوری مهندس موسوی حمایت کرد و شال سبزی را به گردن او انداخت و بدین‌سان رقابت‌های انتخابات ۸۸ رقم خورد؛ سخنرانی خاتمی در میدان نقش جهان که به لحاظ جمعیت بی‌نظیر بود، کمربند سبز از تجریش تا راه آهن، حضور پرشور مردم در خیابان‌ها پس از مناظره‌ها و...

انصراف خاتمی اوج عقلانیت او بود. اگر انصراف نمی‌داد احمدی‌نژاد به‌طور طبیعی رأی می‌آورد و با فاجعه ۲۴ خرداد میدان ولیعصر مواجه نمی‌شد. طی دو روز تمامی رسانه‌ها مردم را به جشن پیروزی احمدی‌نژاد دعوت کردند اما فقط ۳۰ هزار نفر و خوش‌بینانه ۵۰ هزار نفر در این برنامه حضور پیدا کردند که به روز «خس و خاشاک» و سید بودن احمدی‌نژاد معروف شد.

### سخنی با آقای خاتمی

ملت ایران طی بحران‌هایی که تا حدی آن‌ها را بر شمردم با شما آشنا شده‌اند و نحوه برخورد شما را با این بحران‌ها مشاهده کرده‌اند. یکی از رهبران نواندیشی دینی می‌گفت خاتمی در اوج قدرت طی هشت سال یک دروغ هم نگفت. با مردم صادقانه برخورد کردید و صداقت نهادینه شد، تاکنون هیچ فردی از صدر تا ذیل مملکت، مسئله مالی و اخلاقی هم در شما ندیده‌اند و گرنه آن را در بوق و کرنا می‌کردند.

اکنون ما در شرایط حساسی به سر می‌بریم تا جایی که برخی مسئولان نظام از بحران‌ها و ابربحران‌هایی نام می‌برند که یکی از آن‌ها بی‌اعتمادی و فروپاشی اخلاقی است؛ البته منشأ همه آن‌ها هم عدول از قانون اساسی و قانون‌گرایی و پیدایش رویه‌های ناهماهنگ با قانون و در مواردی ضد قانونی است. معلوم نیست ما به کجا می‌رویم.

دکتر مصدق معتقد بود نهضت ملی ایران و قانون‌ماده‌ای صنعت نفت نتیجه احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود. می‌دانیم در مجلس مؤسسان



# نوروز؛ دادبانی و شادمانی

## جهان پر شد از شادمانی و داد

### که کس را نیاید از آن رنج یاد

نوروز بزرگ‌ترین جشن ملی ایرانیان است که در پرتو دادگری و مردم‌نوازی شوکت و شکوه می‌یابد و این ارزش بی‌مانند بزم ملی است که نهاد قدرت در اوج اقتدار به هنگام نوروز، شایست و ناشایست را از دانایان مُلک پرس‌وجو می‌کند و به داوری دادبانان دل می‌بندد. فرهنگ و آیین ایرانی بر این پایه استوار است که ادامه فرمانروایی تنها از گذرگاه داد و پاسداری از حق و مبارزه با بیاداد می‌گذرد تا هر سال در برترین روز فراداستان آگاه شوند که پای از گلیم خود فراتر نهند و بر فرودستان آشکار شود که شالوده فرمانروایی بر پاسداری از حقوق آنان قرار گرفته است. بررسی ژرف و فراگیر فرهنگ ایرانی نشان می‌دهد ایرانیان جشن‌ها و بزم‌های خود را به نشانه برترین و بهترین ویژگی ملیت و همبستگی خود برگزیدند. بدین گونه که اقوام ایرانی با زبان، گویش و مذاهب گوناگون از بلوچ و گُرد و عرب و ترکمن تا لر و فارس و تات، در یک فرهنگ مشترک هستند که این فرهنگ فراتر از دیگر ویژگی‌های قومی و فردی قرار می‌گیرد. تفاوت در باور، زبان، لباس و ریشه و جایگاه قومی بازتاب و جایگاه چندانی در این همدلی و پذیرش ندارد و پیوند نهایی بر موضوعی فراتر و فراگیر است که در سپهر اندیشه ایرانی برجسته و پایدار می‌شود.

از آغازین روزهای شکل‌گیری تمدن کهن ایرانی، بزم‌های ایرانی دل در گرو دادگری داشته است. این دادگری برترین همبستگی را در دل مردان و زنان ایرانی به بار می‌آورد. در این رهگذر همدلی بی‌پایان و آرمانی بزرگ در اندیشه و چشم‌انداز هر ایرانی پدیدار گشته تا آنان بر این پیمان و پیوند، همگام و همراه شوند و هر ساله فرزندان این آب و خاک به هنگام کاشت، داشت، برداشت و انباشت و آغاز روز نو، ماه نو و سال نو، پیر و جوان و زن و مرد به دست‌افشانی و پایکوبی بپردازند و این اندیشه را بالنده و بارور سازند و در دل و جان جای دهند تا همگان در این نشست و برخاست به یاد آورند که دادگری برترین ارزش‌هاست.



محمدعلی دادخواه

فریدون ز لطفی که کرد ایزدی

نخستین جهان را بشتت از بدی

به جشن فریدون و نوروز جم

که شادی سترد از جهان نام غم  
(فردوسی)

در نوروز و مهرگان که ریشه‌های دادجویی و دادیاری پی و پایه بر پا داشتن آن‌هاست، این شوق به دادپروری شعله‌ای فراگیر در دل و جان ایرانیان داشته است تا همگی همسو و هم‌اندیش بر آن باشند که شادی برای دادگری و دادگری برای شادی است. به فرهنگ دیرپای ایرانیان بنگرید؛ این گزارش‌ها پرده از هدف و اندیشه نهانی و شیوه زیستن نیاکان ما برمی‌دارد و نشان می‌دهد آنان همه‌چیز را در پرتو دادگری آرزو داشته‌اند و به عمل رسانده‌اند. روشن است هر گاه فلسفه کاری برای مردمی بیان شود و برخورد و بازخورد آن را به نیکی بدانند، بدان دل‌بسته می‌شوند. هنگامی که انگیزه برپایی بزرگ‌ترین جشن یک سرزمین دادگری باشد و برجسته‌ترین شادمانی در آن دوران برپا شود، پیوند شادی و دادگری برجسته و برومند می‌شود و دو همزاد تاریخی را در بیکره اندیشه ایرانیان برپا می‌دارد.

از آن‌رو که نوروز گسترده‌ترین بخش هویت ملی ماست، این برداشت هوشمندانه و به گونه‌ای ژرف و پایدار شادخواهی و دادوری ایرانیان را بازگو می‌کند. ابوریحان بیرونی یادآور می‌شود: جمشید وزن کردن و سنجش را در پیکره ترازو در هم آمیخت که دستاورد این کار پاسداری از برابری ارزش و خواسته‌هاست که همان دادگری و انصاف را بازگو می‌کند. در نوشته‌های پس از اسلام این گزارش‌ها برجسته است که فرمانروایان ایرانی بسان هم‌ترازان خود در پیش از اسلام، در نوروز و مهرگان پذیرشی همگانی داشته‌اند و به دادخواهی مردم می‌پرداخته‌اند. بی‌گمان هنگامی که روح و ضمیر ناخودآگاه مردمی به موضوعی باورمند شود در گذر زمان آثار آن را خواهد دید. پژوهشگران آورده‌اند پس از پیکار جمشید با دیوان و شکست دیوان از وی، روزی نو آغاز گشت و فرمانروایان پیمان بست که همانند دیوان ستمگر نباشند، در پی پاسداری از حقوق مردم برآید و همگان از حقوق اجتماعی همسان برخوردار شوند. بدینگونه شکاف و امتیاز طبقاتی رخت بر بست و چنین فرایندی روزگاری نو را بر پی ریخت.

جمشید چو در کار کم کرد داد بسیار مزد

به زر بست دست حرامی دزد

(شیرازی، ۱۳۳۹: ۶۴)

گفتنی است روز نخست فروردین را در تمدن ایران بیت‌الشرف نام نهاده‌اند. در نخستین روز فروردین، خورشید نزدیک‌ترین فاصله را با زمین دارد. این زمان را شرف خورشید یا بیت‌الشرف گویند که از دوران پیش از تاریخ تا کنون این هنگام را ارج نهاده و عزیز داشته‌اند.

«در وقتی که خسرو کباکب مواکب خورشید در درجه اول از حمل که بیت‌الشرف است نزول نمود، جمشید به احضار اکابر اشراف فرمان داد»

(غیبات‌الدین بن همادالدین، ۱۳۷۸: ۱۷۸).

به روزی ز نوروز عشرت فرا

که روز شرف بود خورشید را

(آملی، ۱۳۹۱: ۲۰۹)

یکی از رازهای پایداری و ماندگاری نوروز آن است که با فطرت و خلقت انسان همسو و با نهان و آشکار آدمی همگام است. از بیرون نوروز پایه پای بهار که تپش طبیعت است به پهنه گیتی پای می‌نهد تا جهان نو و تازه شود و از چشم‌انداز درون و گوهر هستی نوروز پاسداری از دادگری است که ریشه آن به مبارزه دادویداد برمی‌گردد. از آن رو چون جوهر آدمی رو به سوی داد دارد و بدان دل می‌بازد بنابراین هر فرمانروایی که با نوروز مخالفت ورزیده با سرشت و ریشه آدمی درآویخته است و بی‌گمان بر زمین خواهد خورد. اینک هزاره‌هاست که

نوروز سرسبز و ستر در چکاد فرهنگ ایران سرفراز و پایدار و باشکوه ایستاده و با وجود تازش‌ها از پای درنیامده و به نرمی مخالفت را به پیروی واداشته است تا جایی که روزی حکمرانی عرب با او می‌جنگید و دیگر روز همه باید‌ها و نباید‌های آن را می‌پذیرفت. ریشه این چیرگی در آن است که نوروز پاسخگوی اساسی‌ترین

نیازهای ماست. این گوهر درخشان، مشعلی راهنما در گذر زندگی است که راه روشن زندگی را به ما نشان می‌دهد و آرامش و آسایش را پی می‌ریزد. به‌طورکلی نوروز جشن گستردن داد است و چون اعتدال بهاری نمایش زنده چگونگی اعتدال است، مردم آن را با آغوش باز می‌پذیرند. چون نوروز بر همه پرتو می‌افشاند، گرمی می‌بخشد، زمین و زمان را روشن می‌سازد و فرودست و فرادست در آنجا به چشم نمی‌خورد. در این سامانه هیچ کس برتر از کسی به‌شمار نمی‌آید.

نوروز را هنگام خورشید عدل، سپهر معدلت و کوکب عدل نام نهاده‌اند.

یعنی جناب داور دارای ملک و دین خورشید دادگستر جمشید دلنواز در فرهنگ ایرانی فرمانروایان را می‌خوانند که از خورشید دادگری فراگیرند.

اگر تو عدل ورزی همچون خورشید جهانی عمر تو خواهند جاوید

(عطار)

در چرخه زمان آغاز گردش به‌هنگام نوروز است؛ و بدین گونه به‌عنوان نماد دادگری، ستم‌ستیزی و صلح و دوستی را یادآور می‌شود که در جشن‌های ایرانی از آن یاد می‌گردد.

تا بهار مهرگان از عدل شاه اختران راستی پیدا شود در پله لیل و نهار

و این پند ابولفرج رونی است که:

## یکی از رازهای پایداری و ماندگاری نوروز آن است که با فطرت و خلقت انسان همسو و با نهان و آشکار آدمی همگام است

هر جا فریاد خیزد مقصد فریاد شو سایه مظلوم گستر آفتاب داد باش

پیوند دادگستری و شادمانی نیازمند سخنی فزون نیست. حکیمان شادکامی (خوشبختی) را برترین آرزوی انسان دانسته‌اند. همه پیام‌گران آسمانی و زمینی نیز سرشتی‌ترین نوید خود را چنین بازگو کرده‌اند که اگر پای در رکاب آیین آن‌ها گذاریم خوشبخت خواهیم شد. فرزنانگان بر این گفته همدل‌اند که پیش‌نیاز شادمانی دادگری است و بدون پی‌نخست پایه دوم برپا نمی‌شود. برای پاسداری از حافظه تاریخی بجاست به این نگارش‌ها و نگاشته‌ها ژرف‌تر و گسترده‌تر نگریم تا فرزندان امروز از فرهنگ فرهیختگان دیروز آگاهی و بالندگی یابند و به شیواترین شیوه مشعل‌های دیروز را فروزان دارند تا باز هم آن فر

فرهمند و نگرش انسان زمینی که دل به بیکران سپرده و پای بر خاک و چشم بر آسمان دارد، مهرمند و بخرد گشوده شود و سرزمین را سرشار از آرامش و آسایش کند؛ زیرا پیکره اندیشه ایران باستان چنان برهم نشسته بوده که کالبد زمینی تن انسان نگرش به آسمان جان داشته است. با اندک بررسی‌ای روشن می‌شود زبان فارسی پیوند

بیرونی و رشته همبستگی همه‌گفت‌وگوهاست، اما یک پیوند نهانی نیرومندتر از این زبان هست و آن هم بزم‌ها و جشن‌های فرهنگ ایرانی است. این همنشینی‌ها سوی‌مندی درونی ما را همراه با احساس مهرآفرین چنان به هم نزدیک می‌سازد که فراتر از گفت‌وگو قرار می‌گیرد و ژرف‌تر از پیوند آب و خاک است و باور و نژاد و دیگر ویژگی‌ها را برق‌آسا درمی‌نوردد و به گونه‌ای شگفت و شگرف همه ایرانیان را هماهنگ و همسو می‌سازد. رشته بی‌گسستی که سده‌های فراوان ما را همدل ساخته و جویبار دوستی و روشنایی را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب به خانه هریک از ما باز کرده است. درخت سایه‌گستری که در پرتو سایه‌اش آسایش گرفتیم و دور و نزدیک پایگاه خود را در بیخ و بن این درخت شادای‌بخش دانستیم. این نگرش‌های اندیشه‌خیز و خردساز، سامان امروز و پشتوانه فرداست. تکیه‌گاهی که هرگز لرزش و ریزش در آن دیده نمی‌شود و پابندان پیوند و یکپارچگی تاریخ و تمدن ایران در این همپرسگی با گذر از بیشه‌اندیشه‌ها ریشه‌های آن را یافته و ژرفای آن را کاویده و با نگرشی موشکافانه سره از ناسره بازجسته‌اند؛ سپس دستاوردهای تازه را رهگشای جهانی روشن و صلحی پایدار کرده‌اند تا همه کس در پرتو دادگری زندگی را به شادمانی سپری کند. اسطوره‌های رمزگونه فرهنگ ما نمودهایی هستند تا ما را از بود و هستی مان آگاه سازند.

نوشته پیش‌رو گزیده و چکیده‌ای است از دیدگاه‌های پژوهشگران درباره نوروز و دادگری.

## چشم‌انداز تاریخی

بی‌گمان هیچ فرهنگ‌مدار فرهیخته‌ای نمی‌پذیرد ایران در حال ناگوار امروز بماند، اما برای برپاساختن فردای بهتر باید دیروز را شناخت، امروز را پرداخت و به ریشه‌ها اندیشید و از یزدان یکتا یاری خواست و بدین گونه رهسپار سرچشمه هستی شد. سیاه‌بختی آدمی هنگامی رقم خورد که به ستم کرنش کرد. اگر به ژرفای اندیشه بی‌ریزان درخت تمدن ایرانی ره جویم، شاید بتوانیم برای زدودن دشواری‌های امروز چاره‌ای بیندیشیم.

به گزارش دیرینه‌نگاران همه پادشاهان پیشدادی، داد را پیش و بیش از هر چیز ارج می‌نهادند. هوشنگ پیشدادی جشن سده را پی ریخت و آتش را برافروخت. جمشید پیشدادی نوروز را برپا ساخت و فریدون پیشدادی مهرگان را آغاز کرد. همه این بزم‌ها جشن‌های دادبانی بوده است که مردم را همراز و دم‌ساز یکدیگر می‌ساختند.

در چرخه روزگار دادویداد و پیکار و گریز از پیامدهای ویران‌گر استبداد در پی برپایی کاخ دادگری اسطوره‌های ایران روشن‌نگر اندیشه و منش آدمیان بوده است که در گذر زمان و زندگی پیوندی ژرف در میان مردم و دادگری برپا می‌سازد. در این بندوبست مردم به دادپوری روی می‌آورند؛ زیرا در سرزمین بی‌ستم مردمانی شادمان می‌زیند که در بزن‌گاه مبارزه با ستم پیروزی را جشن می‌گیرند برترین مبارزه و پرشکوه‌ترین جشن در همین رویاری و پیروزی است؛ جمشید نوروز را برپا ساخت و فریدون مهرگان را.

فریدون ز لطفی که کرد ایزدی

نخستین جهان را بشتت از بدی

به جشن فریدون و نوروز جم

که شادی سترد از جهان نام غم

(فردوسی)

این مهر اهورایی است که دیدار دل‌های ما را در پایگاه‌های که هیچ نشانی از همسایگی خاکی نیست، مهرورز می‌سازد. ایران از دیرهای دور سرزمین جلوه‌های گوناگون بوده است، اما کدام ابزار این گونه‌گونی را همگون می‌سازد؟

نگرش‌ها، گرایش‌ها و باورها که در بیشتر زمینه‌ها با هم سر سازش ندارند، ریشه‌های قومی و قبیله‌ای که ما را از یکدیگر جدا می‌سازند، پایگاه‌های جغرافیایی که هیچ همسانی‌ای در دامن کوه و دل کویر نیست و جنگل مازندران با کویر نمک همخوانی و هم‌زبانی ندارند، با این همه رشته‌ای پنهانی در نهان و نهاد ما پدیدار است و پرتو آن در چشمان مردمان شوق‌زده همه این آب و خاک تابنده. چهره مردمی و دهقانی نوروز چنان دل‌نشین است که سلطان خود را بدان نزدیک می‌کند و نوروز را سلطانی نام می‌نهد. بر آن سرم که بگویم رنگ، زبان، باور، پایگاه و پیشه در فراخوان نوروز رنگ می‌بازند و در برابر این دادبانی و شادمانی سر خم می‌کنند. همگی در هنگامی دل‌نشین در



جشن مهرگان؛ یادگاری خجسته از ایران باستان

«روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو  
هر نفس اندیشه نو، نوخوشی و نو غناست»

#### (مولوی)

پیوند نو و روز هنگامی رخ می دهد که پدیده ای تازه از خوشبختی و آرامش در راه ما دامن می گسترند. فروغ فرهنگ در ژرفای هریک از نشست و برخاست های نوروزی به چشم می خورد. فرهنگی گران سنگ که به اساسی ترین نیاز نهان و برون آدمی پاسخ می گوید. به گزارش پاسداران فرهنگ ایران جمشید بنیان گذار نوروز است، اما جمشید خود فرزند برومند طهمورث است. طهمورث در گذر فرمانروایی و روشنگری دریافت برخی (دیوان) با انباشت ثروت و در پی آن قدرت، زندگانی دیگران را به زنجیر می کشند و آرامش و آسایش مردم را نابود می سازند. او را رایمنندی فرخنده پی بود به نام «شهرسپ». این فرزانه دورانیش به طهمورث یادآور شد که باید بر دیوان بتازد و آنان را بر جای خود نشاند. فرمانروا گرز گران برگرفت و به نبرد این گروه که با دفتر و نوشتن و آموختن جایگاه ویژه ای از آن خود ساخته بودند، درآویخت و شکستشان داد. دیوان از طهمورث زنهار خواستند و پیمان روا شدند که هنر نوشتن به دیگران بیاموزند و بانگ برآوردند:

که ما را مکش! تا یکی نو هنر

بیاموزی از ما، کت آید به بر

#### (فردوسی)

و بدین گونه رفتار شد. پس از طهمورث که به دیوبند پرواژه شده بود فرزند دلاورش جمشید بر تخت نشست، اما دوباره یورش بنیان کن دیوان را دید که با پلیدی و ناپاکی، با خرمی و درستی درمی آویختند و چنان شد که بیشتر مردمان رنجور و افسرده شدند. چون نبرد پدر به یاد آورد بر آن شد که با دیوان درآویزد و از گستردگی خواسته و توان آنان نهراسد و آنان را از ستم بازدارد تا کم و بیش بشناسند و بر دیگر مردمان ستم روا مدارند.

است. آنچه روشن است جشن های ایرانی به ویژه نوروز و مهرگان بازتاب فرخنده یک خیزش عظیم و ستم ستیزی است که پس از پیروزی و کامیابی مردم در هم شکستن ستم و پیروزی داد را به شادی برپا داشته اند؛ و این پدیدارها باوری برومند در دل دادیاران برپا ساخته است و در پندنامه زندگانی خود برای فرزندان، پاسداری این ارزش ها را پای فشرده تا هر سال در بهترین هنگام که هوا از سردی گریخته است و به گرمی گام گذاشته و «شب و روز باشند بر یک قرار» آن ارزش ها را یادآور شوند و جشن بگیرند. این رسم با هزاران گوشه ناکاویده و پنهان شده در برابر ماست تا در این روزگار غبارگرفته با نسیم خرد غبار آن را برگیریم و حقیقتش را بیابیم.

تاریخ نگاران یادآور شدند نوروز جشن دادگری و دادخواهی است و در فرهنگ خروشان و جوشان ایرانی توفنده و تپنده سالها را طی کرده، سده ها را پشت سر گذاشته و هر سال هنگام بهار زندگی تازه ای به ما بخشیده است. یاخته های این پیوند از داد و خرد و شادمانی ساخته و پرداخته شده است. نوروز ما را آگاه می سازد تا هنگام تازه را چگونه آغاز کنیم و پندار خود را با پندهای خوان نوروزی هماهنگ کنیم. مرزداران و مرزبانان این فرهنگ بر این باورند که این بانگ آگهی هر ساله در پی آن است که آینده ما را به گونه ای بیمه کند و از گزند کژراهی و کژاندیشی و کژباوری دور سازد.

چگونگی رویش، جنبش و چرخش جشن فروردین یک جهان اندیشه را به همراه دارد که هر کس به بن مایه های رازناک و رمزآلود آن نظر افکند فرهمند و فرهیخته بر روزگار پیش رو بنگرد.

#### راز نوروز

نخست به واژه نوروز بنگرید؛ نو بازگویی تازگی و آفرینش است و بازتاب خواسته نوجو و نوخواه آدمی است و روز پیام گر زمان و روشنی را با خود به همراه دارد:

سایه چتر میانه روی و مردمداری سال و ماه و روز را با شادی می آغازند. این همگرایی و همگامی در دوران تاریخی با کوروش آغاز می شود. به هر سو باید از آغاز این جشنواره فرهنگی و ملی؛ یعنی چهارشنبه سوری تا بدرقه آنکه سیزده بدر است به برپایی جشن و هم پرسگی و همدلی در پایگاه فرهنگی و اجتماعی سراسر میهن را فراخوانیم و مردم را به گونه ای روان و رسا از چونی و چگونگی این پی و پایه خجسته آگاه سازیم.

فزون بر همه این ها، در روزگاری که فشار فرساینده فروپاشی بسیاری از ارزش ها شتاب گرفته است و سوگمندان می رود که جای باورمندان امروز را به ناباوران فردا واگذارند، رواست یک فراخوان فراگیر برای نگاهی از فرهمند فرهنگ فرزندان ایران برپا سازیم و فرجام این تلاش و پیکار را دستیابی به دادگری و شادمانی بدانیم.

#### سرچشمه های نوروز

درباره جشن های ایرانی سخن فراوان رفته است. هر نویسنده ای از دریچه نگرش و بینش خود در این باره سخن رانده است، اما شاید در این گزارش ها و بینش ها، کمتر به بن مایه و سرچشمه آن نظر افکنده اند. رسم ها و بزم هایی که این سرزمین سپند هزاره ها را ترک نگفته اند و در گذار سالیان بر هم نشسته در فراز و نشیب با ما هم نشین بوده است. نوروز در آغاز پیدایش در کاخ و کوخ ایرانیان را با مهر کوبیده، اما ستبر و استوار در جایگاه خود نشسته است، دفتر داد و شادی را گشوده و کوله بار مردمان این آب و خاک را برای دوازده ماه دیگر از عشق و مهر و خرد و خرسندی لبریز کرده است.

نوروز همان هنگامی است:

عیش و نشاط و شور طرب را صلا ز نیم

وجد و سرود و شوق و شعف را صدا کنیم  
اگر به سرچشمه پیدایی نوروز ره جویم و از آن ترنم و ساز و سامان بهره مند شویم، بی گمان گشودن این روزن پاسخگوی هزاران پرسشی است که در گذر زمان بر ذهن و زبان ایرانیان پا نهاده



این نابخرد مردم را دیو نام گذاری کردند. فردوسی آنان را این گونه گفته است:

تو مر دیو را مردم بد شناس

کسی کو ندارد ز بزدان سیاس

(فردوسی)

جمشید با سپاهی گران بر آنان تاخت و آنان را از پای درآورد. این نبرد بزرگترین و شگرفترین نبرد به جای مانده در تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران کهن است که پندآموز و شادی بخش در پیشانی روزگاران ایرانیان، سربلند و سرفراز ایستاده و چونان مشعل روشنگر و رهایی بخشی بوده است که در گذرگاه رخدادها هر بار در پیچ واپیچ راهی، مردمان درنگ کرده اند، نوروز و آیین ها و بزم های پیرامونش چونان کلیدی رهگشا در دست بخردان ایرانی قفل ها را گشوده و سختی ها را پیموده است.

## ما و نوروز

در زمانه ما رواست که به بازپیرایی اندیشه ها و اندوخته های دیروز پردازیم و در سایه سار برترین و برومندترین ستون پیوند گروه های مختلف ایرانی به بازاندهی درباره نوروز، آستین آگاهی بالا زیم. نوروز فقط جشنی برای گذر زمان نیست، ابزار پولادین همبستگی ملی است و ستون استوار، همسویی و مهرورزی تک تک ایرانیان به شمار می آید. اگر ژرف بنگریم و موشکافانه به بررسی نشینیم، خواهیم دانست

که نوروز بانگ خود آگاهی است برای واژگونی کاخ ستم و برپاساختن بنیاد دادگری و زمینه ساز خرسندی و خرمی آدمی در پهنه گیتی.

در زمان هخامنشیان که گسترده ترین پهنه فرمانروایی در گذر تاریخ بوده است و شهرها دور از یکدیگر قرار داشتند و ابزار فرستادن فرمانها در دسترس نبوده است و باورهای فراوان، یکتایی و دوگانگی و بت پرستی و ستایش ستارگان در آن به چشم می خورد،

آنچه ایران و ایرانیان را همبسته، همسو و همدل می ساخت، همین رسمها و بزمهای دل نشین و مهرگستر بوده است که قوم و قبیله و زبان و باور را درنور دیده و در چکاد دادگری و خردمندی مردم را به پای کوبی و دست افشانی واداشته است.

در بندهشن آمده است که اهورمزدا در ماه فروردین هنگامی که شب و روز برابر است جهان را بیافرید و ابوریحان یادآور شده است: «نوروز نخستین روز است از فروردین ماه و زین جهت نوروز نام کردند زیرا پیشانی سال نو است». (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۵۳). از روزگار کهن نام نخست هرماه را به نام خداوند «اورمزد» قرار دادند و نام جمشید پس از برپایی نوروز و پیروزی بر ستمگران خودکامه

بدین سان دگرگون شد و پیش از آن وی را «جم» می نامیدند؛ زیرا «شید» نام خورشید است و پرتو خورشید داد از آن روز مردم را خرسند و شادمان ساخت.

نوروز بزرگ آمد آرایش عالم

میراث به نزدیک ملوک عجم از جم

(عنصری بلخی)

باستان نگار پرآوازه «ضحاک کسروی گردیزی» یادآور شده است که پس از پیروزی جمشید بر دیوان، مردم چنان شادمان و خرسند شدند که دوران تازه را به یکدیگر فرخنده باد و خجسته باش گفتند و واژه «پیروزی» را که ویژه کامیابی در جنگ است برای نوروز به کار گرفتند و در نشست و برخاست نوروزانه با شادی و خرسندی بانگ برمی آوردند: «نوروزتان پیروز باد» و چنان این شادکامی برای مردمان خوشگوار بود که پی و پایه گاه شماری را از همان زمان نهادند (بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۸).

فرخی سیستانی گوید:

روز نوروز است امروز و سر سال عجم

بزم نوساز و طرب کن ز نو و سیکی خور

از آن رو که بنیاد رده بندی های اجتماعی در پیش از جمشید بر چیرگی دیوان بود و دیوان دسترنج کشتگران را به زور چاول می کردند تا مردم گرسنه همواره نیازمند کمک دیوان باشند به گونه ای تباهی و پلیدی فراگیر شده بود که

هر کس توان ستم داشت

از آن دوری نمی جست.

هنگامی که جمشید به مبارزه

با دیوان پرداخت و در این

پیکار و نبرد بی امان پیروز

شد، دیوان را به خدمت مردم

گمارد. ناصر خسرو یادآور

می شود:

به فعل نکو جمله عاجز شدند

فرومایه دیوان ز پرمایه جم

**نوروز در نگرش دیروز**

این روز جشن آزادی، جشن

انسان و جشن دادگری شد و

چون داد برپا شد شادی فراگیر

گشت و بدین گونه فرهنگ ایران به جهان آموخت

که دادبانی، شادمانی را در پی دارد و ستمدیدگان

افسردگان تاریخانند. به این آمدوشد و زدو خورد

گویندگان ما بسیار پرداخته اند که نوروز را جشن

جمشید، جشن جم و بزم جمشید نام گذاری

کردند.

ز ابلیس و دیوان چو بر بست راه

بیامد به شادی از آن جایگاه

بیاراست آن روز تخت شاهی

به سر بر نهاد آن کلاه مهی

بر تخت او گرد شد مهتران

ز دستور و ز موبدان و سران

همه کس فشاندند بر وی نثار

بر آن تاج و تخت و نگین، شهریار

مر آن روز را نام «نوروز» کرد یکی جشن بس به، دل افروز کرد

ره دوزخ آن روز جمشید بست

به شادی بر آن تخت زرین نشست

(کریستن سن، ۱۳۹۶: ۳۷۴)

در شاهنامه تعالی می خوانیم: «همین که جم بر هفت اقلیم مسلط شد و جن و انس اطاعت او را گردن نهادند، همه را مخاطب ساخته، گفت: به یمن قدرتی که خداوند فضلآ به من اعطا و به جزئی از نور خود ملیسم نموده، مرا بر شما سلطان قرار داده تا زمین را آباد و خلق را معاضدت کرده و عدل را بسط و بذل را پیشه خود قرار دهم تا نکویی را ترویج و بدی را از جهان محو و نابود سازم. حضار به سجده درآمدند و او را ثنا گفته، موافقت خود را با نظر او اعلام و عهد گزارند که سر از اطاعت او نیچند.» (تعالی، ۱۳۸۵: ۶)

در تاریخ بلعی می خوانیم دادگری جوان ارجمند و شایسته بود که هیچ گوهری را با وی برابری نیامد: «پس عالمان را پرسید که چه چیز است که پادشاهی تواند کردن و زوال نبود، گفتند که عدل کردن و داد دادن و ستم رسیده را از ظلم و ستمکاره رهانیدن. پس مظالم آیین آورد و حکما و فقها را پیش خواندی و بر تخت پادشاهی نشستی و داد کردی و همه خلق گرد آمدندی و آن روز را نوروز خواندندی» (بلعی، ۱۳۸۷: ۲).

چون میانه روی، برابری و برادری از ارمان های نوروز بود، نخستین کنش جمشید آزاد ساختن زندانیان از بند بود، شیوه ای که تاکنون در همه سرزمین های نوروزی پابرجا مانده است.

چو جمشید بزم طرب ساز کرد

چو خورشید زربخشی آغاز کرد

رها کرد زندانیان را ز بند

به کام دل مردم مستمند

و این چشمداشت چونان پرتوی در اندیشه ایرانیان داشته که به عنوان یک شیوه فرمانروایی پذیرفته شده است. در برهان قاطع آمده است: «هر سال از نوروز عامه تا نوروز خاصه که شش روز باشد حاجت های مردمان را برآوردندی و زندانیان را آزاد کردند و مجرمان را عفو فرمودندی» (خلف تبریزی، ۱۳۹۱).

در دوران سلجوقیان بسیاری از دادنامه ها در نوروز به سود مردمان ستم دیده اجرا می شد و مردم گرایی نوروز به گونه ای بنیادین در اندیشه و باور مردم جای گرفته بود. مولوی گوید:

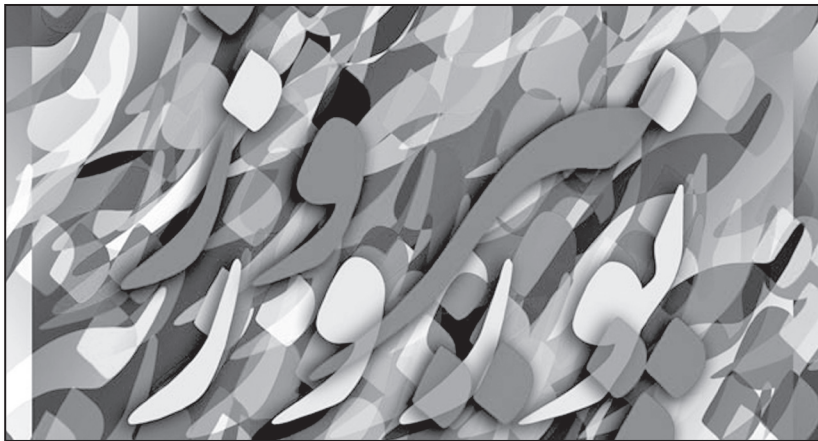
بازآمد چون عید نو تا قفل زندان بشکنم

وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم

و این کنش در پیروی از شیوه ارجمند پادشاهان

هخامنشی و ساسانی بوده است.

بدین گونه روشن می شود که نوروز در جهت پاسداری از یک پیروزی بزرگ و اعلام آیین داد برپا شده است و از آن رو که در آیین های کهن خورشید را نماد برابری و دادگستری می دانستند که پادشاه آسمان بر همه می تابد، روشنی می بخشد و هیچ کس را از مهر و گرمی خود به دور نمی دارد و



خوب و بد، زشت و زیبا از پرتو وی برخوردارند و جهان به گرمی وی می‌زید و نوروز هنگامی است که سپهر دادگری خورشید و اختر نورافشان مهرگر روزی نو در زمانی تازه را یادآور می‌شود، جشن نوروز را به نام خورشید داد نیز نام گذاری کرده‌اند. گر تو عدل ورزی همچو خورشید

جهانی عمر تو خواهند جاوید

\*\*\*

آسمان داد و دینی آفتاب فضل و عقل  
بر زمین از تاج و تخت منتشر نور و ضیاء

در المعجم فی آثار الملوك العجم می‌خوانیم: «چون آفتاب عالم تاب به نقطه اعتدال ربیعی رسید، یعنی خسرو سیارگان اطناپ سرآورده شاهی از دنبال ماهی به گردن بره بست و از آبگیر حوت به چراگاه حمل نقل کرد، در استخر مذکور متهج و مسرور بر سریر سروری و متکای داوری تکیه زد و بساط نشاط کرد و فرش عیش بگسترده و این روز را نوروز نام نهاد و جهانیان را به وفور عدل و احسان و شمول بر بذر داد و امتنان وعده داد» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

فردوسی به این رخداد چشم دوخته است که مردم از جمشید سامان گرفته‌اند و از ستم آسوده شده‌اند و آن روز را روز نو خوانده‌اند. پس نوروز هنگامه (داد و خوشدلی) شد.

به جمشید بر گوهر افشانند.

مر آن روز را روز نو خوانند

از آن هنگام تاکنون نوروز را به جمشید پیوند می‌دهند و آن را نوروز جمشیدی می‌خوانند. این شیوه دادگری در بین مردم، خرسندی درونی دل‌ها و جان‌های مردم را به همراه داشته است و بازتاب خجسته‌ای در تاریخ ایران داشته است.

این شیوه برجسته چنان شد که همه فرمانروایان عجم را بر آن داشت که به همگان یادآور شوند. به چندین روز منادی بانگ می‌کردی که بسازید فلان روز را تا هرکسی کار خویش بساختی و بانگ کردی اگر امروز کسی، کسی را بازدارد ملک از خون او بیزار است؛ پس قصه‌های مردمان بستندی و همه پیش ملک بنهادندی تا وی یک‌یک نگاه کردی و اگر قصه‌ای بود... که در آنجا از ملک بنالیده بودی ملک برخاستی و پیش موبد موبدان به دو زانو بنشستی برابر خصم و گفתי نخست از همه داوری‌ها داد این مرد از من بده و هیچ میل و مهابا نکن. وانگه منادی بانگ کردی هر که را با ملک خصومت است به صف پیشین آیند تا کار ایشان نخست بگذارد و موبد موبدان گفתי: هیچ گناه نیست نزد خدای تعالی بزرگ‌تر از گناه ملوک» و بدین گونه فرمانروایان پیش از عید نوروز از جایگاه خود کنده می‌شدند و در جایگاه دادرسی قرار می‌گرفتند و اگر حقی بر آنان بود باید نخست حق دادخواه را می‌دادند و سپس بر جایگاه می‌نشستند و تا زمانی که حق را به حق‌دار نسپرده بودند توان بازگشت به پایگاه پیشین را نداشتند. (و چون ملک از داوری پرداختنی به تخت ملک برآمدی و تاج

هنگام فرمانروایی شاه‌عباس در سال ۱۰۲۰ قمری که نوروز و عاشورا برابر شد به خواست شاه و تأیید شیخ بهائی در پس از ظهر عاشورا تا سیزده بدر جشن نوروز را برپا داشتند. (منشی، ۱۳۵۰: ۲۸۱)

### در عصر ما

در روزهای پایانی سال ۱۲۸۸ هنگامی که لشکر روسیه در ایران بود، مردم به یک‌باره در برابر ستم روسیه ایستادند و اعلام کردند تا بیرون راندن روس‌ها جشن نوروز را لغو می‌کنیم. در تلگراف مشاور دولگوبوف در ۲۲ مارس، برابر با یکم فروردین ۱۲۸۹، چنین آمده است: «دیروز شیخ حسن، رئیس انجمن، در مسجد تلگراف روحانیان را خواند. او دعوت کرد تا مردم ارتش روسیه و روس‌ها را از ایران بیرون کنند. ایرانیان تا پای مرگ آماده‌اند و از مردم دعوت کرد تا بیرون راندن روس‌ها جشن نوروز را لغو کنیم».

همانند این گردهمایی‌ها در سبزه‌میدان تهران، شیراز، کرمانشاه، اردبیل و استرآباد در همین دوران برپا شد. روشنفکران جشن ملی نوروز را که نماد دادگری و خرسندی است با تاخت‌وتاز بیگانه که بخشی از خاک میهن را اشغال کرده است همسان ندانسته‌اند و به مردم گفته شد تا روس‌ها رانده نشوند، جشن را برپا نمی‌کنیم و از جایگاه نوروز در دل مردم بهترین بهره را بردند (منزوی، ۱۳۸۶: ۸۰).

من آباد گردانم آن را به داد

همه زیردستان بمانند شاد

بیارم برت عهد شاهان داد

ز کیخسرو آغاز تا کیقباد

(فردوسی)

### بود و نمود نوروز

بدین گونه نوروز و مهرگان نمادها و نمودهای دادبانی و دادگری بوده‌اند و بدین‌سان در گذر فرهنگ و تمدن ایران پابرجا و استوار مانده‌اند و بی‌گمان تا ایران و ایرانیان جاویدانند نوروز خورشید رخشان دادبانی و شادبانی این فرهنگ است. روستا نیم‌نگاهی نیز به سفره هفت‌سین که پرآوازه‌ترین خوان نوروزی است بیفکنیم. نخست

بر سر نهادی و روی به کسان خویش کردی و گفتمی من از خویش داد از آن می‌دهم تا هیچ کس را طماع نماند از ستم کردن بر کسی» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۶۷-۱۶۹).

بفرمود تا هر که بُد دادجوی

سوی موبد موبد آورد روی

خواجه نظام نیز در سیاست‌نامه خود این داستان را بیان داشته است: «چنین گویند که رسم ملکان عالم عجم چنان بوده است که روز مهرگان و روز نوروز پادشاه مر عامه را بار دادی و هیچ کس را بازداشت نبود و اگر آنجا قصه‌ای بودی که از ملک بنالیده بودی، پس ملک برخاستی و از تخت به زیر آمدی و پیش موبد به دو زانو نشستی و گفתי نخست از همه داوری‌ها داد این مرد از من بده و هیچ میل و محابا نکن» (طوسی، ۱۳۹۸، ۵۲-۵۸). در آثارالباقیه همین رفتار برای پادشاهان ساسانی ذکر شده است (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۸۵).

به شادی‌اش باید که باشیم شاد

چو داد زمانه بخوایم داد

بیاراست تخت و بگسترده داد

به شادی و خوردن دل اندر نهاد

همه مردم از داد تو شادمان

ز تو داد باید زمین و زمان

در تاریخ طبری می‌خوانیم که جمشید پس از پیروزی بر دیوانیان بیدادگر علما را گرد کرد و فرمود از ایشان پرسید که چیست این پادشاهی بر من پانیده باقی دارد. گفتند دادگسترده در میان خلق خدای. پس او داد بگسترده و علما را بفرمود آن روز که من نشینم به مظالم شما به نزد من باشید تا هرچه در عدل و داد باشد بنمایید تا من آن کنم و چنین به مظالم بنشست روز هرمزد بود از ماه فروردین پس آن روز نوروز نام کردند و تاکنون سنت گشت (بلعی، ۱۳۸۸: ۲).

### جلوه‌ای تاریخی از نوروز

در همه درازنای برهم برآمده ایران دادگری و شادمانی همدوش و همسو بوده‌اند. همزادی آن دو پیوند راستینی است که دیرینگی آن به اندیشه و نگرش آغازین مردم دادگستر و خوشدل ایران توجه داشته است.



پرسش درباره گزینش شمارگان هفت است که برخی آن را به هفت امشاسپندان یا هفت جاودانه مقدس پیوند می دهند که اورمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و آرمرداد است.

اما داستان بسیار زیبایی سینه به سینه آمده که شاید دل نشین ترین گزارش درباره شگون، ارزش و شایستگی شماره هفت است: بدین گونه که بانویی زیباروی بر زرتشت پیامبر ایرانی برآمد در کوه ساولان (ساولان به معنای وحی است و همان ارزشی که کوه حرا برای مسلمانان دارد و تور برای یهودان، ساولان جایگاهی ویژه برای بهدینان دارد) و بر وی گفت به کدامین انگیزه شماره هفت چنین شایسته و پراج است و از خیزاب چه اندیشه‌ای بهره‌ور که بهین برگزیدگان را با آن به سنجش گیرند و در فرهنگ و منش بهدینان چنان گرمی است؟ پس پیامبر ایرانی پاسخ داد این ارج بدان انگیزه است که پیوند جهان با آدمیان از هفت روزنه است و آشنایی

آدمی با پیکره هستی از هفت دریچه. بانو پرسید آیا مرا هم چنین فرآیندی هست؟ زرتشت گفت: آری، دست خود فراز آور و در برابر صورت بگیر. دهان شماره نخست است جایگاه گویش، دومین و سومین شماره روزنه بوی، چهارمین و پنجمین دریچه است جایگاه بینش، ششمین و هفتمین پنجره شنیداری است و هر انسان تندرستی جهان را از این هفت گشودگی می‌باید، می‌بیند و می‌شنود و از رهگذار آن‌ها می‌خواند، می‌گوید و می‌داند و شاید این برترین پاسخی بوده است که در میان همه فرهنگ‌ها از شرق تا غرب در پاسخ به چرایی ارزش شماره هفت داده‌اند.

اکنون بیاییم از گذر افسون اساطیر بگذریم که پندهای آن تاریخ‌سازان را رهنمون ساخته و از آن آموزه‌ها سرشار از خرد، تاریخ ایران کهن را ساخته‌اند. در خانه تاریخ را بگویم و به کوروش مهرمند و دادگر بنگریم که در پی برپایی پایدارترین پدیدار طبیعی و فرهنگی دل سپرد و برای برپاساختن آن شیوه کهن گذرگاهی خجسته را گشود که در سال ۵۳۴ پیش از میلاد پدر پارس در آغاز فروردین (فرورتیش)<sup>۱</sup> برنامه‌ای تدوین کرد که بر آن سازوکار همه کارهای مهم جایزه، تشویق، بخشش گنجهکاران و گزینش دادرسان در نوروز انجام شود و سپاهیان در این روز رژه می‌رفتند و فرماندهان از آنان سنان می‌دیدند که در کنده کاری‌های تخت جمشید بازتاب این برخوردها و بازخوردها جاودانه شده است. کورش نخستین بار با زیرکی و فراست نوروز را ستون گاه‌شماری فرمانروایی قرار داد و از رهگذر فرمانی فراگیر مردمان را به سوز و سرنا و سرور فراخواند. وی شیوه‌ای برگزید تا در هیچ کجای قلمرو فرهنگ ایرانی، جایگاهی برای ستیز باقی نماند. جانشین کوروش، داریوش تخت جمشید را برای برپایی جشن نوروز بنیان نهاد.

## نیاز به نوروز

برترین نکته‌ای که جا دارد یادآور شوم و رواست که جاودانه در یادمان اندیشه ما بماند آن است که در گذر تاریخ پرفرازونشیب سرزمینمان این فرخنده جشن نوروز بوده که ما را از آسیب و آشوب و جدایی و ستیز بازداشته است. نیاکان فرزانه ما به نیکی دریافته بودند که در جشن و بزم، یخ کینه و کدورت آب می‌شود، آب زندگی گرم و گیرا می‌گردد، گرمایش دوستی برآورد خواهد شد و از رهگذر آمدوشد و همنشینی، افسردگی و بی‌سوئی به یکپارچگی و همسوئی جا می‌سپارد. همپایی و هموندی در برپایی این جشنواره‌ها ما را به رشته بی‌گسستی پیوند می‌دهد تا همگان به میدان میهن گام نهیم و دست‌افشان و پای کوبان همدل شویم که همدلی از هم‌زبانی خوش‌تر است. فزون بر این‌ها، برپایی جشن‌ها خاستگاهی درونی دارد که در هر بازه زمانی آهنگی دل‌افروز در زمین و زمان بروز می‌کند و ترنم آن تری و تازگی به ما می‌بخشد و ما را به سوی کنش و روش و منش فرهنگ خرسندی و دادگری فرامی‌خواند. این سرچشمه جوشان همه هنگامه‌های زندگی را می‌پوشاند تا در سکوت و سخن از آن بهره‌مند گردیم.

اگر سازمان و سامان پیشین بزم‌ها و رزم‌ها دوباره برپا شود، توفان و تیش‌های سهمگین و ویرانگر امروز به نسیم مهر و دوستی خانه می‌سپارد؛ زیرا این بزم‌ها در آغاز انسان را به آشتی با خود فرامی‌خواند و سپس در پای سفره سخنور هفت‌سین به او می‌آموزد که چون و چگونه بزیسد و پس از آن او را به آغوش خرم جهان می‌خواند تا در یادل شود؛ دل به دریا زند و پویا و دادور با هستی درآمیزد. پژوهشگران، از این چشم‌انداز به بیخ و بن نوروز دیده‌ور بوده‌اند که این جشن همه ستایش‌های گوناگون را به یک نیایش همگون، دگرگون می‌سازد. چه دستاوردی از این فزون‌تر که در یک هنگام سرزمین و مردمانش همدل و همانند سوی یکدیگر آغوش می‌کشایند. زبایی، پویایی و بی‌انتهایی در چکاد آرزوی آن‌هاست. هیچ نیروی فرازمینی، باورمندی زمینی، ریشه قومی و تیره قبیله‌ای این توان را ندارد که در برخورد و بازخورد و دیدن و بوسیدن و گفتن و شنیدن نوروز پدیدار می‌گردد. ■

## پی‌نوشت:

1. farvartshn

۲. سیر به زبان ساده به سفره‌نشینی می‌گویند؛ پاک و پیراسته شو و پلیدی و پلشتی بگذار تا گزیده دیدگان مردم شوی که تو را سیر چشم و پاک دست بنامند.

منابع مقاله در نزد نشریه موجود است.

در ایران کهن پس از خانه‌تکانی به پیشواز جشن چهارشنبه‌سوری می‌رفتند و برای خوشبو ساختن خانه از عود و صندل و کندر بهره می‌جستند و با سوزاندن آن‌ها خانه و برزن را از شمیم آن‌ها دل‌نشین و خواستنی می‌کردند و بدین گونه گذر زندگی و گذرگاه روزانه را عطرافشان می‌ساختند. این بیخ و بن نوروزی می‌سزد و می‌برازد که نوروز را جشن جشن‌ها و سایه‌سالار بزم‌های فرهنگ ایران زمین بدانیم.

## رازهای هفت‌سین

هفت‌سین سفره پندآموزی است که از سه گذرگاه آگاهی شنیدن نام، دیدن رنگ و چشیدن مزه هر سین ما را به نیکویی و شادی فرامی‌خواند. خوان نوروزی از ارزشمندترین ارزش‌های انسانی سخن می‌گوید و از این رهگذر پیوندی ذهنی میان نوروزبانان و همدلی فراگیر بین نوروزیان برپا می‌سازد که در هر گام زندگی آموزنده و سودمند است.

سین نخست: سنجد، سین سنجش امور در سایه خرد است.

سین دوم: سبب، سین سودای سلامتی جان و جهان است.

سین سوم: سبزه، سین سلوک ستوده و سیره سالم داشتن است.

سین چهارم: سمنو، سروش سرشار از نیرو و توانایی سر می‌دهد.

سین پنجم: سبیر، سد درونی و سلامت نفس است.<sup>۲</sup>

سین ششم: سرکه، سازگاری با زمانه و ساز و برگ چگونه زیستن را یادآور می‌شود.

سین هفتم: سماق، از سامان زندگی با ستون پایداری و شکیبایی نشان دارد. (۱۳۹۸، ۲۴۳)



# حشم انداز سیاست داخلی



احسان هوشمند در بخش دوم گفت‌وگوی امنیت و مرز به ظرفیت‌های نادیده گرفته شده مرزهای گسترده کشور می‌پردازد. وی با تکیه بر آمار و ارقام از سهل‌انگاری‌هایی که تا کنون صورت گرفته انتقاد می‌کند و اشاره‌هایی به فرصت‌های پیش‌رو دارد. در ادامه محمد محمدی گرگانی بخش ششم از سلسله مباحث خود را با عنوان «یک کلمه: قانون» ارائه می‌کند. مقاله بعدی «اگر رئیس‌جمهور می‌شدم!» مهدی غنی است. در این مقاله نویسنده با همان طنز همیشگی به برخی مشکلات ساختاری و ناکارآمدی جایگاه ریاست‌جمهوری می‌پردازد. مسئله‌ای که با مقاله سالار کاشانی در زمینه دموکراسی‌خواهی بی‌ارتباط نیست.

اگر رئیس‌جمهور می‌شدم!

مهدی غنی



شهرهای مرزی؛ فرصت یا تهدید

گفت‌وگو با احسان هوشمند



# شهرهای مرزی؛ فرصت یا تهدید

در گفت‌وگو با احسان هوشمند

## بخش دوم

مرزهای گسترده کشور چالش‌های امنیتی زیادی را به وجود آورده است. حادثه دلخراش جان‌باختن هم‌وطنانمان در سراوان نمونه آشکار این مشکلات است؛ البته این نخستین بار نیست که چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد. در گفت‌وگو با احسان هوشمند در پی پاسخ به این پرسش هستیم که چگونه می‌شود مرزهای طولانی کشور را از تهدید به فرصت تبدیل کرد.

### لطفاً در مورد ظرفیت‌هایی که مرز ایجاد می‌کند توضیح بفرمایید؟

بسیار ممنوم که باب گفت‌وگو درباره یکی از مسائل مهم امروز و فردای ایران را گشودید. متأسفانه مرز به اندازه کافی مورد توجه نظام تدبیر و مسئولان کشور قرار نگرفته است. در جلسات قبل اشاره کردم ما در مجموع با چه شرایطی در مرز مواجه هستیم. امروز مقداری آمار و ارقام هم خدمتان عرض می‌کنم که شاید مطلب برای ما روشن‌تر شود. خوانندگان عزیز استحضار دارند که استان‌هایی که در مرزهای کشور هستند بخش عمده‌ای از جمعیت ایران را به خود اختصاص دادند. می‌دانیم حدود ۴۰ میلیون نفر؛ یعنی حدود ۵۰ درصد جمعیت کشور در استان‌های مرزی ساکن هستند. حدود ۳ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر در آذربایجان شرقی، ۳ میلیون و ۲۶۵ هزار نفر در آذربایجان غربی، یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر کردستان، حدود یک میلیون و ۹۵۰ هزار نفر کرمانشاه، ۵۸۰ هزار نفر ایلام، ۴ میلیون و ۷۱۰ هزار نفر خوزستان، یک میلیون و ۹۲۷ هزار نفر بوشهر، یک میلیون و ۱۷۶ هزار نفر هرمزگان، ۲ میلیون و ۷۷۰ هزار نفر سیستان و بلوچستان، ۲ میلیون و ۷۶۸ هزار نفر خراسان جنوبی، ۶ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر خراسان رضوی، ۸۶۳ هزار نفر خراسان شمالی و یک میلیون و ۸۶۸ هزار نفر در استان گلستان، ۳ میلیون و ۲۸۳ هزار نفر مازندران، ۲ میلیون و ۵۳۰ هزار نفر گیلان و یک میلیون و ۲۷۰ هزار نفر اردبیل. این‌ها را با هم جمع کنیم نشان می‌دهد جمعیتی حدود ۳۹ میلیون و ۵۱۸ هزار نفر در این استان‌ها ساکن هستند. اگر بگوییم استان فارس هم با یک جمعیت ۴ میلیون و ۸۰۰ هزار نفری نزدیک مرز در منطقه لامرد قرار دارد، این عدد بیشتر می‌شود؛ به عبارت دیگر نیمی از جمعیت ایران در استان‌های مرزی هستند.

دقت کنید این استان‌های کشور با کشورهای جمهوری آذربایجان، ارمنستان، کشورهای جنوب خلیج فارس، روسیه، پاکستان، افغانستان، ترکمنستان و قزاقستان هم‌مرزند. به جمعیت این همسایه‌ها هم توجه کنیم به عنوان ظرفیت کشور نکات مهمی دارد. جمهوری آذربایجان ۱۰ میلیون نفر، ارمنستان ۳ میلیون نفر، ترکیه ۸۲ میلیون نفر، عراق ۳۸ میلیون نفر، قطر ۳ میلیون نفر، عمان ۵ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر، کویت نزدیک ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر، امارات ۸ میلیون نفر، بحرین یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفر، عربستان سعودی ۳۴ میلیون نفر، پاکستان ۲۱۲ میلیون نفر، افغانستان ۳۷ میلیون نفر، ترکمنستان ۶ میلیون نفر، روسیه ۱۴۵ میلیون نفر، قزاقستان ۱۹ میلیون نفر که اگر این‌ها را جمع کنیم حدود ۶۱۰ میلیون نفر مستقیماً همسایه کشور ما هستند؛ یعنی در استان‌های مرزی ایران و در کشورهای همسایه بیش از ۶۰۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند.

این اعداد خیلی به لحاظ راهبردی حائز اهمیت است، اگر کشور هندوستان را هم از طریق دریای عمان و اقیانوس هند در نظر بگیریم، این رقم می‌شود بیش از ۲ میلیارد نفر، جمعیتی که می‌تواند با ایران ما در ارتباط باشند. اگر بخواهیم اقتصادی نگاه کنیم، جمهوری آذربایجان حدود ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ واردات داشته و کشور ترکیه حدود ۲۳۰ میلیارد دلار واردات داشته است، ما اگر این‌ها را با هم جمع بزنیم متوجه می‌شویم چه ظرفیتی در همسایگی ما وجود دارد. کشور دیگری که در همسایگی ما وجود دارد عراق است که در سال گذشته حدود ۴۸ میلیارد دلار واردات داشته، افغانستان ۷ میلیارد دلار واردات داشته، ترکمنستان ۲ میلیارد دلار، ارمنستان ۵ میلیارد دلار، عمان ۳۰ میلیارد دلار، امارات ۲۶۷ میلیارد دلار، پاکستان ۵۰ میلیارد دلار، قطر ۲۹ میلیارد دلار، کویت ۳۳ میلیارد دلار، قزاقستان ۳۸ میلیارد دلار، روسیه ۲۴۳ میلیارد دلار، بحرین ۱۳ میلیارد دلار و عربستان ۱۴۴ میلیارد دلار؛ یعنی طبق آخرین آمارهای موجود، همسایگان ما در سال گذشته ۱۲۰۰ میلیارد دلار واردات از دیگر نقاط جهان داشتند. سهم ما از بازار افغانستان نسبتاً بالاست؛ یعنی حدود ۳۳ درصد در بازار افغانستان به ایران اختصاص پیدا کرده، از بازار عراق حدود ۱۸ درصد در اختیار ایران است. ترکمنستان ۱۳ درصد، ارمنستان ۶ درصد متأسفانه، جمهوری آذربایجان ۳ درصد، ترکیه ۲۰۵ درصد، عمان ۲۰۴، امارات ۱۰۷، شورویخانه پاکستان ۱ درصد، قطر و کویت ۰/۰۷ درصد، قزاقستان ۰/۰۲ درصد، روسیه ۰/۰۲ درصد یعنی رقم ناچیز دو دهم درصد، بحرین ۰/۰۱ درصد و عربستان ۰/۰۰۱ درصد که می‌شود ۱۰۴ هزار دلار فقط، در مجموع از ۱۲۰۰ میلیارد دلاری که در همسایگی ما واردات صورت می‌گیرد چیزی حدود ۲۴ میلیارد دلار آن اختصاص به واردات از ایران دارد؛ به عبارت دیگر یک بازار ۱۲۰۰ میلیارد دلاری در همسایگی ماست که ما ۲۴ میلیارد دلار صادرات به آن داشته‌ایم، یعنی توانستیم حدود ۲ درصد آن را به دست بیاوریم و حجم صادرات ما به این کشورها بسیار کم است و ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای صادرات وجود دارد. اگر کشور سیاست روشن و منسجم و مطالعه‌شده‌ای درباره صادرات به کشورهای همسایه و ظرفیت‌یابی در این حوزه همراه با اصلاح سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی خود داشت و اگر مراکز متنوع مطالعات مرز داشتیم و ارتقای بازگانی نیز بخشی را به مطالعات مرز اختصاص داده بود، می‌توانستیم با کمک وزارت صمت، نفت و زیر نظر وزارت خارجه نیازهای این کشورها را شناسایی کنیم و از این ظرفیت در راستای منافع ملی و تقویت توان صادراتی کشور به صورت جدی‌تری استفاده کنیم؛ البته همین ۲۴ میلیارد دلار هم عددی است که نسبت به گذشته رشد داشته، ولی برای مثال سهم کم و ۰/۲ درصدی ما از صادرات به روسیه نشان می‌دهد نتوانستیم از این ظرفیت به‌خوبی استفاده کنیم. رتبه صادرات ما به کشورهای امارات، افغانستان و ترکیه به ترتیب سوم،



چهارم و هفتم است؛ البته تراز تجاری ما با ترکیه ۳۸۷ میلیون دلار منفی است. برای پاکستان رتبه ما هفتم است، برای عمان دهم هستیم، برای روسیه بیست و یکم هستیم و برای جمهوری آذربایجان رتبه ما شانزدهم است.

## منظوران این است که ما شانزدهمین کشور صادرکننده به آذربایجان هستیم؟

بله. پانزده کشور دیگر پیش از ما در رتبه صادرات به این کشور قرار دارند. برای قطر نوزدهم، برای قزاقستان بیست و نهم، حتی رتبه ما در سوریه که با سیستم سیاسی ما نزدیک است بیست و سوم است؛ یعنی تراز تجاری ما با سوریه ۹۱ میلیون دلار است، حتی برای ارمنستان که خیلی هم بازار بزرگی نیست رتبه ما بیست و نهم است. این آمارها نشانگر ناکارآمدی سیاست‌های مرتبط با توسعه صادراتی کشور است. ما می‌توانستیم در این حوزه‌ها تأثیرگذاری بیشتری داشته باشیم و اگر اوکراین و تاجیکستان را هم اضافه کنیم ظرفیت‌های فراموش شده اقتصاد ایران بیشتر خودش را نمایان می‌کند که به دلیل بیماری‌های اقتصاد کشور ما، از این فرصت بزرگ استفاده نشده است که قطعاً در این زمینه یکی از مشکلات بزرگ نداشتن مراکز مطالعاتی در این زمینه‌هاست.

مطلب دوم این است که در اولویت سیاست‌گذاران سیاست خارجی ما قرار نگرفته و به اندازه کافی به آن اهتمام نداشتند. دقت بفرمایید همین الان در سفارتخانه‌های ما در منطقه و جهان معمولاً رایزنهاقتصادی و تجاری داریم آیا این رایزنها افرادی هستند که دانش اقتصادی داشته باشند و ظرفیت‌های کشور را بشناسند؟ آیا مطالعات عمیق و تخصصی و میدانی در کشورهای هدف داشتند که بتوانند سهم ایران از این بازار ۱۲۰۰ میلیاردی را افزایش دهند؟ حتماً پاسخ می‌دهید خیر، چون سیاست خارجی کشور آشفته است و متولیان متعددی دارد و حتی تریبون‌های رسمی کشور هم بر سیاست خارجی اثرگذارند. به نظر می‌آید در حوزه توسعه صادرات متأسفانه موفق نبوده‌ایم. اگر ما بتوانیم از این ظرفیت‌ها که در همسایگی ما وجود دارد استفاده کنیم، طبیعتاً امنیت ایران و همسایگان به هم پیوند خواهد خورد و وقتی که امنیت دو کشور به هم پیوند بخورد، هم امنیت ملی ما از نظر تأمین کار و اشتغال و درآمد برای هم‌وطنانمان رشد می‌کند و هم اینکه آن کشورها در برابر سیاست‌های تهاجمی کشورهای خارج از منطقه مانند آمریکا به ایران از ما حمایت می‌کنند، چون امنیت آن‌ها پیوند خورده به امنیت ما. از این مهم‌تر این مسئله باعث می‌شود مسائل امنیتی در داخل کشور ما دیگر با همسایه‌های پیوند نخورد که در این زمینه مثال‌های پاکستان و ترکیه را عرض خواهم کرد.

ما مرزهای طولانی با کشورهای مختلف داریم؛ مثلاً نزدیک ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با عراق داریم، که ظرفیتش مورد توجه کافی قرار نگرفته

ترکیه هست متأسفانه نام ایران دیده نمی‌شود؛ به عبارت دیگر علی‌رغم رابطه نزدیک ایران و چین متأسفانه نتوانستیم در این زمینه کار چندانی انجام دهیم و دور زده می‌شویم و ضربات مهلکی به اقتصاد ما وارد می‌شود. باید بتوانیم برای این مشکل راه‌حلی پیدا کنیم؛ البته یافتن راه‌حل نیازمند عزم ملی حاکمیت در این حوزه‌هاست و پیش‌نیاز آن تجدید مناسبات منطقه‌ای به صورت پایدار است.

همه این‌ها را گفتیم که عرض کنم دستگاه دیپلماسی و اقتصادی کشور با این ظرفیت‌ها مدیرانه برخورد نکرده است. حتماً مسئولان می‌گویند یک بخش قضیه به خاطر این است که ما تحریم هستیم؛ بله اگر تحریم هستیم برای رفع تحریم هم باید تلاش کرد و گفت‌وگوهای سازنده‌ای پیش برد تا بخشی از این موانع برداشته شود، اما همه ماجرا فقط تحریم‌های آمریکا نیست، اساساً سیاست‌های منطقه‌ای کشور توانسته روابطش با کشورهای منطقه را درست تعریف کند. چرا روابط ما با عربستان به تیرگی گرایده، آیا کسانی که به سفارت عربستان حمله کردند و باعث خدشه جدی به روابط ایران و عربستان شدند و دنیای اسلام را تحت تأثیر قرار دادند مجازات شدند؟ آیا به صورت جدی و قاطع این افراد مؤاخذه و با مجازات سفت و سختی روبه‌رو شدند؟ آیا دادگاه این افراد در رسانه‌های پربیننده کشور پخش شد تا درس عبرتی برای دیگرانی باشد که قصد احتمالی حمله به سفارتخانه‌ها را در آینده داشته باشند؟ شما تصور کنید یک شهروند عادی به یک سفارتخانه کشور خارجی حمله کند، قطعاً مقامات قضائی و امنیتی مجازات سختی برایش در نظر می‌گیرند. چرا با کسانی که به سفارت عربستان حمله کردند برخورد خیلی جدی صورت نگرفت؟ طبیعتاً دستگاه قضائی ما باید به صورت مستقل و به دور از هرگونه شائبه‌ای با این موضوع برخورد می‌کرد. پس از آن اتفاق، هم وحدت و منافع ما در منطقه به خطر افتاد و هم مشکلات اقتصادی زیادی را به ما تحمیل کرد. ما با کشورهای دیگر هم نتوانستیم روابط خوبی برقرار کنیم. نقش عربستان در دنیای عرب و دنیای اسلام نقشی نیست که بتوان به‌آسانی از کنار آن گذر کرد! در موضوع دیگر هم نشانه‌هایی از مسائل مدیریتی

و نتوانستیم از مزایای اقتصادی این مرز طولانی به‌درستی و به شکلی دانش‌پایه بهره‌مند شویم. این را هم اضافه بکنیم که برخی از استان‌های مرزی ما ظرفیت‌های قابل توجهی دارند، مثل استان آذربایجان شرقی یا استان خوزستان، یا استان هرمزگان به لحاظ بنادر یا استان سیستان و بلوچستان در چابهار؛ این‌ها فرصت‌های قابل توجه در اختیار کشور است که متأسفانه مورد توجه کافی قرار نگرفته است. حتی ظرفیت‌های دیگر اقتصادی در اینجا وجود دارد که ما از آن غافل بودیم از جمله با توجه به توسعه روزافزون دولت چین و ارتباط چین با اروپا اتفاقاتی دارد می‌افتد، مثل ارتباط چین با اروپا از طریق سبیری و روسیه از طریق خطی که از بالای مغولستان عبور می‌کند و با عبور از سن‌پترزبورگ به اروپا متصل شود. همچنین خط دیگری که معروف است به کریدور لاجورد که از چین شروع می‌شود و به افغانستان می‌رسد، ترکمنستان و دریای مازندران و جمهوری آذربایجان را رد می‌کند و به سمت گرجستان با دو لاین یکی از طریق دریای سیاه و یکی هم از ترکیه و از طریق دریای مدیترانه حرکت می‌کند، این مسیر هدف بعدی چین است که روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند. جایگاه ایران در این مسیرهای تجاری آینده که بسیار راهبردی هستند کجاست؟

هدف بسیار بسیار راهبردی دیگر که از آن غافل بودیم کریدور چین به پاکستان است، به نحوی که مناطق تجاری چین با قطار به منطقه گوادر پاکستان (که قسمتی هم در خاک ماست و ما به آن گواتر می‌گوییم) متصل شود و با قطار بیست و چهار ساعته این فاصله طی شود و از آنجا و از طریق خلیج فارس بارشان را به اروپا و آفریقا ارسال کنند. همچنین یک کریدور دیگری در منطقه طراحی می‌شود به نام راه آهن صلح که هدف آن اتصال زمینی کشورهای حاشیه خلیج فارس است؛ از عمان و عربستان گرفته به سمت اسرائیل و دریای مدیترانه و نهایتاً خط انتقال بار چین به اروپا از طریق ترکیه که می‌آید از چین به قزاقستان و دریای مازندران و جمهوری آذربایجان و ترکیه و از بخش غربی ترکیه هم وارد اروپا می‌شود. دقت کنید در این چند مسیری که من طرح کردم؛ یعنی، پنج مسیر و راه و کریدوری که الان در دست مطالعه چینی‌ها و



می توان سخن گفت. صادرات ما به ترکیه در سال گذشته افت قابل توجهی پیدا کرد و نتوانستیم از ظرفیت‌مان در همسایگی ترکیه استفاده کافی ببریم. به همین ترتیب با کشور پاکستان هم نتوانستیم روابطمان را جوری تنظیم کنیم که از ظرفیت‌هایمان به شکل بسیار مطلوبی استفاده کنیم. صادرات ما به پاکستان قطعاً ظرفیت این را دارد که چند برابر بشود، کما اینکه صادرات ما به روسیه هم ظرفیت چندبرابر شدن را دارد. صادرات به هرکدام از این کشورها نیازمند برنامه‌ریزی دقیق و منسجم و هماهنگ بین دستگاهی در همه حاکمیت و نه فقط قوه مجریه است.

**با هرکدام از این کشورها چگونه می‌توانیم تعامل بیشتری داشته باشیم؟**  
« ما با افغانستان روابط بسیار نزدیکی داریم، اما فراموش نکنید افغانستان در افق مبهمی به سر می‌برد. از یک طرف طالبان در حال گفت‌وگو با امریکایی‌ها هستند و از طرف دیگر مقرر سیاسی خودشان را در قطر مستقر کردند، ضمن اینکه در پاکستان هم هستند و محور قطر، پاکستان، ترکیه هم روابطشان در برابر محور عربستان، کویت، بحرین و امارات و البته مصر مستحکم‌تر می‌شود. در این موقعیت روابط ترکیه و پاکستان و قطر نزدیک‌تر می‌شود و طالبان در حال قدرت‌گیری است، رابطه این‌ها با جمهوری آذربایجان هم دارد قوی‌تر می‌شود و به این ترتیب ایران در یک محاصره استراتژیک قرار می‌گیرد، بخشی از

همسایگانش در محور عربستان و بخشی در محور ترکیه خواهند بود و این موضوع هم به لحاظ امنیتی و راهبرد خیلی پردردسیر خواهد بود و هم به لحاظ اقتصادی دردسرهایی برای ما خواهد داشت، به خصوص از ناحیه ترکیه که در حوزه آب سرمایه‌گذاری‌های زیادی در افغانستان کرده و چالش‌های بزرگی را به داخل کشور هدایت می‌کند و کوچ بزرگ سیستمی‌ها را به دنبال خواهد داشت، خالی شدن مرزهای ما در خراسان‌ها و سیستان

بلوچستان از جمعیت که می‌تواند حفره‌های امنیتی در بلندمدت برای کشور ایجاد کند و ما باید برای این مسئله تدابیری بیندیشیم که متأسفانه در این حوزه هم به اندازه کافی مطالعه صورت نگرفته. کما اینکه ترکیه به دنبال تعمیق نفوذ خود در عراق هم هست، هم در عراق هم در اقلیم کردستان و به‌عنوان یک رقیب با ما در عراق رقابت می‌کند، از این منظر تحولات جدیدی در منطقه در حال وقوع است. در افغانستان هم واقعیت این است که طالبان دنبال تعمیق نفوذ خودش در افغانستان است در این شرایط جدید جدا از ابعاد امنیتی به لحاظ اقتصادی فکری برایش کردیم که چه

پیامدهایی برای ما خواهد داشت؟ به همین ترتیب در پاکستان، با دولتی که از زمان روی کار آمدنش نشان داده علاقه‌مند به توسعه روابطش با ایران است ما چه روابطی برقرار کردیم؟ به دلیل ناهماهنگی در سیاست‌های ما در افغانستان و پاکستان و برخی کارشکنی‌ها نتوانستیم روابطمان با پاکستان را گسترش دهیم و به آن ظرفیت‌های بایسته برسیم.

**با توجه به مشابهت‌های فرهنگی که با مردم عراق داریم، چه در جنوب که شیعه هستند و با مردم ایلام و شهرهای مرزی قوم و خویش هستند در بعضی جاها و چه در شمال که کرد هستند و ارتباطات نزدیکی با کردستان ایران دارند. آن اوایل سقوط صدام این‌ها هر چه احتیاج داشتند می‌آمدند از ما می‌گرفتند و حجم زیادی صادرات داشتیم به عراق چون آن‌ها هم خودشان هیچ چیز نداشتند. چه اتفاقی می‌افتد که الان اگر چیزی را بتوانند از کشور دیگری بخرند سراغ ایران نخواهند آمد. دلیل این مسئله را با توجه به مواردی که مطرح کردید به صورت مصداقی چه می‌بینید؟ چیزی که از ایران الان دارد به عراق می‌رود چیزی مثل سیمان است که خیلی حجیم است یا یک‌سری مواد غذایی فاسدشدنی مثل شیر و لبنیات و میوه.**

« این نکته که فرمودید نشان می‌دهد ما دچار یک گرفتاری کلی هستیم و آن گرفتاری این است که استراتژی بلندمدت نداریم در مورد همه‌جا، مثلاً ما یکی از ظرفیت‌هایمان تولید برق است، بنا بر گفته یکی از مسئولان حوزه برق، نیاز به برق در منطقه بالغ بر هزار میلیارد دلار است. کشورهای اوراسیا هم حدود ۴۰۰ میلیارد دلار به برق نیاز دارند. الان با فشار امریکا که البته برخی از جناح‌های عراقی هم بی‌میل به این موضوع نیستند، دست ایران از بازار فروش برق به عراق به‌تدریج در حال کوتاه شدن است؛ البته به خاطر تحریم‌ها نمی‌توانیم ۵۰ میلیارد دلار مطالباتمان را دریافت کنیم. همه این‌ها به هم گره خورده؛ سیاست خارجی، نوع روابط ما با امریکا و اروپا، تحریم‌های امریکا، روابط با کشورهای منطقه، جناح‌بندی‌ها درون عراق.

کشور عراق یک کشور بسیار پیچیده‌ای است. رقابت بسیار پیچیده‌ای بین جناح‌های شیعی در داخل عراق شکل گرفته، الان نخست‌وزیر عراق شیعه است، اما شیعه سکولار یعنی آقای کاظمی. جریان دیگر آقای عبادی نخست‌وزیر سابق، جریان آقای مالکی حزب الدعوه، جریان آقای حکیم که البته الان رویکرد ملی

و ناسیونالیستی گرفته و پسوند اسلامی را برداشتند و جریان قدرتمند دیگر جریان صدر است که همه این جریان‌های شیعه با هم تنش و رقابت بسیار فشرده‌ای دارند. این به‌جز جریانات دیگر عراقی است که روایت شیعی مخالف نظریه ولایت فقیه دارند؛ مثل شیرازی‌ها و امثالهم که در عراق شیعه هم کار به جایی رسیده که در بصره و نجف کنسولگری ما را آتش زدند. در سال گذشته، تنها جایی در دنیا که کنسولگری جمهوری اسلامی به آتش کشیده شده عراق بوده، یعنی در کشور دوست و برادر ما عراق چندین بار در چند سال گذشته کنسولگری ما مورد تهاجم قرار گرفته و آتش گرفته است. این نشان می‌دهد ما در عراق و در حوزه شیعی با گرفتاری‌های زیادی دست و پنجه نرم می‌کنیم. جریان اهل سنت هم به همین ترتیب، جریان کردها هم به همین ترتیب که این‌ها را چون قبلاً و در شماره‌های پیش صحبت کردیم دیگر وارد نمی‌شوم، اما ما چون نقشه راه بلندمدتی در عراق تنظیم نکردیم روابط متناسب و پایدار و کارشناسی شده با همه جناح‌های عراقی نداریم در نتیجه نتوانستیم روابط با ثبات و طولانی و تعریف‌شده‌ای با مجموعه جریانات اهل سنت عراقی داشته باشیم و از ما حمایت جدی بکنند؛ به عبارت دیگر آن‌ها ایران را متهم می‌کنند به روابط فرقه‌ای؛ یعنی می‌گویند ایران فقط با شیعیان عراق روابط نزدیکی دارد.

در حوزه کردی هم به همین ترتیب است. ما روابط مستحکمی با جریانات کردی داریم، اما فرازوفروود این روابط با جریانات رقیب هم گاهی دردسرساز می‌شود، چون نقشه راه بلندمدت نداریم، حتی انتشار یک فیلم در سالگرد شهادت سردار سلیمانی در خبرگزاری فارس موجب گلایه اقلیم کردستان می‌شود و رئیس اقلیم بیانیه می‌دهد و از این منظر ابراز نارضایتی می‌کند. همه این‌ها را کنار هم بگذارید متوجه می‌شوید که نقشه راه و استراتژی بلندمدت ما در عراق نامشخص است.

در مورد صادرات به‌طورکلی و صادرات به عراق نقشه راه ما نامشخص است، در درون کشور نظارت درستی روی تولیدات وجود ندارد تا استانداردهای درستی صورت بگیرد و صادرکننده در برابر کیفیت جنسی که صادر می‌کند مسئول باشد. همه این‌ها را روی هم بگذاریم و نداشتن تجربه کافی، صادرکننده‌های ما که یاد نگرفتند برون‌د جابجایی دیگر سرمایه‌گذاری کنند و کار کنند. از این‌ها مهم‌تر حمایت نکردن دولت است. دولت ترکیه چنان حمایتی از صادرکننده می‌کند که اگر صادرات داشته باشند، از تمام عوارض و مالیات‌ها معاف می‌شوند، به‌نحوی که یک جنس ترکیه در بانه ارزان‌تر از بازار اصلی استانبول است. آیا ما هم این کار را انجام دادیم؟ ما در این زمینه‌ها شکست خوردیم، چون بر مبنای مطالعات کارشناسی چندوجهی و استراتژی‌سازی بلندمدت اقدام نکردیم و الان یک دهه است مقامات جمهوری اسلامی می‌گویند ۱۵ کیلومتر راه آهن شلمچه به بصره وصل می‌شود، همین چند روز گذشته دوباره

**” در سال گذشته، تنها جایی در دنیا که کنسولگری جمهوری اسلامی به آتش کشیده شده عراق بوده، یعنی در کشور دوست و برادر ما**



ایران و کشورهای همسایه نقشه

معاون رئیس جمهور توضیح دادند که این راه آهن متصل می شود، اما متصل نشده، طرف عراقی اجازه نمی دهد این راه آهن متصل بشود تا در نهایت چین بخواهد از طریق ایران به عراق و در نهایت به دریای مدیترانه وصل شود. آیا ما نمی توانستیم راه آهن جانشین را به سمت اقلیم کردستان و اربیل و از آنجا به سمت سوریه تعریف کنیم؟ چرا این کارها را نکردیم؟ چرا مطالعات لازم را انجام ندادیم؟

این موضوعات نشان می دهد دستگاه کارشناسی کشور مسئله محور نیست. ما ۲۴۰۰ دانشگاه داریم. تعداد مراکز دانشگاهی ایران به اندازه کشور چین با بیش از یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر جمعیت است. ما این همه دانشگاه برای چه می خواهیم؟ آیا متناسب با نیازهای کشور این همه دانشگاه ساخته شده؟ آیا ایران موضوع مطالعات این دستگاه هاست؟ آیا افراد فن سالار و تکنوکرات تربیت شده است که در خدمت نیازهای واقعی کشور باشند؟ این کار انجام نشده و دانشگاه ما آدم متخصصی که روی بازار عراق تسلط داشته باشد ندارد. ما اصلاً نیروی دانشگاهی در این حوزه تربیت نکردیم! اصلاً مطالعات عراق نداریم. مقایسه کنید با کشور ترکیه که مراکز مطالعاتی متعددی وجود دارد و برای ایران یک مرکز مطالعاتی مخصوص ایجاد کرده اند به نام مرکز مطالعاتی «ایران»، یعنی برای آن ها حائز اهمیت است که روی مسائل فرهنگی، مذهبی، سیاسی، اقتصادی، ولایت فقیه و همه این ها کار می کنند. آیا ما مرکز مطالعات ترکیه در ایران ایجاد کرده ایم؟ حتی همان مراکز هم که داشتیم آیا تقویت کردیم؟ خیر. مرکز مطالعات راهبردی ایران در عربستان، در این پنج سال یکی از مهم ترین مراکز مطالعاتی راهبردی در جهان شده، البته مرکز مطالعاتی خارجی در جهان. آیا ما چنین مرکزی در ایران داریم؟ خیر. آیا ما از ظرفیت کارشناسی محدود و دلسوزی که در دسترس داریم به نحو مطلوبی استفاده می کنیم؟ خیر! چون ایران و منافع ملی دغدغه اصلی نیست.

وقتی دانش پایه و کارشناسی نشده باشد، اقدامات ما طبیعتاً با شکست مواجه خواهد شد. آدم هایی هم که به کار گرفتیم به نظر می آید به اندازه کافی مسئولیت پذیری نداشتند. اخیراً خاطرات بسیار خواندنی یکی از دوستان محقق در حوزه جمهوری آذربایجان را مطالعه می کردم که کتابی را منتشر کردند و توصیه می کنم این کتاب یعنی از بادکوبه و چیزهای دیگر: یادداشت های سفر به جمهوری آذربایجان را بخوانید. جناب آقای همزنگ خاطرات میدانی اش در جمهوری آذربایجان را نوشته است. فصل آخر کتاب درباره کارهایی است که سفیر ما انجام داده است. واقعاً شایسته کشور ما با یک تمدن چند هزارساله نیست که سفیر ما دست به چنین کاری بزند و به اندازه کافی به خاطر بی مسئولیتی هایش مؤاخذه نشود و در نتیجه ما می بینیم بیشتر به فکر این است که خودش و نزدیکانش شرکت بزنند و پول در بیاورند

مدیران این دستگاه ها در دهه های گذشته از قبل رانت اطلاعاتی و مدیریتی و غیره به چه سودهای هنگفتی رسیده اند؟ آیا راهی برای بازخواست این گروه که تعارض منافع موجب سودهای کلانی برای آن ها شده تعریف شده است؟

برگردیم به بحث قبلی، وضعیت را مقایسه کنید با سرمایه گذاری که دولت ترکیه در بازار آفریقا داشته و این بازار را به عنوان یکی از بازارهای هدفش تعریف کرده است. میزان سرمایه گذاری ترکیه در بازار آفریقا در سال های گذشته ۱۵۰ میلیارد دلار است. دولت ترکیه ۱۵۰ میلیارد دلار در آفریقا سرمایه گذاری کرده، ما چرا نتوانستیم چنین کاری انجام دهیم؟ ترکیه سرمایه گذاری بسیار گسترده ای در آنجا انجام می دهد؛ البته حضور نظامی هم در لیبی و جاهای دیگر دارد، اما ما ظرفیت های لازم را برای اینکه بتوانیم از نظر اقتصادی در کشورهای همسایه نفوذ کنیم نداریم و طبیعتاً رقبا جای ما را می گیرند. درون کشور قوانین دست و پاگیر و نهادهای مختلف که بعضاً با هم رقابت دارند به جای همکاری، سپردن مسئولیت اداره حوزه ها به افرادی که تخصص کافی در این حوزه ها ندارند، بی توجهی کارنامه آن نهادها و وزارتخانه ها و افراد، برخورد با متخلفان و مسئولیت ناپذیرها، فعالیت رسانه ای مطلوب و کارشناسی شده و حمایت از این رسانه ها انجام نشده و طبیعتاً نتوانستیم؛ البته در سال های گذشته صادرات ایران در کشورهای همسایه نسبتاً رشد داشته ولی قطعاً تا ۱۰۰ میلیارد دلار هم قابلیت رشد دارد و این ظرفیت مرز متأسفانه نادیده گرفته شده است.

### چه راهکارهایی برای بهبود اوضاع پیشنهاد می کنید؟

«تأکید می کنم ظرفیت های قابل توجهی برای صادرات به کشورهای همسایه داریم که متأسفانه سهم ۲ درصدی ما وضعیت مثبت و مطلوبی را به ما نشان نمی دهد، هرچند در سال های گذشته معدل

و بعد هم آن حواشی اخلاقی که به وجود می آید، کاری به راست و دروغش نداریم، اما این نشان می دهد کشور به اندازه کافی بر مبنای دانش کار نمی کند و از این نظر آسیب های بسیار جدی به اقتصاد کشور وارد می شود. آیا ما تا به حال صادرکننده هایمان را به خاطر استاندارد نبودن کالاهای صادراتی شان به عراق به صورت جدی مؤاخذه و جریمه کردیم؟ خیر. آیا دستگاه های نظارتی ما با دقت بر کیفیت و استاندارد کالاهای صادراتی به عراق نظارت می کنند؟ خیر. آیا ما مطالعه ای برای کشف بازارهای جدید در عراق انجام داده ایم؟ خیر.

ما همین الان با یک برآورد ساده که کارشناسان اقتصادی انجام دادند و بدون هیچ سرمایه گذاری، توانایی صادرات سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار به کشورهای دور ایران را داریم، اما اقدامات لازم را انجام نمی دهیم. ما می توانیم از نظر کارشناسان بدون اینکه هیچ اتفاقی بیفتد صادراتمان به پاکستان را به ۱۶ میلیارد دلار برسانیم، آیا در این زمینه به اندازه کافی تلاش کرده ایم؟ خیر. حتی آیا تلاش شده است دست رانت خواران که حیاتشان وابسته به واردات بی رویه کالاهای غیرضروری است کوتاه شود؟ فهرست برخی اقلام وارداتی به کشور مایه شرمندگی است! تازه این ها آن بخشی است که توسط مراکز رسمی و گمرکات ثبت می شود. قاچاق که خود معضل بزرگ دیگری است! آیا برای تعارض منافع در کشور اتفاق جدی و شایسته و کارشناسی شده ای روی داده است؟ آیا بررسی صورت گرفته است که مسئولانی که حوزه کاری شان مثلاً دارو یا پزشکی و بهداشتی است یا کشاورزی و دام پروری است یا نفت و پتروشیمی و بازرگانی و صنعت و معدن است یا ورزش است و البته این افراد خود دارای مؤسسات اقتصادی در حوزه دارو و درمان و بهداشت و نهادها دامی و کشاورزی و غیره هستند، به دلیل تعارض منافع چقدر سود و رانت برده اند! آماری هست که نشان دهد کارکنان و

صادراتمان رشد داشته، از سال ۹۷ تا ۹۹ صادرات ما به کشورهای همسایه حدود ۵۰ درصد افزایش داشته، ولی قطعاً اگر با دقت بیشتری سرمایه گذاری بشود ما می توانیم در این حوزه رشد خیلی بیشتری داشته باشیم. این را هم بگویم بیش از نیمی از صادرات کلی ایران به کشورهای منطقه است که می تواند رشد زیادی پیدا کند به خصوص در بعضی کشورها مثل پاکستان، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، روسیه، ترکیه، این به جز بازار بزرگ مثلاً هندوستان و چین است که در آن کشورها متأسفانه توانستیم به اندازه کافی برنامه ریزی داشته باشیم و بتوانیم از این فرصت ها برای ظرفیت سازی اشتغال زایی استفاده کنیم. من باز هم تأکید می کنم دانش پایه بودن اقتصاد کشور بسیار حائز اهمیت است، همان طور که دانش پایه بودن سیاست خارجی هم حائز اهمیت است؛ البته برای این مدارک دانشگاهی فراوان و بعضاً بی کیفیت که در کشور صادر می شود هم باید فکری بکنیم، فقط داشتن مدرک دانشگاهی کافی نیست، بلکه باید آدم هایی را با کیفیت دانش زیاد پرورش دهیم که در این زمینه هم باید وزارت علوم ما برنامه ریزی کند. به هر صورت برخی از مشکلات ما تحت تأثیر واقعیت های اجتماعی و علمی و سیاسی کشور است. وقتی دستگاه علمی کشور سیاست مشخص و راهبردی

نداشته باشد، وقتی دستگاه سیاست خارجی نتواند نیروهای شایسته را به کار بگیرد و از آن طرف با ایدئولوژیک شدن و محدود کردن دایره خودی ها و اجازه ندادن به نخبگان که به کمک حاکمیت و دولت بشتابند و به عبارتی به کمک ملت بشتابند، راه را بر آن ها تنگ کردیم طبیعتاً کشور نمی تواند از نیروهای کیفی استفاده کند که این صدمات زیادی به سرمایه اجتماعی هم وارد می کند. در این شرایط جامعه ایران به شدت ناراحت و عصبانی است، حوادث ۹۶ تا ۹۸ نشان داد این جامعه ناراحت و عصبانی، وقتی حالتش خوب می شود که ببیند از ظرفیت های کشور به خوبی استفاده می شود، ایجاد اشتغال می شود، روابط ما با کشورهای دیگر بهبود می یابد و فرصت های بهتری ایجاد می شود، چرخش نخبگان بر مدار عقلایی می چرخد نه بر مدار ایدئولوژیک و روابط و سلیقه ها و هم ایرانیان می توانند در اداره کشور سهم ایجاد کنند و می توانند از ظرفیت وجودی شان برای ارتقای کشور استفاده کنند. در این موقعیت چون شرایط آن طور که باید باشد مهیا نیست طبیعتاً دستاوردهای ما چندان چشمگیر نیست، امیدوارم چشمگیر شود.

**درباره کردستان عراق وضعیت چگونه است؟**

﴿ در مورد کردستان عراق و ترکیه ما ظرفیت های بسیار زیادی داریم که می توانیم از آن استفاده کنیم. از طرفی اقلیم کردستان عراق به دلیل بی ثباتی ها و چالش هایش با بغداد الآن وضعیت نامطلوب اقتصادی دارد و ارزش پول ملی عراق کاهش پیدا کرده و در شرایط موجود کشور ما می تواند با برنامه ریزی و طراحی یک نقشه راه بلندمدت این وضعیت را مدیریت کند و هم از آن سمت مرز درآمدزایی کند و همین باعث بهره وری بیشتر مردم مناطق مرز نشین می شود. می توانیم در حوزه های توریسم پزشکی و درمانی، در حوزه های فرهنگی، در حوزه های شیلات و امثالهم درون کشور سرمایه گذاری داشته باشیم و گردشگران کشورهای همسایه را جذب کنیم که متأسفانه در آن زمینه ها دستاورد چشمگیری نداریم و همه این ها نیازمند مطالعات کارشناسی است و وقتی هم میسر می شود که دانشگاه برای ایران باشد، وزارت خارجه برای ایران باشد، دستگاه های دیگر کشور برای ایران باشد و منافع ملی در اولویت سیاست گذاری های ما قرار بگیرد و بر مبنای این مسئولیت پذیری ها و نظارت ها و گردش آزاد نخبگان صورت بگیرد و همه این ها کمک می کند که افق پیش رو افق مطلوب تری برای اقتصاد کشور باشد. ■

**حق اشتراك يك ساله  
داخل کشور: ۱,۸۰۰,۰۰۰ ریال  
خارج از کشور:  
اروپا ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال  
امریکا ۹,۵۰۰,۰۰۰ ریال**

**اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:  
لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.**

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کد پستی: .....

«فقد کد پستی الزامی است»

خوانندگان محترم می توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۲۳۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ | تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵





# «یک کلمه»: قانون اساسی

## قانون اساسی در بوته آزمایش

### بخش ششم

در شماره پیش، آزادی در قانون اساسی را مختصراً تشریح کردیم، بحث شد که حوادث سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ موجب شد قدرت متمرکزتر شود، چراکه هرچه شرایط جنگی و امنیتی بیشتر شود، نیاز به تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری متمرکز بیشتر می‌شود. در این بخش سخن درباره راه‌حل حقوق برای مسائل جامعه است. هر رشته علمی راهی برای حل مشکلات و مسائل جامعه پیشنهاد می‌کند، این راه‌حل‌ها در تعارض و تضاد با هم نیستند، هرکدام گوشه‌ای از مسئله را می‌گیرند و حل می‌کنند، مثلاً همکاران گروه مدیریت می‌گویند مسئله ما در درجه اول مدیریت است و آنچه جایز خالی مدیریت علمی است و اقتصاددانان مسئله اصلی ایران را اقتصاد می‌دانند. حقوقدانان نیز در این میدان راه‌حلی دارند. این رشته نیز ادعا می‌کند راه نجات ملت، «یک کلمه» بیش نیست. این مقاله در پی شرح و تفسیر آن «یک کلمه» است.

در ابتدا برای پاسخ به سؤال فوق، خیلی روشن و ساده، دو حوزه را از هم جدا کنیم:

- ۱- حوزه خصوصی و فردی؛
- ۲- حوزه عمومی و جمعی.

۱. در حوزه خصوصی اصل بر انتخاب آزاد با به‌اصطلاح حقوقی، «حاکمیت اراده» انسان‌هاست:

الف) مثل آن بخش از باورهای فرهنگی و مناسک دینی که به روابط میان فرد با خودش یا به رابطه فرد با خدا مربوط است.

ب) روابط خصوصی افراد با هم مانند ازدواج، طلاق، مالکیت و خانواده.

این بحث‌ها در حوزه حقوق خصوصی است. در این موارد افراد آزادند طبق

باور و میل خود عمل کنند، مگر در مواردی که به منافع عمومی مربوط باشد.

به‌عنوان مثال، ازدواج امر خصوصی است، اما افراد قانوناً مکلف هستند پیش

از عقد ازدواج، آزمایش خون بدهند تا معلوم شود در اثر ازدواج، فرزندشان

عقب‌مانده یا معلول نمی‌شود، یا افراد مالک زمین خود هستند، اما طبق قانون

نمی‌توانند از قوانین شهرسازی درباره ساختمان‌سازی تخلف کنند، پس در این

حوزه اصل بر انتخاب آزاد افراد است، اما در مواردی این اصل محدود می‌شود،

هرچند بعضی از دانشمندان معتقدند «کلیه هنجارهای حقوقی در آخرین

تحلیل، ماهیتی عمومی دارند، چراکه جزء قواعد زندگی اجتماعی هستند»<sup>۱</sup>.

بر همین اساس طبق ماده ۲ و ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر، انسان‌ها

آزادند در دین و مذهب را بپذیرند و با هر دین و مذهبی، از حقوق و امتیازها

برخوردارند؛ لذا پاسخ سؤال اول این است:

انسان‌ها در مورد دین و فرهنگ و آداب و رسوم، ازدواج و طلاق آزادند که

با انتخاب و میل خود عمل کنند، مگر در مواردی که با حقوق و آزادی‌های

دیگران تناقض داشته باشد.<sup>۲</sup>

پس درستی و نادرستی عمل در این حوزه و از نظر حقوق (نه لزوماً اخلاق و

دین) به برداشت شخصی افراد مربوط است. به‌اصطلاح اصل و قاعده، انتخاب

آزاد انسان‌هاست، اما در مواردی و به‌صورت استثنائی محدود می‌شود.

۲. در روابط جمعی و حوزه عمومی انسان‌ها، مانند برقراری نظم و امنیت و

عدالت و آموزش و پرورش و محیط زیست و... اصل و مبنا «اراده جمعی»

یک سؤال اساسی و مهم در حقوق، به‌ویژه در حقوق عمومی مطرح است: سؤال این است که در میان این همه اختلاف‌ها و تفاوت‌های نظری و دینی و روحی و روانی، کدام عمل درست‌تر است؟ چگونه می‌توان، میان این همه اختلاف‌ها و تضاد منافع که انسان‌ها با یکدیگر دارند از خسارت‌های جنگ و نزاع و درگیری جلوگیری کرد؟ چگونه انسان‌ها می‌توانند با این همه تفاوت‌های بزرگ فکری و فرهنگی و دینی و قومی و زبانی، در کنار هم با صلح و آرامش و عدالت زندگی کنند؟ آخرین برداشت و راه‌حل بشر امروز در این مورد چیست؟

نویسنده در حد توان ناچیز خود سعی خواهد کرد به‌صورت بسیار ساده و در مواردی با سؤال و جواب، برداشت خود را از پیچیده‌ترین مسئله حقوق بشر و حقوق عمومی بیان کند.

سه سؤال اساسی و عمده ما در اینجا عبارت‌اند از:

اول: ملاک و مبنای عمل درست چیست؟

دوم: مرجع تشخیص عمل درست چیست؟

سوم: مسئول اجرای عمل درست چیست؟

### اول: ملاک و مبنای عمل درست چیست؟

شاید این مسئله پیچیده‌ترین بحث در حوزه علوم

انسانی است که می‌توان به آن دانش «مادر» گفت؛

چراکه به همه حوزه‌های علمی چه علوم انسانی و

چه علوم تجربی و حتی فلسفه مربوط می‌شود.

ما در اینجا، از جایگاه حقوق و به‌ویژه حقوق

عمومی و باز به‌ویژه حقوق خصوصی اساسی به آن

می‌پردازیم و از منظر حقوق بشر نیز مختصراً آن را

تشریح خواهیم کرد.



محمد محمدی گرگانی

اکثریت و یا اصل «حاکمیت ملی» است.

در اینجا که حوزه حقوق عمومی است، بحث در مورد رابطه میان مردم و حکومت‌ها و رابطه میان دولت‌ها در سطح جهانی با هم است.

ممکن است پرسیده شود چرا انسان وقتی وارد جامعه می‌شود، باید محدودیت‌های اجتماعی را بپذیرد و آزادی‌های خود را محدود کند. در جواب باید گفت همه اهمیت مسئله در همین جاست، وقتی فرد وارد جامعه می‌شود در همه حوزه‌ها اختلاف و درگیری هست، یا باید، انسان‌ها دائم در جنگ و قهر و اختلاف باشند، یا باید راه حلی برای رهایی و آرامش خود بیابند.

سؤال این است که نظر چه کسی و با چه منطقی ملاک است؟ هر کس

حرف و باور خود را درست می‌داند، هر قوم و قبیله و مذهب و مرامی، راه خود را درست‌تر می‌داند و حتی دوست دارد دیگران را نیز به راه خود ببرد، اختلاف و درگیری و جنگ از همین جا ناشی می‌شود، راه حل چیست؟

تجربه بشر نشان داده هر چه فرد یا جامعه‌ای پیشرفته‌تر و رشدیافته‌تر شود، توانایی بیشتری بر توافق کردن یافته است و یک نشان عقب‌ماندگی ناتوانی از گفت‌وگو و توافق است، جنگ و اختلاف و قهر، نشان رشدنیافتگی انسان‌هاست.

بیست‌وهشت کشور اروپایی قادرند با هم گفت‌وگو کنند و بر مسئله‌ای توافق کنند و اما به قول کیسینجر، وزیر خارجه مشهور امریکایی، مردم کشورهای عقب‌مانده یا کینه‌توزانه فریاد می‌کشند یا بغض‌آلود سکوت می‌کنند، به اصطلاح «فروک» هستند، یعنی اخلاقشان این است که می‌«قهر» می‌کنند، توانایی گفت‌وگو و توافق ندارند. جمله ارزشمند از پیامبر اکرم هست که راهنمای بزرگی برای همه است: «الرفق یمن و الخرق شوم»، مدارا و سازگاری برکت و مبارکی است، درگیری و تفرقه شوم است.

### یک کلمه

اکنون به شرح و تفسیر و پاسخ سؤال اصلی می‌رسیم، در توضیح سؤال مذکور مختصری از یک اثر مهم و تأثیرگذار تاریخی سخن بگوییم:

میرزا یوسف خان تیریزی (مستشارالدوله) ۳۶ سال پیش از انقلاب مشروطه رساله‌ای نوشت و نام آن را «یک کلمه» گذاشت، او گفت اگر بخواهیم بدانیم چرا اروپایی‌ها پیشرفت کرده‌اند و چرا ما عقب مانده‌ایم، پاسخ آن یک کلمه است: «قانون»

قانون، یعنی همه بیاموزیم که با هم گفت‌وگو کنیم و بدانیم گفت‌وگو راه و رسم فرزندانگ و رشدیافتگان تاریخ بشر است، حرف و حق دیگران را درک کنیم، بدانیم جنگ و درگیری به ضرر همه



رساله

### یک کلمه

میرزا یوسف خان مستشارالدوله

به همراه دو پوست نقاشی

(نگاره به مستشارالدوله)

میرزا فتحعلی آخوندزاده

و

«دلی طلی اصل حاکمیت ملت در همه یک کلمه»

آزادی جودی

را فراهم کرده‌ایم، فرار کن، سقراط گفت: «بگذار مردم آتن بیاموزند که از قانون اطاعت کنند، حتی به قیمت خون سقراط».

سؤال: آیا این قانون یا رأی اکثریت به معنای آن است که حتی برده، برده باشد و ارباب اربابی کند، ستمگر ستمگری کند، اما باز با هم در صلح و آرامش زندگی کنند؟

پاسخ: این هم خود مهم‌ترین دستاورد خرد جمعی بشر از گذشته تاکنون است، از نظر اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز، اساس و بنیاد جنگ و شورش و ناامنی دو چیز است: «فقر و ترس». و یا دو چیز مبنای صلح و آرامش است: برابری و آزادی و کرامت انسانی. تا فقر هست تا انسان‌ها تحقیر و سرکوب می‌شوند، صلح و آرامش در جامعه

بشری امکان‌پذیر نخواهد بود. انسانی که تحقیر می‌شود، کرامت و شخصیت او سرکوب می‌گردد، کسی که به بلای فقر دچار می‌گردد، همه وجودش همه کرامت و عظمت شخصیتش تهدید می‌شود. پس روی سخن به همه است، همه در هر جایگاهی که هستند، به نفع خودشان است که راه گفت‌وگو را پیش بگیرند.

و اما همان‌گونه که عرض شد، «یک کلمه» مورد نظر مستشارالدوله «قانون» بود، قانون نماینده نظر توافق شده اکثریت جامعه است که به‌طور معمول، نصف به‌اضافه یک است، پس فراوان ممکن است، قانون نماینده خواست افراد نباشد، اما خرد حکم می‌کند که به آن عمل کنند، اگرچه مخالف آن باشد.

پس از آن، قانون اساسی مشروطه نوشته شد، یعنی نمایندگان مردم ایران جمع شدند بر سر ارزش‌ها و اصولی توافق کردند و قرار شد از آن پس مبنای قانون باشد.

اگر سؤال شود قبل از تدوین قانون اساسی مشروطه، مسائل مورد اختلاف چگونه حل و فصل می‌شد؟ پاسخ این است که قبل از نوشتن قانون اساسی مشروطه، هر کس و هر کجا به نظر و فتوای خود عمل می‌کرد، پادشاهان مدعی بودند که اطاعت از رأی ما، اطاعت از کلام خداست، حتی پس از انقلاب مشروطه و در زمان دو پادشاه پهلوی نیز این شعار در همه جا بود:

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه؛ یعنی کلام پادشاه همان کلام خداست فراوان تبلیغ می‌شد که «خدا-شاه-میهن»، از هم جدانشدنی نیستند و در شماره ۱۲۱ چشم‌انداز<sup>۳</sup> مختصراً در این مورد توضیح داده شد.

مرجع دوم روحانیون بودند که هرکدام بر اساس اجتهاد و فتوای خود نظر می‌دادند و مردم نیز به آن باور داشتند و عمل می‌کردند، اما در اصل پانزدهم قانون اساسی مشروطه قرار شد مجلس شورای ملی

ماسست، به جای «تعارض و تضاد منافع» «تعادل منافع» را در نظر داشته باشیم، به اصطلاح امروز، «بازی برد-برد» را بیاموزیم.

به جای آنکه به قول فرخی سیستانی بگوییم: یا ما سر خصم بگوییم به سنگ / یا او سر ما به دار سازد آونگ

حرف حافظ را شعار کنیم: درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد / نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

**به نظر این جانب، امروز بزرگ‌ترین مسئله ما این است که «قانون» به‌عنوان کلام آخر و خردمندانه‌ترین و عملی‌ترین راه حل و فصل الخطاب تعارض‌ها و اختلاف‌ها پذیرفته شود.**

اگر اشکالی در قانون است، باز به نفع همه ما هست که از راه مدنی و قانونی برای تغییر آن اقدام شود و الا تجربه‌های تلخ تاریخی بشر، هر روز تکرار خواهد شد.

به همین دلیل، حاکمیت قانون یک مرحله پیشرفته در زندگی بشر است، اختلاف در میان انسان‌ها طبیعی است، هیچ‌گاه همگان بر همه‌چیز وحدت ندارند، لذا راه تجربه‌شده بشر، گفت‌وگو و توافق است، به قول گاندی: «گفت‌وگو، شکیبایی، عشق، توافق».

**راه وحدت یکرنگ شدن نیست، بلکه وحدت با پذیرش اختلاف به وجود می‌آید، «وحدت در اختلاف» نشان رشدیافتگی و فرزاندگی است.** وحدت نظر داشتن بر سر همه مسائل غیرممکن است، لاجرم راه خردمندانه زیست مشترک انسان‌ها، گفت‌وگو و حل اختلاف است.

سؤال: آیا قانون دستاورد جدید جامعه بشری است؟ پاسخ: خیر، سقراط، ۲۶۰۰ سال پیش به اتهام انحراف جوانان به مرگ محکوم شد، دوستانش گفتند این حکم غیرعادلانه است، اسباب فرارت

در همه مسائل مملکتی که صلاح می‌داند قانون وضع کند:

اصل پانزدهم: «مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل آنچه را صلاح ملک و ملت می‌داند پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آرا در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحنه همایونی موشح و به موقع اجرا گذاشته شود».

سؤال: پادشاه چه نقشی در تصویب قانون داشت؟ پاسخ: می‌بینیم که در این اصل پادشاه تنها حق امضا قانون را دارد و اختیار تغییر و یا رد آن را ندارد، اگرچه نیمی از نمایندگان مجلس سنا منصوب پادشاه بودند و از این طریق و به صورت غیر مستقیم می‌توانستند در تصویب یا رد قانون نقش داشته باشند. از طرف دیگر قرار شد که از آن پس فقط «قانون» مینا باشد و فتاوی مراجع دینی، نقش قانون را نداشت و هیچ مأمور دولتی حق نداشت به استناد فتاوی یک مرجع تقلید کاری را انجام دهد. در اصل دوازدهم قانون اساسی مشروطه صریحاً ذکر شده: «حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون».

این مسئله در اصل ۳۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آمده است: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه و به موجب قانون باشد».

پذیرفتن قانون به عنوان کلام آخر، آغاز تحولی بزرگ در اروپا شد و قرار بود در ایران نیز تحول مهم و تازه‌ای شکل بگیرد و همگان بپذیرند که مینا قانون باشد و به نظر این جانب، امروز نیز باید بر این اصل مهم و اساسی یعنی «قانون» تکیه نمود و از آن به عنوان مهم‌ترین مسئله فرهنگی و فکری امروز ما سخن گفت، اهمیت آن را برای همه تشریح کرد.

سؤال: آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی اکثریت را به رسمیت شناخته است؟ پاسخ: بله این مسئله هم در قانون اساسی مشروطه و هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شد.

مینا و اساس تصمیم‌گیری درباره مردم، رأی اکثریت خود مردم است،

در اصل ۶ قانون اساسی آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای رأی عمومی مردم اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد». و در اصل هفتم نیز آمده است که: «مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر محل، بخش، روستا و نظایر این‌ها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند».

به صورت بسیار شفاف و صریح چند ویژگی را برای آرای مردم ذکر کرده است:

الف: مینا اداره امور کشور، آرای عمومی مردم است.

ب: از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور آرای عمومی مردم است.

لذا آرای مردم اساس و مینا و رکن تصمیم‌گیری در مورد امور کشور است.

سؤال: آیا اکثریت ملاک حقانیت است؟

پاسخ: نه اکثریت ملاک حقانیت نیست، هیتلر نیز در یک دوره بیش از ۹۰ درصد رأی مردم آلمان را داشت، اما این مسئله‌ای بسیار مهم است، موضوع را در دو حوزه تقسیم کنیم:

الف: در حوزه مسائل سیاسی و اقتصادی به طور کلی کارشناسی، تصمیم‌گیری می‌کند،

ب: در حوزه ارزش‌ها یا اصول، در این حوزه، مجلس، حقانیت خدا و قیامت، اصل عدالت و کرامت انسانی را به رأی نمی‌گذارد، لذا می‌توان گفت که در این میدان، مینا «فضیلت نسبیست» است، یعنی، رأی اکثر مردم و کارشناسان، خود میناست.

آیا این بهترین پیام قرآن نیست که دین در حوزه مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مطلق و مقدس نیست و تشخیص آن را در هر زمان به عهده مردم همان زمان گذاشته است؟

آیا می‌توان در این میدان‌ها، از اصطلاح هابرماس بهره گرفت؟ «حقیقت توافقی»: یعنی حقیقت در مسائل اجتماعی و اقتصادی رأی و نظر کارشناسان و اکثریت مردم است.

سؤال: پس جایگاه دین کجاست؟

پاسخ: من به آن گروه از متفکران مسلمان باور دارم که دین اصول و ارزش‌ها را تعیین می‌کند، مثل اعتقاد به خدا و قیامت و کرامت انسان و عدالت.

و علم و خرد روز بشر، راه رسیدن به آن ارزش‌ها را. این بحث بسیار مهمی است که باید جداگانه درباره آن به گفت‌وگو نشست.

سؤال: آیا نظارت استصوابی و دخالت شورای نگهبان و حتی دخالت مجلس شورای اسلامی برای کاندیداهای مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری، برخلاف قانون اساسی است؟

پاسخ: به نظر این جانب بله. حقوقدانان و همکاران حقوقی دانشگاهی، فراوان در این مورد سخن گفته‌اند. در مورد نقش شورای نگهبان در شماره ۱۲۰ و ۱۲۱ مجله چشم‌انداز سخن گفته‌ایم.<sup>۴</sup>

سؤال: آیا می‌توان گفت که قانون اساسی صریحاً، حق انتخاب آزاد انسان یا «حق تعیین سرنوشت» را به رسمیت شناخته است؟

پاسخ: به نظر این جانب، قطعاً بله چون از موضوع بحث دور می‌افتیم، فقط به یک اصل اشاره می‌کنم که این اصل واقعاً بسیار محکم و با بنیاد فلسفی قوی و ارزنده، انسان را جاننشین خدا در زمین دانسته است که حاکم بر سرنوشت خویش است و صریحاً ذکر کرده که هیچ‌کس نمی‌تواند این حق خداداد را از انسان سلب نماید یا آن را در خدمت فرد یا گروهی خاص قرار دهد:

اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است». هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت، این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند».

نتیجه این قسمت بحث:

۱. از نظر حقوقی، انسان در حوزه شخصی خود آزاد است هرگونه بیندیشد و عمل کند، مگر آنکه برخلاف آزادی و حقوق دیگران باشد.

۲. در حوزه اجتماعی، مینا رأی اکثریت مردم است و قانون خردمندانه‌ترین راه زیست مشترک انسان‌هاست.

سؤال: آیا همیشه رأی اکثریت خردمندانه‌ترین راه است؟

پاسخ: خیر، اما مردم حق دارند و می‌توانند، درباره خودشان تصمیم بگیرند و می‌گیرند، اگرچه به ضرر آن‌ها باشد، این توانایی را هیچ پدیده‌ای در زمین ندارد، هیچ ماده و گیاه و حیوانی قادر نیست برخلاف آفرینش خود عمل نماید، هزاران سال است که گنجشک گنجشک می‌زاید و کبوتر کبوتر، کبوتران هیتلر ندارند و گرگ‌ها ماندلا و گاندی ندارند، انسان تنها زبورعسلی است که می‌تواند زهر بسازد و تنها ماری است که می‌تواند عسل تولید کند. تجربه تاریخ بشر نیز نشان داد که هیچ‌کس نمی‌تواند انسان‌ها را به‌زور به راه خود ببرد، به قول همکار دانشکده حقوق ما، مرحوم حمید مصدق، کلامی به این مضمون داشت:

تو می‌توانی مرا مجبور کنی هر چه را تو می‌گویی من بگویم،

می‌توانی مرا مجبور کنی هر چه را تو بخواهی من عمل کنم

اما نمی‌توانی مرا مجبور کنی هر چه را تو دوست داری من هم دوست داشته باشم

و حتماً نمی‌توانی مرا مجبور کنی هر که را تو عاشقش هستی من هم عاشقش بشوم.

قرآن حتی به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید، تو نمی‌توانی هر کس را که دوست داری هدایت کنی.<sup>۵</sup>

سؤال: اگر رأی اکثریت، همانند دوران هیتلر، بر نژادپرستی و بردگی انسان بود و راهی برای گفت‌وگو نگذاشتند، آیا حقوق و به‌طور خاص حقوق بشر، راهی را باز گذاشته است؟

پاسخ: این خود موضوعی بسیار مهم است که امیدوارم در آینده بتوانیم درباره آن سخن بگویم. ■

### پی‌نوشت:

۱. سید ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، نشر میزان، چاپ دوم سال ۱۳۸۳.
۲. البته این مسئله از نظر دین و اخلاق متفاوت است.
۳. قانون اساسی در بوته آزمایش همان
۴. همان
۵. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (سوره قصص آیه ۵۶).



# اگر رئیس جمهور می شدم!



مهدی غنی

راستش اول فکر کرده بودم رئیس جمهور شوم، ولی بعد دیدم زهی خیال باطل! اگر همه لوازم و امکانات هم فراهم بود و شرایط لازم را داشتیم از آن روزنه استصوابی مگر می شد رد شد، فوراً سوابق ناصوابم روی میز استصواب قرار می گرفت و دهها دلیل پیدا می شد. همین مطالبی که می نویسم بهترین دلیل بود. می گفتند اصلاً تو تکلیف با خودت معلوم نیست، هر روزی می خواهی جای یکی باشی. کسی که خودش را گم کرده فردا چطور می تواند دلارهای گم شده را پیدا کند. در ثانی، جاه طلبی و خوی استکباری از نوشته هایت پیداست. همیشه خواستی جای کسانی باشی که مقامات عالیه داشتند یا دارند. جای رهبر، جای قوه قضائیه، جای رضا پهلوی، جای ملکه، جای آیت الله شده یک بار خودت را جای یک کارگر، یک کشاورز، یک کودک کار بگذاری و از زبان آنان چیزی بنویسی تا حالا ما صلاحیت تو را به عنوان دوستدار مستضعفان و پابرهناها و کوخ نشینان تأیید کنیم. دیدم راست می گویند. من که تکلیفم با خودم روشن نیست، خدای نا کرده اگر رئیس جمهور می شدم، چطور می توانستم تکلیفم را با این نهادهای متعدد و موازی که اطرافم هستند معلوم کنم.

از خیر رئیس شدن گذشتم، ولی کاندیدا شدن که خرجی ندارد. یک خوبی هم دارد که بعد از آن هر جا سوابق شغلی خواستند می نویسم: کاندیدای سابق ریاست جمهوری.

اجازه بدهید همین جا یاد می کنم از مرحوم استاد قندی از پیشکسوتان عالم مطبوعات، در کلاس روزنامه نگاری توصیه می کرد هیچ وقت از کلمه «نامزد» برای انتخابات استفاده نکنید. دلیلش این بود که «ر» و «ز» گاهی اشتباهی جای هم تاپ شده و دردسرها فرین می شود. گویا اوایل انقلاب کیهان بعد از انتخابات مجلس شورای اسلامی، تیتراژ یک زده بود: «۲۷۰ نامرد وارد مجلس شدند». نقطه «ز» افتاده بود و روزنامه که منتشر شد غوغایی به پا کرد. ایشان می گفت از آن زمان به همه توصیه می کنم این واژه را استفاده نکنند؛ خدایش بیامرزد.

## تبلیغات و انتخابات

به هر حال اگر کاندیدا شدم، چه می کردم؟ همان اول این بیانیه را خطاب به مردم صادر می کردم: «هم وطن عزیز، اگر مرا برای رئیس جمهوری انتخاب کنید، بدانید از دست من هیچ کاری بر نمی آید؛ بنابراین به من رأی ندهید که برایتان اشتغال ایجاد کنم، دلار و سکه را ارزان کنم، محیط زیست شما را بهبود بخشم، جلو قاچاق رسمی را بگیرم، آسیب های اجتماعی را از میان بردارم، کودکان کار را به آغوش خانواده و میز مدرسه بازگردانم، دزدان بیت المال و مفسدان اقتصادی را به محکمه قانون بسپارم، حصر و حصار بردارم، من حتی یکی از این کارها را هم نمی توانم انجام دهم، اما اگر شما بخواهید و تلاش کنید، با کمک شما بخش زیادی از این مشکلات قابل حل است. اساساً یک نفر هر کس باشد نمی تواند مشکلات جاری کشور را حل کند، ولی اگر شما در هر کجا هستید کمک کنید ماجرا فرق می کند؛ بنابراین بدانید به کسی رأی می دهید که هیچ شعار انتخاباتی ندارد و هیچ وعده ای برای صد روز اول و آخر به شما نمی دهد، بلکه برعکس از شما توقع هم دارد. از شما می خواهد قول بدهید آستین ها را بالا بزنید و به میدان بیایید. هر کس در هر کجا هست و به هر کاری مشغول است می تواند در بهبود وضعیت مؤثر باشد. اگر این شرط را می پذیرید رأی بدهید، وگرنه به یکی از همین کسان رأی بدهید که صدها وعده و وعید می دهد و می خواهد شق القمر کند؛ ان شاء الله که موفق باشد».

اما اگر در بی تخته خورد و انتخاب شدم، چه خاکی بر سر می کنم؟ من که اولین بار است در چنین جایگاهی قرار می گیرم و تجربه ندارم. براساس همین بی تجربگی چند کار به نظر می رسد که انجام دهم:

## ۱- پیشکسوتان

اولاً از سه رئیس جمهور سابق آقایان خاتمی، احمدی نژاد و روحانی دعوت می کردم یا خود به دیدار آن ها می رفتم و درخواست می کردم با توجه به تجربیاتشان مرا راهنمایی کنند که از چه اقداماتی پرهیز کنم و چه کارهایی را در اولویت قرار دهم. همچنین از آن ها تقاضا می کردم در صورت تمایل مسئولیت یکی از وزارتخانه ها را بر عهده گیرند تا به طور مستمر از تجربه ها و نظراتشان در کابینه بهره مند شوم. توصیه من هم این بود که آقای خاتمی وزارت ارشاد و آقای احمدی نژاد وزارت راه و آقای روحانی وزارت دادگستری را بر عهده گیرند که با تخصص و رشته شان مرتبط است. از آن ها تقاضا می کردم به پیروی از حضرت علی (ع) که علی رغم صلاحیت و شایستگی خود به خلفا مشاوره می داد و راهنمایی می کرد، شما هم مرا از مشورت و راهنمایی هایتان محروم نگذارید.

## ۲- رقبان

بعد به سراغ کاندیداهای ریاست جمهوری که رأی نیاوردند می رفتم. کسی را که بعد از من بیشترین رأی را آورده به عنوان معاون اول انتخاب می کردم. دلیلش هم این بود که اگر من کرونا می گرفتم و جناب عزرائیل مرا انتخاب می کرد، طبیعی بود که او رئیس جمهور می شد. از بقیه کاندیداها هم تقاضا می کردم



مسئولیت یک وزارتخانه را به عهده گیرند. این هم چند دلیل دارد: اول اینکه آن‌ها هم می‌خواستند رئیس‌جمهور شوند و احتمالاً دوره بعد هم کاندیدا می‌شوند؛ بنابراین بهتر است در سطح یک وزارتخانه توانمندی خود را نشان دهند تا هم خودشان و حامیانشان و هم مردم بهتر بتوانند داوری کنند. دوم اینکه تعدادی از هم‌وطنان به هر دلیل آن‌ها را لایق تشخیص دادند؛ بنابراین مشارکت آن‌ها می‌تواند گره از کار بگشاید. برعکس اگر بخواهند کارشکنی کنند، کار پیش نمی‌رود.

### ۳- دگراندیشان

اما یک دسته دیگر هم هستند که اساساً انتخابات را قبول ندارند و می‌گویند: «اشکالات ساختاری است و این وضعیت اصلاح‌پذیر نیست. نمی‌گذارند مردم آزادانه انتخاب کنند». بعضی هم اساساً عقاید و دین یا ایدئولوژی متفاوتی دارند؛ اما همه آن‌ها جزو همین آب و خاکاند و اغلب دلشان برای این مملکت می‌سوزد، با همین مشکلات و گرفتاری‌های موجود رویه‌رویند، اما نگاه‌شان و تجربیاتشان با دیگران متفاوت است. درباره اختلاف عقیده چه باید کرد؟ یک راه جنگیدن و کشمکش است تا یکی از پا درآید. یکی هم گفت‌وگو و استدلال است تا دیدگاه‌ها به هم نزدیک شود. اگر منطق داریم چرا با هم گفت‌وگو نکنیم؟ اوایل انقلاب مرحوم دکتر بهشتی و دکتر پیمان، با اعضای حزب توده و همچنین چریک‌های فدایی خلق مناظره تلویزیونی داشتند. آیت‌الله مصباح و دکتر سروش با احسان طبری مناظره کردند و این گفت‌وگوها با احترام متقابل برگزار می‌شد و برای جامعه درس آموز و خوشایند بود. چطور ما با آن آغاز به اینجا رسیدیم که کسانی را که مشترکات زیادی داریم تحمل نمی‌کنیم تا چه رسد به دگراندیشان و... تأمل برانگیز است!

حالا من که قادر نیستم چنین مناظره‌هایی راه بیندازم، چون رسانه ملی در اختیار من نیست، اما با امکانات موجود می‌توانیم با هم گفت‌وگو کنیم. یک سخن با این هم‌وطنان دارم. می‌گویم در قانون اساسی فعلی که احتمالاً شما آن را حلال مشکلات نمی‌دانید، در اصل سوم وظایف دولت را مشخص کرده است. به‌طور کلی شازده وظیفه برای دولت برشمرده که در اصول دیگر تفصیل آن‌ها آمده است. شما یک بار این اصل را بخوانید، فرض کنیم حکومت عوض شد و شما خواستید در آن زمان وظایف دولت را در قانون مشخص کنید، چه چیز متفاوتی با این شازده مورد می‌نوشتید؟ به‌عنوان مثال به چند وظیفه دولت که در این اصل آمده اشاره می‌کنم:

«۶: محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛

۹: رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی؛

۱۴: تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.»

منطقه و جهان به این ملک و این ملت هجوم آوردند تا نابودش کنند، دیدیم چگونه این ملت از کوچک و بزرگ، شیعه و سنی و زرتشتی و مسیحی و یهودی و از هر قوم و قبیله‌ای از شهر و روستا به میدان آمد و از میهن و موجودیت خویش دفاع کرد، اما چه می‌شود که یک ملت ۷۲ فرقه می‌شود؟ باید نگاهمان و رویه‌مان را عوض کنیم تا از این وضعیت دربیاییم. اصل ۱۲۲ قانون اساسی گفته است: «رئیس‌جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای ملی مسئول است». رهبر و مجلس معلوم است، اما منظور از ملت چیست؟ نکته اینجاست که طبق قانون من در برابر همه مردم مسئولم، نه فقط آن‌ها که به من رأی دادند، یا حامی من یا از جناح پشتیبان من هستند. ملت شامل همه موافقان و مخالفان من می‌شود. رهبر و نمایندگان مجلس هم گرچه جدا آمده، ولی جزو همین ملت به شمار می‌روند؛ البته به این مسئولیت و پاسخگویی یک قید (به‌موجب قانون اساسی) هم زده است: یعنی ملت و رهبر و مجلس نمی‌توانند خارج از قانون اساسی توقع و انتظاری داشته باشند. مثلاً نمایندگان مجلس از من بخواهند فلان کس را وزیر کنم. تعیین وزرا مطابق اصل ۱۳۳ صرفاً بر عهده رئیس‌جمهور است و رأی اعتماد به آن‌ها بر عهده مجلس، اما متأسفانه سالیانی است مفهوم ملت و هویت ملی ما خدشه برداشته و شکاف‌های سیاسی و جناحی ملت را چندپاره کرده است. گویی خوره‌ای به جان ملت افتاده که از درون آن را می‌خورد و تهی می‌کند. منافع ملی، هویت ملی، غیرت ملی، وحدت ملی و آژیه‌هایی است که برای بعضی بی‌معنی شده است. آن ایرانی در لباس اپوزیسیون برای رسیدن به مقصود به هر دولت خارجی تکیه می‌کند، از فشار آقا دونالد بر کشورش حمایت می‌کند، اما هموطن ایرانی‌اش را تحمل نمی‌کند. آن دولتمرد برای هر سرمایه‌گذار خارجی

تنها ایرادی که شما می‌توانید وارد کنید این است که این‌ها روی کاغذ است و اجرا نمی‌شود. بسیار خوب! آیا شما مطمئن هستید حکومت بعدی که بیاید به همه وعده‌هایش عمل می‌کند؟ چه تضمینی دارد؟ مگر انقلابیون سال ۵۷ به دنبال مدینه فاضله نبودند؟ افسارمختلف چقدر هزینه دادند که به آن مدینه فاضله دست یابیم؟ چرا نرسیدیم؟ امروز به این چرا پاسخ‌های بسیار متفاوت و گاه متضاد داده می‌شود. شایسته نیست بار دیگر با همان ساده‌انگاری چهل سال قبل به آن پاسخ دهیم. آن زمان می‌گفتم دیو چو بیرون رود فرشته درآید. همه همتمان بر نفی وضع موجود بود. فکر می‌کردیم با نفی شاه همه چیز خودش درست می‌شود. بعضی‌ها را می‌بینیم همان ادبیات و رویکرد را تکرار می‌کنند. اغلب راه‌حل‌ها واکنشی، عکس‌العملی و تقابلی است. اغلب دنبال یافتن مقصر و تبرئه خود هستند.

ببینید عزیزان من! ما در گذشته با یک شاهی طرف بودیم که گوش شنوا نداشت، حتی از نزدیکان خود هم حرف حساب نمی‌شنید. بعد ما شروع کردیم فریاد زدن. باز هم نشنید. فریادها را بلندتر کردیم، بعد مشت‌ها را گره کردیم و همین‌طور پیش رفتیم. در آن مقطع تاریخ، ایران ما، یک گوش بزرگ ناشنوا بود و میلیون‌ها فریاد کوچک و بزرگ. بالاخره آن گوش ناشنوا رفت، ولی بعد اتفاق عجیبی افتاد. انگار آن فریادها گوش‌های خودمان را هم کر کرده بود. کسی حرف دیگری را نمی‌شنید. همه فقط فریاد می‌زدند. همه می‌خواستند دهان دیگری را ببندند و فقط صدای خودشان بلند باشد.

شاید برای پرهیز از تکرار خطاها، تنها راه فراهم کردن بستری برای یک گفت‌وگوشنود ملی باشد. شاید با کمک رئیس‌جمهورهای سابق بتوانیم طرحی برای این کار بزرگ فراهم کنیم.

### ۴- هویت ملی و ملت واقعی

اگر انتخاب می‌شدیم به هم‌وطنان می‌گفتم ما یک‌زمانی یک ملت بودیم. وقتی همه قدرت‌های



آغوش می‌گشاید، اما ایرانیان مهاجر را دعوت به همکاری نمی‌کند. آن مقام دیگر در آرزوی دیدار با فلان رئیس‌جمهور خارجی عزت خود را از یاد می‌برد، اما حاضر نیست به دیدار هم‌وطن منتقد برود. با دولت‌های کمونیستی همکاری و همراهی می‌کند، اما برای جوان هم‌وطنش که کتابی از مارکس خوانده باشد، حقی قائل نیست. ممکن است با طالبان و امریکا و انگلیس مذاکره کنیم، اما با ایرانیان غیرهمسو هرگز گفت‌وگو نمی‌کنیم. حالا شما ملت و هویت ملی را با این رفتارها معنی کنید. حداقل تکلیف من رئیس‌جمهور را روشن کنید که در برابر کدام فرقه از این ملت مسئولم؟ این چندپاره شدن ملت به آنجا کشیده که دولت و حاکمیت هم چندپاره شود. نهادهای موازی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، امنیت، سیاست خارجی و حتی قانون‌گذاری را همه شاهدیم. اخیراً یکی از وزرای سابق از وجود پنج دولت سخن گفت.<sup>۱</sup> می‌بینیم یک نهاد امنیتی فردی را جاسوس می‌داند، آن یکی بیگناهی می‌شمرد. یک نهاد از خطر ترور دانشمندی هشدار می‌دهد، آن یکی توجه نمی‌کند.

چه باید کرد؟

شاید اگر همه به قانون اساسی به‌عنوان تنها سند موثق برگردیم و به آن تمکین کنیم، بتوانیم ملت و هویت ملی‌مان را زنده کنیم.

### نظارت استصوابی

هفته اول پس از مراسم تفیذ، نامه‌ای به شورای نگهبان می‌نوشتم و ضمن تشکر از حسن ظن آن‌ها نسبت به خودم، عرض می‌کردم:

چون مطابق اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس‌جمهور مسئولیت اجرای قانون اساسی را بر عهده دارد، باید تکلیف برخی اصول قانون مشخص شود. با توجه به اینکه اصل ۹۹ قانون اساسی گفته است: «**شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست‌جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجع به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد**»، شما کلمه نظارت در این اصل را به نظارت استصوابی تفسیر کرده‌اید؛ لذا این ابهام به وجود آمده است که آیا در سایر اصول قانون اساسی هم که از واژه «نظارت بر» استفاده شده معنی نظارت استصوابی مستفاد می‌شود؟

به طور مثال: در مقدمه قانون اساسی آمده است: «لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسئولان کاردان و مؤمن و نظارت مستمر بر کار آنان به‌طور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند». با توجه به کلمه نظارت، آیا مردم در مورد مسئولان باید نظارت استصوابی اعمال نمایند و سازمان‌ها و تشکیلاتی درست کنند که با نظارت بر کار مسئولان صلاحیت و درستی آن‌ها و کارهایشان بر مردم محرز شود؟ و در صورتی که این احراز به‌صورت قطعی صورت نگرفت آن‌ها را برکنار نمایند؟

یا در اصل ۱۰۰ آمده است: «اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت

همچنین در بند ۹ اصل ۱۱۰ آمده است: صلاحیت داوطلبان ریاست‌جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.

در این عبارت هم مشخص است انتخابات امری مستقل از مسائل کاندیداهاست. وقتی گفته شده صلاحیت کاندیدا پیش از انتخابات، معلوم است که منظور از انتخابات امر رأی‌گیری و صندوق است. ضمن اینکه همین اصل دلالت بر این دارد که تنها تأیید صلاحیت کاندیداها ریاست‌جمهوری با شورای نگهبان است، آن هم از این منظر که با شرایطی که در قانون اساسی برای رئیس‌جمهور برشمرده مخالفت نداشته باشد، اما کاندیداها مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری که قید نشده ربطی به شورای نگهبان ندارد.

به نظر می‌رسد تفسیری که از اصل ۹۹ شده است با سایر اصول همخوانی ندارد. علاوه بر موارد گفته‌شده، مطابق اصل ۵۶ قانون اساسی همه آحاد ملت حق تشخیص و انتخاب آزاد دارند:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند».

اگر ما دایره انتخاب آن‌ها را محدود به سلاطین خویش کنیم، آیا این حق خدادادی را از آن‌ها سلب نکرده‌ایم؟

از همه این‌ها که بگذریم، وقتی میزان دخالت نهادهای کنترل‌کننده در حدی باشد که مردم یا بخشی از مردم احساس مشارکت با حکومت نکنند و به این نتیجه برسند که نقشی در فرایند تصمیم‌گیری و اداره کشور و سرنوشت خودشان ندارند، برخوردشان با مسائل متفاوت خواهد شد. در چنین حالتی نهادهای کنترل‌کننده باید

**شورایی** به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد». آیا نظارت شوراهای بر امور روستایی و شهری و استانی هم نظارت استصوابی است؟

همچنین در اصل ۱۷۵ درباره سازمان صدا و سیما گفته شده است: شورایی مرکب از نمایندگان رئیس‌جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هرکدام دو نفر) **نظارت بر این سازمان** خواهند داشت. آیا این شورا باید نظارت استصوابی بر امور جاری صدا و سیما اعمال کند و تا وقتی به‌طور قطع سلامت و صحت افراد و برنامه‌های این سازمان احراز نشده از ادامه کار آن جلوگیری به عمل آورند؟

و سایر مواردی که واژه نظارت در قانون اساسی به کار رفته است چه حکمی دارد؟ چطور فقط همان یک مورد شورای نگهبان استصوابی است و الباقی استعلامی بوده است؟

نکته دوم اینکه در اصل ۹۹ از نظارت بر انتخابات سخن رفته است. شورای محترم نگهبان واژه انتخابات در این عبارت شامل همه مراحل از جمله اعلام کاندیداتوری، ثبت‌نام و بررسی صلاحیت آن‌ها تا انتهای رأی‌گیری و شمارش آرا و اعلام نتایج را تفسیر کرده است؛ لذا دست به غربالگری کاندیداها می‌زند.

اما این واژه فقط در این عبارت به کار نرفته و در چندین اصل دیگر قانون اساسی استفاده شده است. با اینکه از سیاق عبارات مشخص است منظور نویسندگان قانون اساسی از کلمه «انتخابات»، صرفاً مراسم رأی‌گیری و شمارش آرا و اعلام نتایج است. چطور در اصل ۹۹ این واژه به سایر امور تعمیم یافته است؟

به‌طور مثال در اصل ۶۲ آمده است: **شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و کیفیت انتخابات را قانون معین خواهد کرد**.

کاملاً روشن است که واژه انتخابات مستقل از مسائل کاندیداهاست و گرنه عبارت کیفیت انتخابات کافی بود و شامل همه مسائل می‌شد.





مسئولیت همه نقائص و کاستی‌های مدیریت کشور را بر عهده بگیرند. همه جا انگشت اتهام به سوی آن‌ها نشانه خواهد رفت. این رویکرد گرچه در مقطع به ظاهر موجب تحکیم قدرت است، اما به نظر می‌آید در درازمدت نقشی معکوس داشته باشد؛ یعنی به تدریج این تصور در جامعه تقویت می‌شود که همه مشکلات و نارسایی‌ها از آن نهاد است و این پیامد خوبی ندارد.

## اقتصاد ربوی

سؤال دیگری که از فقهای محترم شورای نگهبان دارم مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی است. قانون اساسی دولت را موظف کرده که ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس و سوءاستفاده از مقاطعه کاری‌ها و معاملات دولتی را بگیرد.

واقعیت این است که امروز ربا به نحوی در کشور رایج شده که گویی امری پسندیده و مشروع است. حتی مؤسسات و بانک‌هایی با عناوین اسلامی و مقدس مآب با افتخار سودهای بالاتر از دیگری را تبلیغ می‌کنند. به نحوی که بسیاری از تولیدکنندگان تحت فشار وام‌های ربوی به ورشکستگی و نابودی کشیده شده‌اند. وقتی از راه ربا با کمترین زحمت می‌توان به سودی تضمین شده رسید، چه توقعی داریم کسانی در دسرها و ریسک‌های سرمایه‌گذاری در تولید را بپذیرند و در آن دوام بیاورند؟

با چنین روالی رئیس‌جمهور چگونه می‌تواند به وظیفه قانونی خود که ایجاد اشتغال کامل است عمل کند؟

امام خمینی در ۴۱ سال پیش در این باره چنین گفتند: «اصل بهره از پول

یک امری است بسیار خلاف انصاف و خلاف انسانیت که بعد آن پول نه کاری، نه چیزی، یک چیزی درآورند. بدترین انواع استثمار همین ریاست که در مقابل هیچ، خود پول که هست و در مقابل هیچ، این بزیاد، بهره بردارد. در اسلام، این البته به هر صورتش حرام است. حتی این فرارهایی که بعضی‌ها جایز می‌دانند، این فراره‌ها هم صحیح نیست. فرار از ربا هم صحیح نیست. یک راه‌هایی گفته شده است، لکن آن‌ها هم صحیح نیست.

بهره‌برداری از این نقود و از پول به هیچ وجه در اسلام جایز نیست»<sup>۲</sup>.

استاد مرتضی مطهری (مورد تأیید امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای) هرگونه سود تضمین شده را ربا می‌داند،<sup>۳</sup> مرحوم آیت‌الله مصباح‌مورد تأیید آیت‌الله خامنه‌ای هم در پیش خطبه‌های نماز جمعه هفده سال پیش در این باره هشدارهای تکان‌دهنده‌ای دادند.<sup>۴</sup> عبارت تکان‌دهنده ایشان

این بود که جمهوری اسلامی رباخوارترین نظام در دنیاست، اما گویی کسی این ندای ایشان را که از روحانیون دگراندیش هم نبودند نشنید. ایشان به درستی گفتند در کشورهای سرمایه‌داری هم این میزان ربا که در کشور ما هست رایج نیست، بلکه گاهی سرمایه را کم مضمول جریمه می‌شود. چطور فقهای محترم به مسئله ربا که در قرآن تعبیر به جنگ با خدا شده است توجهی نداشته‌اند. اگر به جای حساسیتی که نسبت به کاندیداهای مجلس و احراز صلاحیتشان وجود داشت، بر قوانین مصوب، نظارت استصوابی اعمال می‌شد، چه بسا این مسئله ربا که لکه ننگی در جامعه اسلامی است تاکنون برطرف شده و زمینه پیشبرد و تحقق اقتصاد

مقاومتی که ابلاغی مقام رهبری است فراهم می‌شد. اکنون تکلیف رئیس‌جمهور در این میان مشخص نیست. آیا رئیس‌جمهور بنا به گفته مرحوم مطهری و بنا به اصل ۴۹ قانون اساسی حق دارد سودهای مضاعفی که بانک‌ها از مردم و تولیدکنندگان گرفته‌اند و می‌گیرند، باز پس گرفته و به صاحبان اصلی برگرداند؟

مسئله تأمل‌برانگیز این است که چطور ما در این سالیان برای حجاب بانوان این قدر «حساسیت ویژه» نشان دادیم و هزینه دادیم و نتیجه مطلوب هم نگرفتیم، اما درباره

یک مسئله روشن اسلامی مثل ربا که در قرآن با صراحت و «حساسیت ویژه» به عنوان محاربه با خدا و رسول معرفی شده، در قانون اساسی اصل ۴۳ و ۴۹ به صراحت ممنوع اعلام شده، این قدر با مسامحه و تسامح و مماشیات برخورد کردیم؟ آیا حساسیت‌های ما و خداوند در یک‌راستا بوده است؟ اگر به جای جبر جوانان به حجاب، طبق قانون

اساسی با تقویت تولید داخلی برای همه شرایط و امکانات کار فراهم می‌کردیم (اصل ۴۳) و امروز سر چهارراه‌ها و سطل‌های زباله کودکان آینده‌ساز کشور را در این وضعیت مشاهده نمی‌کردیم، آیا بسیاری داوطلبانه جذب این فرهنگ و دیانت نمی‌شدند که دیگر نیازی به اجبار و اکراه نباشد؟

با این مواضع و خط و ربط شاید بعضی به این نتیجه می‌رسند که نباید صلاحیت مرا تأیید می‌کردند، ولی بعید می‌دانم آن‌ها که دلسوز کشورند و آن‌ها که به قانون اساسی، اقتصاد مقاومتی و بیانیه گام دوم انقلاب پایبندند مرا توبیخ و سرزنش کنند.

اما بگذارید همین‌جا اعتراف کنم من که خودم را جای رئیس‌جمهور گذاشتم متوجه شدم عجب کار سختی است. آن هم در کشوری با مختصات ما، تازه اول کار است و دریایی از مشکلات. راست گفت کار هر کس نیست خرمن کوفتن. من هم بیشتر از این نمی‌توانم این شغل خطرناک را ادامه دهم. خدا را صدم مرتبه شکر می‌گویم که رئیس‌جمهور نیستم. نمی‌دانم چطور بعضی برای رسیدن به این شغل این قدر حرص می‌زنند! شاید هم عشق شدید به خدمتگزاری به مردم علت آن باشد. به هر حال برای آن‌ها که چنین مسئولیتی را قبول می‌کنند دعا می‌کنم عاقبت به خیر شوند.

گرچه بعضی هم با این خیال تشنه ریاست‌جمهوری‌اند که در دوره بعد تحریم‌ها برداشته می‌شود و پول‌هایی که آن سوی مرز بلوکه شده به داخل می‌آید؛ بنابراین با حجم انبوهی ارز به راحتی می‌توان ریاست و مدیریت کرد و همه مشکلات را حل کرد. خدا عاقبت ما را هم به خیر کند. ■

## پی‌نوشت:

- ۱- گفت‌وگوی ویژه خبری شبکه دو تلویزیون جمهوری اسلامی، ۲۰ بهمن ۹۹.
- ۲- صحیفه نور، جلد هفتم، یکم خرداد ۱۳۵۸، ص ۴۲۶.
- ۳- مرتضی مطهری، کلیات علوم اسلامی، جلد ۳، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶.
- ۴- پیش خطبه نماز جمعه جلسه نوزدهم

<http://mesbahyazdi.ir/>

# دولت مستعجل

## درباره رنج‌های دموکراسی در ایران

نسل‌های پیاپی کنشگران سیاسی و اجتماعی ایران با آرمان‌های بلند و آرزوهای بسیار در پی بازسازی و نوسازی ایران بوده‌اند و فهرست کوشش‌های جانفروسی آنان امروز پیش‌روی ماست. در میان سرمشق‌هایی که این پیشینیان سخت‌کوش بر جا نهاده‌اند، دموکراسی و دموکراسی‌خواهی آرمان‌پرتکرار همیشه است؛ چنان‌که تاریخ معاصر ایران را می‌توان مثل داستان نزدیک شدن‌های کوتاه‌مدت و دورشدن‌های طولانی از این آرمان روایت کرد، اما کارنامه دموکراسی در ایران معاصر چه بوده است؟ دموکراسی‌خواهان امروز چه درس‌هایی می‌توانند از تجربه پیشینیان سخت‌کوش خود بیاموزند؟

سالار کاشانی در جستار «دولت مستعجل» کوشیده است ضمن مروری بر مدرنیته سیاسی در ایران به بازخوانی این پرسش‌های مهم بپردازد.



سالار کاشانی

از انقلاب روسیه و فاصله میان مهاجرت و کابینه دوم آقای وثوق‌الدوله روی داد، اوقاتی که هر دو ماه دولتی به روی کار می‌آمد و می‌افتاد...؛ و قوت یافتن راهزنان و یاغیان در انجا کشور و هزاران مفاسد دیگر بود... معتقد شدم... که باید حکومت مقتدری به روی کار آید که قدری قوی‌تر و فعال‌تر و باجرات‌تر باشد... باید دولت مرکزی را قوت بخشید، باید مرکز ثقل برای کشور تشکیل داد... باید حکومت «مشت و عدالت» را که متکی به قانون و فضیلت و جرأت باشد رواج داد... بنابراین... همواره در صفحات نوبهار آرزوی پیدا شدن مردی که همت کرده و مملکت را از این منجلا برون آورد پرورده می‌شد. دیکتاتور یا یک حکومت قوی یا هرچه می‌خواهد باشد. در این فکر من تنها نبودم، این فکر طبقه با فکر و آشنا به وضعیات آن روز بود، همه این را می‌خواستند. چاره هم جز این نبود. ما خود به واسطه رقابت و عناد و کوتاه‌نظری رفقای خود موفق به ایجاد چنین حکومتی نشدیم... رضاخان پهلوی پیدا شد و من به این مرد تازه‌رسیده و شجاع و پرقاط اعتقادی شدید پیدا کردم.<sup>۲</sup>

در همان روزگار جمعی از روشنفکران ایرانی در برلین دور هم جمع شده بودند تا به «مسئله ایران» بیندیشند. آدم‌هایی مثل تقی‌زاده، کاظم‌زاده، جمال‌زاده و مشفق کاظمی که در نشریاتی مثل کاوه، ایرانشهر، نامه فرنگستان، علم‌و هنر و پیکار می‌نوشتند و هدف از هم‌اندیشی و هم‌کنشی شان چاره‌اندیشی برای اوضاع ایران بود. برلینی‌ها هم راه حل مشابهی یافتند: **دیکتاتور منور**. به باور برلینی‌ها اگر خواست یک حکومت دیکتاتوری اعتلای کیفی جامعه و دگرگون کردن اندیشه‌ها و باورهای جامعه باشد، برای جامعه ایران مناسب‌تر است از یک حکومت ظاهراً دموکراتیک که تنها به ناپایداری در نظم سیاسی و آشفتگی‌های اجتماعی و وخامت بیشتر اوضاع دامن می‌زند؛ بنابراین «در ایران یک دماغ مصلح و یک فکر روشن سعادت طلب هزار درجه بهتر می‌تواند موجبات سعادت جماعت را اکمال نماید تا خود جمعیت».<sup>۳</sup>

از نظر روشنفکران آن روزگار «خود جمعیت» امتحانش را پس داده بود. این ناامیدی فراگیر نخبگان سیاسی از مردم و این اشتیاق منتشر در اذهان اهل سیاست و اندیشه برای حاکم شدن مردی مقتدر که رسالتش

نزدیک صد سال پیش، در اسفندماه سال ۱۲۹۹، تهران کودتایی آرام را از سرگذراند. نیروهای قزاق شبانه از قزوین به تهران آمدند و بدون مقاومت قابل توجهی نقاط مهم شهر را گرفتند. شاه مستأصل قاجار یکی دو روز بعد به ناچار حکم رئیس‌الوزاری نخست‌وزیر منتخب کودتاجیان را امضا کرد. رئیس کابینه سیاه، سید ضیاءالدین طباطبایی، از احمدشاه خواسته بود به جای القاب فلان‌الدوله و بهمان‌السلطنه که همه رجال سیاسی آن روزگار به نشانه لطف همایونی از شاه می‌گرفتند به او لقب «دیکتاتور» بدهد که نه شاه به این خواسته‌اش تن داد، نه تاریخ فرصتی برای دیکتاتور شدن در اختیارش گذاشت. اولین رئیس‌الوزاری بی‌لقب قاجار همان‌طور بی‌مقدمه که آمده بود از صفحه کتاب‌های تاریخ محو شد. کابینه سیاه سید ضیاءالدین میان‌پرده‌ای کوتاه بود، اما چیزی از اشتیاق و علاقه نخبگان ایرانی آن روزگار به حاکم مقتدر نظم‌آفرین روشن‌اندیش نکاست. چند سال بعد همای دیکتاتوری بر دوش رضاخان میرپنج نشست و انگار این لباس در نگاه بسیاری از ناظران آن دوران برای تن او برازنده‌تر بود تا سید ضیاء.

ملک‌الشعراى بهار در جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی گوشه‌ای از اشتیاق خودش و میل همگانی نخبگان ایرانی به ظهور حاکمی مقتدر را توصیف کرده است؛ میل همگانی به اینکه بالاخره «مردی از خویش برون آید و کاری بکند»:

من از آن واقعه هرج و مرج مملکت... که بعد



سیدضیاءالدین طباطبایی

مدرن کردن به زور ایران و ایرانیان بود درست در همان لحظات تاریخی رخ می‌داد که پیکر محضن مشروطیت روی دست مشروطه‌خواهان سابق مانده بود. از جنگ و مرگ و قحطی خسته بودند. تشکیل پارلمان و از منظر دموکراتیک‌تر کردن دولت قاجار نه تنها به تحقق آرمان‌های نهضت مشروطه نینجامید، بلکه مشکلاتی بر مصائب از پیش موجود ایران افزوده بود. پیش از پیروزی مشروطه‌خواهان ایران دچار بی‌قانونی و فقر و بحران اقتصادی و وابستگی به قدرت‌های خارجی و خودکامگی شاه بود؛ در آن دوره‌ای که سروکله رضاخان در تاریخ پیدا شد هرج و مرج و آشوب و تجزیه‌طلبی ایران را فرا گرفته بود، گروه‌های سیاسی درگیر تضاد و نزاعی گسترده بودند، فساد و بی‌کفایتی در میان کارگزاران حکومت بیداد می‌کرد، فقر عمومی و بحران اقتصادی عمیق‌تر شده بود و در یک کلام دستگاه سیاسی سلطنت مشروطه برای اداره کشور کاملاً ناکارآمد به نظر می‌رسید. از بخت بد مشروطه‌خواهان قحطی و بیماری‌های مسری به فلاکت مردم افزود و کشیده شدن دامنه جنگ جهانی به ایران، ناگزیر دولت بی‌دفاع ایران را در برابر قدرت‌های بزرگ خارجی قرار داد. ایران به نیروهای اجنبی وابسته‌تر شده بود تا حدی که روسیه و انگلستان خاک کشور را از شمال و جنوب (در سال ۱۹۰۷ م / ۱۲۸۶ ش) به مناطق تحت حمایت خود تقسیم کردند.

چاره‌اندیشی برای مسئله سیاست و اداره امور ایران در زمانه‌ای که جهان در معرض تحولی شتابناک بود، ضروری به نظر می‌رسید. تمایل به حاکمیت غیر دموکراتیک دیکتاتور روشن‌اندیش نظم‌آفرین راهی بود از میان الگوهای محدود حاکمیت سیاسی مدرن که زمانه در اختیار نخبگان ایرانی قرار می‌داد. زمانه‌ای بود که الگوهای غیردموکراتیک مدرنیت سیاسی در ایتالیا و آلمان سر برمی‌آورد و آینده دولت غیردموکراتیک شوروی

”  
**تمایل به حاکمیت غیر دموکراتیک دیکتاتور روشن‌اندیش نظم‌آفرین راهی بود از میان الگوهای محدود حاکمیت سیاسی مدرن که زمانه در اختیار نخبگان ایرانی قرار می‌داد**

نویدی بخش به نظر می‌رسید. از همه مهم‌تر اینکه ایرانیان راه حل دموکراتیک‌تر را پیش از آن آزموده بودند و رنج‌های مشروطه، در کنار بلایایی که در آن روزگار از زمین و آسمان می‌بارید، جسم و جانشان را فرسوده بود. مدرنیت سیاسی دستور کاری مبهم است. مدرنیت نوعی راه و روش زندگی و فهم هستی فردی و اجتماعی است. شیوه‌ای که در آن هیچ سرنوشت و تقدیر از پیش تعیین شده‌ای برای

فرد و اجتماع «طبیعی» و همواره مشروع دانسته نمی‌شود؛ به این ترتیب آینده فردی و جمعی در این شیوه زندگی به روی امکان‌های مختلف گشوده است و انسان‌ها با اتکا به خودشان دست به ساختن این آینده می‌زنند. در پیش گرفتن این راه و روش مستلزم یافتن پاسخ‌هایی خودآیین برای برخی پرسش‌های بنیادی است از جمله این پرسش مهم: بهترین شیوه اداره زندگی مشترک و همگانی انسان‌ها چیست؟

دموکراسی تنها پاسخ مدرن به این پرسش نبوده است. در واقع هیچ پاسخ یگانه و انحصاری برای آن وجود ندارد. در طول تاریخ مدرنیت و مدرنیاسیون پاسخ‌های گوناگونی در نقاط مختلف جهان به این پرسش داده شده که آثار مشهود آن‌ها را می‌شود در اشکال مختلف نهادی و ایده‌های متنوع پیرامون دولت مدرن دید. هیچ کدام از این پاسخ‌ها قطعی و نهایی نیستند و هرکدامشان را می‌توان گونه‌ای خاص از مدرنیت‌های سیاسی چندگانه‌ای دانست که حاصل موقعیت‌های تاریخی مختلفند. این ابهام ویژگی مدرنیت سیاسی است، نه عارضه آن؛ به عبارت دیگر تعارض و تضاد و کشمکش بر سر شیوه‌های مختلف پاسخگویی به پرسش فوق یکی از خواص اصلی تشکیل‌دهنده مدرنیت سیاسی است.<sup>۴</sup> در زادگاه مدرنیت سیاسی از همان آغاز مهم‌ترین چالش و شکاف در پاسخ‌گویی به این

مسئله سیاسی بین گرایش ژاکوبینی<sup>۵</sup> از یک سو و گرایش تکثرگرا<sup>۶</sup> به نظم سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر پیش آمد. گرایش تکثرگرا وجود ارزش‌ها و عقلانیت‌های متفاوت را می‌پذیرد، اما گرایش ژاکوبینی مایل به در پیش گرفتن طریقی تمامیت‌خواهانه است. دیکتاتوری و دموکراسی دو راه متفاوت از تمشیت امور سیاسی در چارچوب مدرنیت سیاسی‌اند. اینکه عاملان انسانی در هر زمان و مکان خاص کدام‌یک را فرمای خوانند و به کار می‌بندند، تابع عوامل پرشمار و موضوع مطالعه تاریخی است؛<sup>۷</sup> بنابراین عدم قطعیت و گشودگی آینده به روی امکان‌های متفاوتی که تنها می‌توانند با عاملیت خودآیین انسان تحقق یابند، یکی از عناصر اصلی موجد تنش و کشمکش و تضاد در وضعیت مدرن است، چرا که در فرایند ارائه پاسخ‌های خودآیین به پروبلماتیک‌های مدرن، هیچ تضمینی برای یکسان بودن پاسخ‌های ارائه‌شده وجود ندارد و واقعیت تاریخی دوران مدرن حاکی از تنوع بی‌پایان پاسخ‌هاست؛ بنابراین تضادها و تنش‌های مدرن، نه فقط بخشی از پیامدهای فرعی مدرنیت، بلکه در واقع تصویرگر جوهره وضعیت مدرن‌اند. وضعیت مدرن به‌طور خلاصه عدم قطعیت و گشودگی به روی امکان‌های چندگانه است.

بعد از گذشت صد و اندی سال از اولین جنبش سیاسی مدرن ایران، حالا می‌توانیم در جایگاه داوری بنشینیم و بگویم مدرنیت سیاسی ایرانی روی هم رفته بیشتر مایل به قطب تمامیت‌خواه طیف بود تا قطب دموکراتیک آن. دموکراسی در ایران مدرن دولت مستعجل بود: وقفه‌های کوتاهی بین جریان بادوام تمامیت‌خواهی و اقتدارگرایی. دموکراسی در طول این دوران تثبیت نشد، به نهادمندی نرسید و خواست دموکراسی به اراده مصرانه جنبشی بادوام و



فراگیر تبدیل نشد. می‌توانست جور دیگری باشد، اما اگر به گذشته بنگریم فاصله‌ای که همین امروز با حاکمیت دموکراتیک داریم چندان دور از انتظار نیست.

مدرنیته سیاسی ایرانی با همین رویه غالباً غیردموکراتیکش حاصل انتخاب‌های عاملان ایرانی در دایره امکان‌های فرهنگی و ساختاری است. ابهام‌ها و تنش‌ها در هسته مرکزی مدرنیته سیاسی امکان پدید آمدن بازتفسیرهای گوناگون از آن را در نقاط مختلف جهان غیر غربی فراهم کرد. سنت‌های غیر غربی دستور کار مدرنیته سیاسی را در چارچوب فرهنگ‌های بومی خود بازتفسیر و بازآفرینی کردند، ما نیز. الگوهای مدرنیته سیاسی دستورالعمل‌های سراسر نیستند. برای ایجاد دولتی مدرن-دموکراتیک یا غیر دموکراتیک-چک‌لیست واحدی وجود ندارد. آن دموکراسی ناب یا آن توتالیتریسم خالص که عین به عین با تجربه‌های تاریخی اروپایی «اصیل» مطابقت داشته باشد، در هیچ جای دنیا محقق نشد. الگوهای دولت مدرن از جمله دولت دموکراتیک در جهان غیر غربی با سنت‌های از پیش موجود فرهنگی و سیاسی درآمیختند و در نهایت نتایج متفاوتی به بار آوردند. در ایران البته عده‌ای هنوز منتظر تحقق آن الگوهای ناب در آینده‌ای نامعلومند.

دموکراسی به‌عنوان ایده و سازوکاری برای اداره کشور در ایران سابقه‌ای نداشت. آزادی، حقوق بشر و حق حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی خویش را نمی‌شد به‌راحتی با استمداد از عناصر فرهنگ بومی توضیح داد. نخبگان

ایرانی در این راه تلاش بسیار کردند، اما دموکراتیک کردن فرهنگ سیاسی ایران دشوار بود. تجربه‌های نزدیک شدن به دموکراسی در تاریخ پرفرازونشیب مدرنیته سیاسی ایرانی در عمل غالباً به تشتت و تنش و درگیری انجامید. نزاع‌های فردی و گروهی در بیشتر موارد اصل حاکمیت دموکراتیک را می‌فرسود و بسیاری از مردم ایران را نسبت به کارآمدی این شیوه زمامداری ناامید می‌کرد. در مقابل ما به حضور قاطع و پدرسالارانه یک قدرت برتر در مقام حاکم عادت داشتیم. مدرنیته سیاسی اقتدارگرایانه

برای ایرانیان آشناتر و دوام آن امکان‌پذیرتر بود. با این همه سنت دموکراسی ایرانی و زمینه‌های فرهنگ سیاسی دموکراتیک می‌توانست در ایران هم شکل بگیرد، اگر آن فرصت‌های کوتاه نزدیک شدن به دموکراسی بیشتر دوام می‌آوردند. اگر مشروطه جوان‌مرگ نمی‌شد،



رضاخان میرپنج

اگر دولت مصدق سقوط نمی‌کرد و اگر شعله اصلاحات اصلاح‌طلبان پس از انقلاب اسلامی خاموش نمی‌شد. مردم و نخبگان سیاسی فرصت کافی برای آموختن قواعد بازی دموکراتیک را پیدا نکردند. دوام وصل برای دموکراسی‌خواهان ایرانی میسر نشد. برای رسیدن فراوان کوشیدند و خون دل بسیار خوردند، اما هر بار که گمان می‌رفت به آن نزدیک شده‌اند، قصر رؤیاشان فروریخت. می‌شود دلایل گوناگونی را برای

توضیح این ناکامی فهرست کرد. از فشارها و محیط نامساعد جهانی یا بین‌المللی تا ناآمادگی فرهنگی مردم و نابلدی نخبگان سیاسی؛ همه این عوامل در جای خود بسیار مهم‌اند، اما چیزی که شاید کمتر به آن توجه شده باشد ناکارآمدی دولت‌های نسبتاً دموکراتیک ایرانی است.

پشت آن دیکتاتورخواهی بهار و روشنفکران برلینی تاریخ و تجربه‌ای بود. تداوم ناکارآمدی این آرزو را در دل‌ها می‌پروراند که ای کاش «مردی از خویش برون آید و کاری بکند». میراث رفتن به

سوی دموکراسی در ایران ائتلاف‌های شکننده نیروهای اجتماعی و سیاسی، نزاع‌های گسترده، توطئه‌های پیاپی و بحران‌های مردافکن بود. شاید این تجربه تاریخی در ذهن و جان ایرانیان مانده است. از هر دولتی-دموکراتیک یا غیر دموکراتیک-انتظار می‌رود از پس نقش‌های

ضروری تعیین شده بریاید و کارکردهای اساسی مورد انتظار از یک نظام سیاسی را داشته باشد. اکنون که پس از صد سال به گذشته می‌نگریم رنج‌های دموکراسی‌خواهی ایرانی را در برابر دستاوردهاش بزرگ درمی‌یابیم. از آن داغ‌ها که بر دل ماند و خون‌ها که به پای نهال دموکراسی‌خواهی در ایران ریخت، درختی جاندار نرست. هنوز حق حاکمیت مردم بر سرنوشتشان به گوشه چشمی پایمال می‌شود، هنوز قانون همه‌مان را مساوی نمی‌داند، هنوز پرچم ستم قدرتمندان بر بی‌قدرتان افراشته است، اما پرچم دموکراسی کجاست؟ سهم دموکراسی در بدیل‌های وضع موجود چیست؟ به نظر می‌رسد بسیاری از مردم ایران اکنون به مدعیان و نمایندگان دموکراسی‌خواهی بی‌اعتنا و بی‌اعتمادند، گیرم به همان میزان که به نمایندگان اقتدارگرایی.

### پایان سخن

دموکراسی‌خواهان ایران امروز باید تجربه‌های گذشته را دریابند. دموکراسی به‌عنوان هدف ارزشمند است، اما فقط موقعی تثبیت و تحکیم می‌شود که به‌عنوان وسیله در عمل خوب کار کند. مردم باید خواص نسخه دموکراتیک را برای دردهایشان بفهمند. بفهمند دموکراسی چیزی بیش از رقابت و جابه‌جایی افراد و گروه‌هایی است همواره تشنه قدرت و ثروت. مهم‌ترین پرسش افکار عمومی ایران در این روزگار عسرت این است: چه کسی می‌تواند اوضاع را درست کند؟ و برای بسیاری از اقدار جامعه ایران امروز موافقت یا مخالفت با دموکراسی در پاسخ به این سؤال موضوعیت و اولویت ندارد. دموکراسی‌خواهان ایران امروز باید به فکر چاره باشند؛ چون هیچ بعید نیست باز مردی از خویش برون آید و کاری بکند. ■

### پی‌نوشت:

۱. پژوهشگر جامعه‌شناسی
۲. ملک‌الشعرا (۱۳۶۳) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد دوم، تهران: امیرکبیر، صص ۱۰۰-۱۰۱.
۳. برای مطالعه این جمع و کارنامه فکری و سیاسی‌شان نگاه کنید به: بهنام، جمشید (۱۳۷۹) برلنی‌ها: اندیشمندان ایرانی در برلن ۱۹۲۰-۱۹۱۵، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز
۴. بحث مفصل در مورد این تلقی از مدرنیته و مدرنیته سیاسی را در منابع ذیل بیابید:  
Wagner, Peter (1994) A Sociology of Modernity. Liberty and Discipline. London: Routledge.  
Wagner, Peter (2008), Modernity as experience and interpretation: A new sociology of modernity. London: Polity
5. Jacobin orientation
6. Pluralistic orientation
7. Eisenstadt, S. N. (2000), Multiple Modernities, Daedalus, Vol 120, No. 1 (Winter 2000)

اکنون که پس از صد سال به گذشته می‌نگریم رنج‌های دموکراسی‌خواهی ایرانی را در برابر دستاوردهاش بزرگ درمی‌یابیم. از آن داغ‌ها که بر دل ماند و خون‌ها که به پای نهال دموکراسی‌خواهی در ایران ریخت، درختی جاندار نرست

# نقد و بررسی کتاب «روایت یک استعفا»



سعید زیاکلام

روایت یک استعفا گفت‌وگویی میلاد دخانچی با محمد سرافراز، رئیس پیشین صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران درباره ۲۴ سال حضور در صدا و سیما و دلایل استعفای او از مدیریت این سازمان است. علت اصلی نام‌گذاری و محوریت کتاب این است که به‌رغم سنتی دیرینه که رؤسای سازمان دو دوره پنج‌ساله بر سازمان ریاست می‌کنند محمد سرافراز تنها پس از گذشت یک سال و نیم از ریاستش و مواجهه با فشار و موانع گوناگون سازمان‌یافته سیاسی از بیرون سازمان، **مجبور** به استعفا می‌شود. صرف‌نظر از چستی آن فشارها و موانع، این پدیدار بسیار بسیار نادری است که یکی از مقامات عالی نظام پس از مدت کوتاهی از مدیریت خود استعفا داده و از آن مهم‌تر، از قدرت به کلی کناره‌گیری کند.

صرف‌نظر از سیاست‌ها و نحوه مدیریت دکتر سرافراز و صرف‌نظر از ماهیت آن فشارها و موانع سیاسی بیرون از سازمان، نفس این استعفا باید برای هر ایرانی وطن‌دوست عدالتخواه آزادیخواهی مایه سؤال و تفکر باشد. آیا تعداد مقامات عالی‌ای که در این چهل سال گذشته از مقام خود استعفا داده‌اند به تعداد انگشتان حتی یک دست هم می‌رسد؟ آیا غیر از این است که اکثر مقامات عرصه سیاست ما به سهولت و بدون کمترین پافشاری بر اصولی معطوف به منافع ملی و رشد و تعالی وطن، برای حفظ منصب خود معامله می‌کنند، آن هم بدون کمترین رسوایی سیاسی و کمترین احساس شرم و حیای قلبی؟

کتاب **روایت یک استعفا** برای کسی که با موضوعات فنی رسانه‌ای، به‌ویژه سازوکارهای خاص **رسانه ملی** آشنایی و سابقه‌ای دارد بسیار مفید و جالب‌توجه است، اما اگر کسی می‌خواهد چم‌و‌خم صرفاً سیاسی مربوط به مدیریت صدا و سیما و علل پشت پرده

استعفای محمد سرافراز را پس از تنها هجده ماه از ریاستش بدانند، باید هم قدری صبوری بورزد و هم قدری بیندیشد. ناگفته پیداست من دلم می‌خواست حال که دکتر سرافراز پس از ۲۴ سال مدیریت در رسانه ملی و هجده ماه ریاست بر آن و به‌رغم توفیقات بسیار و اصلاحات کم‌وبیش عمده ساختاری، **مجبور** به استعفا شده، هم سازوکار شبکه‌های فساد در سازمان را و هم درهم‌تنیدگی حیات این شبکه‌های فساد مالی با شبکه‌های قدرت بیرون از سازمان را تا حد امکان بشکافد و به تحلیل معرفی کند. این کار گرچه حس کنجکاوی برخی از خوانندگان را ارضا می‌کند، لیکن سخت مورد نیاز جوانان وطن‌دوست مستقل عدالتخواهی است که ربط و نسبت درهم‌تنیده فساد مالی با فساد سیاسی را عموماً در نمی‌یابند و سال‌هایی از عمر گران‌بها و انرژی غیرتمندانه وطن‌دوستانه جوانی خود را صرف اموری می‌کنند که سال‌ها بعد به بسیاری از آن امور و فعالیت‌ها پوزخند تأسف می‌زنند. به‌راستی برای جریان دانشجویی متعهد به آرمان‌های انقلاب که از آلت فعل شدن نهادهای حاکمیتی و دو جریان عمده سیاسی مؤثر در ایجاد شبکه‌های استضعافی و تبعیضی، بصیرت‌مندانه اجتناب کرده‌اند روایتی از آن نوع که به‌اختصار اشاره کردم از آن شب واجب‌تر است. بسیاری از این جوانان شفیق وطن، نه‌تنها ربط و نسبت فساد مالی با فساد سیاسی را نمی‌دانند که بنیانی‌تر و حیاتی‌تر، مفهوم **فساد سیاسی** عموماً چندان معنای محصل و روشنی برایشان ندارد. برای بسیاری از این عزیزان، فساد سیاسی هیچ معنایی ندارد زیرا «هرچه آن خسرو کند شیرین کند»!

با این وصف باید تصریح کنم روایت سرافراز به برخی از آن ربط و نسبت‌ها اشاراتی و گاه بیشتر از اشاراتی ضمنی می‌کند. ذیلاً برخی از عبارات و نکات تأمل‌برانگیز در این روایت را به‌منظور ترغیب هرچه بیشتر عدالتخواهان و آزادیخواهان هم‌وطنم به خواندن و تأمل در سطور نوشته و مطالب نانوشته برجسبی سطور آن، نقل می‌کنم. امید که روزی نه‌چندان دور جناب سرافراز به تشریح و تفصیل هرچه شفاف‌تر آن سازوکارهای مفسده‌آمیز ضد انقلابی بپردازد و به رشد و غنای فرهنگ سیاسی ایران‌زمین کمکی اساسی کند.

**سرافراز:** «وقتی مقرر شد که سگان رسانه ملی را در دست بگیرم می‌دانستم به سبک مرسوم مدیران کار نخواهم کرد. به فکر شهرت و محبوبیت نبودم و می‌خواستم بزرگ‌ترین رسانه کشور را با اصلاحات ساختاری به رسانه‌ای چابک، کارآمد، مستقل، موثر، الگو و حرفه‌ای تبدیل کنم» (ص ۹).

**سؤال:** «احساس نمی‌کردید بهتر بود هم‌زمان با چند دشمن و نیروی متخاصم نهنج‌گید؟ به نظر می‌رسید شما در تلاش بودید تا در آن واحد در چند جبهه بهنج‌گید».

**سرافراز:** «نه! اصلاً این تعبیر درست نیست. من با کسی سر جنگ نداشتم. کدام دشمن؟! من پنج اقدام مهم داشتم و آن‌ها را برای کشور ضروری می‌دانم.

اول، اصلاح ساختار به شکل اساسی؛ دوم، کاهش هزینه‌ها در تمام سطوح؛ سوم، مبارزه کامل با فساد و زدوبند مالی؛ چهارم، واقعی کردن درآمدها و آشکار کردن درآمدهای پنهان؛ و پنجم، افزایش کیفیت به جای افزایش کمیت (تعداد شبکه‌ها).

این امور باید هم‌زمان انجام می‌شد. سازمان دچار یک عقب‌ماندگی بود و تحولات حوزه رسانه به سرعت پیش می‌رفت. زمانی برای ایجاد تأخیر وجود نداشت» (ص ۱۶۶).

**سرافراز:** «... [خانم میرقلی‌خان] با توصیه مسئول مربوطه در وزارت اطلاعات به من معرفی می‌شود تا در اینجا کار کند» (ص ۱۸۶).

**سرافراز:** «[خانم میرقلی‌خان] هم توانایی، هم صداقت و هم اعتقاد به مبارزه با فساد داشت. این‌ها حاصل سابقه کار در مجموعه شبکه‌های جدید برون‌مرزی بود» (ص ۱۸۸).

**سؤال:** خوب کی ایشان [خانم میرقلی‌خان] را خواست در این مرحله؟

**سرافراز:** «اطلاعات سپاه، در یک جلسه نه ساعته از همه چیز سؤال کردند و جالب این است که پرسیدند چرا شما کتاب نوشته‌اید و چرا مصاحبه کرده‌اید؟» (ص ۱۸۹).

**سرافراز:** «وقتی در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۹۴، باز هم مستقیماً نماینده اطلاعات سپاه ایشان را فرا می‌خواند آنجا می‌رود و به او می‌گویند از کشور بیرون برو و گرنه دستگیری می‌کنیم!» (ص ۱۹۱).

**سؤال:** شما در این نامه - نامه‌ای که سرافراز در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۹۵ به رهبری می‌نویسد و در آن اتفاقات مهم پس از آخرین ملاقات تا زمان نگارش را به ایشان توضیح می‌دهد، نامه‌ای دارای ۱۳ بند که به اقدامات قابل توجه هجده ماه مسئولیت در صدا و سیما را تشریح می‌کند - گلایه می‌کنید به روندی که رخ می‌دهد. بازخوردی هم گرفتید؟

**سرافراز:** «هیچ وقت بازخوردی نگرفتم؛ و هیچ وقت دلایل پذیرش استعفا به من اعلام نشد» (ص ۱۹۶).

**سرافراز:** «... داشتم ساختارهای غلط را به هم می‌ریختم، با فساد در همه سطوحش مبارزه می‌کردم و اهل معامله نبودم. حاضر نبودم استقلال شخصیتی خود را زیر پا بگذارم» (ص ۱۹۷).

**سرافراز:** «اگر رئیس صدا و سیما منافع سیاسی و اقتصادی قدرت پنهان یا قدرت آشکار را تأمین کند دوام می‌آورد، اما تلاش من این بود که استقلال سازمان را حفظ

## روایت بگ استعفا

۲ سال مدیریت در رسانه‌ی ملی



گفتگو با محمد سرافراز

کنم، منافع ملی را در نظر بگیرم و با فساد شبکه‌ای مقابله کنم. اهل زدوبند و معامله با افراد نورچشمی و بانفوذ و جریان‌ات سیاسی یا قبیله‌های قدرت طلب و شبکه‌های فسادزای ثروت‌اندوز نبودم» (ص ۲۰۱).

**سرافراز:** «... منجر شد به ملاقات مجددی که با آقای حجازی در اردیبهشت‌ماه ۹۵ داشتم و گله کردم این چه روش کشورداری است که شما به کسی می‌گویید برو در خط مقدم جنگ نرم مبارزه کن و کارت را انجام بده و در چنین شرایطی چرا از پشت خنجر می‌زنید، سنگ می‌زنید؟ (منظور من شخص آقای حجازی نبود، بلکه این روش بود)» (ص ۲۰۴ - ۲۰۵).

**پیوست شماره ۱۳:** «جزئیات مزایده ۱۷۰۰ میلیاردی صدا و سیما که برنده‌اش با فشار جا زد!».

**پیوست شماره ۱۵:** «نامه به حجت الاسلام والمسلمین آقای طائب، رئیس سازمان اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مورخ دی ۱۳۹۴».

\*\*\*

هر خواننده وطن‌دوستی، به‌ویژه جوانان شفیق و غیور دانشجو غیردانشجو، پس از خواندن متملانه کتاب با این سؤال بسیار بنیانی مواجه می‌شود که پس چگونه می‌توان یا باید اصلاحاتی متناسب با آرمان‌های انقلاب را در نظام ایجاد کرد؟ این سؤال هنگامی سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌شود که سرافراز به گونه‌ای تربیت شده این انقلاب است. پدر وی از حوزویانی بوده که هوادار امام خمینی بوده و دو برادر شهیدش، یکی از مقرران شهید بهشتی بوده در انفجار مقرر حزب جمهوری اسلامی به شهادت می‌رسد و دیگری در عنفوان نوجوانی در شناسنامه‌اش دست می‌برد تا بتواند به جبهه‌های جنگ اعزام شود. وی خود سالیان متمادی در سطوح

مختلف صدا و سیما مناصب مدیریتی داشته، سابقه‌ای روشن و بدون کمترین حاشیه مالی یا سیاسی یا اجتماعی داشته است. با وجود چنین عقبه همراهمانه و همدلانه کاملاً سفید و بدون کمترین نشانه‌هایی از انتقاد یا اعتراض در حوزه سیاست‌های کلان و راهبردی نظام، در امر مفاسد نظام‌یافته در میان مقامات و یا حتی در حوزه توزیع بسیار ناعادلانه قدرت و ثروت، سرافراز در کمتر از هجده ماه با انبوهی از هجمه‌های فلج‌کننده از سوی **نهادهای بالادستی نظام** مواجه می‌شود به گونه‌ای که تنها گزینه استعفا برایش باقی می‌ماند. شرح اقدامات اصلاحی‌اش را در کتاب بخوانید و از خود سؤال کنید: چرا مدیری عالی‌مقام با دنیایی از تعهد و عشق به ایران و آرمان‌های متعالی انقلاب و عزم بر اصلاحات فراگیر در سازمانی که سال‌های سال با روابط و مناسبات رانتی و درباری، فرتوت و بسیار هزینه‌بر و بسیار کم‌ثمر شده است این چنین از درون نظام محاصره و سرکوب می‌شود؟

شایسته و بلکه حیاتی است که میهن‌دوستان وفادار به آرمان‌های انقلاب مسئولانه و با تمام وجود به این **مخمسه** بپردازند که چگونه می‌توان و باید برای اصلاح مناسبات و رویه‌های درباری سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی‌های حکمرانی اقدام کرد؟ راه از درون نظام بدان گونه که ماجرای سرافراز سربلند نشان می‌دهد، بسته است. راه از بیرون نظام از طریق تجمعات اعتراضی مدنی آرام و کاملاً غیرخشونت‌آمیز برخلاف صریح **قانون اساسی**، بسته است. دو جناح بزرگ سیاسی هم هر دو شریک و بلکه از ستون‌های برپاکننده **انسداد** موجودند.

رسانه‌ها هم علی‌العموم تحت قیمومت نهادهای حکومتی و دو جناح متکثر ثروت و قدرت قرار دارند. اینک آیا مقامات عالی‌نظام انسداد وضع موجود را نمی‌بینند؟ آیا «در زمین سیر نمی‌کنند» تا سرنوشت حاکمان و اقوام پیشین را ببینند؟

یا بر آن‌اند که کدام انسداد؟ کدام مخمسه؟ کدام دربار؟ اصلاح برای چی؟ مگر فقر و فساد و غارت بیت‌المال و محرومیتی وجود دارد؟ آیا دچار توهمی تمام‌عیار و فراگیر نشده‌اید؟

● و من فقط ایمان دارم که «بل الانسان علی نفسه بصیره \* و لو الی معاذیره» (سوره مبارکه قیامه، ۱۴-۱۵).

● پناه بر خدای سمیع بصیر! پناه بر خدای سریع‌الحساب شدیدالعقاب!

● پناه بر خدایی که «پنهان و پیدای شما را می‌داند و می‌داند آنچه را که برای خود فراهم می‌کنید» (انعام، ۳).

و ما عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ■



# چشم‌ها و گوش‌ها

## گفت‌وگوی مهدی نصیری با علی یونسی وزیر اسبق اطلاعات

عصر حیرت - بهمن ۹۹

### در واکنش با رقیب تندروی کردیم

به نظر من بسیاری از کارهایی که انجام دادیم حتی قوانینی که تصویب کردیم و حتی قانون اساسی ما متأثر از رقیب بود. ما در مبارزاتمان چند رقیب سرسخت و متنفذ داشتیم، نخست کمونیست‌ها اعم از حزب ریشه‌دار توده فداییان خلق و اخیراً نیز مجاهدین خلق بودند؛ البته گروه‌های ملی-مذهبی به‌نوعی رقیب ما بودند. ما برای بازماندن از رقیب شعارهای تندتری می‌دادیم. شعارهایی همچون «اعدام باید گردد» یا «افشا باید گردد»، این شعارها در ابتدای انقلاب، غیراسلامی و غیراخلاقی بودند که همچنان ادامه دارد. همچنین مصداقه‌هایی که پس از انقلاب صورت گرفت.

### علت قتل‌های زنجیره‌ای

علی یونسی اضافه کرد: اوایل دهه ۶۰ امور اطلاعاتی کاملاً در دست نظامی‌ها بود و محدوده کمی در اختیار نخست‌وزیری بود. نظامیان هم برای حل مشکلات، عملیاتی فکر می‌کردند، وزارت اطلاعات تأسیس شد و کسانی که قبلاً کار امنیتی و اطلاعاتی و عملیاتی می‌کردند، وزارت اطلاعات را تشکیل دادند. تقریباً ۸۰ درصد همان انقلابیون و رزمندگان دهه ۶۰ بودند که یک پایشان در جبهه بود و یک پایشان برای کشف گروه‌های تروریستی؛ این‌ها تار و پود وزارت اطلاعات شدند. در وزارتخانه یک نظریه بود که دشمنان را باید با کمترین هزینه از سر راه برداشت و چرا باید با زحمت آن‌ها را کشف کنیم و تحویل قوه قضائیه دهیم و بعد با حرف‌هایی که وکیلشان می‌زند، یا آزاد می‌شوند یا حکم محدودی می‌گیرند که در زندان تقویت شده و دوباره بازمی‌گردند. این دیدگاه را هم تئوریزه و اسلامیزه کرده و دلایل فقهی و آیات قرآنی و فتوا هم برایش می‌آوردند. این روش‌ها را سازمان سیا و بیشتر سازمان اطلاعاتی به کار گرفته‌اند. به آقای خاتمی گفتم علت اصلی قتل‌های زنجیره‌ای همین دیدگاه است که بنایش بر عملیات است. من با چنین قرائتی مخالف بودم و طرفداران این دیدگاه را تصفیه کردم. آخرین اتفاق قتل فجیع فروهر و همسرش بود.

## دخالت نظامی‌ها

من با حکومت نظامی و فکری نظامی و همچنین با حکومت روحانیون یا فکر حاکمیت محض روحانی مخالف هستم. همچنین با حاکمیت یک حزب به‌طور دائم مخالفم. حکومت حتماً باید با انتخابات آزاد شکل بگیرد، آن وقت اگر به یک نظامی رأی دادند، اشکالی ندارد، اما چنانچه ما بخواهیم حکومت نظامیان را یا فکر نظامی را مستقر کنیم و برای آن تدابیر ویژه‌ای بیندیشیم، همان چیزی است که امام با آن مخالف بودند.

باید بگویم بسیاری از نظامیان افکار بسیار مرفعی و روشنفکرانه‌تری از جناب‌عالی (مهدی نصیری) و افراد دیگر دارند. این گونه نیست هر کس در سپاه یا اطلاعات بوده، به فکر راه حل امنیتی یا نظامی است، بسیاری از نظامی‌ها و امنیتی‌ها افکار روشن اقتصادی دارند. برای نمونه حجازیان افکار و اندیشه مرفعی دارد و جزو یکی از پایه‌گذاران اصلاحات است و فردی مرفعی و روشنفکر است، بنابراین هر امنیتی یا نظامی، امنیتی یا نظامی فکر نمی‌کند و هر روحانی هم روحانی فکر نمی‌کنند. برعکس برخی روحانی نیستند، اما بسیار متحجر و سختگیر هستند. مهم تفکر و منش نظامی و پادگانی است که مستقر شود، مانند روش‌های دکتر احمدی‌نژاد در دور اول ریاست جمهوری‌اش.

## ذوالقرنین کوروش ایرانی است

سده‌ی در در انتهای قفقاز جنوبی ایجاد کرد که آب‌های آنجا به دریا خزر می‌ریزد و باریکه‌ای برای عبور اقوام وحشی است که در رینند آثار سد وجود دارد. دیوار بزرگ آن موجود است که جزو مفاخر همه بشریت است، چرا باید با کوروش مخالفت کنیم؟

ایران قدیمی‌ترین ملت یکتاپرست است، آیا این بهتر است یا اینکه بگویم ایران تاریخ ممتد شرک‌ورزی داشته است؟ تاریخ ایران از سال ۱۳۵۷ یا از تاریخ اسلام شروع نشده است. این‌ها مراحل تکاملی ایران است که در مرحله‌ای اسلام را پذیرفتند یا در مرحله‌ای مشروطه، نهضت ملی، انقلاب و... کردند. ملت ایران یک ملت یکتاپرست با شخصیت‌های بزرگ مانند کوروش داشته است. این بهتر است یا اینکه ایران را بی‌تاریخ و بی‌هویت معرفی کنیم؟

## اقتدار ایران ضامن کاهش فشارهای امریکاست

مصاحبه اسفندیار خدایی - ایرنا - ۲۶ دی ۹۹

هر دو دولت ترامپ و بایدن به دنبال رفع مشکلی به نام ایران هستند؛ اما راهبرد آن‌ها خیلی فرق دارد. یکی به دنبال حذف ایران از معادلات منطقه و تغییر رژیم است و دیگری به دنبال جذب ایران در سیستم جهانی و تغییر رفتار است. یکی به دنبال جذب ایران است و دیگری به دنبال دفع. دولت ترامپ خواهان نابودی جمهوری اسلامی با راهبرد فشار حداکثری است.

ترامپ تحت نفوذ صهیونیست‌ها، به دنبال سومالی کردن ایران و فقیرسازی و شاید تجزیه و فروپاشی حاکمیت بود؛ اما دموکرات‌ها دنبال تغییر ماهیت امریکاستیزی و اسرائیل‌ستیزی نظام ایران از طریق جذب و همضم آن در جامعه جهانی همانند ترکیه هستند.

میزان قدرت واقعی کشور به رضایت و همراهی مردم با حکومت بستگی دارد. این مؤلفه بیش از موشک‌ها و توان نظامی ما در نحوه تصمیم‌گیری سران کاخ سفید مؤثر است. تجارب تاریخی نشان داده است که امریکایی‌ها تا زمانی به پیمان‌های خود وفادار می‌مانند که طرف مقابل اقتدار و انسجام کافی برای مقابله را دارا باشد.

رئیس شورای ائتلاف نیروهای انقلاب اسلامی در همایش روسا و دبیران استان‌های این شورا، با تأکید بر اینکه همه امکانات خودمان را باید به صحنه بیاوریم و این اشتباه است که خیال کنیم چون در انتخابات مجلس پیروز شدیم حتماً در ریاست جمهوری هم پیروز می‌شویم. گفت: این احساس اگر در ما به وجود بیاید، شکست قطعی است و کسی به کسی هیچ تضمینی نداده که نتیجه انتخابات ۱۴۰۰ چه خواهد شد.

به گزارش خیرگزاری فارس، غلامعلی حداد عادل با بیان اینکه با گذشت ۴۲ سال از انقلاب اسلامی برای دشمنان این مسلم شده که این انقلاب از جنس جابجایی‌های قدرت متعارف دنیا نیست، گفت: انقلاب یک جوشش و نور دیگری است و با دل‌های مردم سر و کار دارد و حقیقتی را بیان می‌کند که در محدوده مرزها متوقف نمی‌ماند و این واقعیت نظام سلطه جهانی را بشدت نگران کرده است. حداد عادل با اشاره به اینکه امریکا با دستیاری اسرائیل و همکاری اروپا و با به خدمت گرفتن حکومت‌های وابسته مثل سعودی برای ضربه به این نظام الهی متحد شده‌اند، تصریح کرد: با راهبرد فشار اقتصادی و ازهم گسیختگی نظام معیشتی مردم و... اسرائیل حساب همه هزینه‌ها را برای انقلاب فرستادند و به پای انقلاب گذاشتند و هدفشان این است که مردم را از پشتیبانی از انقلاب دور کنند و آن وقت که مردم در صحنه نباشند دیگر به عملیات نظامی گسترده هم نیازی نیست.

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام با بیان اینکه امروز پدیده بی‌سابقه‌ای در جهان و عرصه اجتماعی به نام فناوری ارتباطات و اطلاعات به ظهور رسیده است، گفت: در دهه ۶۰ هر وقت انتخابات داشتیم رادیوهای بیگانه می‌گفتند در انتخابات شرکت نکنید ولی در دهه ۹۰ برای خبرنگاران لیست می‌دهند و برای مجلس و ریاست جمهوری فهرست می‌دهند و با فضای مجازی در خانه‌ها حضور دارند و راست و دروغ را مخلوط می‌کنند.

کم کاری و بی‌تدبیری و ناهماهنگی درونی دولت را همه می‌بینند و وقتی این گفت‌وگوهای اقتصادی تلویزیون را می‌بینم از مردم خجالت می‌کشم چون یک روز بحث گوشت و یکی روز فولاد و روز دیگر بحث بورس است و روی هر چه دست می‌گذاریم، می‌بینیم که هم کم کاری و هم بدکاری و هم ناهماهنگی است.

امروز ایران همان‌طور که به یک شبکه نیرومند دفاعی و امنیتی احتیاج دارد و الحمدالله نیروهای نظامی و امنیتی ما مجهز هستند، احتیاج به یک سازمان‌دهی سیاسی برای حضور آگاهانه مردم در عرصه سیاست داریم که یکی از آن‌ها انتخابات است و این را بدانیم که همه مسائل سیاسی انتخاب نیست. مسلماً نظام سلطه راضی نیست که ما در انتخابات ۱۴۰۰ دولتی از جنس مجلس داشته باشیم و حتماً آن‌ها برای اینکه این نتیجه به دست نیاید برنامه اقتصادی و سیاسی دارند و با افکار عمومی بازی می‌کنند.

بزرگ‌ترین خطری که ممکن است انقلاب را تهدید کند فاصله گرفتن روحانیت از انقلاب و سیاست است و ما جدایی روحانیت از سیاست را تجسم عینی سکولاریسم می‌دانیم و این را دشمن می‌خواهد.

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام ضمن تأکید بر اینکه پیروزی فقط با سازمان‌دهی و مدیریت نیست و باید ببینیم با چه گفتمانی وارد عرصه انتخابات می‌شویم، گفت: عده‌ای می‌گویند اگر طرف مقابل به برجام برگردد ما هم برمی‌گردیم و این در حالی است که ما الآن در برجام هستیم و تصور عده‌ای از پیروزی‌شان در این است که دوران ترامپ را به دوران اوباما برگردانیم و اینکه این‌طور وانمود کنیم که امریکا بد نیست و ترامپ بد بود یک مغالطه بزرگ است.

شما از شکست ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری امریکا زخم خورده‌اید و چون نمی‌توانید آشکارا به این واقعیت اعتراف کنید، مشکل خودتان را به گردن کاهش قیمت ارز و سکه می‌اندازید. نفستان از جای گرم درمی‌آید و از زخم‌های کاری اقتصادی که بر تن مردم نشسته غافلید.

## نیاز به معماری جدید روابط ایران با حوزه عربی

سعدالله زارعی - کیهان - ۵ بهمن ۹۹

در این میان مهندسی نوعی از دیپلماسی از سوی ایران می‌تواند شرایط موجود میان ایران و حوزه عربی را دگرگون کند. در طول دهه‌های اخیر تلاش زیادی صورت گرفته است تا نوعی اسلام‌هراسی، شیعه‌هراسی، مقاومت‌هراسی، ایران‌هراسی و سپاه‌هراسی، جای هراس از برنامه‌های مخرب امریکا و رژیم صهیونیستی را بگیرد.

زمزمه لزوم همکاری با ایران و برقراری روابط فعال با آن در میان کشورهای عربی به گوش می‌رسد. در منطقه خلیج فارس هفت دولت عربی وجود دارد که حداقل پنج دولت آن شامل عراق، قطر، کویت، عمان و یمن خواستار حل و فصل مسائل میان کشورهای عربی منطقه و ایران هستند و این در حالی است که «امارات متحده عربی» نیز علی‌رغم فشار شدیدی که از سوی دولت سعودی متوجه آن بوده، به حفظ روابط با جمهوری اسلامی اصرار دارد. در این میان فقط دو دولت سعودی و بحرین مخالف بهبود روابط کشورهای عربی با ایران هستند.

## امتحانات رئیس جمهور

سعید حجاریان - مشق نو - ۲۶ آذر ۹۹

اصلاح‌طلبی پیشرو زمانی باید به انتخابات ورود کند که اولاً از معرفی نامزد اصلی خود محروم نباشد و ثانیاً بتواند در صحنه سیاست و جامعه و اقتصاد ایران تغییراتی معنادار بر پایه برنامه‌ای منسجم پدید آورد. نامزدهای ریاست جمهوری پیش از ورود به انتخابات باید از فیلتر امتحانات و اختیارات عبور کنند و پس از آن نیز، بر اساس برخی شاخص‌ها پایش و ارزیابی شوند. طبعاً پایش و ارزیابی پیوسته نهادهای انتخابی و انتصابی، به شرط حصول نتایج سنجش‌پذیر فوایدی در پی دارد اما درباره شروط و امتحانات به نظر می‌رسد تفکر و جریان اصلاح‌طلبی باید ملاحظات خود را لحاظ کند تا اولاً، نامزد مورد نظر خود را بر اساس آن معرفی کند و ثانیاً قادر باشد نامزدهای رقیب را نقد و ارزیابی کند.

## این نطق قالبیاف دلیل خوبی است که نظامیان نباید

رئیس جمهور شوند!

خبرآنلاین - ۲ بهمن ۹۹

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: محمدباقر قالیباف در نطق پیش از دستور روز سه‌شنبه با اشاره به وضعیت نابسامان بازار بورس گفت: «مجلس نمی‌تواند نسبت به این گونه ضرر و زیان گسترده مردم در بورس بی‌تفاوت باشد، بر همین اساس وزیر اقتصاد و رئیس سازمان بورس به کمیسیون اقتصادی احضار شده‌اند و در صورتی که سوء مدیریت آن‌ها برای نمایندگان محترم احراز شود مجلس با آن‌ها قاطعانه برخورد خواهد کرد.» این ادبیات را فقط می‌توان از افرادی با روحیه نظامی انتظار داشت که البته در محیط‌های نظامی هم کاملاً طبیعی است، ولی کسی که در جایگاه ریاست مجلس قانون‌گذاری قرار دارد باید بداند که به جای «احضار شدند» و «برخورد خواهد کرد» عبارتهای «دعوت شدند» و «مطابق قانون رفتار خواهد کرد» مناسب هستند. این هم یک دلیل برای اثبات درستی اینکه می‌گوییم افراد دارای سابقه نظامی نباید رئیس جمهور شوند.

## فانکته‌های اساسی و مکانیزم صلح پایدار در خلیج فارس

سید حسین موسویان - خبرآنلاین - ۲۱ بهمن ۹۹

شاهد بودیم زمانی که صدام به کویت حمله کرد، سایر اعضای عضو شورای همکاری خلیج فارس نتوانستند از کویت حمایت کنند و دست به دامان آمریکا شدند. کشورهای حاشیه خلیج فارس هزاران میلیارد دلار اسلحه از آمریکا خریدند اما این سلاح‌ها برای دفع تجاوز صدام به کویت، هیچ خاصیتی نداشت؛ بنابراین خرید صدها میلیارد دلار اسلحه آمریکایی هم نمی‌تواند باعث تأمین امنیت شود.

### نگاه برد-برد به منطقه داشته باشیم

همشهری آنلاین - ۱۹ بهمن ۹۹

ظریف وزیر امور خارجه در همشهری آنلاین در مصاحبه‌ای با عنوان بایدها و وارث یک بدنامی است، گفت: به نظر می‌رسد هنوز دولت بایدها نتوانسته تصمیم بگیرد که می‌خواهد چه کاری در باره برجام انجام دهد. ما صبر می‌کنیم تا تصمیم خود را بگیرند.

حتماً توپ در زمین ما نیست. امروز رهبری کاملاً صریح مشخص کردند. آمریکا بوده که برجام را نقض کرده و ایران حتی در زمان نقض برجام توسط ترامپ یک سال تعهداتش را انجام داد و بعداً هم در چارچوب برجام تعهداتش را کاهش داده است. رژیم ترامپ بدون هیچ دلیلی و طی کردن مراحل از برجام خارج و آن را نقض کرد و دیگر کشورها از جمله اعضای اتحادیه اروپا را وادار به نقض کرد. آن‌ها باید یک تصمیم بگیرند و اینکه آیا می‌خواهند سیاست ترامپ را ادامه دهند یا سیاست جدیدی را دنبال کنند. ما در موضوع منطقه و تسلیحات مدعی هستیم، متهم نیستیم. امریکاست که سالانه صدها میلیارد دلار سلاح وارد منطقه ما می‌کند.

ظریف افزود: میزان هزینه‌های تسلیحاتی ما بخشی از هزینه‌های تسلیحاتی کشورهای همسایه است. اگر قرار باشد عربستان روزی با ایران این بحث‌ها را بکند باید هزینه‌های خود را کاهش دهد. برجام با توجه به عدم موافقت راجع به سایر موضوعات نهایی شد. توافقی که قبلاً بحث کردیم دیگر بحث نمی‌کنیم. اروپایی‌ها بدهکار مردم ما هستند و نشان دادند نه تنها قدرتی در برابر شرکت‌های خود ندارند و شرکت‌های آن‌ها به جای اینکه به پایتخت‌های خودشان گوش کنند به واشنگتن گوش می‌کنند.

وزیر خارجه تصریح کرد: ایران قبل از اینکه آمریکا به تعهداتش برگردد، به تعهداتش بر نمی‌گردد. آمریکا باید تعهداتش را اجرا کند. اینکه بخواهند اقدامات مثبت کنند ما به اقدامات آن‌ها دقت می‌کنیم. بازگشت ایران به تعهداتش زمانی خواهد بود که مشکل برطرف شود... ما مذاکره‌ای نداریم که سعودی در آن باشد یا نباشد. ما برجامی داریم که ۱۵۰ صفحه سند است و همه مذاکره و توافق کردیم. برخی را آن‌ها دوست نداشتند برخی را ما دوست نداشتیم. ممکن است آقای مکرون یک چیزهایی را دوست نداشته باشد، ولی کسی شما را ناگزیر نکرده بود به توافق بیونید.

رئیس دستگاه دیپلماسی گفت: همسایگان خواهند دید مردم ایران و جمهوری اسلامی و رهبری خواهان روابط همسایگی هستند. آغوش ایران برای همسایگان همواره باز بوده و می‌توانند به این آغوش بازگردند. فشارهایی که آمریکایی‌ها وارد کردند واقعیت است. برخی سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای که درباره ترازیت و دیگر موضوعات داشتیم واقعیت است. شاید درست باشد که کم‌کم داشتند ما را دور می‌زدند ما خیلی از این‌ها را معالجه کردیم. ان‌شاءالله در توافق ۲۵ ساله که با چین به‌زودی نهایی خواهد شد این خطوط مواصلاتی باید از ایران عبور کند این‌ها دارد برمی‌گردد.

وزیر امور خارجه بیان کرد: در سفرم به منطقه قفقاز ایران می‌تواند حلقه وصل تمام این خطوط مواصلاتی باشد. به لطف خدا رابطه ما با پنج کشوری که در خطوط ارتباطی نقش دارند خوب است و در این سفر توانستیم کار را پیش ببریم. باید به دنبال بازی برد-برد باشیم و بازی‌هایی را دنبال کنیم که منافع همه در آن باشد و همسایگان ما باید همین فکر را کنند. نگاه راهبردی ما به منطقه باید فراگیر باشد نه حذفی. سایرین هم باید نگاه فراگیر داشته باشند. ایران از منطقه قابل حذف نیست.

## به یاد جنبش چریکی سپاهک

عباس عبدی - آینده - ۲ بهمن ۹۹

سپاهک فضای سیاسی کشور را به پیش و پس از خود تقسیم کرد. شاه که فاقد اعتماد به نفس و ترسیده بود فرصتی برای فکر کردن نگذاشت و در کمتر از یک ماه بعد از حادثه، ۱۳ تن از افراد دستگیرشده را در صبحگاه ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ به جوخه اعدام سپرد. چند تن از این ۱۳ نفر و کشته‌شدگان آن رویداد از دانشجویان نخبه پلی‌تکنیک بودند.

همچنان که مردم چند دهه بعد با معیارهای زمان خودشان نمی‌توانند رفتار امروز را داوری کنند؛ البته همه می‌توانند از تجربیات گذشتگان درس بگیرند اتفاقاً برای این کار ابتدا می‌باید آن رفتارها را درک کرد... چه‌بسا امروز بر درستی شیوه‌ای اصرار و اعتقاد کامل داشته باشیم و دو دهه بعد خودمان یا دیگران با همین جدیت و اعتقاد، رفتار امروز را اشتباه بدانیم. آیا این به‌منزله نفی اعتبار و عقلانیت شخصیت وجودی امروز ما خواهد بود؟

### تحولات امیدبخش توسعه در سال‌های پس از انقلاب

سخنرانی دکتر محسن رنایی در دانشگاه تربیت مدرس - اسفند ۹۷

جمهوری اسلامی کمک کرد تا حافظان تاریخی سنت در جامعه ما یا تضعیف شوند و یا حذف شوند و سنت بی‌دفاع مانده است تا لاجرم جامعه ما به سمت دنیای مدرن حرکت کند و با سنت‌های ضد توسعه خداحافظی کند. این تحول در اروپا ۴۰۰ سال طول کشید ولی ما در طول ۴۰ سال گذشته زمینه‌های این تحول را در ایران ایجاد کردیم. هیچ نظام دیگری به غیر نظام دینی با رهبری فقها نمی‌توانست چنین تحولی را با این سرعت ایجاد کند. مهم‌ترین خدمت جمهوری اسلامی به فرایند توسعه این بود که نیروهای حافظ سنت را نخست از هم جدا کرد و سپس یک‌به‌یک آن‌ها را نابود کرد. در دوران جمهوری اسلامی چهار تحول مهم رخ داده که زمینه‌های تحقق نوگرایی و مدرنیته را فراهم کرده است. تحولاتی که حتی در ترکیه، پاکستان، مصر و کشورهای با ساختار سیاسی مدرن‌تر از ایران هم رخ نداده است. سه مورد اول آن تضعیف، تخریب و حذف حافظان سنت است و تحول چهارم تحول در کیفیت دینداری ایرانیان است.

جمهوری اسلامی نخست زنان را به نیروهای خط‌شکن تحولات مدرنیته تبدیل کرد. تحول بسیار بنیادی‌تری که رخ داده است که تنها و تنها در یک حاکمیت دینی و فقهی امکان‌پذیر بود و هیچ حکومت دیگری نمی‌توانست این تحول را ایجاد کند، «جدایی ایمان از شریعت» است.

در سکولاریسم اروپایی، جدایی دین از سیاست رخ داد ولی در ایران جدایی ایمان از شریعت رخ داده است.

### بازگشت پوپولیست‌ها با ژست اقتدار

روزنامه شرق - ۲۰ بهمن ۹۹

محسن آرمین فعال سیاسی اصلاح‌طلب: در صورتی که کاندیدای اختصاصی موفق به عبور از فیلتر شورای نگهبان نشد، اصلاح‌طلبان الزامی برای معرفی کاندیدا ندارند.

### سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاور میانه: راهبرد کلان

سید حسین موسویان - میدل ایست پلیسی - ۳ دی ۹۹

صلح پایدار در منطقه بر اساس تحقق «پنج اصل منطقه‌ای» دست‌یافتنی است:

۱. عاری‌سازی منطقه از سلاح‌های کشتار جمعی و اتخاذ ترتیبات جمعی در مورد سلاح‌های متعارف،
۲. ایجاد مکانیسمی برای حل بحران‌ها و پیشگیری از وقوع،
۳. احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها،
۴. تعهد کشورها به عدم مداخله و عدم تجاوز،
۵. ایجاد مکانیسمی برای همکاری جمعی کشورها جهت تأمین صلح و ثبات پایدار و کمک‌های انسانی همچون آوارگان و بی‌خانمان‌ها در منطقه.



## افکار عمومی جهان عرب ده سال پس از بهار عربی؛ اوضاع بدتر شده!

شعبا - ۲۴ دی ۹۹

طبق نظرسنجی انجام شده توسط Guardian و YouGov در ۹ کشور عربی، اکثریت مردم احساس می‌کنند که پس از دوران بهار عربی میزان نابرابری در جامعه‌شان افزایش یافته است. تغییری که یک دهه قبل و پس از قیام‌های مختلف، جنگ‌های داخلی و تلاش‌های مختلف برای تعیین سرنوشت کشور آغاز شد.

نتایج این نظرسنجی که از ۵ هزار و ۲۷۵ نفر از زنان و مردان از سنین مختلف گرفته شده است نشان می‌دهد که احساس ناامیدی و نادیده گرفته شدن در جامعه افزایش یافته است؛ احساسی که یک دهه قبل مانند هیزم در آتش خشم مردم عمل کرد و برخی از کشورها را به سمت جنگ داخلی سوق داد.

این احساس که اوضاع در کشور نسبت به قبل از بهار عربی وخیم‌تر شده است، در سوریه (۷۵ درصد) بالاترین میزان را داشته است. این رقم در یمن و لیبی هرکدام ۷۳ و ۶۰ درصد بوده است. در هر سه کشور اعتراضات مدنی خیابان منجر به جنگ‌های داخلی و سپس دخالت کشورهای خارجی شد که در نهایت تکه‌تکه شدن کشور را به دنبال داشت.

مردم این منطقه به شدت معتقدند که عده کمی از نخبگان ثروتمند و غنی به راحتی و با بی توجهی قراردادهای اجتماعی و مناسبات میان ملت و دولت را زیر پا می‌گذارند که در نتیجه هزینه آن‌ها به دوش اکثریت مردم می‌افتد و این را آتشی در خرمن نارضایتی‌های کشور می‌پندارند.

## غفلت امریکا از روند انقلاب در ایران

در ۹ جولای سال ۱۹۸۱ میلادی (سال ۱۳۶۰) نمایندگان کنگره امریکا کمیته تحقیقی به نام committee on foreign affairs تشکیل شد تا تحقیق کنند، چرا امریکا از روند منجر به پیروزی انقلاب ایران مطلع نبوده است؟ در این بررسی‌ها مشخص شد که سازمان سیا اطلاعات خود را در مورد ایران نه مستقیماً، بلکه از طریق ساواک دریافت می‌کرده است. از زمان نیکسون به علت اعتماد و اطمینان متقابل ایران و به درخواست شاه پرسنل سیا در ایران به شدت تقلیل داده شده و به جای آن‌ها ساواک ایران نقش اطلاع‌رسانی را در گزارش‌های سالانه خود به سازمان سیا امریکا ایفا می‌کرده است. تنها لوبرانی نماینده اسرائیل در ایران در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ میلادی) گزارشی به دولت خود و به سازمان سیا ارسال کرده که حاوی تحلیلی درباره آینده ناگوار برای ایران بوده است.

## فرمانده سنتکام: فرصتی جدید برای روابط با ایران فراهم شده است

ایرنا - ۶ بهمن ۹۹

ژنرال فرانک مکزی، رئیس ستاد فرماندهی مرکزی امریکا، با تأکید بر بازنگری سیاست‌های کشورش در دولت جدید گفت که ریاست جمهوری جو بایدن، فرصتی برای روابط جدید بین امریکا و ایران است.

هدف ما این بود که مانع از جنگ شویم.

این فرمانده نظامی امریکایی تصریح کرد: ایران نه تنها به اهداف امریکا به طور مستقیم حمله نکرد؛ آن‌طور که برخی تحلیلگران نظامی و امنیتی نگران بودند ممکن است در روزهای پایانی ریاست جمهوری دونالد ترامپ انجام دهد، بلکه تا حد زیادی توانست عوامل نیابتی خود در عراق و دیگر نقاط منطقه را مدیریت کند.

مکزی ادامه داد: من مطمئنم در ایران یک محاسبه سیاسی برقرار است تا ببینند آیا اوضاع (با روی کار آمدن دولت بایدن) تغییر می‌کند.

فرمانده ارشد نظامی امریکا اضافه کرد: اکنون دولت جدیدی داریم که قصد دارد سیاست ایالات متحده امریکا را مورد بازنگری قرار دهد.

مکزی در شرایطی وارد منطقه می‌شود که سیاست خارجی امریکا از جمله رویکردهای آن در قبال ایران، در یک مرحله گذار قرار دارد. بایدن وعده داده که به برجام بازگردد. رئیس جمهوری جدید امریکا همچنین در حال تغییر روابط با عربستان سعودی است، از جمله پایان دادن به حمایت از جنگ تحت رهبری عربستان در یمن و انتشار نتایج تحقیقات امریکا در مورد قتل جمال خاشقچی ستون نويس نشریه واشنگتن پست در سال ۲۰۱۸. دولت جدید همچنین در حال بررسی توافق امریکا با طالبان است که در آن به خروج همه سربازان امریکایی از افغانستان در صورت اقدام، طالبان در تأمین شرایط مورد نظر اشاره شده است.

مکزی درباره برنامه‌های بایدن در خصوص جنگ افغانستان هم گفت که هنوز دستورات جدیدی در این باره دریافت نکرده است.

این اظهارات نشان می‌دهد حداقل در حال حاضر، سیاست‌های امریکا در خاورمیانه تغییرات عمده فوری را شاهد نخواهد بود.

مکزی در خصوص برنامه سفرش به اسرائیل گفت که هم‌زمان شدن این سفر با روزهای نخست دولت بایدن، ارتباطی به برنامه‌های رئیس جمهوری جدید ندارد.

این نظامی امریکایی درباره توافق عادی‌سازی روابط اسرائیل و برخی اعراب گفت این توافق که روابط تجاری و دیپلماتیک بین تل‌آویو و برخی کشورهای حوزه خلیج فارس یک موضوع خوب است.

## تحلیل دولتمردان غرب در مورد انقلاب ۱۳۵۷ ایران

### خاطرات پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران

پارسونز: ما در سال‌های رونق اقتصادی ایران بیشتر وقت و نیروی خود را در امور بازرگانی و اقتصادی تمرکز داده و از توجه لازم به جریانات سیاسی ایران غفلت کردیم و در نتیجه دچار همان خوش‌باوری شاه شدیم. حتی اگر پیش‌بینی به هم پیوستن نیروهای مخالف برای ما امکان‌پذیر بود یک مشت مردم بی‌سلاح را در برابر نیروی مجهز و قوی ارتش که تصور می‌شد متحد و نسبت به رژیم پهلوی وفادار هستند ناتوان می‌دیدیم؛ بنابراین من معتقدم که ناتوانی ما در پیش‌بینی آنچه روی داد از نداشتن اطلاعات کافی ناشی نمی‌شد، بلکه نتیجه عدم توانایی ما در تجزیه و تحلیل و تفسیر اطلاعاتی است که در دست داشتیم. همین قضاوت غلط بود که من فکر می‌کردم شاه می‌تواند با تیکه بر ارتش وفادار و متحد خود هر وقت که

بخواهد بر مخالفان پراکنده و بی‌اسلحه فائق شود و از مقدرت و عمق این مخالفت‌ها به دلیل تصوراتی که درباره دگرگون شدن وضع جامعه ایرانی داشتم غافل ماندم.

در ملاقات‌های خود با شاه به‌طور گذرا به نارضایتی بعضی طبقات مردم که امری آشکار بود اشاره کردم ولی در هر مورد شاه با تکبر و بی‌اعتنایی پاسخی به من داد که مفهوم مؤدبانه آن این بود به کار خودم مشغول باشم و در کاری که مربوط به اوست مداخله نکنم. در ملاقات‌های مکرر که با شاه داشتیم متوجه این مطلب شدیم که شاه به شدت دچار این باور غلط است که امریکا و انگلیس اگر به دلایلی پنهانی خواهان سقوط وی نباشند توانایی آن را دارند که تاج و تخت او را حفظ نمایند. ■

# حکم انداز اندیشه



لطف‌الله میثمی در مقاله موانع فهم قرآن سعی کرده است سخن خدا را توضیح دهد که مخالفان انبیا به همان اندازه‌ای که فرزندان خود را می‌شناسند کتاب آن‌ها را هم می‌شناسند، ولی هم‌زمان می‌بینیم تعدد فهم‌ها و حتی فهم‌های مخالف این کتاب هم زیاد است. وی بخشی از موانع فهم قرآن را برشمرده و می‌خواهد در آینده تا آنجایی که مقدور است روش فهم قرآن را توضیح دهد.

مهدی رجبی در مقاله «اسلام ستیزی در پوشش لائیسیتة و آزادی بیان» به این مسئله می‌پردازد که مکرون به بهانه آزادی بیان و لائیسیتة از ترور یک معلم و ماجرای کلیسا استفاده کرده تا جناح راست افراطی را در مبارزه و تضعیف دنیای اسلام به‌ویژه جامعه اسلامی فرانسه به سمت خود بکشاند. بخش دوم این مقاله تقدیم خوانندگان محترم می‌شود. دکتر حسن محدثی در «کیفیت سخن گفتن از خدا در جهان مدرن» می‌گوید که به روندی اعتقاد دارد که عبارت است از: حرکت از اسطوره‌زدایی به دین و از دین به عرفان و ارتقای این سه به ایدئولوژی.

موانع فهم قرآن در آموزش‌های جاری؛

لطف‌الله میثمی



اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیتة و آزادی بیان؛

مهدی رجبی



# موانع فهم قرآن در آموزش‌های جاری

لطف‌الله میثمی

بیفتیم؛ بنابراین بسیاری از توشه‌گیری‌های متفاوتی که از آیات قرآن می‌شود، مربوط به کج‌دلان، کج‌اندیشان، تأویل‌با فان و فتنه‌جویانی است که ما نباید این تعدد فهم را به حساب فهم قرآن بگذاریم.

## قطب‌بندی با خدا - بی‌خدا؟

به لحاظ ایجابی از شیطان گرفته تا انبیا، همه به خدای خالق ایمان دارند. شیطان که پدر ملحدان، کافران، مشرکان و منافقان است در جای‌جای قرآن خدای خالق و عزت خدا را قبول دارد «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». شیطان در آیه ۸۲ و ۸۳ سوره ص «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ / إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» به بندگانی اعتقاد دارد که مخلص یعنی خالص شده برای خدا هستند و شیطان نمی‌توان آن‌ها را بفریبد، هرچند دست از وسوسه آن‌ها برنمی‌دارد. به نظر من این‌ها عبارت‌اند از انبیا، صدیقین، صالحین و شهدا. از طرفی شیطان در فراز «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» در آیه ۱۴ سوره اعراف قیامت را هم باور دارد، ولی مهم این است که این باورها در شیطان نهادینه و عملی نشده است و علتش هم برتافتن، استکبار و انکار برتری انسان بود. آیه ۳۴ سوره بقره این مطلب را عنوان می‌کند «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»، همه بر آدم سجده کردند مگر شیطان که برتافت، تکبر ورزید و از کافران شد.

از نظر سلبی هیچ کجای قرآن نیست که بی‌خدایی به رسمیت شمرده شده باشد، بنابراین به لحاظ راهبردی هر کس آزاد است بگوید من به خدا اعتقاد ندارم، ولی در یک جامعه قرآنی که من آن را «جامعه بدون حذف نیرو» می‌نامم، چنین افرادی از چرخه مدیریت حذف نمی‌شوند. حتی برتراند راسل دانشمند ریاضیدان و پوزیتیویست در گفت‌وگو با «کاپلستون»، کشیش فیلسوف، تجربه جهان‌شمول آتروپی یا انحطاط انرژی در جهان را می‌پذیرد. وقتی کشیش می‌گوید، بنابراین طبق اصل آتروپی جهان محدود است، راسل به جای اینکه بپذیرد بیرون از چنین جهان محدودی خدایی باشد، می‌گوید: «من این جهان محدود را دوست ندارم»؛ بنابراین در بُنِ جانِ راسل، ایمان به جاودانگی وجود دارد که بر اساس آن جهان محدود را دوست ندارد. ملاحظه می‌شود حتی این آدم معروف به بی‌خدایی، یکی از صفات خداوند یعنی جاودانگی را می‌یابد.

پس از سال ۱۹۴۵ که جنگ سرد عمدتاً بین امریکا و شوروی درگرفت، به این قطب‌بندی «باخدا-بی‌خدا» دامن زده شد. امریکایی‌ها می‌گفتند، ما هم خدا را قبول داریم و هم آزادی و هم مالکیت را، ولی کمونیست‌ها نه خدا را قبول دارند، نه آزادی و نه مالکیت را و بدین‌سان نفرت بی‌سابقه‌ای از جانب طرفداران حقوق بشر در بین بشریت انتشار یافت، حتی این قطب‌بندی نفرت‌آمیز در برخی رسانه‌های مراجع مسلمان نیز ورود پیدا کرد که پیش از آن وجود نداشت که هر کس خدا را قبول ندارد، نجس است. آیت‌الله حسن‌زاده آملی می‌گوید خدایی که این جهان را به این زیبایی آفریده، مگر ممکن است که در این جهان نجس ذاتی هم وجود داشته

آیات بسیاری در قرآن داریم که قرآن کتابی است روشن‌گر، بین و مبین، حتی مطالب آن به گونه‌ای است که کافر، مشرک و منافق متوجه آن می‌شوند و خداوند بارها آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد. بگذریم که خطاب اصلی خدا در قرآن «ناس» به معنای مردم است که دربرگیرنده تمام اقشار جامعه است و هیچ‌کس نباید در بدو امر از چرخه مدیریت جامعه حذف شود. آیه ۱۴۶ سوره بقره می‌گوید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَمَيْكُتُمُونَ الْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» یعنی به آن‌هایی که کتاب داده‌ایم آن را آن‌چنان می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند و فرقه‌ای از آن‌ها حق را کتمان کرده، درحالی‌که به آن آگاه هستند. حال این پرسش مطرح می‌شود که با وجود این تأکیدات خداوند در قرآن، تعدد فهم از قرآن بین مسلمانان به حدی زیاد، متفاوت و مخالف است که عده‌ای به راهنمای عمل و اندیشه بودن این کتاب شک می‌کنند. به همین دلیل بر آن شدم تا آنجا که فهمیده‌ام موانع فهم قرآن را به رشته تحریر درآورم تا زمینه بهتری برای فهم قرآن آماده شود و دوستان و خوانندگان نشریه نیز به نقد و بررسی آن بپردازند.

## خصلت‌های ناپسند

در فراز دوم آیه ۷ آل‌عمران آمده است کج‌دلان و کج‌اندیشان، هم در آیات محکم و هم در آیات متشابه، تشابه و تحریف کرده و آنگاه به میل خود تأویل‌بافی و فتنه‌جویی می‌کنند. به هر حال در طول تاریخ مخالفان انبیا کسانی بودند که حق را شناخته‌اند، ولی آن را برتافتند، مانند شیطان که خدا را به ظاهر قبول دارد، اما دستورات خدا را برنمی‌تابد و استکبار ورزیده و انکار می‌کند. این مخالفان آشکار انبیا، نقد روشنی به پیامبران و ائمه نداشتند جز اتهام، انگ و برجسب‌های ناچسب. در سراسر قرآن اشکال مختلف خصلت‌های ناپسند آمده است که دقت در آن ما را از ساده‌اندیشی درآورده و نمی‌گذارد به دام ترفندها و وسوسه‌های شیطان





باشد. امریکا در پی این قطب‌بندی کاذب، کودتاها و بسیاری در کشورهای دموکراتیک راه انداخت؛ علیه دکتر مصدق، دکتر آریز، دکتر سوکارنو، دکتر آئنده که اکثر تبلیغ می‌کردند، این‌ها حامی کمونیست‌های بی‌خدا هستند و در این راستا محافل مذهبی را با خود همراه می‌کردند. فاستر دالس، وزیر خارجه امریکا، هنگام کودتا علیه مصدق، هم کشیش عالی‌رتبه و هم وکیل کمپانی‌های فرامیلتی نفت بود. او کمونیست را عین شیطان تلقی می‌کرد.<sup>۱</sup> در سال ۱۳۵۵ ساواک با استفاده از رساله یکی از مراجع و جریان‌سازی بین روحانیون در زندان توانست مطلبی را اشاعه دهد که هرکس خدا را قبول ندارد، نجس است. در پی این تحریکات بود که درگیری‌های زیادی در زندان‌ها بین مذهبی‌ها و مارکسیست‌ها به‌وجود آمد و سنگ بنای حذف‌های بعد از انقلاب نیز شد.<sup>۲</sup>

متأسفانه پس از انقلاب این قطب‌بندی کاذب اساس‌گزينش‌های جمهوری اسلامی ایران شد و بسیاری از نیروها از چرخه مدیریت جامعه حذف شدند.

همچنین یکی دیگر از موانع فهم قرآن که ما را از رحمت خدا نیز دور کرده و به خشونت‌های بسیاری منجر می‌گردد، تعریف کفر در آموزش‌های جاری ما مسلمانان به‌ویژه در دروس مذهبی حوزه‌های علمیه و دانشگاهی ایران است. قبل از انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی ایران، ویژگی همه مبارزان ظلم‌ستیزی بود، ویژگی ایجابی جریان مجاهدین، «راه خدا، راه تکامل» بود که

دربرگیرنده مبارزات علیه ظلم نیز می‌شد. متأسفانه پس از انقلاب ظلم‌ستیزی به کفرستیزی تبدیل شد و کفر هم یک تعریف غیرقرآنی پیدا کرد، یعنی کسانی که بی‌خدا، بی‌دین و بی‌ایمان هستند که منجر به حذف‌های نادرست بسیاری شد. در صورتی که در آیه ۸۷ سوره یوسف آمده است: «يَا بَنِي آدَهْبُوا فَتَخَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» حضرت

يعقوب به فرزندان خود می‌گوید، بروید و در مورد یوسف و برادرش تحقیق و پیگیری کنید و سرنخ آن را به دست آورید و به هیچ وجه از رحمت خدا مأیوس نشوید، چرا که قطعاً کسی که از رحمت خدا مأیوس شود، او جزو قوم کافران است. در این آیه، کافر کسی است که از رحمت خدا مأیوس شود؛ یعنی کافر نیز خدا را

شما قرار داده است؛ بنابراین در این آیه نیز کفار بی‌خدا نیستند.

اصولاً کافر به لحاظ لغوی کسی است که حق را می‌پوشاند، به زارع نیز در عربی کافر گویند، چرا که دانه را زیر خاک کرده و آن را می‌پوشاند؛ البته به کافر، انکارگر هم می‌گویند، یعنی کسی که واقعیت را انکار می‌کند. مشرک کسی است که خدا را قبول دارد و در کنار خداوند، خدایان دیگری را هم قبول می‌کند. در آیه ۴ از قرآن با کمی تفاوت آمده است که اگر از مشرکین پیرسند چه کسی آسمان و زمین را خلق کرد، می‌گویند خدا. منافق کسی است که خدا را قبول دارد ولی دست به توجیهاتی می‌زند که امر خدا را تحقق نبخشد. ملحد کسی است که چیزی را دفن کرده و سنگ (لحدی) روی آن می‌گذارد؛ بنابراین به هیچ وجه کفر به معنی بی‌خدایی نیست. حضرت علی (ع) در دعای کمیل می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، بار خدایا من تو را به واسطه رحمت می‌طلبم که همه چیز را فرا گرفتی.

### قطب بندی بادین - بی‌دین؟

یکی از موانع فهم قرآن که مانع وحدت بشریت هم می‌شود، قطب‌بندی کاذب «بادین-بی‌دین» است که به نظر من، در قرآن اثری از آن دیده نمی‌شود و باید به ریشه‌یابی آن پرداخت که از چه زمانی وارد معارف اسلامی و آموزش‌های جاری ما شده است.

برای نمونه در آیه ۷۶ سوره یوسف آمده است: «... فَكَذَّبَكَ كَذَنًا لِيُوسُفَ مَا كَانَلِ يَأْخُذُ أَخَاهُ فِئِدِينًا لَمَلِكٍ...» پس چنین تدبیر کردیم که بنیامین را دستگیر کنیم و چنین کاری را نمی‌شود در آیین و دین ملک انجام داد؛ این آیه نشان می‌دهد که پادشاه مصر - با توصیفات که یوسف برای هم‌بندی‌های زندانی‌اش می‌کند

قبول دارد، ولی از رحمت او مأیوس است.

در آیه ۳۴ سوره بقره، شیطان به دلیل برتافتن و تکبر ورزیدن نسبت به برتری انسان جزو کافرین قلمداد می‌شود. همچنین در آیه ۴۷ سوره یس آمده است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» و به کافران گفته شد، که از آنچه خدا روزی شما قرار داده انفاق کنید، کافران به اهل ایمان جواب دادند آیا ما به کسی که اگر خدا می‌خواست به او هم روزی می‌داد، اطعام و دستگیری کنیم؟ شما پیداست که سخت در گمراهی هستید. در این آیه، کافران کسانی هستند که از آنچه خدا

به آن‌ها روزی داده، انفاق نمی‌کنند و بخل می‌ورزند و توجیه می‌کنند که اگر خدا می‌خواست، محرومین را اطعام می‌کرد. این کافران در گمراهی آشکاری هستند. ملاحظه می‌شود که در این آیه کافران خداوند را قبول دارند، ولی اهل انفاق نیستند و بخل می‌ورزند.

همچنین در آیه ۱۵ سوره یس آمده است: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَنَا وَمَا أَنْزَلِ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»، در این آیه کافرانی که در مقابل انبیا بودند به آن‌ها

می‌گفتند که شما بشری مانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیزی را برای شما نازل نکرده و حجتی از جانب او ندارید و بنابراین شما حتماً دروغ می‌گویید. ملاحظه می‌شود در این آیه نیز کافرانی که انبیا را برنمی‌تافتند خدای رحمان و هستی‌بخش را قبول داشتند و سخنان این بود که از کجا معلوم که خداوند چیزی در دسترس

یکی از موانع فهم قرآن تعریف کفر در آموزش‌های جاری ما مسلمانان به‌ویژه در دروس مذهبی حوزه‌های علمیه و دانشگاهی ایران است. پس از انقلاب ظلم‌ستیزی به کفرستیزی تبدیل شد و کفر هم یک تعریف غیرقرآنی پیدا کرد

- مشرک بوده، اما آیین و دین هم داشته است. شاید به یک مجموعه باید و نباید به نام قانون هم دین گفته شود.

نمونه دیگر اینکه در آیه ۲۶ سوره غافر، فرعون به درباریانش می گوید، بگذارید موسی (ع) را بکشم، تا خدایش را بخواند. من نگرانم که مبادا دین شما را تغییر داده و در زمین فساد به پا کند. «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبِّي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ». ملاحظه می کنیم در این آیه فرعون هم آیین و دین مختص خودش را داشت و بی دین نبود.

در سوره کافرون آیه ۶ آمده است: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ». گفته می شود کفار قریش در خانه خدا به محمد (ص)، پیشنهاد کردند که شما دین ما را بپذیرید و ما هم دین شما را می پذیریم، پیامبر به این پیشنهاد تن نداد، چرا که نمی توانست بت پرستی را بپذیرد. در مقابل پیامبر (ص) به آن ها گفت، شما حق دارید و آزادید که دین خود را داشته باشید، ولی من دین خودم را قبول دارم. در این بیان از یک طرف مرزبندی راهبردی و آشکاری بین دو دین آمده است. از طرفی ۱۵ قرن قبل معیارهای بشری رعایت شده است که هر کسی می تواند دین خود را داشته باشد، ولی الزاماً به این معنا نیست که من آن را قبول داشته باشم یا به دلیل تفاوت دو دین با همدیگر خشونت بورزیم.

ملاحظه می شود در سراسر قرآن بی دینی وجود نداشته و هر فرد یا گروهی می تواند دین خود را داشته باشد و قرآن این واقعیت را می پذیرد که آیین ها و ادیان متفاوتند و هر قومى یک مجموعه باید و نباید، شاید و نشاید دارد، ولی قرآن با همه این ادیان و آیین ها برخورد تعالی بخش کرده تا «دین خود را برای خدا خالص کنند»، خدایی که خالق بوده و همه ادیان و بشریت در آن شکی نداشته و آن را می پذیرند.

در سوره نسا آیه ۱۴۶ آمده است: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ...» در آیه ۱۴۵ سوره نسا اشاره شده منافقین جایگاه بسیار بدی دارند و از جانب خدا یاری به آن ها نمی رسد و در ادامه در آیه ۱۴۶ می آید که مگر کسانی که توبه کنند و سبک کار خود را اصلاح کنند و به ریسمان الهی چنگ زده و دینشان را برای خدا خالص کنند، خدایی را که قبول دارند. در آیه ۶۵ سوره عنکبوت به کسانی اشاره شده

که وقتی سوار بر کشتی می شوند، نگران شده، خدا را خوانده و دین خود را برای او خالص می کنند: «...فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». ملاحظه می شود دین اسلام بشارت دهنده یک مکتب جهانی و وحدت بخش است که واقعیت همه ادیان را پذیرفته به شرطی که خود را تعالی داده و برای خدای خالقی که او را قبول دارند، خالص کنند. در راستای برخورد تعالی بخش و خالص کردن دین برای خدا، در آیه ۶۴ سوره آل عمران آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»، خدا می فرماید، ای پیامبر به اهل کتاب اعم از یهود، نصاری و مسلمان بگو که به سوی خدایی که همه آن را قبول داریم، جهش کرده و برتر آید که خدایی جز الله را نپذیرید و شرک ورزی نکنید تا مبادا گروهی از ما گروه دیگر را به خدایی بگیرند و با حذف خدا از معادلات جامعه ای با امتیازات طبقاتی ایجاد کنند و اگر برتافتند شهادت دهید که ما تسلیم شونده به خدای واحد هستیم.

در آیه ۱۳۲ سوره بقره، حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب به فرزندانشان توصیه می کنند، ای فرزندان، خداوند دین پاک را برای شما برگزیده پس مبادا بمیرید و تا لحظه مرگ مسلم نباشید. «وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».

در دوران حضرت ابراهیم رسم آیین و دین جاری این بود که فرزند ارشد را برای خدا قربانی می کردند، در چنین شرایطی ابراهیم به طور مستمر چند بار در خواب دید که فرزندش را قربانی می کند، ولی به نظر من مقاومت کرده و با فرزندش اسماعیل مطرح و مشورت می کند، اسماعیل با تفسیر خودش می گوید آنچه امر شده ای، انجام ده که مرا از صابریس می یابی، بعد هر دو این امر را به خدا واگذار کرده و به عبارتی هر دو تسلیم خدا می شوند. خداوند به ابراهیم ندا داده و وحی می کند که قربانی کردن فرزند حتی برای خدا جایز نیست. ملاحظه می کنیم حضرت ابراهیم در یک سیر الی الله و خالص کردن دین جاری برای خدا، در ۴۰ قرن قبل، به دستاوردی چون «بنیان گذاری حقوق بشر» می رسد. آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶ سوره صافات:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ، فَلَمَّا أَسْلَمْنَا وَتَلَّاهُ لِلْحَبِيبِينَ، وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُحِينُ».

نمونه دیگر آیه ۸۳ سوره آل عمران است که می گوید: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»، پس آیا آن ها دینی جز دین الهی می جویند؟ حال آنکه هر که در آسمان ها و زمین است، خواه ناخواه فرمانبردار اوست و همه به سوی او بازگردانده می شوند».

همچنین بنا بر آیه ۱۳۹ سوره بقره «قُلْ أَتَحْجُجُونََنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ وَهَّو رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» بگو: آیا درباره خدا با ما بحث و گفت و گو می کنید؟ با آنکه او هم پروردگار ما و هم پروردگار شماست؛ و رفتار ما از آن ما، و رفتارهای شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می ورزیم.

و باز در آیه ۸۵ سوره آل عمران داریم: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هر کس دینی غیر از دین تسلیم بجوید مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت و در نهایت جزو زیانکاران خواهد شد. ملاحظه می شود که جوهر دینداری در قرآن تسلیم به حقیقت است و هر کس یا هر قومى، هر دینی داشته باشند و خود را در معرض تسلیم به خدا قرار دهند در نهایت به رستگاری خواهند رسید.

از این نمونه آیات در قرآن زیاد است و در تمام آن ها اولین پیام وحی خدا به حضرت محمد (ص) حضور دارد که گفت: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان، بفهم اینگونه قرائت کن که در برخورد با هر پدیده یا امری به کمک پروردگار باشد. پروردگاری که خالق است. این آیه نمونه اعلی برخوردار تعالی بخش است؛ یعنی هر کسی هر رئیس و ربی دارد باید آن رب را به خدای خالق تعالی دهد. امروزه همزیستی مسالمت آمیز و گفت و گو دو رکن مهم از ارکان بشر است. گفت و گوهایی که در قرآن آمده همه بر اساس پذیرش هویت طرف مقابل و تعالی بخشی آن است. برای نمونه می بینیم در سوره غافر، فرعون به درباریانش می گوید، بگذارید موسی (ع) را بکشم. او می خواهد دین شما را تغییر دهد و در زمین فساد به پا کند. مؤمن آل فرعون که یک فرد عادی بوده با روش اثرگذار و تعالی بخش وحی به سوی فرعون آمده و به فرعون می گوید: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست؟ «وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ». برخوردار تعالی بخش با فرعون به این صورت انجام می گیرد که می پذیرد فرعون هم خدای خالق را

## دین اسلام بشارت دهنده یک مکتب جهانی و وحدت بخش است که واقعیت همه ادیان را پذیرفته به شرطی که خود را تعالی داده و برای خدای خالقی که او را قبول دارند، خالص کنند

قبول دارد. فرعون هم این را پذیرفته بود. آنگاه با تأکید بر موجودیت و تقویت او که خدای خالق را قبول دارد می گوید، شما که خالقیت خدا را قبول داری چرا می خواهی مردی که هم خالقیت خدا و هم ربوبیت او را قبول دارد، به قتل برسانی؟ این نحوه برخورد تعالی بخش روی فرعون اثر گذاشته و از قتل منصرف می شود.

در آموزش های جاری ما، بهترین روش گفت و گو این است که تضادها و ناسازگاری های طرف مقابل را کشف کرده و با او برخورد نموده و به اصطلاح او را خودکم بین کنیم. مسلماً این روش نه گفت و گوی مناسبی است و نه به همزیستی مسالمت آمیز و وحدت بشریت می انجامد.

یک مهندس امریکایی می گفت، ما از سیاهان متنفریم ولی آن ها را تحمل کرده و با آن ها مدارا می کنیم. آیا این معنای مدارا و تحمل است یا در واقع تعادل وحشت؟ که اگر من دستی به سوی یک سیاهپوست دراز کنم او هم متقابلاً شدت عمل نشان خواهد داد. مدارای واقعی در روش قرآن این است که بگویم آن سیاهپوست مخلوق خداست و سفیدپوست هم مخلوق خدا، بنابراین برابر و برادر هستند. نتیجه این روش هم افزایی و تقویت هر دو نفر در راه تکامل است.

در آیه ۱۰۳ آل عمران خطاب به بشریت آمده است: یادتان می آید دشمن هم بودید که وقتی به نعمت پروردگار و احساس مخلوقیت دست یافتید برابر و برابر شدید؟ آیا آن هنگام را به یاد دارید که لبه پرتگاه جنگ داخلی بودید و این برادری، شما را از آن پرتگاه نجات داد؟ «... وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا...».

نتیجه می گیریم نه تنها بی دینی در قرآن نیست، بلکه همه ادیان، در نتیجه بشریت، می توانند با دستیابی به روش برخورد تعالی بخش در سایه تسلیم به خداوند با هم متحد و متفق باشند. تعریف دین می تواند به قانون، مجموعه باید و نباید، پارادایم و سرمشق تعمیم یابد. «جنگ ۷۲ ملت همه را عذر بنه / چو ندیدند «حقیقت» ره افسانه زدند».

### قطب بندی کاذب بایمان - بی ایمان

در آموزش های جاری و ترجمه های قرآن، قطب بندی «بایمان - بی ایمان» وجود دارد که به نظر می رسد این قطب بندی قرائت توحیدی از قرآن نیست. در قرآن تمام انسان ها مخلوق خداوند هستند و همه افشار مردم اعم از انبیا، اولیا، مؤمنین، منافقین و کفار و مشرکین، خدای خالق را قبول دارند، حتی شیطان نیز خدای خالق را قبول دارد (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ / ای خداوند تو مرا از آتش خلق کردی)؛ بنابراین هر انسان مخلوقی یک رابطه وجودی و به اصطلاح بند نافی با خداوند و کل موجودات دارد که این

«عین ربط» بودن انسان ها با خداوند را «ایمان» می نامم و موجب ایمنی و امنیت از جانب خدای رحمان و هستی بخش است.

آموزه های قرآن هدایتی است برای متقین (هُدَى لِّلْمُتَّقِينَ)، آیا اگر کسی متقی شد، نیازی به هدایت دارد؟ بله. متقین کسانی هستند که دائماً ایمانشان را به کمک خدا افزایش می دهند (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ / بقره) و هر اندازه مراتب ایمان بالاتر رود، سبب تقوای بیشتری می گردد.

گفتنی است «يُؤْمِنُونَ» فعل مضارع است که دلیلی بر فزاینده گی و استمرار دارد. در بسیاری از ترجمه ها «لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» را کسانی می دانند که به خدا ایمان ندارند، درحالی که «يُؤْمِنُونَ» فعل مضارع است و معنای آن مصداق کسانی است که ایمانشان به خداوند افزایش نمی یابد و نه اینکه بی خدا باشند.

قرآن، هم مراتب ایمان را نشان می دهد و هم جهت کاهش یا افزایش آن را، برای نمونه فراز «يُؤْمِنُونَ بِالْحُجَّةِ وَالطَّاعُوتِ» (نسا، ۵۱) نشان می دهد کسانی هستند که

ایمانشان به طاغوت بیشتر می شود. مهندس سبحانی در یکی از اعیاد فطر در هنر سرای کارآموز عنوان کرد، اگر ایمان نو نشود و افزایش نیابد، مشمول کهولت، پس رفت یا آتروپی می شویم.

معمولاً در آموزش های جاری و در ترجمه های قرآن «مؤمن» را صاحب ایمان یا کسی که ایمان دارد، ترجمه کرده اند، درحالی که مؤمن اسم فاعل و به معنای امنیت بخش و آرامش بخش آمده است. یکی از صفات خداوند نیز مؤمن است؛ بنابراین نمی توان گفت خداوند صاحب ایمان است یا ایمان دارد، ولی برای خداوند معنای امنیت بخش و آرام بخش مصداق دارد.<sup>۳</sup> متاسفانه قطب بندی کاذب «بایمان - بی ایمان» علاوه بر اینکه ما را از فهم قرآن و رحمت واسعه خداوند دور می کند، موجب حذف نیروهای بسیاری از ابتدای انقلاب تاکنون شده است که بابت آن هزینه های اجتماعی زیادی را پرداخت کرده ایم.

در قرآن حدود ۸۵ آیه داریم که با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع می شود که در ادامه این آیات روش هایی برای افزایش و نو کردن ایمان آمده است. الگوی همه این آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» است، یعنی ای گروه باورمندان، دوباره ایمان بیاورید. حال در آن آیه ۸۵ که برشمردیم به جای آمِنُوا روش هایی برای تقویت و نو کردن

ایمان آمده است، برای نمونه در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران عنوان شده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَاضِعُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، ای باورمندان، صبر و شکیبایی کنید و دیگران را نیز به صبر دعوت کرده و ارتباطات و تشکل خود را تقویت کرده و تقوا پیشه کنید، امید است که رستگار شوید.

می توان گفت قرآن علاوه بر کتاب ایمان، کتاب ایمان نوشونده و فزاینده است که راه را برای فهم بهتر قرآن میسر می سازد.

### پیش فرض های منطقی و فلسفی

یکی دیگر از موانع فهم قرآن، داشتن پیش فرض های منطقی و فلسفی است که با داشتن چنین پیش فرض هایی نمی توانیم درک بهتری از قرآن داشته باشیم. در معارف دینی ما یکی از مهم ترین پیش فرض ها، منطق صوری یا ارسطویی است که رسماً کلید فهم قرآن شده و در تفاسیر رسمی و معروف کشور ما عنوان شده است.

مرحوم علامه طباطبایی می گوید که در قرآن بیش از ۲۵۰ آیه درباره تفکر و تعقل و تدبیر آمده است، ولی روش تعقل در خود قرآن وجود ندارد، بلکه در بیرون از قرآن و منطق ارسطو است (المیزان: جلد ۱۰، ۴).

علامه محمدتقی جعفری در تفسیر مثنوی می گوید، منطق صوری ارسطو در سه مورد ادعایی ندارد:

- (الف) آینده؛
- (ب) باطن و عمق اشیا؛
- (ج) مصادیق.

به عبارت دیگر این منطق از آینده نگری، ژرف نگری و مصداق اندیشی محروم است، درحالی که در سراسر قرآن، آینده گری، ژرف نگری و مصداق اندیشی دیده می شود.

با برخی علما که برخورد کرده ام، می گویند اگر منطق ارسطو در ما نهادینه شود، دیگر نیازی به قرآن نخواهیم داشت و شاید یکی از عوارض این پیش فرض این باشد که قرآن در حوزه های علمیه ما آموزش رسمی داده نمی شد. ناگفته نماند تفاسیر مرحوم علامه طباطبایی و جوادی آملی سرشار از مطالبی است که با پیش فرض آن ها هماهنگی ندارد و این به دلیل روحیه حق طلبی از یک سو و شفاف بودن آیات قرآن از سوی دیگر است.

به نظر می رسد که آخرین پیش فرض بشر برای فهم قرآن «پدیدارشناسی» باشد که آن هم

## در آموزش های جاری و در ترجمه های قرآن «مؤمن» را صاحب ایمان یا کسی که ایمان دارد، ترجمه کرده اند، درحالی که مؤمن اسم فاعل و به معنای امنیت بخش و آرامش بخش آمده است



با ظاهر اشیا سر و کار دارد و با این روش از ژرف نگری های قرآن محروم می شویم. در آیه ۷ سوره روم آمده است: «وَيَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»، (اکثر) آنان به امور ظاهری از زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت و باطن امور به کلی بی خبرند. یکی از عوارض دیگر این نحوه نگرش، اختلاف بین شیعه و اهل سنت است. نقد منطق ارسطو در اهل سنت رواج دارد، اما در شیعه رسمی کمتر دیده می شود.

### بشر بودن انبیا برای ما نهادینه نشده است

یکی از موانع مهم فهم قرآن، این است که علی رغم تاکیدات زیاد خداوند در قرآن، بشر بودن انبیا برای ما و همچنین در آموزش های جاری ما نهادینه نشده است. آیه ۱۱۰ سوره کهف خطاب به پیامبر می گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

بگو ای پیامبر این است و جز این نیست که من بشری هستم که مثل شما به من وحی می شود، اما تفاوت در این است که وحی که به من می شود، استدلال توحیدی دارد (إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ) که مبتنی بر فطرت بشری است و دیگر اینکه راه برای همه باز است؛ استدلال در عمل صالح و شرک نوزیدن به پروردگار «فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.

برخی در توشه گیری از این آیه معتقدند خدا به پیامبر می گوید، بگو که من بشری مثل شما هستم، جز اینکه به من وحی می شود. با این نحوه نگرش، انبیا به صورت پدیده خاص و شخصیت ویژه درمی آیند. برای نمونه یکی از متفکران ما می گوید، پیامبر فرد ویژه ای بود، از مدرکات ویژه هم برخوردار بود و وحی غیرقابل فهم و غیرقابل استدلال است. در حالی که محمد (ص) براساس قرآن، بشری بود که الف) قرآن را فهم کرد.

ب) آن را اجرا کرد. ج) اجرای قرآن مورد رضایت خداوند قرار گرفت؛ برای نمونه طراحی جنگ احد و صلح حدیبیه که پیامبر انجام داد و بعدها آیات قرآن آن را تأیید کردند.

اگر پیامبر شخصیت ویژه تلقی شود یا از بشر بودن خارج گردد، عوارض منفی بسیاری را به دنبال خواهد داشت.

ما نمی توانیم بگویم دو راه وجود دارد، یکی راه بشر و یکی راه انبیا، در حالی که می توان گفت همه بشر هستند، اما دو نحوه نگرش یا دو متدلوژی وجود دارد و این مطلبی است که پلانک در کتاب های علم به کجا می رود و تصویر جهان در فیزیک جدید مطرح کرده است. او می گوید، متدلوژی علم که معمولاً آن را راه بشر می دانند، حرکتی است از نسبی به مطلق، که هیچگاه به مطلق نمی رسیم؛ اما در متدلوژی انبیا خداوند ابتدای پروسه فهم قرار دارد.

اگر کتاب قرآن قابل فهم و استدلال نباشد، بهتر است که چنین دینی به حال خود رها شود که نتیجه اش وضع موجود ماست که نه استدلالی وجود دارد و نه پاسخگویی و نه حسابرسی و همه کارها با برداشت نادرست از داستان خضر و موسی (ع) انجام می گیرد که اصولاً پرسشگری غلط است و هرچه خضر می گوید، باید پذیرفت. این شخص محوری در قرآن نیامده و حتی نبی محوری هم در قرآن نیست، بلکه توحید همواره بر نبوت و وحی تقدم دارد، نمونه اش آیه ۱۴۴ سوره آل عمران است: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید و به دین جاهلیت بازمی گردید؟ هرگز هیچ زبانی به

خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

در این آیه، توحید کاملاً بر نبوت تقدم دارد. این آیه مربوط به جنگ احد است که زمانی شایع شد پیامبر (ص) کشته شده و سربازی این آیه را آهنگ کرد و مورد تأیید خداوند قرار گرفت که محمد (ص) نیز مانند رسولان دیگر می آید و می رود و به فرض اینکه مرد یا کشته شد، آیا ما باید به عقب و ارتجاع بگردیم؟ نه. راه خدا و راه تکامل باز است و آینده شفاف است و خداوند است که دیان دین بوده و نبوت نیز زیرمجموعه توحید است. در این آیه شخص محوری به شدت بی رنگ شده است. گویند که حضرت زهرا (س) هنگام احتضار پدرشان، نگران بودند که اگر ایشان وفات یابند، راه آسمان بر ما بسته می شود، پیامبر به حضرت زهرا (س) می گویند، نگران نباش و این آیه را راهنمای خود قرار بده. انبیا و ائمه هدی ممکن است بشری مافوق

باشند، اما مافوق بشر نیستند، چرا که در این صورت اسوه و الگوی بشر نخواهند شد.

### برداشت نادرست از عصمت انبیا و ائمه هدی

در سراسر قرآن می بینیم که انبیا دچار «هبوط» شده و پس از هبوط به جای «سقوط»، «صعود» کرده و در پناه گرفتن در سایه خدا به ریسمان خدا چنگ زده اند، یعنی اعتصام. در حقیقت واژه عصمت در قرآن نیامده، بلکه اعتصام و افعال آن آمده است، مانند «واعتصمو»، «فاعتصم»، «باعتصم بالله» و...

حضرت آدم (ع) و زوجهش پس از هبوط در آیه ۲۳ سوره اعراف گفتند: «فَالَا رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (هر دو نفر گفتند: خدایا، ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحمت و رأفت نفرمایی سخت از زیانکاران خواهیم بود).

نمونه دیگری از هبوط اینکه حضرت موسی (ع) قتل غیرعمدی داشت و بلافاصله بعد از آن می گوید: «این از اعمال شیطان بود». در این باره در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره قصص آمده است که «قال هذا من عمل الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ / قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»، به این معنا که موسی (ع) گفت: پروردگارا من به نفس خود ستم کردم پس مرا ببخش و خدا هم اثر جرم او را محو کرد و او را مشمول غفران خود قرار داد، آری خدا بسیار بخشنده و مهربان است.

در سوره طه آیه ۴۰ خدا به موسی (ع) می گوید تو آدم کشتی ولی از آنجا که دچار غم و اندوه عمیق شدی، تو را نجات دادیم و بارها تو را آزمودیم: «وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَجَعَلْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنًاكَ فَتُونًا».

در سوره قصص آیات ۳۳ و ۳۴، موسی به خدا می گوید، من مرتکب قتلی شدم و می ترسم مرا بکشند؛ بنابراین برادرم هارون را که قدرت بیان شفاف تری دارد با من بفرست که مرا تصدیق کند، چرا که نگرانم فرعونیان رسالت مرا تکذیب کنند: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ»، زمانی که حضرت موسی با فرعون ملاقات می کند، فرعون به او می گوید که تو مرتکب قتلی شده ای و حضرت موسی به جای اینکه خودکم بین شود یا دروغ بگوید، می گوید در آن زمانی که من این کار را انجام داده ام، گمگشته بودم. آیه ۱۹ و ۲۰ سوره شعراء «وَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ / قَالَ فَعَلْتُهَا إِذْ أَوْ أَنَا مِنَ الصَّالِينَ» و (سرانجام) آن کارت را (که نمی بایست انجام می دادی) انجام دادی و تو از

انبیا و ائمه هدی ممکن است بشری مافوق باشند، اما مافوق بشر نیستند، چرا که در این صورت اسوه و الگوی بشر نخواهند شد.

ناسپاسان و کافران هستی. (موسی) گفت: آن کار را هنگامی انجام دادم که از راه بیرون بودم. مورد دیگری از هبوط اینکه موسی(ع) پس از پایین آمدن از کوه طور زمانی که می بیند انشاقی در امتش پیدا شده و سامری موفق شده که بخشی را به خود جذب کند، با برادرش حضرت هارون تندی کرده و هارون پاسخ های متناسب به او می دهد. موسی بعد از این گفت و گو می گوید، پروردگارا من و برادرم را ببخش و ما را در رحمت خود وارد کن که در آیه ۱۵۱ سوره اعراف آمده است: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ اَدْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». ملاحظه می شود علی رغم روالی که در قرآن وجود دارد، مفسرین ما به دلیل برداشت نادرست از عصمت، ضمیرها را به کس دیگری نسبت می دهند و نه به موسی، چرا که پیش فرض اول در فهم قرآن به جای اعتصام، معصوم بودن انبیاست. عوارض منفی این نحوه نگرش به شرح زیر است:

الف) اخلاق، مخصوص انبیا و ائمه و به ویژه چهارده معصوم است و نمی تواند در پیروان آنها عمومیت پیدا کند، چرا که انبیا و ائمه نمی توانند برای ما الگو شوند و خدا آنها را از خطا مصون می دارد. یا به قولی، ملائکه از آنها محافظت می کنند و اجازه نمی دهند که هبوطی داشته باشند.

ب) دچار تضاد با ظاهر قرآن می شویم و اینکه افتراقی بین ما و فرقه های دیگر نیز به وجود می آید و به نظر من، به همین دلیل تا به حال بین ما و دیگر فرقه ها، کنگره ای در مورد قرآن برگزار نشده است، چرا که در نحوه ورود به قرآن پیش فرضی داریم که با متن قرآن هماهنگ نکرده ایم. البته در این زمینه تنها مفسرانی همچون طالقانی و محمدتقی شریعتی مستثنی هستند.

ج) در قرآن آمده است: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (اعراف، ۲۷) یعنی هبوط آدم(ع) و زوجش در تمامی انبیا و ابنا بشر تکرار می شود؛ بنابراین ما نمی توانیم تحلیل درستی از خودمان داشته باشیم، مگر اینکه و به هر انسانی داستان آدم(ع) را در خودش پیاده کرده و نهادینه کند.

### بسته شدن باب تأویل

یکی دیگر از موانع فهم قرآن، بسته شدن باب تأویل است. گفته می شود دوران بیست و سه ساله حضور پیامبر دوران تنزیل قرآن است. باورمندان آن زمان ایمان آوردند آنچه در باب هدایت در دسترس آنها قرار می گیرد از جانب پروردگار است. باز گفته می شود پس از رحلت پیامبر(ص) دوران تأویل شروع می شود. هر چند دوران پیامبر اکرم(ص) نیز خالی از تأویل نبود. برای نمونه جنگ احد را بشری به نام محمد بن عبدالله بدون اینکه از جانب خدا به او اصطلاحاً

وحی شده باشد، طراحی نمود و در پایان جنگ خداوند طراحی او را تأیید کرد. من این روش عقلانیت وحی را که با کمک آموزه های وحیانی طرحی ریخته شود و چون جنگ احد و صلح حدیبیه مورد تأیید خدا قرار بگیرد، «روش تأویل» می نامم.

به قول زنده یاد بازرگان، قرآن کتاب «خدای نامه» است و همه آیات قرآن مستقیم یا غیرمستقیم به خدا ربط پیدا می کند. از طرفی گرچه قرآن کلام خداست، اما به صورت زبان و لفظ درآمده تا در دسترس ما قرار بگیرد و ما نباید اسیر لفظ شویم و باید هر آیه ای را که به صورت لفظ درآمده به خالق این آیه که خدای حی و قیوم است، ارجاع داده تا به صورت گزاره ای معتبر درآید. من این را تأویل می نامم. در واقع مؤلف قرآن، خدای زنده و پایدار است، پس می توانیم هر آیه ای را به مؤلف زنده و پایدار ارجاع دهیم. گویند معلمی موضوعی برای انشا داده بود، دانش آموزی که تاکنون

انشایی نوشته بود، انشای خوبی را قرائت کرد. معلم به او گفت ما اگر این انشا را خودت نوشته ای یک بار دیگر بنشین و بنویس تا معلوم شود کار خودت است. چرا وقتی مؤلف قرآن زنده است، این روش را دنبال نمی کنیم؟ علت آن چیست؟ چرا باب تأویل مغفول مانده؟ شاید علل زیادی داشته باشد، به نظر از وقتی باب تأویل در بین مفسران ما تعطیل شد که خدای خالق از خالق بودن به مخلوق بودن تقلیل یافت. بدین معنا که بندگان خدا خواستند خدا را اثبات کنند. می دانیم اثبات، کار ذهن است و اگر کسی بخواهد خدا را اثبات کند، در واقع خدای خالق را اسیر ذهن کرده است؛ بنابراین به جای تأویل به خداوند، تأویل به ذهن خواهد شد و به «دور و کور» ی می افتیم که هیچ شکوفایی و تعالی در آن دیده نمی شود.

در یکی از کتاب های آموزشی حوزه علمیه به نام «کبری» آمده که اثبات خدا کار ذهن است و ذهن هم کلی است؛ بنابراین اگر خدا را اثبات کنیم این خدا کلی می شود. چون کلی، «ترک بردار» است و ما به وحدانیت خدا دست نمی یابیم. مرحوم علامه با پانوشته های آیت الله مطهری در جلد پنجم روش رئالیسم تأکید دارند، اثبات خدا از طریق علم یا فلسفه هیچ گاه ما را به صفات خدا رهنمون نمی کند. من در ریشه یابی استبداد به این نتیجه رسیدم که بعد

از جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، نهضت ملی، انقلاب اسلامی و دوم خرداد ۷۶، استبداد بازتولید شد. چرا این گونه است؟ من به شکلی از استبداد دست یافته ام که بسیار ظریف و پیچیده است و آن روش در نتیجه روش اثبات خداست که خدا را اسیر ذهن می کنیم و «خودمطلق بین» می شویم. وقتی به این جایگاه رسیدیم مثل خدا می گویم این است و جز این نیست و چون خود را جای خدا می پنداریم خشونت می ورزیم؛ بنابراین نه تنها از تأویل گزاره های قرآن به خدای خالق قرآن باز می مانیم، بلکه

به عذاب خودپرستی هم دچار می شویم. گفته می شود جنگ جمل، صفین و خوارج برعکس تنزیل قرآن، مصداق هایی از تأویل قرآن توسط حضرت علی(ع) بود. آنچه در سال ۶۱ هجری در کربلا گذشت، مصداقی از تأویل قرآن توسط امام حسین(ع) و یارانش بود. مرحوم طالقانی در توشه گیری از آیات ۷ و ۸ آل عمران که مربوط به آیات محکم و متشابه است، می گوید متأسفانه مفسران

ما، این دو آیه را که کلید فهم قرآن است در حد همین دو آیه نگه داشته و زندانی کرده اند. بخشی از مفسران تأویل را کار خدا می دانند و لاغیر! در حالی که علم به تأویل کار خداست: «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»، بسیاری از آنها هم معتقدند حتی راسخان در علم هم نمی توانند تأویل کنند، در حالی که در همین آیه ۷ کج دلان و کج اندیشان آیات قرآن را در راستای منافع خودشان توجیه و تأویل می کنند که من آن را تأویل بافی می دانم.

مرحوم طالقانی بر این باور بود که راسخان در علم به شرطی که در خانه خدا را بزنند و متعلم به تعلیم انبیا باشند، می توانند تأویل کنند. یکی از برکات تأویل، منشأیابی و ریشه یابی است که ما مسلمین عمده تا از آن محروم شده ایم و به قول حضرت علی(ع) دیگران در عمل به قرآن از ما پیشی گرفته اند. با اینکه ما سرمایه ای چون خدای اول اولین را داریم که رویکرد به چنین خدایی ما را به منشأیابی و ریشه یابی رهنمون می کند، دانشمندان کشورهای دیگر در همین راستا از ما جلو افتاده اند. مرحوم طالقانی در توشه گیری از همین دو آیه در پرتوی از قرآن می گوید، ثلاثی مجرد تأویل «اول» است که یعنی بازگشت و نه بازگرداندن. بدین معنا که همه آیات و مابازای آنها یعنی پدیده ها سیر الی الله دارند. کار مفسر این است که از چنین روندی که اشیا دارند

”  
**اثبات، کار ذهن است  
 و اگر کسی بخواهد  
 خدا را اثبات کند، در  
 واقع خدای خالق را  
 اسیر ذهن کرده است؛  
 بنابراین به جای تأویل به  
 خداوند، تأویل به ذهن  
 خواهد شد و به «دور  
 و کور» ی می افتیم که  
 هیچ شکوفایی و تعالی  
 در آن دیده نمی شود**

پرده برداری کرده و انکشاف کند. به نظر من، اگر مفسران به جای بازی با کلمات، به روش قرآن خود را در واقعیت طبیعت و تاریخ پرتاب می کردند به قول طالقانی به پرده برداری و انکشاف می رسیدند و می توانستند به اکتشافات و اختراعات بسیاری دست یابند.

### لحاظ نکردن عنصر زمان

همان طور که می دانیم قرآن طی بیست و سه سال به تدریج در دسترس حضرت محمد (ص) و بشریت قرار گرفت. اگر عنصر زمان و تاریخ در فهم قرآن لحاظ نشود، بسیاری از آیات تناقض نما یا پارادوکسیکال به نظر می رسد. ممکن است یک جوان بگوید خداوند قادر نبود آیاتی که باید راهنمای عمل شود، به طور شفاف در دسترس ما قرار دهد؟ برای نمونه پنج نوع آیه درباره تحریم شراب آمده است؛ که هر کدام در زمان خاصی در دسترس مسلمان قرار گرفته، اگر عنصر زمان را لحاظ نکنیم، درک درستی از این آیات نخواهیم داشت. در کشور خودمان در سال های ۶۴ که قانون کار مطرح بود برخی از قراردادی که حضرت شعیب (ع) با حضرت موسی (ع) بسته بود، معنی اجاره را توشه گیری می کردند و با قانون کار مخالفت می ورزیدند. این ها بدون توجه به عنصر زمان و حاکمیت برده داری و اینکه این قرارداد ۶-۵ تبصره علیه برده داری دارد، از آن توشه گیری می کردند و به نتیجه درستی

نمی رسیدند. نمونه دیگر اینکه اهل کتاب اعم از یهودیان و مسیحیان در زمان پیامبر می گفتند حضرت ابراهیم یهودی یا مسیحی بوده. قرآن می گوید آیا شما اندیشه ورزی نمی کنید؟ (افلا تعقلون) که حضرت ابراهیم قرن ها قبل از حضرت موسی (ع) و نزول تورات و انجیل بوده است؟ «یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتْ الذُّرُوبُ إِلَّا نَجِيلٌ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (آل عمران، ۶۵). ملاحظه می شود، در اینجا به عنصر زمان و تاریخ توجه شده است؛ بنابراین عنصر زمان و تاریخ را باید در فهم آیات لحاظ کرد، برخی معتقدند ما احکام ریز و درشت بسیاری داریم، ولی باید نقش زمان و مکان را در احکام لحاظ کنیم. اگر بدین سان به عنصر زمان نگاه کنیم، حالت تزریقی پیدا خواهد کرد، ولی عنصر زمان براساس آنچه آیت الله طالقانی در پرتوی از قرآن می گوید در متن دین است و از دین جدا نیست تا آنجا که وی آیات متشابه را مترادف با عنصر زمان می گیرد و می گوید لازمه جاودانه بودن قرآن آیات متشابه است. به طوری که آیات محکم در بستر زمان و در شرایط مختلف زمانی و مکانی به آیات متشابه تبدیل می شود.<sup>۵</sup>

### سخن ماقبل آخر

در این نوشته مختصر برخی از موانع فهم قرآن را که به نظرم آمده توضیح دادم؛ البته در هر موردی تا حدی روش فهم قرآن هم مشخص

می شود. از دوستان تقاضا دارم با تأمل در مطالب فوق مرا راهنمایی کرده تا «سخن آخر» را نیز در نوشته بعدی بیاورم که مربوط به روش فهم قرآن می شود. ■

### پی نوشت:

۱. مجاهدین بنیانگذار به روش مرحوم علامه می گفتند در قرآن بیش از ۲۵۰ آیه است که ما را به تعقل، تفکر و تدبیر دعوت می کند، اما روش تعقل و تفکر در بیرون از قرآن و منطق دیالکتیک محصول علم است و بعدها سعید محسن گفت: باید رابطه متقابل در قرآن و دیالکتیک یا وحی و عقل را تا ابد ادامه داد که هم موجب رشد منطق و هم رشد فهم ما از قرآن می شود. ما به ناچار پیش فرضی خواهیم داشت، ولی باید نارسایی های آن را در مقایسه با قرآن کشف کرده و دنبال قاعده بالاتری باشیم که این نارسایی ها در آن نباشد و این روش ادامه دار است.
۲. توضیح بیشتر در مقاله «ایمان نوشونده» شماره ۱۰۷ نشریه چشم انداز ایران آمده است.
۳. به کتاب براندازی، نوشته استیون کینزر، ترجمه فیض الله توحیدی، انتشارات صمدیه مراجعه شود.
۴. به کتاب توحید - تفرقه، نوشته لطف الله میثمی، انتشارات صمدیه مراجعه شود.
۵. در این مورد بهتر است به کتاب زمان در متن دین از انتشارات صمدیه مراجعه شود.

صفحه اصلی
بلاگ
هدیه
رصد
سبد خرید
ورود

**فیدیبو** فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

کتاب ها

## عرضه نسخه الکترونیکی چشم انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرمی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی دی اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می دهند.

دانلود کتاب

۴۰ چشم انداز ایران | اسفند ۱۳۹۹ و فروردین ۱۴۰۰ | شماره ۱۲۶



# اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیته و آزادی بیان

## بخش دوم

در پنجمین سال کشتار روزنامه‌نگاران شارلی ابدو به‌وسیله تروریست‌های داعش، موج تازه‌ای در دفاع از کاریکاتورهای آن روزنامه که برخی از آن‌ها هجوآمیز و اهانت‌بار بودند برپا شد و جوان متعصب و کوردلی مخالفت خود با این جریان را به‌صورت سربریدن سنگدلانه یک دبیر فرانسوی در خیابان نمایان ساخت. پس از آن، اقدام‌های تروریستی کور دیگری در این راستا انجام شد و در نتیجه فضایی خفه‌کننده و خطرناک جامعه فرانسه را دربر گرفت.

دولت مکرون در این شرایط تنش‌آمیز به جای آنکه سیاستی در جهت آرام کردن فضای سیاسی در پیش بگیرد، راه چالش با مسلمانان را زیر ظاهر مبارزه با اسلام‌گرایی و نه اسلام‌گرایی افراطی (افراطی‌گری برخی مسلمانان) در پیش گرفت و برای پیشتازی در این عرصه، پوششی سیاسی-ایدئولوژیک آفرید که همانا دفاع از لائیسیته و آزادی بیان باشد. بلندگوهای حکومتی و رسانه‌های وابسته به جریان سیاسی حاکم بوق و کرنا به دست گرفتند و کارزاری گسترده علیه جامعه مسلمانان به راه انداختند. این کارزار آنچنان تند و زنده بود که موجب اعتراض روشنفکران و برخی محافل سیاسی نه‌تنها در فرانسه گشت، بلکه صدای اعتراض به این جو اسلام‌ستیزی در کشورهای دیگر بالا گرفت؛ از جمله نخست‌وزیر کانادا مستقیماً و بدون رودربایستی دیپلماتیک برخورد دولت فرانسه را نکوهش کرد.

در این نوشته نشان خواهیم داد که رویکرد سیاسی دولت مکرون در این راستا تماماً فرصت‌طلبانه بود و پرچم دفاع از آزادی بیان و لائیسیته دستاویزی بود برای استتار سیاست واقعی‌شان، سیاستی با این هدف که نیروهای راست و راست افراطی را در جریان کارزار اسلام‌ستیزی به‌سوی خود بکشاند. چالش‌های کنونی ریشه در تضاد برخوردها پیرامون اصل لائیسیته ندارد و عوامل بنیادی دیگری در کار هستند که نه تنها رابطه مسلمانان فرانسه با آن جامعه را خدشه‌دار می‌سازند، بلکه خود جامعه را نیز آشفته حال ساخته است. کوشش برای یافتن پاسخ یا پاسخ‌هایی درخور به‌ویژه در یک مقاله کار ساده‌ای نیست، ولی دست‌کم به عناصری از پاسخ اشاره می‌کنم و تأکید می‌کنم که باید از نتیجه‌گیری کلی و شتابزده و پاسخ‌سازی سهل‌انگارانه خودداری کرد. نخست از اصل لائیسیته آغاز می‌کنم که بررسی آن در شماره قبل آغاز شد.

## لائیسیته و بحران هویت

یکی از تاریخ‌نگاران جنبش لائیسیته درباره نگرش لائیک فرانسه به نکته‌ای اشاره کرد که یادآوری آن برای پیشبرد بحث مفید است؛ او گفت ریشه نگرش لائیک فرانسه در انقلاب ۱۷۸۹ نیست، بلکه باید بسا دورتر رفت و به زمان یکی از شاهان دوره میانی به نام فیلیپ لوبل که در پایان سده ۱۳ پادشاهی می‌کرد بازگشت. او این نکته را از این لحاظ به میان نهاد که نتیجه بگیرد اگر در ظاهر لائیسیته اصل جدایی کلیسا از حکومت است، ولی در واقع این اصل گذشته از جدا کردن دو پهنه مادی و روحانی جامعه از همدیگر این شرایط را فراهم می‌کند تا دستگاه سیاسی به‌گونه‌ای بی‌چون‌وچرا به اداره جامعه و امر عمومی بپردازد و انگیزه اصلی آن در اداره جامعه و زندگی عمومی همانا مصلحت کل جامعه و کشور باشد. فیلیپ لوبل در راستای همین نگرش زمانی که



مهدی رجیبی

دید پاپ رم سیاستی را پیشه کرده است که با منافع کشور فرانسه سازگار نیست، دستگاه پاپ دوم یا همان پاپ سرای اونیون را راه انداخت. ناپلئون بناپارت نیز در راستای همین برخورد، پاپ را وادار کرد تا به پاریس بیاید و مراسم تاج‌گذاری او را نه در رم بلکه در آنجا به‌جا آورد. بررسی تاریخ فرانسه و به‌ویژه از زاویه بررسی رابطه حکومت با اصحاب دین نشان‌دهنده این گرایش نیرومند در دستگاه حکومتی فرانسه است که از چند سده پیش جوای مسلط شدن بر دستگاه دینی و حکم راندن بر آن بوده است؛ زمانی با دخالت در جریان گزینش پاپ‌ها و دامن زدن به اختلاف کاردینال‌ها و اسقف‌ها می‌کوشیدند تا دستگاه دین را زیر چنگ خود داشته باشند،<sup>۱</sup> و زمانی دیگر بر سر در گورستان از زبان شاه می‌نوشند که خدا حق آفریدن معجزه در اینجا ندارد<sup>۲</sup> و اکنون می‌کوشند تا مستقیماً و بنا بر معیارهای حکومتی فرانسه، دین اسلام را به‌گونه‌ای فرانسوی سازمان دهند.

در حقیقت دستگاه سیاسی فرانسه مستقل از اینکه چه نیرویی بر آن حاکم است، از چند سده پیش و به‌ویژه در حول‌وحوش کشاکش‌هایی که به تصویب قانون ۱۹۰۵ انجامید، در جست‌وجوی منکوب کردن نهادهای دینی و تبدیل آن‌ها به ارگان‌های دینی زیر فرمان حکومت بوده است. این گرایش را می‌توان به‌درستی در نقطه مقابل و قرینه گرایش تئوکراتیک

قرار داد که در جهت سوار شدن اصحاب دین بر حکومت و ارکان آن حرکت می کرده و می کند. گرایش نیروهای دولتی فرانسه را در منکوب کردن جریان‌های اسلامی، گذشته از نیت‌های فرصت‌طلبانه‌ای که در این راستا عمل می‌کنند، باید به این ویژگی تاریخی حکومت‌های فرانسه در طول تاریخ نسبت داد. لائیسیته فرانسه دارای دو پایه اصلی است: ۱. آزادی فکر و باور دینی یا غیردینی؛ ۲. آزادی دین و اجرای مراسم مذهبی.

در بالا نوشتیم اصل جدایی کلیسا از حکومت که شالوده قانون ۱۹۰۵ را تشکیل می‌دهد، آشکارا در بندهای آن قانون نمایان نمی‌شود. حال برای شناخت بیشتر لائیسیته فرانسه به نکته دیگری اشاره می‌کنم که این نیز در زمره شالوده آن قانون است.

لائیسیته وجه ناپیدای دیگری دارد که توجه به آن برای درک بحران کشور فرانسه در رابطه با مسلمانان خود مهم است. به عبارتی می‌توان گفت لائیسیته مانند کوه یخی است که بخش اصلی آن ناپیداست. آنچه بالاتر پیرامون لائیسیته فرانسه گفته شد حاکی از اینکه حکومت در امر دین دخالت نکند و دین نیز در حوزه سیاست وارد نشود، آشکارا و به صورت یک بند در قانون ۱۹۰۵ ذکر نشده است. وجه دوم ناپیدای لائیسیته، جدایی جامعه مدنی از جامعه سیاسی است. این جدایی در همه کشورهای پیشرفته

روند درازی را طی کرد. در فرانسه نیز این روند از چند سده پیش آغاز شده بود و بر اثر انقلاب تسریع شد. قانون ۱۹۰۵ آخرین سنگ سقف بنای جدایی جامعه مدنی از جامعه سیاسی را بر نهاد. اینکه تدوین قوانین و مقررات کشور بر پایه مصلحت عمومی صورت گیرد، نه سود و مصلحت این یا آن گروه اجتماعی (از جمله این دین یا آن دین) یک اصل مهم لائیسیته است؛ اصلی یاد نشده در قانون ۱۹۰۵، اصلی که همه طرفداران لائیسیته و دموکراسی از آن دفاع می‌کنند. از این زاویه می‌توان گفت لائیسیته در همه کشورهای پیشرفته اروپا حاکم بر زندگی سیاسی است. علی‌رغم آنکه به ظاهر مثال‌های بسیاری در انکار آن وجود دارد، مانند اینکه شاه انگلیس رئیس کلیسای رسمی آن کشور است.

این اصل ناپیدای لائیسیته توسط مسلمانان فئاتیک تحت تأثیر آموزش امام‌های وهابی که صادراتی عربستان سعودی بودند، به چالش کشیده می‌شد، آن‌ها در این راستا تبلیغ می‌کردند که قانون، دستگاه سیاسی و چارچوب عمومی در کشور فرانسه باید سازگار با احکام اسلام باشد، غافل از آنکه جامعه مسلمان حتی ۱۰ درصد مردم فرانسه را تشکیل نمی‌داد و نمی‌دهد.

اینکه سیاست‌های اسلام‌ستیز دولت فرانسه را به وجود جریان‌های فئاتیک و گسترش فزاینده آن‌ها نسبت بدهیم، برخوردی است که از نگرستن به برخی از واقعیت‌ها غافل می‌ماند. به‌عنوان مثال، کارهای تبلیغاتی امام‌های وهابی و سلفی و نفوذ همه‌جانبه آن‌ها در مساجد مختلف و نیز این امر که آن‌ها با شبکه‌های فئاتیک عربستان سعودی در پیوند تنگاتنگ قرار داشتند، همگی از چشم دستگاه پلیسی فرانسه پنهان نبود و گزارش‌های مختلف حاکی از آن است که دولت‌های مختلف از سی سال پیش بدین سو، بر این ماجراها آگاهی کامل داشتند و به دلیل پاسداری از «روابط حسنه» با عربستان سعودی و قطر واکنشی نشان نمی‌دادند.

### تاب نداشتن جامعه فرانسه نسبت به جلوه‌های زندگی مسلمانی

برخی از روشنفکران و سیاستمداران که در ماجرای روسری دخیل بودند و در آن سال‌ها برخوردهایی مختلف در پیش گرفته بودند، اینک پس از گذشت چند دهه و با بهره‌جویی از دوربینی و تجربه اذعان می‌کنند که گرفتار جو غوغایی رسانه‌ها شده بودند. آن‌ها نتوانستند اصل مدارا و مصلحت جامعه فرانسه را آنچنان که میتران سفارش می‌کرد، ملاک برخورد قرار دهند. راست اینکه غوغای بسیاری در این رابطه به‌ویژه از سوی محافل روشنفکری و سیاسی ویژه در ضدیت با روسری به راه افتاد و نتیجه آن شد که شکاف بین جامعه فرانسه و مسلمانان شکل گرفت.

برای کسانی که تاریخ فرانسه را از نزدیک و به‌طور جزئی می‌شناسند، این خود مایه شگفتی است؛ چگونه کشور فرانسه که در سیر تاریخ خود اغلب آغوش گشاده

به‌سوی دیگران داشت، اینک گرفتار برخوردی طردکننده و دیگرگرمی می‌شود و با نمایه‌های زندگی مسلمانان رویکردی چنین تنگ‌نظرانه می‌کند؟

اگر در گذشته فرد مسلمان فرانسوی نسبت به جامعه فرانسه این احساس را داشت که شهروند درجه دوم است، دلیل اصلی آن را در تبعیض مادی، در شرایط تهیدستی و بیکاری و سکونت در محله‌های نامن و ناسالم و در ساختمان‌های کثیف می‌دید، حال پس از ماجرای روسری دلیل دیگری را برایش تراشیدند و آن مسلمان بودن و ناهم‌رنگ بودن با فرانسویان دیگر است، فرانسویانی که گوشت خوک می‌خورند، شراب می‌نوشند، با مایوی بیکنی یا یک‌تکه به دریا و استخر می‌روند، روسری به سر نمی‌نهند و غیره. **کوتاه سخن بحران هویت.**

برای نشان دادن اهمیت بحران هویت در جامعه مسلمان فرانسوی، گوشه‌ای از نامه دومینیک ویدال را یادآوری می‌کنم: «شما (خطاب به روشنفکران راست و چپ‌نما) با این برخوردها کمک می‌کنید تا بحران وفاداری جوانان که در اثر تفاوت‌های دینی و قومی پریشان‌حال‌اند، تقویت شود دو زمینه آن را فراهم می‌کنید تا آزرده‌گی و زخم روحی ناشی از مهاجرت و بحران هویتی آن‌ها تشدید شود».<sup>۳</sup>

روشنفکران راست‌اندیش، همچون جریان‌های سلفی و وهابی نقش فراوانی در به‌وجود آمدن بحران هویت مسلمانان داشتند. برخی از آن‌ها همچون فرانسویان ساده‌اندیش نمی‌توانستند وجود زنان با روسری را تحمل کنند. به ظاهر استدلال می‌شد که روسری در ضدیت با ارزش‌های جامعه و با اصل برابری زن و مرد است، ولی در واقع و به قول بسیاری از محافل روشنفکری انگیزه اصلی مخالفت همانا برتانییدن دیگری ناهم‌رنگ با خویش بود. به ظاهر و در سخن، طرفدار همزیستی فرهنگ‌های مختلف در کشور بودند و هستند و در عمل درکشان از همزیستی همانا هم‌رنگ شدن<sup>۴</sup> است.

نسبت دادن مخالفت با پوشش اسلامی به اصل لائیسیته رویکردی شکننده است. سردمداران سیاسی کشور به‌ویژه نیروهای راست و راست افراطی در اثر پافشاری نادرست روی لائیسیته آن را به یک مذهب دولتی تبدیل کردند و به خطا برداشتی ویژه از قانون ۱۹۰۵ ارائه نمودند که به قول اغلب تاریخ‌نگاران جنبش لائیسیته با روح آن خوانایی ندارد. در اثر این برخورد، آن‌ها از سویی شکاف بین مسلمانان و جامعه فرانسه را تشدید کردند و از سوی دیگر مصلحت کشور فرانسه را در لزوم جذب چند میلیون مسلمان نادیده گرفتند. این برخورد را به‌راستی نباید به کل جامعه فرانسه

**نسبت دادن مخالفت با پوشش اسلامی به اصل لائیسیته رویکردی شکننده است. سردمداران سیاسی کشور به‌ویژه نیروهای راست و راست افراطی در اثر پافشاری نادرست روی لائیسیته آن را به یک مذهب دولتی تبدیل کردند و به خطا برداشتی ویژه از قانون ۱۹۰۵ ارائه نمودند که به قول اغلب تاریخ‌نگاران جنبش لائیسیته با روح آن خوانایی ندارد**



نسبت داد، به‌ویژه ناگفته نماند که بخش مهمی از نیروهای چپ فرانسه با طرد دختران و زنان روسری به‌سر از محیط‌های عمومی مخالف بود و در این ماجرا اصل را بر مدارا، آسان‌گیری و همزیستی می‌نهاد. چنان‌که نیروهای چپ مادام که دست بالا را در حکومت داشتند، با وضع قانون منع روسری در مدرسه‌ها مخالف بودند و این قانون در دوره‌ای که راست‌ها بر حکومت چیره شدند، در دوره ریاست‌جمهوری ژاک شیراک به سال ۲۰۰۴ به تصویب رسید.

به‌درستی باید گفت جریان راست و راست افراطی فرانسه در برخورد با بیگانگان همواره موضعی خودبرتر و نابرابر در پیش می‌گرفت، خواه در برخورد با مردم مستعمره‌نشین، بیگانگان مهاجر، فرانسویان حاشیه‌نشین شهرها و خواه با فرانسویان مسلمان؛ البته صف‌بندی راست و چپ در این ماجرا و در بسیاری مسائل دیگر یکدست نبود و نیروهایی از حزب سوسیالیست و چپ‌ها<sup>۵</sup> به‌طورکلی همان رویکرد خودبرتر و دیگرگیز را پیشه کردند.

به‌عنوان نمونه دو سه سال پیش وقتی ماجرای ممنوع کردن دسترسی به ساحل دریا برای زنانی که پوشش اسلامی دارند، به میان آمد، خاستگاه بحران به یک شهردار راست برمی‌گشت و رسانه‌های راست با بوق و کرنا بر سر این ماجرای بس بی‌اهمیت غوغا به‌پا می‌کردند. یا موضوع اختصاص ساعت‌هایی از استخر عمومی به زنان مسلمان در هفته که هیچ مشکلی برای هیچ کس و هیچ نیرویی به بار نمی‌آورد، به‌وسیله همین نیروها و رسانه‌های دیگرگیز برجسته می‌شد.

برخورد برتری‌جویانه که در اینجا دیدیم، برخوردی که به نیروهای راست و راست افراطی نسبت داده شد با گرایش دیرینه حکومت‌های فرانسه مبنی بر چیره شدن بر نهادهای دینی گره می‌خورد و مجموعه پیچیده و خطرناکی را در رابطه با مسلمانان به بار می‌آورد. شاید یکی از دلایل اینکه مسئله جامعه مسلمان در فرانسه به یک مسئله بحرانی تبدیل شده است، حال آنکه در دیگر کشورهای بزرگ باخترزمین چنین نیست، همین آمیزش روحیه برتری‌جویی نیروهای راست با گرایش سلطه‌جویانه دستگاه سیاسی فرانسه در رابطه با نهادهای دینی باشد. عامل مهم دیگری که موجب بروز فاصله بین فرانسوی‌ها و مسلمانان می‌شد، این واقعیت بود که بخش اصلی مسلمانان فرانسه از راه مهاجرت (اغلب به‌طور غیرقانونی) وارد فرانسه شده بودند. آن‌ها مهمان ناخواسته بودند. هیچ‌گاه دولت فرانسه در رابطه با مسلمانان کشورهای شمال آفریقا وارد فرایندی نشد که دولت آلمان در رابطه با دعوت ترک‌ها برای کار در آنجا دنبال کرد. گرچه سفارت‌های فرانسه در آن

آن‌ها مذهبی مسالمت‌جو بود و گرایش‌های صوفی‌گرای در آن‌ها نیرومند.

از دهه ۸۰ میلادی بدین سو با ورود امام‌های<sup>۶</sup> وارداتی به فرانسه و استقرار آن‌ها در حومه شهرهای بزرگ همراه با سرمایه‌گذاری قطر و عربستان سعودی در ساختن مساجد، جو فکری و نگرش دینی سیاسی مسلمانان فرانسه تغییر کرد و گرایش به جریان وهابی و سلفی نیرومند شد. رشد این جریان در همپیوندی با پایان جنگ افغانستان و بالا گرفتن کارزار اسلام‌گرایی فئاتیک در الجزایر بود. چنان‌که شماری از کارآموختگان جنگ‌های افغانستان و الجزایر راهی فرانسه شدند تا به کار تبلیغی سیاسی بپردازند.

این جماعت سلفی و وهابی که در مساجد فرانسه فعال بودند، نقش بسیار مهمی در سرپاگیری برای القاعده و داعش داشتند، پیرامون آن‌ها هسته‌های تروریستی شکل گرفت. برخی از آن‌ها در خاک فرانسه دست به کشتار، جنایت و کارهای وحشیانه زدند و گروه‌های بسیاری روانه سوریه و عراق و یمن شدند. مسلمانان فرانسوی که در سوریه دست به کارهای جنایت‌کارانه و کشتار دسته‌جمعی دست می‌زدند بیشترین سهم را در بین مسلمانانی که از اروپا روانه سوریه شدند تشکیل می‌دادند.

برآیند این ماجراها آن شد که سیمای بیشتر محله‌های حاشیه شهر فرانسه رنگ اسلامی به خود گرفت و بی‌اغراق نخواهد بود اگر بگویم در برخی از این محله‌ها شمار زنان باحجاب و مردان جلیپوش به لحاظ نسبی از شمار آن‌ها در شهر مراکش و الجزیره بیشتر بود. دختران مسلمان این محله‌ها که نمی‌خواستند روسری به سر کنند، از سوی محافل سلفی فاحشه نامیده می‌شدند، چه رسد به اینکه بدون شلوار و با دامن در بیرون از خانه نمودار شوند. فشار سختی روی دختران و زنانی که نمی‌خواستند

کشورها گهگاه بنا به درخواست کارفرمایان فرانسوی به شماری از اهالی آن کشورها ویزی مهاجرت کاری می‌دادند، ولی نه این روند جنبه فراگیر داشت و نه اینکه در جامعه فرانسه بازتاب داشت تا فرد فرانسوی آن مهاجران را با دید مهمان ناخواسته ننگرد. هم نیروهای دست‌راستی فرانسه و هم رسانه‌های آن‌ها این نگرش را در برخورد با مهاجران رواج می‌دادند که آن‌ها مهمان ناخواسته و دردسرافزین‌اند. تازه اگر این نکته را در نظر بگیریم که نیروهای سیاسی راست و راست افراطی به مسلمانانی که خاستگاه الجزایری داشتند با دید کینه‌توزانه و از سر نفرت ناشی از جنگ فرانسه و الجزایر می‌نگریستند، وخامت اوضاع بیشتر ملموس خواهد شد. یکی از جلوه‌های بازتابگر این بار کینه و نفرت، کشتار شماری بین ۹۰ تا ۲۰۰ نفر از مهاجران الجزایری در جریان تظاهرات اکتبر ۱۹۶۱ بود و نیز ماجرای کشتار متروی شارون که در خلال آن ۹ نفر از کسانی که در تظاهراتی برای اعتراض به آن کشتار شرکت کرده بودند در رودخانه سن غرق و بیش از ۲۵۰ نفر زخمی شدند.

### هیزم‌کشان بحران هویت (نیروهای سلفی و وهابی)

این امر که جامعه سیاسی و روشنفکری فرانسه به تریبی که بیان شد در پدید آمدن بحران هویت مسلمانان فرانسه مسئولیت داشت، بخشی از حقیقت است و نه تمامی آن. عامل دیگری که در این ماجرا نقش داشت، آن هم نقشی بس مهم، جریان‌های فئاتیک سلفی و وهابی بود.

مسلمانان فرانسه چه سیاهان آفریقایی، چه عرب‌های آفریقا و چه ترک‌ها مذهب سنی دارند، ولی آن‌ها در گذشته تحت تأثیر محافل وهابی و سلفی نبودند و به لحاظ سیاسی نیز این جریان‌های فئاتیک تا پیش از دهه ۸۰ در بین آن‌ها آن‌چنان نیرومند نبود. مذهب سنی





مطابق الگوی سلفی لباس بپوشند، وارد می‌شد که گاه از شکل فشار روانی فراتر رفته و شکل آزار جسمی به خود می‌گرفت. جوانان متأثر از جریان سلفی در یک مورد معین، دختری را که زیر بار زورگویی آن‌ها نمی‌رفت زنده‌زنده سوزاندند. در همین رابطه بود که بسیاری از مفسران سیاسی سخن از وجود دو فرانسه می‌رانند، فرانسه واقعی و فرانسه مسلمان سلفی یا وهابی. برخی از امامان مساجد چنان در محله خود توانمند شده بودند که در گردش چرخ زندگی آنجا نقش مهمی داشتند و دارند. روند گرایش به اسلام فئاتیک و دیگرستیز در محله‌های حاشیه شهری در فاصله چند دهه به‌آرامی و زیر چشم وزارت کشور فرانسه پیش می‌رفت، بی‌آنکه نیروهای اطلاعاتی و پلیسی تکان بخورند. حداکثر گزارش‌هایی درباره توانمند شدن روزافزون سلفی‌ها و وهابی‌ها به بالا می‌رسید و تلنبار می‌شد، بی‌آنکه واکنشی صورت گیرد. چرا جامعه فرانسه که نسبت به پوشش زنان مسلمان آنچنان حساسیت به خرج می‌داد، درباره این پدیده خطرناک که زندگی بخش مهمی از جوانان فرانسوی ساکن این محله‌ها را به خطر می‌انداخت، واکنش نشان نمی‌داد؟ حتی امروزه پس از کشتارهای وحشیانه شارلی ابدو و باتاکلان، پلیس فرانسه در برخورد با محافل تروریستی، سلفی و وهابی سهل‌انگاری فراوان دارد. به‌عنوان نمونه، گزارش‌هایی درباره رادیکال و خطرناک بودن جوان چچنی که آن دبیر بی‌گناه ساموئل پاتی را سر برید، به پلیس فرانسه رسیده بود، ولی کسی به آن‌ها ترتیب اثر نداد.

برای توضیح بی‌توجهی گذشته و کم‌کاری کنونی راه دور نرویم، امروزه اغلب تفسیرگران دهان باز کرده و اعتراف می‌کنند که پاسخ این پرسش را باید در پول‌های عربستان سعودی دید که هم محافل سیاسی را می‌خرید هم محافل فرهنگی و روشنفکری را تا از رشد پدیده سلفی و وهابی سخنی به میان نیاید و از اینکه بخش مهمی از امام‌های مساجد فرانسه به‌وسیله عربستان سعودی آموزش داده شده و می‌شوند، یادی نشود. توضیح دیگر که سرشتی شوم و پلید دارد، این است که جریان راست افراطی و بخشی از نیروهای راست حساب مسلمانان فرانسه و محله‌های آن‌ها را از حساب کشور فرانسه جدا می‌کردند و آن‌ها را وصله پاره‌ای ناساز بر جامه کشور فرانسه می‌دانستند و از گسترش اسلام فئاتیک و به هدر رفتن زندگی سدها هزار جوان فرانسوی مسلمان در این رابطه نگرانی به خود راه نمی‌دادند.

### آزادی بیان، از منشور اسلام‌ستیزی و اسلام فئاتیک

یکی از محورهای استبدالی مکررون و دستیاران حکومتی وی در دفاع از انتشار کاریکاتورهای

هجوآمیز همانا استناد به اصل آزادی بیان بوده است. نخست باید اشاره کنم اغلب کسانی که با موضوع کاریکاتورها برخورد کرده‌اند، بدین نکته توجه داشتند که برخی از آن کاریکاتورها جنبه هجوآمیز داشته‌اند، ولی دولت مکررون با آگاهی به این حقیقت، برای دفاع از رویکرد خود در دفاع از همه آن کاریکاتورها به اصل آزادی بیان اتکا می‌ورزد. حال آنکه خواهیم دید که این خود برخوردی تناقض بار و ریاکارانه است.

ژاک شیراک در زمانی که رئیس‌جمهور فرانسه بود، به‌هنگام برخورد با ماجرای کاریکاتور پیامبر اسلام ضمن دفاع از اصل آزادی بیان گفت که آزادی بیان نباید جواز اهانت به باورهای مقدس بشود. رویکردی همانند را رئیس حزب راست سنتی فرانسه در مجلس سنا در همان روزها و پس از ماجرای کشتار فجیعانه دبیر فرانسوی در پیش گرفت. گذشته از نیروهای سیاسی، گروهی از روشنفکران فرانسه نیز علی‌رغم جو سنگین برآمده از سر بریدن ساموئل پاتی جرئت کرده و به انتقاد از اسلام‌ستیزی در رابطه با موج دفاع از کاریکاتور پرداختند. برعکس بسیاری از نیروهای روشنفکری و سیاسی فرانسه (ازجمله امانوئل مکررون) همچنان به دفاع مطلق از حق انتشار آن کاریکاتورها به استناد به اصل آزادی بیان به‌عنوان یکی از پایه‌های دموکراسی فرانسه می‌پردازند.

بحث این نیست که برای جلوگیری از انتشار کاریکاتورهای هجوآمیز قانونی در جهت محدود کردن آزادی بیان هنرمند تصویب کرد، بلکه گوهر سخن در اعتراض به این نوع نمایش‌های هجوآمیز و نفرت‌انگیز آن است که اگر هنرمندی به چنین کاری دست زد، جامعه روشنفکری و به‌ویژه جامعه سیاسی از آن فاصله بگیرد. نه اینکه دست به تحسین بزند و از او پشتیبانی نماید (تفاوت برخورد مکررون با شیراک در رابطه با کاریکاتورها). در اثر این شیوه برخورد، آن هنرمندی که از سر انگیزش عاطفی و نه از سر دوراندیشی و

خردورزی نمایشی هنری با بار منفی آفریده است، درخواهد یافت که در آینده آموزش خرد را در جریان کار هنری فراموش نکند. چند هفته‌ای پیش از اجرای سربریدن آن دبیر نگون‌بخت، تظاهرات بزرگی از سوی نیروهای چپ و به‌ویژه چپ رادیکال در انتقاد از فضای اسلام‌ستیز (Islamophobe) برپا شد و در جریان آن تظاهرات و پیرامون موج آن، نوشته‌ها و سخنانی در انتقاد از سیاست دولت مکررون مبنی بر دمیدن به کرنای اسلام‌ستیزی به‌منظور جلب آرای راست افراطی منتشر شد.

اغلب این بحث‌ها گرد یک موضوع محوری که آزادی بیان باشد می‌گردد. حق آزادی بیان یکی از حقوق مندرج در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه و در قانون اساسی آن کشور است. تأکید بر حق آزادی بیان خود ویژه فرانسه نیست. قانون اساسی دیگر کشورها و حتی ایران از این حق دفاع می‌کند. تبصره نخست قانون اساسی امریکا نیز آشکارا بر این حق تأکید می‌کند. حق آزادی بیان به‌طور کلی حدودمزد ندارد و در همه قانون اساسی‌ها از آن جانبداری می‌شود.

پیچیدگی بحث در این زمینه و دشواری کار بررسی انتشار کاریکاتور اهانت‌آمیز زمانی پدیدار می‌شود که به کاربست عملی آزادی بیان توجه می‌شود و به‌ویژه موضوع همسجنی به میان می‌آید، وگرنه پیرامون دفاع از اصل آزادی بیان یا مخالفت با آن به‌طور کلی بحثی نیست. بحث کاریکاتور طنزآمیز را به کنار می‌نهم، چون کشاکش نظری یا جدلی پیرامون آن وجود ندارد، یا اینکه ناچیز است.

همه‌کس با حق آزادی بیان به‌طور مطلق و مستقل از شرایط عملی و مشخص دم‌ساز است. رویارویی برخوردهای مختلف زمانی آغاز می‌شود که به بازتاب عملی آن توجه گردد. اینکه آزادی بیان در عمل چه بازتابی دارد و به سود چه نیرویی و به زیان کدام نیروها تمام می‌شود، سبب پدیداری برخوردهای

متضاد می‌گردد. مثال در این باره فراوان است و نیازی به یاد کردن آن‌ها در اینجا نیست. تنها به دو نمونه یاد شده در بالا اشاره می‌کنم و دو برخورد شیراک و مکرون را در برابر هم قرار می‌دهم. همین رویارویی دو برخورد متضاد را درباره خود مکرون می‌توان نشان داد. کافی است نظرش را درباره آزادی بیان پیرامون بدگویی از جامعه یهودیان فرانسه جويا شوم تا تناقض برخورد مکرون آشکار شود و محدودیت برخورد وی در رابطه با حق آزادی بیان نمایان گردد.

کافی است فردی در فرانسه به خیال اینکه آزادی بیان در فرانسه مرز ندارد بگوید که کوره‌های آدم‌سوزی یهودیان وجود نداشته است تا فردای آن روز جایش در زندان باشد. من خود چندین سال پیش در جلسه دادگاهی به‌عنوان تماشاگر شرکت کردم که یک روزنامه‌نگار معروف را به دلیل انتقاد از آرئیل شارون، نخست‌وزیر اسرائیل محاکمه می‌کردند، چرا که در فرانسه قانونی علیه کنش‌ها و گفته‌های ضد یهودی وجود دارد.

چرا توهین به پیامبر اسلام از حق آزادی بیان برخوردار است، ولی اهانت به رهبران اسرائیل پیگرد قانونی دارد؟ اگر پاسخ داده شود که دلیل این تناقض، وجود قانون ضد یهودی است، باید گفت این خود پاسخی تمسخرآمیز است. قانون در فرانسه فرستاده آسمانی نیست و کافی است به سراغ اصلاح آن رفت. وانگهی مثال درباره تناقض میان اعلام اینکه آزادی بیان مرز ندارد و وجود قوانین محدودکننده در کشورهای دموکراتیک کم نیست و در همه کشورها حتی امریکا می‌توان این تناقض را پی‌جویی کرد.

در اینجا بحث کاربست عملی اصول کلی با موضوع مصلحت عمومی و گاه با منافع این گروه و آن گروه سیاسی و اجتماعی گره می‌خورد. مشخصاً در برخورد با کاریکاتورهایی که شارلی‌ابدو درباره پیامبر اسلام منتشر کرد، اسلام‌ستایان آن را توهین و تعرض به مقدسات تلقی می‌کنند و اسلام‌ستیزان فرانسوی آن‌ها را بازتاب کاربست آزادی بیان به

شمار می‌آورند. راست اینکه برخی از این کاریکاتورها آشکارا سرشت توهین‌کننده

و هجوآمیز دارند و برخی دیگر طنزآمیزند. مکرون و وزیر کشور وی نادان نیستند که تفاوت بین طنز و هجو را درک نکنند و نتوانند تشخیص بدهند که یک کاریکاتور مایه خنده و شادی می‌شود و کاریکاتور دیگر تخم کین و نفرت می‌باشد. این تفاوت را برخی از نیروهای سیاسی و روشنفکری فرانسه درمی‌یابند و در این رابطه سفارش می‌کنند که از حق آزادی بیان سوءاستفاده نشود و از توهین به مقدسات پرهیز کنند.

درواقع حق آزادی بیان هنگامی که از صورت مطلق بیرون می‌شود و زمان کاربست و تحقق آن می‌رسد، با سود و مصلحت گروهی یا عمومی گره می‌خورد و به‌ناچار با آن ترکیب می‌شود. اسلام‌ستایان در رابطه با روسری بر حق آزادی زنان در بیان و اجرای باور دینی خود مبنی بر لزوم پوشش موی سر تأکید می‌کنند، ولی بر سر انتشار کاریکاتور طنزآمیز از حق آزادی بیان دفاع نمی‌کنند. شکی نیست که انتشار کاریکاتور هجوآمیز و اهانت‌بار نادرست است و من آن را وارد بحث نمی‌کنم. اسلام‌ستیزان برعکس از انتشار کاریکاتور هجوآمیز جانبداری می‌کنند، ولی از سانسور روشنفکران چپی که به اسلام‌ستیزی انتقاد دارند، دفاع می‌کنند.<sup>۶</sup> بگذریم از دفاع آن‌ها از قوانین دیگری که آزادی بیان را محدود و محکوم می‌کند، مانند قانون محکومیت گرفتار و کردار ضد یهودی یا قوانین دیگر در حمایت از مقامات پلیس و غیره.<sup>۸</sup>

بنابراین، پنهان شدن مکرون پشت چهره پسندیده آزادی بیان و گفته وزیر کشور وی فرانسه بی‌حدومرز است، سرشتی ریاکارانه دارد. در همان روزی که مکرون با روزنامه فایننشال‌تایمز مصاحبه کرد، در اثر فشار سیاسی دولت فرانسه، مقاله یک روزنامه‌نگار آن نشریه را که سیاست‌های اسلام‌ستیز مکرون را انتقاد کرده بود،<sup>۹</sup> از سایت آن روزنامه حذف کردند (ظاهراً به دلیل گفته‌های غیرواقعی!). پس حقیقت جای دیگر است.

در حقیقت آنچه موضع‌گیری مکرون و دولت او را در این زمینه توضیح می‌دهد، پایگاه سیاسی بسیار سست اوست. بنا بر بررسی‌های

نمونه‌ای در یک سال گذشته محبوبیت وی همواره پایین‌تر از ۳۰ درصد بوده و حتی در ژانویه ۲۰۱۹ به پایین ۲۰ درصد رسید. او برای انتخابات آینده ناگزیر است که آرای بیشتری به‌سوی خود جلب کند. برای این کار دو راه بیشتر وجود ندارد:

۱- سیاست‌های نولیبرالی خود را تغییر دهد و با اصلاحاتی در جهت افزایش قدرت خرید کارمندان و کارگران و بالا بردن دستمزدها آرای آن‌ها را به‌سوی خود بکشد.

۲- یا اینکه با حفظ آن سیاست‌ها به سراغ برجسته کردن موضوعاتی برود که مورد علاقه راست افراطی و راست سنتی است و با این کار (برافروختن آتش اسلام‌ستیزی) آرای این گروه را به‌سوی خود جلب کند.

ناگفته نگذارم که برخورد دیگرستیزانه راست افراطی با مسلمانان و نفرت و کینه آن‌ها به این گروه موضوعی شناخته شده است. موضوعی که نه‌تنها برای جامعه روشنفکری شناخته شده است، بلکه در فرهنگ رایج و به‌ویژه در ادبیات و هنر و بسیاری از کتاب‌های رمان بازتاب یافته است. آنچه به‌عنوان انگیزه مکرون در زمینه اتخاذ سیاست اسلام‌ستیزانه گفتم، تنها نظر من نیست. بسیاری از تحلیل‌گران فرانسوی با این تفسیر هم‌داستان‌اند، حتی برخی روزنامه‌های اروپایی مانند فایننشال‌تایمز نیز از این نظر دفاع می‌کنند.<sup>۱۰</sup>

### پی‌نوشت:

۱. پدیده ژانسیسم یعنی مسیحیت وابسته به حکومت فرانسه.
۲. به کتاب تاریخ دموکراسی در اروپا بخش فرانسه رجوع شود.

3. mediapart.fr

4. assimilation

۵. در فرانسه به این گروه می‌گویند «چپ خاویاری».

۶. مسلمانان فرانسه آخوند مسجد را که پیشوای نماز جمعه و مرجع دینی حاضر در مسجد باشد امام می‌نامند.

۷. گروهی از دانشگاهیان اسلام‌ستیز از وزیر آموزش عالی می‌خواهند که به شناسایی و پیگرد اسلام‌گرایان در میان دانشگاهیان بپردازد، یعنی تعقیب و آزار دگراندیشان. البته این حرکت آن‌ها به‌وسیله شمار زیادی از روشنفکران و دانشگاهیان محکوم گردید. خبر دیگر در این راستا حذف مقاله آقای خسروخاور از سایت (po-litico europe) به دلیل ناهمخوانی آن با جو غالب بود.

۸. کافی است فردی در فرانسه به خیال اینکه آزادی بیان در فرانسه مرز ندارد، به ارزش‌های یهودیان اهانت کند، یا با یک وزیر، مقام کشوری یا پلیس یا تندی سخن بگوید تا به بهانه (outrage aux magistrats) مورد پیگرد قرار بگیرد.

۹. نام مقاله‌ای که حذف شد:

macron's war on Islamic separatism only divides France further

10. <https://www.ft.com/content/293809e5-8353-4508-8a65-31281840f06f>

He also wants to garner the support of conservative and far-right voters ahead of the next presidential election in 2022 amid continued public concern about terrorism and law and order, political analysts say.

”  
**درواقع حق آزادی بیان هنگامی که از صورت مطلق بیرون می‌شود و زمان کاربست و تحقق آن می‌رسد، با سود و مصلحت گروهی یا عمومی گره می‌خورد و به‌ناچار با آن ترکیب می‌شود. اسلام‌ستایان در رابطه با روسری بر حق آزادی زنان در بیان و اجرای باور دینی خود مبنی بر لزوم پوشش موی سر تأکید می‌کنند، ولی بر سر انتشار کاریکاتور طنزآمیز از حق آزادی بیان دفاع نمی‌کنند**

# کیفیت سخن گفتن از خدا در جهان مدرن



کتاب گذر از دفاعیه‌گرایی؛ به سوی پدیدارشناسی متن در سال ۱۳۹۱ به کوشش فرامرز معتمد را انتشارات نقد فرهنگ منتشر کرده است. گفتنی است بنا بود نام این کتاب الله و دنیای مدرن باشد که به نام فعلی تغییر یافت. این کتاب مجموعه مصاحبه‌های آقای معتمد با اندیشمندانی چون عبدالعلی بازرگان، مقصود فراستخواه، بیژن عبدالکریمی، علی زاهد، محمد مجتهد شبستری و حسن یوسفی اشکوری است. در این شماره گزیده‌ای از گفت‌وگو با حسن محدثی را می‌خوانید.

حسن محدثی در این گفت‌وگو ضمن به چالش کشیدن خدای متافیزیک و اثبات‌ناپذیری خدا، معتقد است به جای تبلیغ و ترویج برای دیگران باید خودسازی و عمل صالح را در پیش گرفت. از برهان قاطع در زمینه اثبات مبانی دین و حتی رد مبانی دیگران بپرهیزیم و در نهایت در مسیر حرکت از اسطوره به دین و از دین به عرفان و استعلا این سه به ایدئولوژی برسیم. ایشان از تحقیق درباره پیامبران به این نکته رسیده که زمینه، زمانه و زبان این پیامبران بسیار متفاوت اما از پیام و حقیقت واحدی برخوردارند و این روش را بهتر از اثبات می‌داند.

آخرین تحول در دینداری من، این بود که «عمل» که در نهایت تعیین‌کننده است... نکته مهم برای من در سخن گفتن از الله این نیست که بخوام درباره «او» دلیل و برهان بیاورم، بلکه این است که وجود و حضور «او» را در زندگی و زیست‌جهانم تجربه کنم. از نوجوانی دریافته‌ام که خدا چیزی نیست که بتوان از رهگذر برهان به او اعتقاد ورزید. خدا را باید از درون و نیز در بیرون تجربه کرد. برای این کار دو راه می‌شناسم: یکی راه خودسازی و آماده کردن خویشن برای دیدن «او» و خواندن و شنیدن پیام‌هایش، و دیگری، خودنمایی خدا به من و تحمیل حضورش به من... همیشه به خودم دلداری داده‌ام که «خدا فراموش شده» نیستم که خدا مهربان‌تر از آن است که کسی را فراموش کند و لازمه «خدا فراموش شدگی»، «خود فراموشی» است؛ بنابراین، ای خدا باید خودی بنمایانی به بنده‌ای که سخت‌باور یا فراموش‌کار است و در درگیری‌های روزمره‌اش غرق است... من رابطه یک‌طرفه را با خدا نمی‌پذیرم اگر «او» خود را به من نمایاند، ممکن است به کلی فراموشش کنم و در این خدا فراموش‌کردگی، از نظر من این خداست که لایق سرزنش و مؤاخذه است؛ زیرا من فقیرم و نیازمند مساعدت. آری من رابطه‌ام با خداوند گستاخانه است و به نظر من در این گستاخی، خواهش وجودی یک انسان دیندار مدرن نهفته است.

من از جهان غیب و عناصر و ترکیبات و موجودیت‌هایش هیچ نمی‌دانم و آنچه از میراث رسیده است را نیز آکنده از تصورات و اندیشه‌هایی اسطوره‌ای می‌دانم و اسطوره‌زدایی از دین را لازمه زیست و تفکر دینی در جهان مدرن می‌دانم، در من آدمی فقیر، نیز تمناهایی به سوی آنچه غیبی است، مندرج است: از آن‌سو، تمناهایی برای مشهود شدن و از این‌سو، تمناهایی برای مشهودسازی. باور دارم که این دو تمنا گاه در لمح‌های خاص بر هم منطبق می‌گردند و هم‌افزایانه عمل می‌کنند. من آدمی فقیر در حیات دینی‌ام، دل‌بسته این لحظه‌های صیادی

امروز در مرحله‌ای از دینداری‌ام به سر می‌برم که جا انداختن عقیده‌ای از عقاید دینی برای دیگران در نزد من اهمیتش را از دست داده است.

برای من اکنون اسلامی‌سازی جهان معنایی عام پیدا کرده است: یعنی اینکه مردمان جهان را از طریق رفتار و گفتار به عمل صالح دعوت کنیم؛ نه این که صرفاً باورهای اسلامی را تبلیغ کنیم. اگر کسی بخواهد باور به الله را برای دیگری توضیح دهد، به گمان من، دیگر نمی‌توان باورهای متافیزیکی را به نحو قانع‌کننده‌ای تأیید کرد؛ «اثبات (خدا)» که دیگر جای خود دارد. به نظر من تنها می‌توانیم بر مبنای خرد انتقادی برای دیگران مستدل سازیم که باور به الله یا باور به معاد باورهایی موخه‌اند... بعد رسیدن به بلوغ فکری نسبی، دریافتم که من این باورها را بدون وجود برهان‌ها و استدلال‌های معتبر پذیرفته‌ام. این اتفاقی است که در همه ادیان و برای همه دینداران عالم رخ می‌دهد.

من به «اقتصاد باور» اعتقاد دارم؛ به معدودی باور به لحاظ عقلانی قابل دفاع و به لحاظ انسانی عام‌گرا و اخلاقی. جامعه‌شناسی دین را به این دلیل انتخاب کردم که دینداری من دیگر متکی به دینداری جمعی و دینداری موجود در جامعه و خانواده نیست. نخستین تحول در دینداری من (در ترک مذهب پدری)، دستیابی به آثار دکتر شریعتی بود.



دوسویه‌ام... من در گفت‌وگویم با خدا به او تذکر می‌دهم که اگرچه خودنمایی‌ات را در تجربه بنیان‌گذاران سنت‌های دینی باور کرده‌ام و به تعبیر هر یک از آنان از تجربه‌شان دل بسته‌ام، اما به‌رغم این، من نیز محتاج خودنمایی تو هستم؛ زیرا خدایا تو خود می‌دانی که هر دل‌بستگی‌ای اگر که تجدید نشود، زایل‌شدنی است؛ به‌ویژه در جهان مدرن. خدایا، ای مهربان! لطفاً بیش از طاقت من از من انتظار نداشته باش! آنچه گفتم، همه درباره خدای شخصی‌ام<sup>۱</sup> و رابطه‌ام با او بود. اغلب آنچه گفته‌ام، سخن گفتن از خدا در تجربه سوپژکتیو (انفسی) و به‌نحو سوپژکتیو بود. چگونه می‌توان به‌نحو اُبژکتیو (عینی) از خدا (نه فقط الله) سخن گفت؟ اگر فقط به‌نحو سوپژکتیو از خدا سخن بگویم، صلابت و نفوذ سخن از خدا تا حد زیادی از دست می‌رود. آیا قرائتی اُبژکتیو هم هست که در ورای تجربه انفسی افراد یافت شود؟ به نظر من یک حقیقت به‌نحو اُبژکتیو دست‌یافتنی درباره خدا هست که توجه بدان بسیار اهمیت دارد و من در ادامه می‌کوشم آن را توضیح دهم و منطقی را مطرح سازم که طرح بحث از خدا (و نه اثبات او) به‌نحو اُبژکتیو هم قابل دفاع باشد. توجه داشته باشیم که می‌گوییم قابل دفاع و نمی‌گوییم قابل اثبات.

### پیام واحد از یک منبع واحد

دکتر محدثی دریافت خود را از حقیقت به شکل زیر بیان می‌کند: پنج پیامبر و پنج کتاب معروف آن‌ها که عبارت‌اند از موسی و تورات به زبان عبری؛ عیسی و انجیل به زبان آرامی، محمد (ص) و قرآن به زبان عربی، یحیی و گزناربا به زبان آرامی، زرتشت و اوستا به زبان اوستایی. این پنج پیامبر در زمان‌های مختلف، سرزمین‌های مختلف، با زبان‌های متفاوت و زمینه‌های مختلف آن هم با فرهنگ شفاهی در شرایطی

که سواد عمومیت پیدا نکرده بود، «پیام واحدی» دارند و این نشان‌دهنده «حقیقت واحدی» در پس آن‌هاست. این بنیان‌گذاران دین «در مدعاهایشان انسان‌هایی بسیار صادق و دل‌باخته بودند و تا پای جان دل‌بسته پیامشان بوده‌اند؛ لذا به هیچ وجه نمی‌توان آنان را مردمانی متقلب و شیاد دانست که

بدون داشتن تجربه‌ای اصیل و درگیری‌ای وجودی و همه‌جانبه، سخنانی را از اینجا و آنجا اخذ کرده باشند و مدعی معرفت و قدرت شده باشند... در مطالعه این پنج کتاب مقدس درمی‌یابیم که آیات متعددی در آن‌ها مشترک‌اند. وقتی دقیق‌تر می‌شویم درمی‌یابیم که همه آن‌ها جهان‌بینی مشترک و واحدی عرضه می‌کنند و ساختار گفتاری مشترکی دارند. مثلاً همه آن‌ها از توحید، رستاخیز، وحی و رسالت از طرف خدا برای انسان، عمل صالح به‌منزله معیار داوری، اختیار و انتخاب انسان و امور مشترک دیگر سخن می‌گویند و در بسیاری موارد فقط اسامی و واژگان متفاوت‌اند اما اصل پیام یکی است. آدمی به این نتیجه می‌رسد که اگرچه اسامی خدا در هر یک متفاوت است (مثلاً اهورامزدا، یهوه، الله)، اما پیام یکی است و مخاطب هم یکی است... بنابراین، به نظر می‌توان از خدا به‌نحو اُبژکتیو و فراتر از یک تجربه باطنی شخصی هم سخن گفت... وقتی که ما به‌عنوان یک مسلمان با میراث معنوی اسلامی هر یک از این کتاب‌ها را می‌گشاییم و می‌خوانیم (به‌خصوص برای اولین بار)، به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌گیریم و از این همه قربابت با میراث معنوی خودمان دچار شگفتی می‌شویم.

ناگهان احساس می‌کنی که مسلمان و مسیحی و یهودی و زرتشتی و صابنی در درون یک قلمرو بزرگ ایمانی قرار دارند و بر سر یک میراث نشسته‌اند: «بگو: «به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم؛ و میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم» (آیه ۸۴ سوره آل‌عمران)». بعد می‌بینیم الله در قرآن هر پنج دین مورد بحث را مورد تأیید قرار می‌دهد و هم‌زمان پیروان هر پنج دین را تحت داوری خود معرفی می‌کند: «کسانی که ایمان آوردند [یعنی مسلمان‌ها] و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا

بر هر چیزی گواه است (آیه ۱۷ سوره حج)». ملاحظه می‌کنیم آنچه در بیرون دین به آن دست می‌یابیم در درون دین به‌ویژه آخرین کتاب پیامبران که قرآن می‌باشد، و الله در آن سخن‌گوست، می‌یابیم «به نظر من تاریخ بشر تا حد زیادی تحت تأثیر این پیام است. لذا دور ماندن از اثرات آن و تحت تأثیر آن قرار نرفتن بی‌اعتنایی زیاد و گوش‌هایی بسیار سنگین می‌خواهد؛ یا گوش‌هایی که دل‌بسته و درگیر پیام‌هایی دیگر شده باشند».

من تاکنون گفتم که الله اثبات‌پذیر نیست؛ بنابراین چگونه خردپذیر خواهد بود؟ توضیح اینکه «اعتقاداتی نظیر باور به خدا و یا معاد از لحاظ خردگرایی انتقادی (و نه خردگرایی حداکثری) اعتقاداتی معقول‌اند. اما به قول پترسون و همکارانش در کتاب عقل و اعتقاد دینی (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹) «اثبات قاطع» آن‌ها امکان‌پذیر نیست. به همین ترتیب رد قاطع آن هم ممکن نیست. من معتقدم در جهان مدرن دینداران ناچارند متواضعانه سخن بگویند. جسورانه سخن گفتن در این موارد ناشی از این است که متفکر دینی یا انسان دیندار هنوز درک درستی از خردگرایی انتقادی نیافته است. برخی از عالمان دینی ما از یک‌سو از عقلانی بودن دین سخن می‌گویند و از سوی دیگر منتقدان و منکران باورهای دینی بنیادی را مرتد اعلام می‌کنند. این یکی از تناقض‌های فکری است که در آموزش‌های جاری دینی ما وجود دارد. در هر صورت ما نیازمند استدلال‌هایی هستیم».

سال‌ها پیش در مجله کیان گفتم که تجربه دینی و زیست دینی یک امکان از میان امکان‌های مختلفی است که انسان‌ها می‌توانند در جهان مدرن داشته باشند. نوع خاصی از دینداری (دین سبز) را یک امکان بسیار مطلوب برای انسان در عصر جدید می‌دانم. بنابراین، برای من دفاع تهاجمی از باورهای دینی بنیادی (سخن گفتن از باورهای دینی زیر سؤال بردن هرگونه باورهای غیردینی و ضد دینی) دیگر موضوعیت ندارد، بلکه من امروزه از تفکر دینی و زیست دینی در کلیتش به‌عنوان یک شیوه زیست ممکن مطلوب سخن می‌گویم؛ بنابراین از یک‌سو تبلیغ و ترویج باورهای دینی برای من کم‌رنگ و سوی دیگر زیست دینی برای من پررنگ می‌شود.

محدثی در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توانیم از انسان مدرن پی به افق متن و انسان سنتی ببریم؟ می‌گوید: ما تا نفهمیم که قرآن در چه جهانی بروز و ظهور یافته و تکوین پیدا کرده نمی‌توانیم خود این متن را به‌درستی درک کنیم، زیرا این متن در تلائم با فرهنگ و

زمینه اجتماعی خاصی تکوین یافته و پاسخی بوده به شرایط و مسائل و پرسش‌هایی که در آن عصر مطرح بوده و راهی جدید برای آن مردم گشوده است... نخست باید دریابیم که در اینجا جاهلیت چه معنایی دارد؟ لذا ناچاریم تا جایی که می‌توانیم فرهنگ و جهان اجتماعی عرب را برحسب امکاناتی که در اختیار داریم، همان‌طور که بوده (البته به‌طور نسبی عرض می‌کنم) بشناسیم. نخست باید (نظریه‌ای علمی درباره جهان اجتماعی و فرهنگی اعراب پیشاسلامی) داشته باشیم تا بعد بتوانیم در باب این امور (نظیر درک مردم عرب پیشاسلامی) از الله سخن بگوییم. اما عالمان مسلمان از جمله متکلمان و مفسران و محدثان فاقد نظریه‌ای علمی در این باره هستند. البته روشن‌فکران دینی ما به‌نحو جدی نیاز به وجود چنین نظریه‌ای را درک کرده‌اند، اما به دلیل مشغله‌های دیگری که داشته‌اند عملاً بدان نپرداخته‌اند.

دکتر محدثی در شناخت جاهلیت هجده ویژگی را برمی‌شمارد که برای مطالعه آن‌ها بایستی به کتاب مراجعه کرد. در پایان محدثی با توجه به ویژگی‌ها می‌گوید: «در چنین فرهنگی و چنین اجتماعی اکثریت مردم به یک خدای خالق معتقدند که زمانی

جهان را آفریده و اما اکنون در آسمان‌ها جای دارد و چندان دخالتی در جهان و دینی انسان‌ها ندارد. این خدا خدایی دوردست است که مردم در شرایط عادی اصلاً کاری به او ندارند. آنان در زندگی روزمره دائم با خدایان دم دست سر و کار دارند و به آن‌ها پناه می‌برند و از آن‌ها کمک می‌گیرند. این‌ها همان خدایانی هستند که قرآن آن‌ها را «ارباب متفرقون» می‌گوید و «الله واحد» را در برابرشان قرار می‌دهد؛<sup>۱</sup> بنابراین، الله در نزد اعراب پیشاسلامی، خدایی دوردست است

که تنها وقتی که کاری از دست خدایان دم دست بر نمی‌آید به او مراجعه می‌کنند.<sup>۲</sup> در غیر این صورت، الله فراموش می‌شود؛ لذا از منظر چنین نگاهی، نزاع بین پیامبر و مسلمانان از یک‌سو و مشرکان از سوی دیگر نزاع بین کارگزاران دو نظام فرهنگی تام یعنی اسطوره و دین است. منظور از نظام فرهنگی تام نظام فرهنگی ای است که به سه ساحت

انسانی هم‌زمان پاسخ می‌دهد و می‌کوشد نیازهای آدمی را در این سه ساحت برآورده کند: ساحت شناختی،<sup>۴</sup> ساحت ابرازی<sup>۵</sup> و ساحت هنجارین؛<sup>۶</sup> بنابراین، من نزاع بین اسلام و شرک را نزاع بین اسطوره و دین می‌دانم. در واقع، شرک در معنایی که اسلام آغازین با آن درگیری دارد، محصول تفکر اسطوره‌ای در یک مرحله از تاریخ این نوع تفکر است... اعراب می‌خواهند از جهان اجتماعی‌ای که ساخته‌اند محافظت کنند و پیامبر و پیروانش نیز می‌خواهند جهان اجتماعی خاص خودشان را بنا کنند و برای بنا کردن آن لاجرم می‌بایست جهان اجتماعی موجود و مناسب‌اش را ویران کنند. لذا قرآن می‌گوید: «آیا نابتنا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی‌کنید» (سوره انعام، آیه ۵۰).

دکتر محدثی می‌گوید آن‌ها معتقد به خدایی شدند که در همه اجزای طبیعت حلول می‌کند، ولی ذات مستقلی هم دارد و همه موجودات عالم آیه‌ای هستند که ما را به سمت او رهنمون می‌کنند. چنین خدایی توجه آدمیان به غیر از خودش را تحمل نمی‌کند.

### مکانیسم فهم قرآن

محدثی در برابر این پرسش که با توجه به تصویری که از قبل از بعثت در جاهلیت

رسم کرده است، حال قرآن چگونه فهم می‌شود؟ پاسخ می‌دهد: به نظر من باید برای قرآن دو مرحله تصور کرد: (۱) قرآن در مرحله ماقبل کتاب؛ (۲) قرآن در مرحله مابعد کتاب. از نظر من قرآن در ابتدا متنی است که کتاب بدین معنایی که اکنون ما می‌فهمیم نیست. یعنی متنی که آغاز و انجامی دارد و باب‌بندی شده است و به‌نحو ویژه‌ای توسط نویسندگان با غایت مشخص و از پیش تعیین شده نوشته شده باشد، نیست و نبوده است. قرآن در ابتدا مجموعه‌ای از قطعات منفک و منفردی

است که متناسب با رویدادهای درونی پیامبر و نیز رویدادهای بیرونی و اجتماعی رخ داده در اجتماع عربی عصر پیامبر ظاهر و پدیدار شده است. از این رو، از نظر من هر قطعه قرآنی پیوندی با رویداد یا رویدادهایی باطنی و یا بیرونی دارد. این قطعات از نظر من سخنانی در درون رویدادهایی هستند که بدون فهم آن رویدادها فهمیده نمی‌شوند.

بنابراین، مهم‌ترین ویژگی این قطعات قرآنی خاص بودگی و زمینه‌مندی آن‌هاست.

### دو حجاب زمان و زبان

ما غیرعرب‌زبانان دو حجاب عمده برای فهم قرآن داریم که مانع از فهم درست آن می‌شود: زبان و زمان (دوره و افق زندگی)... ما باید بر مانع ترجمه هم غلبه کنیم. ترجمه‌ها اغلب منجر به تحریف قرآن می‌شود. مثلاً قرآن می‌گوید: «یتوفی» و معنی‌اش این است که زندگی را استیفا می‌کند و یا به‌تمامه تحویل می‌گیرد. مثلاً قرآن می‌گوید: الله یتوفی الانفس حین موتها و... (آیه ۴۲ سوره زمر). الله نفوس را در وقت مردن استیفا می‌کند (به‌تمامه می‌گیرد). مترجم فارسی‌زبان ترجمه می‌کند: روح را قبض می‌کند. اما در این آیه اصلاً چیزی به نام روح بیان نشده است... عامیت‌بخشی به متن قرآنی شاید برای تمدن‌سازی آغازین اسلامی مفید بوده است اما اکنون ما را با کتابی «پریشان»<sup>۷</sup> مواجه ساخته است که بسیاری از مطالبش ظاهراً بی‌ربط با هم است. دلیل این بی‌ربطی و این به‌اصطلاح «پریشانی» این است که اصلاً این قطعات از آغاز یکپارچه و متصل نبوده‌اند بلکه هر قطعه‌ای در درون زمینه‌ای و شرایطی و رویدادی خاص ظهور یافته است. مثلاً نخستین قطعه قرآنی پنج آیه اول سوره علق بوده است. اما الآن این سوره واجد ۱۹ آیه است؛ یعنی قطعه دیگری که در زمان و زمینه دیگری ظهور یافته است به این قطعه نخستین افزوده شده است. در نتیجه، اکنون مخاطب قرآن مجبور است این دو قسمت را با هم پیوند دهد... وقتی که ما به‌عنوان مخاطب قرآن با متن این سوره مواجه می‌شویم، می‌کوشیم به‌نحو ارتباط بین دو قسمت برقرار کنیم و چه‌بسا ارتباطی نمی‌یابیم. این سبب می‌شود که یا از متن فاصله بگیریم و یا خود را سرزنش کنیم. بنابراین، من معتقدم و اساسی مجدّد متن به قطعات منفرد و منفک آغازین تجربه‌ای‌هایی بخش خواهد بود؛

بنابراین، تفسیر معتبر قرآن تفسیری است که بر اساس زمان و زمینه نزول صورت بگیرد و الا تفسیر قرآن بر اساس اندیشه‌های فلسفی یونانی و اندیشه‌های عرفانی متقدم و متأخر التقاط قرآن با معارف دیگر است و متأسفانه بسیاری از تفاسیر جدید و قدیم دچار چنین التقاطی هستند. عموم این گونه تفاسیر دچار «مشکل زمینه‌زدایی» هستند. بنابراین، من شخصاً تدوینی از قرآن را که منعکس‌کننده منحصر به فرد بودن هر قطعه است و بر اساس زمان نزول تنظیم شده باشد را بر تدوین و تنظیم موجود ترجیح می‌دهم. زیرا آنچه اکنون تحت عنوان قرآن در اختیار ما قرار دارد

بنابراین، تفسیر معتبر قرآن تفسیری است که بر اساس زمان و زمینه نزول صورت بگیرد و الا تفسیر قرآن بر اساس اندیشه‌های فلسفی یونانی و اندیشه‌های عرفانی متقدم و متأخر التقاط قرآن با معارف دیگر است و متأسفانه بسیاری از تفاسیر جدید و قدیم دچار چنین التقاطی هستند

یک نوع تنظیم و تدوین از قرآن است که در یکی دو دهه پس از وفات پیامبر اسلام انجام گرفته است.

### نهادینه کردن دین

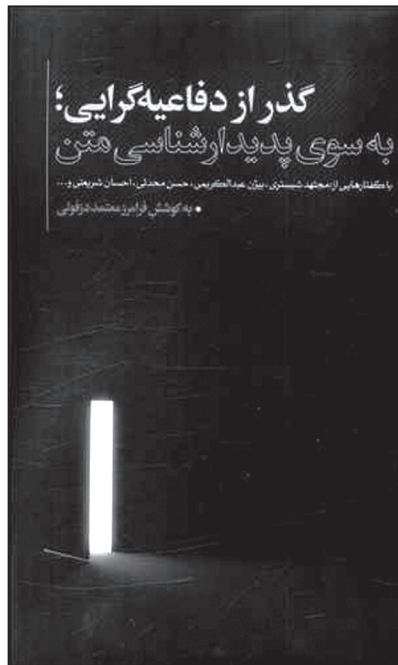
تدوین کتاب در تمام ادیان جزئی از فرآیند نهادینه شدن دین است و در تمام ادیان، تدوین و تنظیم کتاب مقدس دین بعد از عبور از مرحله نهضت و در مرحله نهادسازی و نهادینه شدن دین<sup>۱</sup> رخ داده است. بنابراین، بسیاری از تفسیرها و تأویل‌های قرآنی موجود در واقع متکی بر قرآن پسانهضت است نه متکی بر قرآن نهضت.

### توصیف الله در قرآن

دکتر محدثی چهار وصف برای الله بیان می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. غیور که خداوند غیر از خود را برای بنده نمی‌پذیرد؛ ۲. خدای مداخله‌گر که این مداخله‌گری بوالهوسانه نیست و منوط به کنشگری آدمیان در درون اجتماع انسانی است، ۳. داوری؛ صفت دائمی خداوند در دنیا و رستاخیز؛ و ۴. صفت مهم دیگر الله در قرآن، شخص‌وار بودن الله است. وقتی که با انسان سخن می‌گوید رابطه‌ای شخص به شخص برقرار می‌شود؛ شخصی متعالی، بی‌نیاز، عظیم در برابر شخصی خاکی، وابسته، فقیر و ناچیز. بنابراین، الله وارد کنشی ارتباطی با انسان می‌شود و همچون هستی‌ای کیهانی و ناشناخته و غیرشخص‌وار باقی نمی‌ماند. بدین ترتیب، انسان می‌تواند با او سخن بگوید و رابطه‌ای صمیمی با او برقرار کند.

### وحی در دنیای مدرن؟

وحی نوعی تجربه باطنی است. ما انواعی از تجربه‌های باطنی داریم؛ نظیر تجربه عارفانه، تجربه شاعرانه، تجربه عاشقانه، تجربه دینی، تجربه‌های درون‌بینانه ناظر به احوال شخصی، تجربه‌های ناشی از مصرف مواد مخدر. اما وحی تجربه باطنی بنیان‌گذار دین هم است. خبر از این تجربه‌ها را ما در توصیف احوال موسی، زرتشت، یحیی، عیسی، محمد (ص) و برخی دیگر از پیامبران می‌شنویم. جامعه‌شناسی نمی‌تواند از کیفیت و چیستی این تجربه‌ها سخن بگوید، بلکه می‌تواند به ما بگوید که تعبیری که این افراد از تجربه‌های خود داشته‌اند و فعالیتی که بر اساس آن انجام داده‌اند، چه آثار اجتماعی‌ای به بار آورده است. بر اساس این تجربه‌ها کدام نظام معرفتی پدید آمده است و چه تحوّل تاریخی و اجتماعی ایجاد کرده است و چه نهضت‌هایی را راه انداخته است. این‌ها اموری است که جامعه‌شناس می‌تواند از آن سخن بگوید. هم‌چنین جامعه‌شناس می‌تواند به ما بگوید کسانی که این تجربه‌ها را داشته‌اند، چه



فرهنگ اسطوره‌ای که بر ازلت تأکید دارد، فرهنگ دینی به آینده توجّه دارد و آدمی را متوجه ابدیت و آینده می‌کند: روز رستاخیز معیار نهایی داوری خواهد بود. در فرهنگ اسطوره‌ای الگوی آغازین یا کهن‌الگو (سرنمون) تعیین‌کننده است و همه می‌بایست مطابق با الگوی آغازین رفتار کنند و الا مرتکب بدعت شده‌اند. اما در تفکر دینی، آباء‌الاولین نفی می‌شود و انسان می‌تواند دست به نوآوری بزند.

عذاب الهی نیز محصول نهایی رفتارهای انسان‌ها و اجتماع انسانی است. عذاب خدا وقتی نازل می‌شود که آدم‌ها وعده الهی را فراموش کنند و سنت‌های الهی را نادیده بگیرند. خدا در تفکر دینی دیگر حال در اشیاء نیست بلکه متعال است و اشیاء تسبیح‌گوی او هستند و چیزی بیش از آیه‌ای از آیات خدا نیستند. لذا آدمی از چنبره اسارت اشیاء آزاد می‌شود.

### اسطوره‌زدایی بولتمان و الهیات رهایی‌بخش

ظاهراً از جهاتی بحث من شبیه بحث بولتمان است اما اسطوره‌زدایی مورد بحث بولتمان با بحث من تفاوت‌هایی جدی دارد. اولاً تفاوتی در نقطه عزیمت وجود دارد: نقطه عزیمت در الهیات لیبرال عصری‌سازی الهیات و تفکر دینی هماهنگ ساختن آن با تفکر مدرن است. این دغدغه، دغدغه محترمی است اما چنانچه روشمند نباشد می‌تواند منجر به مصادره به مطلوب گردد. بولتمان نه اسطوره‌زدایی که به نظر من دین‌زدایی کرده است. به لحاظ روش‌شناختی ما نمی‌توانیم ویژگی‌های جهان‌بینی دینی را نادیده بگیریم و دین را چنان تفسیر کنیم که با نظام فکری ما سازگار گردد... جهان‌بینی دینی مشخصه‌هایی دارد که اگر شما این مشخصه‌ها را از آن بستانی، آن را از دین بودن انداخته‌اید.

نخست اینکه نقطه عزیمت بحث من، دغدغه عصری‌سازی دینی و مطابقت دادن تفکر دینی با تفکر مدرن نیست، بلکه شناخت دقیق دین تاریخی بر اساس زمینه‌ای است که در آن ظهور کرده است. در حالی که دیدگاه بولتمان ناظر به "طرد جهان‌بینی کتاب مقدس است". اما دیدگاه من در اسطوره‌زدایی ناظر به شناخت جهان‌بینی کتاب مقدس است نه طرد آن.

دوم اینکه رویکرد بولتمان اگرستانسالیستی و در نتیجه الهیاتش، شخص‌گرایانه و به یک معنا تاریخ‌زدایانه است اما رویکرد من در اسطوره‌زدایی از دین، رویکردی تاریخی است و ناظر است به تحوّل بزرگی که در فرهنگ

نوع تیپ یا کاراکتر اجتماعی داشته‌اند و با تیپ‌های اجتماعی دیگر چه فرقی دارند.

### گذار از اسطوره به دین

ادیان نقش مهمی در اسطوره‌زدایی از فرهنگ داشته‌اند. لذا من فکر می‌کنم پیامبران از نظر اخلاقی‌سازی و عقلانی‌سازی تاریخ بشریت نقش بسیار مهمی داشته‌اند. در تفکر اسطوره‌ای آدمی اسیر اشیا و نیروهای ناشناخته بوده است. اما ادیان تصویری قاعده‌مند از جهان به دست داده‌اند و تأکید فوق‌العاده‌ای بر نقش تاریخی انسان‌ها و مسئولیت اخلاقی انسان داشته‌اند. به‌عنوان مثال، در قرآن، جهانی به تصویر کشیده می‌شود که بر آن سنت‌های الهی حاکم است. دیگر از آن جهان پر از هرج و مرجی که خدایان بوالهوس به اشکال مختلف نظم امور را به هم می‌ریختند و نوعی بی‌قاعدگی بر عالم حاکم بود و هر پدیده‌ای خدای خاص خود را داشت و قلمرو و ویژگی‌های به‌خصوصی داشت، در تفکر قرآنی خبری نیست. برای اولین بار با ادیان توحیدی، انسان به‌عنوان فرد مطرح شد. تا پیش از آن آدمی واجد هویتی فردی نبود بلکه هویتش همان هویت قبیله بود.

حالا در فرهنگ دینی تابوها کنار می‌روند و کم‌رنگ می‌شوند و به جای آن قواعد دینی و شریعت قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، برخلاف فرهنگ اسطوره‌ای که فردیت را نفی می‌کند و تقدیر آسمانی در آن تعیین‌کننده است، در فرهنگ دینی انسان مسئول اعمال و رفتارهای خود است. با شکل‌گیری فردیت اخلاقی، نوآوری نیز به رسمیت شناخته شد و امکان بروز و ظهور یافت. برخلاف



بشر رخ داده است: حرکت از اسطوره به دین، حرکت از دین به عرفان، و حرکت از این سه به منزله سازندگان سنت در بستری که علم فراهم کرده است به ایدئولوژی. بدون اسطوره، دین نمی‌توانست تحقق یابد و بدون دین، عرفان یا تحقق نمی‌یافت و یا دست‌کم چنین بارآور و پرورده نمی‌شد. اصولاً الهیات لیبرال الهیاتی بی‌اعتنا به تاریخ است. اما الهیات انتقادی (در معنای سنت ابراهیمی کلمه و در معنای مارکسی-هگلی کلمه) توجه تام و تمامی به تاریخ دارد.

در برابر این سؤال که نهایت اسطوره‌زدایی به دین زدایی منجر نمی‌شود؟ دکتر محدثی توضیح می‌دهد که: مسئله اصلی به نظر من برمی‌گردد به نوع نگرش ما به متن. نخست این که آیا ما متن مقدس را مجموعه‌ای از حقایق فرازمینه‌ای و ابدی می‌دانیم یا متن را امری زمینه‌مند می‌دانیم که گزاره‌هایش اصلاً نمی‌توانسته منفصل از زمینه پدید آید؟ نکته دوم این است که ما به متن مقدس با رویکردی آموزه‌گرایانه نگاه می‌کنیم و متن مقدس را مجموعه‌ای از آموزه‌های بیانگر حقایق می‌دانیم یا متن مقدس را هم چون ارائه‌دهنده‌ای شیوه‌ای از زندگی می‌دانیم؟ کسانی که کتاب مقدس را به مجموعه‌ای از آموزه‌ها تقلیل می‌دهند نگران اسطوره‌زدایی و نقد متن مقدس هستند.

در رویکردی که متن مقدس نه همچون مجموعه‌ای از گزاره‌ها بلکه بیش از آن و به‌منزله ارائه‌دهنده شیوه‌ای از زندگی و مروج نوعی پراکسیس خاص در زمینه اجتماعی خاص است، چنین متنی به‌رغم همه نقدهایی که بدان وارد می‌شود همچنان برای انسان دیندار الهام‌بخش است. الان چند هزار سال از سخنان ارمیا و اشعیا و حزقیال و دیگر انبیا

بنی‌اسرائیل می‌گذرد. اما چرا هنوز برای ما دینداران پیام آنان الهام‌بخش است؟ زیرا پیام آنان مروج و ارائه‌دهنده شیوه‌ای از زندگی است؛ لذا چنین متنی به‌رغم تمام نقدهایی که به تورات وارد شده است، همچنان الهام‌بخش است و ما را به انجام عمل صالح برمی‌انگیزاند.

در رویکرد الهیات لیبرال و الهیات مدرسی حوزه‌های علمیه به‌منزله یک سرمشق فکری، متن مقدس بیشتر مدخلیتی شناختی دارد،

اما در الهیات انتقادی، متن مقدس علاوه بر مدخلیت شناختی، مدخلیتی روانی-وجودی و مدخلیتی هنجارین نیز دارد و از قضا این دو نوع مدخلیت متن مقدس بر مدخلیت شناختی آن غلبه دارد. لذا اگر مدخلیت شناختی متن برای عصر ما ناکارآمد شود چندان نگران نخواهیم شد، زیرا در این رویکرد طبیعت‌شناسی و جهان‌شناسی متن مقدس امری فرعی است و فرع بر شیوه زندگی است؛ بنابراین، وقتی که ما متن مقدس را متنی زمینه‌مند بدانیم و آن را نه به‌منزله مجموعه‌ای از گزاره‌ها و حقایق بلکه ارائه‌دهنده شیوه‌ای از زندگی بدانیم، چه جای نگرانی از اسطوره‌زدایی و یا حتی نقد کتاب مقدس خواهد بود.

### تلاش نواندیشی دینی در فهم متن

به نظر من بزرگ‌ترین دستاورد نوگرایی دینی در این حوزه این بوده است که بستر را برای نقد و نگرش مدرن به متن فراهم ساخته است و سرمشق جدیدی را در متن پژوهی - به تعبیر شما - فراهم ساخته است و نگرش اعتقادی و اسطوره‌ای به متن را به حاشیه برده است و یا دست‌کم از آن‌ها اعتبارزدایی کرده است و باب‌های مهمی را در مورد متن پژوهی گشوده است. هم‌چنین، پیش‌نیازهای مهمی را برای متن پژوهی مطرح ساخته است. از این نظر این دست‌آوردها بسیار اهمیت دارند، اما به نظر من مهم‌ترین نقطه ضعفی که وجود دارد، ضعف روش شناختی است. هر یک از رویکردهای متن‌پژوهانه می‌بایست روش‌شناسی خاص خود را عرضه کنند. من فکر می‌کنم در جهان عرب، نوگرایی دینی در این زمینه موفق‌تر عمل کرده است و نوگرایان ایرانی متأسفانه روش‌های خاص خود را برای متن پژوهی

ارائه نکرده‌اند. من در کار متفکران ایرانی اگرچه بصیرت‌های بسیار بارز نشی دیده‌ام و از آثار آنان نکات زیادی آموخته‌ام، اما به‌لحاظ روش شناختی اغلب مواجهات شخصی و دلخواهانه می‌بینم تا رویکردی مضبوط و مبتنی بر روش ویژه. مثلاً وقتی شما قرآن‌پژوهی عابد الجابری و یا نصر حامد ابوزید را مطالعه می‌کنی درمی‌یابی که آنان می‌کوشند روش پژوهشی خاص خود را پرورند و به آن قواعد روشی وفادار بمانند.

**”**  
**نخست اینکه نقطه**  
**عزیمت بحث من،**  
**دغدغه عصری‌سازی**  
**دینی و مطابقت دادن**  
**تفکر دینی با تفکر**  
**مدرن نیست، دوم**  
**اینکه رویکرد بولتمان**  
**اگرستانسیالیستی**  
**و در نتیجه الهیاتش،**  
**شخص‌گرایانه و به یک**  
**معنا تاریخ‌زدایانه است**  
**”**

روش در کار به‌ویژه در متن‌پژوهی بسیار اهمیت دارد و امری اساسی و پایه‌ای است. ایرادی که من به اغلب تفسیرهای موجود از قرآن از پرتوی از قرآن طالقانی گرفته تا المیزان علامه طباطبایی دارم، همین فقدان روش ویژه است. این که من قرآن را باز کنم و هر چه از آن می‌فهمم را بر روی کاغذ بیاورم، کار معتبری نیست. حتماً باید بگویم بر اساس چه روشی چنین فهمیده‌ام و چنین تفسیر کرده‌ام. این است که می‌بینم مفسر در سال اول تفسیر با آیه‌ای مواجه شده و آن را به گونه خاصی تفسیر کرده و در سال مثلاً بیستم تفسیر و در اواخر متن، مجدداً با همان آیه مواجه شده و به گونه‌ای جدید آن را فهمیده و تفسیر کرده است. اسم این را هم می‌گذارند تحوّل در فهم! من اسم این را می‌گذارم بی‌ضابطگی و فقدان روشی معین در فهم و تفسیر متن. حالا هر قدر که بیش تر متن مقدس را امروزی و مدرن تفسیر کنی از نظر من به همان میزان بی‌اعتبارتر است! زیرا مصادره به مطلوب کردن آسان‌ترین کار ممکن است و در تفسیر قرآن سابقه‌ای طولانی دارد. به همین دلیل من کتاب خدا و انسان در قرآن ایزوتسو را بهترین متن قرآن‌پژوهانه می‌شناسم؛ زیرا از ابتدا تا انتها ایزوتسو با یک روش معین معتبر (روش معناشناختی) آیات قرآن را توضیح داده و تفسیر کرده است.

حتی دکتر شریعتی هم فاقد روش است و در مواجهه با آیات قرآن چندان دغدغه روش‌شناختی جدی ندارد و این به نظر من کمبود و نقیصه بزرگی است که نه فقط در کار شریعتی بلکه در کار بسیاری از روشن‌فکران دینی و حتی روحانیان در مواجهه با آیات قرآن وجود دارد. خطای بزرگ او در اینجا این است که وی زبان ناظر به امور جزئی و عینی جوامع نانوینا را که در متن دینی نیز بروز یافته است، به‌منزله نشانه تجربه‌گرایی این متن تلقی کرده است. ■

### پی‌نوشت:

1. private God
۲. «یا صَاحِبِی السَّجْنِ الْأَزْبَابِ مُتَّفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (سوره یوسف آیه ۳۹)
۳. در قرآن ۴ آیه با کمی تفاوت وجود دارد که اگر از مشرکان پرسند کی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، آن‌ها خواهند گفتند الله. در واقع در طول تاریخ خدای خالق را همه پذیرفته‌اند. حتی در قرآن شیطان هم آن را می‌پذیرد و می‌گوید خلقتی من النار. خدایا مرا از آتش خلق کردی.
4. cognitive
5. expressive
6. normative
۷. برخی از قرآن‌شناسان ایرانی از نظم پریشان قرآن سخن گفته‌اند.
8. institutionalization of religion

# اخلاق‌مداری و انسان‌دوستی در سروده‌های حکیم طوس

## بخش دوم



احمد کتابی

در مقاله پیشین، از منزلت والای فروتنی و خاکساری در نظر فردوسی و از نکوهش‌های مکرر وی از «تکبر» (یا به تعبیر خواجه شیراز: «عُجب»)، به‌جمال، سخن رفت و از دو نوع غرور: غرور ناشی از تکاثر قدرت (در عالم سیاست و حکومت‌داری) و غرور ناشی از کسب علم (در برخی افراد فاقد ظرفیت و صلاحیت) یاد شد. اینک دنباله سخن:

### ۳- غرور (عُجب) ناشی از هنرمندی

حکیم طوس در چندین جای شاهنامه از «خودبزرگ‌پنداری» و «مئیتی» که گاه بعضی از صاحب‌نظران را، به تعبیر او، در خود «غرغه» می‌سازد، نکوهش کرده و درباره پیامدهای ناگوار آن هشدار داده است: مشو غرق ز آب هنرهای خویش / نگهدار بر جایگه پای خویش / چو قطره بر ژرف دریا بری / به دیوانگی ماند این داوری (شاهنامه<sup>(۱)</sup>، داستان کاموس کشانی، ص ۲۴:۵۴-۲۳) و در جایی دیگر توصیه می‌کند هنرمندی را که به تکبر و خودشیفتگی مبتلا باشد، نباید به‌عنوان مربی برگزید:

هنرمند کز خویشتر در شگفت<sup>(۲)</sup> بماند، هنر زو نباید گرفت / همان خوش‌منش مردم خویش‌دار / نباشد به چشم خردمند خوار (پادشاهی کسری نوشین روان... ص ۱۵۲۱:۸-۹)

### ۴- غرور (عُجب) ناشی از ثروت

فردوسی، ثروتمندان را نیز، از ابتلای به تکبر مصون نمی‌بیند:

به دینار (۳) کم ناز و بخشنده باش / همان دادده باش و فرخنده باش (پادشاهی شاپور، ص ۱۲۳۸:۱۰)

و نیز:

چه بندی دل ایذر<sup>(۴)</sup> سرای سپنج؟ / چه بازی<sup>(۵)</sup> به رنج و چه نازی به گنج؟ (داستان سیاوش، ص ۳۴۷:۹)

## ب- انسان‌دوستی

سراسر شاهنامه آکنده از اندیشه‌های انسان‌گرایانه نیک‌خواهی، نیکوکاری، مهرورزی، جوانمردی، عدالت‌گرایی، ظلم‌ستیزی و مقوله‌های مشابه است که در سطور آینده، جداگانه، به بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد:

### ۱- نیک‌خواهی و نیکوکاری

ستوده‌تر آن کس بُود در جهان / که نیکش بود آشکار و نهان (پادشاهی کسری نوشین روان... ص ۱۴۹۴:۶)

تحسین نیکی و نیکوکاری و تقبیح بدی و بدکرداری از پیام‌های اصلی و کلیدی فردوسی در شاهنامه است که تجلیات آن در بخش‌ها و داستان‌های مختلف آن، به‌کرات مشاهده می‌شود.

در اینجا، نخست به بررسی منزلت نیکی و آثار وضعی آن از دیدگاه فردوسی پرداخته و سپس جلوه‌های نیکی در شاهنامه در زمینه‌های گوناگون ارائه می‌شود:

کجا<sup>(۶)</sup> آن گزیده نیاکان ما؟ / کجا آن دلیران و پاکان ما؟ / همه خاک دارند بالین و خشت / خُئک<sup>(۷)</sup> آنکه جز تخم نیکی نکشت (پادشاهی اردشیر، ص ۱۲۲۷:۱۸-۱۹)

### ۱-۱- منزلت نیکی و پیامدهای آن

فردوسی، نیکوکاری را از شرایط و لوازم اصلی آدمیت می‌شمارد و در مقابل، بدکاری را از نشانه‌های دیوصفتی تلقی می‌کند:

تو مر دیو را مردم بدشناس / کسی کو ندارد ز یزدان سپاس / هر آن کو گذشت از ره مردمی / ز دیوان شمر مشر از آدمی (داستان اکوان دیو: ص ۶۰۰:۷۰۸)

فردوسی، همچنین، نیکوکاری را از نشانه‌های خردمندی و پیروی از راه و رسم ایزدی می‌داند:

دراز است دست فلک بر بدی / همه نیکویی گن اگر بخردی (شاهنامه بروخیم، ص ۲۶۷، حاشیه ۲) / از دیدگاه حکیم طوس نیکی و بدی، لاجرم، آثار وضعی خود را در پی دارد: نیکوکار، دیر یا زود ثمره نیکی خود را حتی در همین جهان می‌بیند و بدکار هم به سزای اعمال ناشایست خود می‌رسد:

چو نیکی کنی نیکی آید بَرَت / بدی را بدی باشد اندر خورت (داستان نوذر، شاهنامه بروخیم، ص ۲۷۸، حاشیه ۲) / فردوسی، نیکوکاری را توفیقی الهی می‌داند که بابت آن شکرگزاری بایسته است:

به نیکی گرای و غنیمت شناس / همه ز آفریننده دار این سپاس (پادشاهی کسری نوشین روان، ص ۱۴۹۴:۴) / و عاقبت بدکاری را بدبینی و بدنامی می‌داند:

مکن بد که بینی به فرجام بد / ز بد گردد اندر جهان نام بد (ش، بروخیم، ص ۱۳۹۷، حاشیه ۱۰)

و نیز:

و گر بد گئی جز بدی ندروی / شبی در جهان شادمان نغوی<sup>(۸)</sup> (پادشاهی داراب... ص ۱۰۸۶:۱۴)

### ۱-۲- زمینه‌های نیکی

نیکی، بالطبع، از مقولاتی است که در عرصه‌ها و زمینه‌های مختلف اعم از پندار، گفتار و کردار قابل مطالعه است. در سطور آینده به بررسی جداگانه این موارد پرداخته خواهد شد.

### ۱-۲-۱- پندار نیک

فردوسی، به پیروی از ارزش‌های اخلاقی رایج در ایران باستان و آیین زردشت، نخستین مرحله نیکی را پاک‌نیتی و نیک‌پنداری می‌داند:

جوانمردی و راستی پیشه گن / همه نیکوی اندر اندیشه کن (ش بروخیم، ص ۲۹۳۶، حاشیه ۳)

و نیز:

ز بد تا توانی سگالش<sup>(۹)</sup> مکن / از این مرد داندنه بشنو سخن (همان، ص ۲۹۰۸، حاشیه شماره ۱۱)

به دل نیز اندیشه بد مدار / بد اندیش را بد بُود روزگار (پادشاهی اورمزد، ص ۱۲۴۱، ۱۴)

و نیز:

هر آن کس که اندیشه بد گنَد / به فرجام بد با تن خود گنَد (ش بروخیم، ص ۱۲۳۱:۱۲)



یکی از مظاهر بارز نیک‌پنداری، خوش‌بینی و پرهیز از بدگمانی است:  
 بیاید کشیدن گمان از بدی ره ایزدی باید و بخردی  
 (داستان خاقان چین، ص ۵۵۶: ۱)

### ۲-۲-۱. گفتار نیک

مرحله بعدی نیکي، نیک‌گفتاری است که در این زمینه هم شاهد مثال‌های متعددی در شاهنامه یافت می‌شود. شایان تأمل است که در بیشتر این شواهد، فردوسی بر ضرورت همراهی و هماهنگی پندار با گفتار و گفتار با کردار، به کرات، تأکید کرده است:  
 زبان را چو بادل بُود راستی بیند ز هر سو در کاستی  
 (پادشاهی کسری نوشین روان... ص ۱۴۸۶: ۲۸)

و نیز:

چو گفتار و کردار نیکو کنی به گیتی روان را بی‌آهو کنی  
 (ش بروخیم، ص ۲۳۱۱: ۱۲)

و نیز:

به گفتار خوب ار هنر<sup>(۱۱)</sup> خواستی به کردار پیدا کند راستی  
 (پادشاهی کسری نوشین روان... ص ۱۴۸۵: ۱۲)

### ۳-۲-۱. کردار نیک

سومین و واپسین مرحله نیکي، نیک‌رفتاری است. در واقع، ارزش‌پندار و گفتار نیک هنگامی بیشتر و بهتر آشکار می‌شود که به مرحله عمل - کردار نیک - هم برسد.

نُمرَد آن که او نیک‌کردار مُرد بیاسود جان را به یزدان سپرد  
 بپرسید و گفتا که بدبخت کیست که هموارش از درد باید گریست؟  
 چنین داد پاسخ: که داننده مرد که دارد ز کردار بد روی زرد<sup>(۱۲)</sup>  
 (همان، ص ۱۵۳۱: ۲۶: ۲۴)

و نیز:

چنین داد پاسخ: که کردار بد بود خصم روشن روان و خرد  
 مکن تا توانی تو کردار بد که از دانشی بد نیاید سزد  
 (پادشاهی یزدگرد، ش بروخیم، ص ۳۰۰۷، حاشیه صفحه)

و نیز:

چو دوری گزیند ز کردار زشت بیاید بدان گیتی اندر بهشت  
 (داستان رستم و اسفندیار، ص ۹۸۸: ۱۳)  
 در ضمن، فردوسی یکی از نشانه‌های دانشوری را بهتر بودن کردار فرد از گفتار وی می‌داند:

کسی کاو به دانش توانگر بود ز گفتار، کردار بهتر بود  
 (جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، ص ۷۸۶: ۹)

### ۴-۲-۱. نیک‌نامی و نیک‌فرجامی

در نظر حکیم طوس، کسب نام نیک از شأن و منزلت والایی برخوردار است:  
 به نام نیکو گمر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست  
 (داستان رستم و اسفندیار، ص ۱۰۲۸: ۵)

و نیز:

به گیتی ممانید<sup>(۱۳)</sup> جز نام نیک هر آن کس که خواهد سرانجام نیک  
 (پادشاهی اردشیر، ص ۱۲۲۳: ۱۷)

شایان ذکر است که فردوسی دستیابی به نام و فرجام نیک را موقوف به دو شرط می‌داند:  
**یک** - دوری‌گزینی از گناه  
**دو** - در امور ناخوشایند، خود را با دیگران (اعم از دوست و دشمن) در شرایط مساوی قرار دادن:

چه سازیم تا نام نیک آوریم؟ در آغاز فرجام نیک آوریم؟  
 بدو گفت: شو دور باش از گناه جهان را همه چون تن خویش خواه  
 هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن در آن بر میند  
 (پادشاهی کسری نوشین روان، ص ۱۴۸۳: ۶-۸)

واپسین بیت اشعار یاد شده، در واقع، تکرار همان اصل بسیار معروف اخلاقی است که: «آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند!»  
 ناگفته پیداست که مراعات توصیه مزبور می‌تواند در ترویج رواداری و اعمال تساهل و تسامح نسبت به دیگران بسیار مؤثر باشد.

### ۵-۲-۱. نیک‌رفتاری در برابر بد رفتاری

این خصیصه، در واقع، والاترین و ارجمندترین مرحله نیکي است:

بکشید و خوبی به کار آورید چو دیدند سرما<sup>(۱۴)</sup> بهار آورید  
 (جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، ص ۷۹۴: ۲۱)  
 کس از بد گُند بردباری کنیم چو رنج آیدش پیش یاری کنیم  
 (ش بروخیم، ص ۲۵۶۷: ۶)

### ۲. غم‌خواری برای هم‌نوع

بکشید تا رنج‌ها کم کنید دل همگان شاد و خرم کنید  
 (پادشاهی بهرام گور، ص ۱۳۷۴: ۶)  
 فردوسی یکی از انسانی‌ترین و اخلاقی‌ترین چهره‌های ادبیات کلاسیک ایران است که در جای‌جای اثر جاویدانش - شاهنامه - بارها و بارها بر ضرورت تلاش برای رفع نیازهای بینویان و درماندگان و تیمارداری دردمندان تأکید کرده است. دغدغه و احساس مسئولیت حکیم طوس در این خصوص به حدی است که وی تحمل رنج برای تأمین آسایش و برطرف کردن گرفتاری‌های دیگران را مایه اصلی رضایت‌خاطر و شادکامی انسان می‌داند:

تو را زین جهان شادمانی بس است کجا رنج تو بهر دیگر کس است  
 (داستان سیاوش، ص ۳۹۸: ۱۷)  
 و در جایی دیگر شادمان کردن «درویشان»<sup>(۱۵)</sup> و اعضای خاندان و آشنایان و اطرافیان خویش را موجب توانگر شدن انسان تلقی می‌کند:

توانگر شوی گر تو درویش را کنی شادمان مردم خویش را  
 (جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، ص ۸۳۵: ۷)  
 در بسیاری موارد دیگر نیز، به رعایت حال درویشان و یاری‌رساندن بدانان، با تأکید، توصیه کرده است:

همه گوش و دل سوی درویش دار همه کار او چون غم خویش دار  
 (پادشاهی کسری نوشین روان... ص ۱۶۷: ۱۰)

### یادداشت‌ها:

- ۱- در این مجموعه مقالات، مراد از شاهنامه نسخه مسکوست که در دو مجلد جیبی توسط انتشارات هرمس در سال ۱۳۸۷ انتشار یافته است؛ مگر در مواردی که با صراحت به شاهنامه دیگری استناد شده باشد.
- ۲- مغرور به خود
- ۳- در گذشته به مسکوکات طلا اطلاق می‌شد، ولی در اینجا مراد از آن، ثروت و مال و منال است.
- ۴- در این، اینجا.
- ۵- یازیدن: قصد کردن، اراده نمودن.
- ۶- کجا هستند؟
- ۷- خوشا به حال
- ۸- آسوده نمی‌خواهی
- ۹- اندیشه
- ۱۰- عیب، نقص
- ۱۱- کنایه از ارجمندی، سربلندی
- ۱۲- احساس شرمندگی
- ۱۳- به یادگار مگذارید
- ۱۴- کنایه از نامرادی، گرفتاری
- ۱۵- کنایه از بینویان، ناتوانان مالی



# حشم انداز اقتصاد و توسعه



موضوع پرونده بخش اقتصاد و توسعه بررسی ساختارهای درمانی کشور از منظر حقوق بیمار است. این مجموعه شامل گفت‌وگوهایی با ایرج سبحانی و قربان بهزادپان‌نژاد است. در ادامه در مقاله‌ای به بررسی تفاوت‌های نظام درمانی در امریکا و اروپا اشاره شده و الگوهای مختلف در کشورهای توسعه‌یافته شرح داده شده است. همچنین آزاده توسلی با مراجعه به مراکز درمانی گزارشی کوتاه از مشکلات مراجعان این مراکز تهیه کرده است. همچنین خوانندگان گرامی می‌توانند بخش دوم مقاله حمیدرضا عریضی درباره بورس را مطالعه کنند.

نظام سلامت، حقوق بیمار و وجدان جامعه؛

گفت‌وگو با ایرج سبحانی



حقوق بیمار، نظارت عمومی و قوانین؛

گفت‌وگو با قربان بهزادپان‌نژاد



# ساختارهای نظام درمان علیه حقوق بیمار



احمد هاشمی

لازم است در آغاز این متن از تلاش‌های بی‌وقفه کادر درمان در این روزهای تلخ و سخت قدردانی کنم.

سالن انتظار مطب مملو از جمعیت است. تابلوی روی دیوار می‌گوید زمان مقرر تقریبی است و معطلی طبیعی. احتمالاً منظورش یک ربع معطلی بوده یا نیم ساعت. فرض می‌کنیم یک ساعت هم طبیعی است، اما خیل جمعیتی که اینجا نشسته‌اند کارشان با دو ساعت و سه

ساعت هم راه نمی‌افتد. معلوم است که یک جای کار ایراد دارد و کاش فقط یک جای کار ایراد داشت.

لاابد منتشی پزشک برآوردی از زمان معاینه هر بیمار دارد. یک محاسبه ساده است: زمان حضور پزشک در مطب را بر تعداد بیمار معاینه‌شده تقسیم می‌کنیم، زمان تقریبی معاینه هر فرد به دست می‌آید. فرض کنید این زمان پانزده دقیقه است، بنابراین اگر نفر اول ساعت شانزده وارد اتاق معاینه می‌شود، برای نفر دوم باید زمان شانزده و پانزده دقیقه مقرر شود. ممکن است این زمان چند دقیقه بیشتر یا کمتر طول بکشد، اما در نهایت همه بیماران با چند دقیقه اختلاف سر ساعت مقرر معاینه می‌شوند. چرا این محاسبه پیش‌پاافتاده انجام نمی‌شود؟

وارد اتاق معاینه که می‌شوی، احساس می‌کنی پزشک محترم عجله دارد. باید تندتند همه آنچه از پیش آماده کرده‌ای بگویی. پزشک چیز زیادی از تو نمی‌پرسد و توضیحی هم درباره تشخیصش نمی‌دهد. وقت داری یکی دو پرسش هم بپرسی، اما اگر بیشتر وقتش را بگیری، به تو می‌فهماند که وقت رفتن است. خیلی وقت‌ها اگر برای یک ناراحتی خاص به دو یا سه پزشک مراجعه کنی، هر کدام تشخیص متفاوتی دارند. آشکار است که اگر پزشک موظف باشد زمان مشخصی را صرف معاینه هر بیمار کند و در زمان بین معاینه دو بیمار لحظاتی استراحت کند، به یقین تشخیص درست‌تری خواهد داشت. این آرامش برای خود پزشک هم خوب است. خیر خوب این است که بسیاری از پزشکان در مطب خود دستگاه کارتخوان دارند، اما خیر بد این است که این دستگاه‌ها غالباً خراب است. نه، واقعاً همین‌طور است، فکرتان جای بد نرود. مشکل اصلی این است که این کارتخوان‌ها از آن مدل‌های بی‌سیم است و مخصوص فروشنده‌های دوره‌گرد! حالا این کارتخوان در مطب پزشک چه کار می‌کند، معلوم نیست. لابد پول‌ها به حساب شخص دیگری می‌رود تا در محاسبات مالیاتی لحاظ نشود.

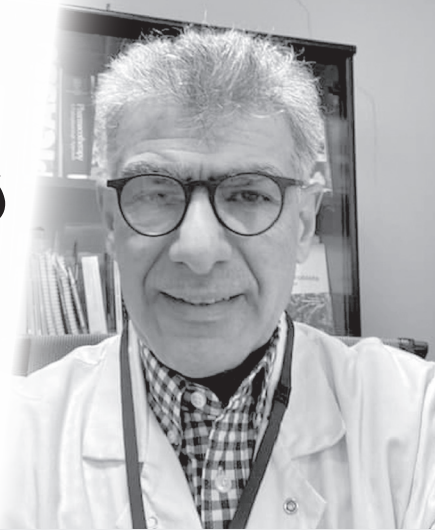
وقتی از مشکلات درمان حرف می‌زنیم، روی سخنانمان با یک صنف یا دسته‌ای از آدم‌ها نیست. در اینجا نقد بر عملکرد ساختارهاست. اگر نقضی وجود دارد به مجموعه نظام بهداشت و درمان برمی‌گردد. چندی

پیش با یک پزشک بسیار شریف گفت‌وگو می‌کردم. برخلاف تصور این فرد که خود فعال حوزه اجتماعی است، به‌صورت تلویحی از دریافت مبالغ خارج از روند معمول توسط پزشکان دفاع می‌کرد، با این توجیه که بیمه‌ها تعهداتشان را با تأخیر انجام می‌دهند. واقعیت این است که پزشکان هم با مشکلاتی روبه‌رو هستند، ولی همه این‌ها دلیلی برای انجام اعمال خلاف قانون نیست، همان‌طور که بخش بسیار کوچکی از شاغلان در این حرفه خلاف عرف عمل می‌کنند. دلیل همین تخلفات هم ناکارآمدی در قانون‌گذاری و اجرا و نظارت است.

پزشک جوانی که در یکی از بیمارستان‌های خصوصی، مرکز کرونا، کار می‌کند نقل می‌کرد که مدیر بیمارستان او را احضار کرده و درباره اینکه به‌اندازه کافی بیماران را بستری نمی‌کند از او توضیح خواسته و اهمیت «اقتصاد بیمارستان» را به او یادآوری کرده است. بیره نیست اگر بخش عمده مشکلات درمانی کشور را ذیل مبحث «کالایی شدن درمان» در نظر بگیریم. هنگامی که پزشکان سهامدار بیمارستان باشند ممکن است این شائبه پیش بیاید که بخشی از روند درمان بیمار تحت تأثیر اقتصاد بیمارستان باشد.

در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته رابطه پزشک و بیمار، تنها رابطه درمانگر و درمان‌پذیر است و مسائل مالی به عهده دولت یا بیمه‌ها است. آیا اجرای چنین روشی در ایران امکان‌پذیر است؟ به فرض اگر همه بیمارستان‌ها دولتی شود آیا مشکلات کمتر می‌شود؟ با توجه به ناکارآمدی نهادهای دولتی در ایران به نظر می‌رسد این روند معضلی را به معضلات پیشین می‌افزاید. هرکسی که راهش به بخش اورژانس بیمارستان‌های دولتی افتاده باشد، می‌داند که باید صبر ایوب داشته باشد تا پزشکی سر برسد و درباره بیماری توضیح مختصری بدهد. بیمار بی‌نوا تصور می‌کند کار اشتباهی کرده که آمده بیمارستان و وقت شریف کادر درمان را گرفته است. بدتر از آن زمانی است که یک پزشک در حلقه دانشجویانش بر بستر بیمار حاضر می‌شود و پزشکان جوان به بررسی ابعاد مختلف بدن و اندام‌های بیمار می‌پردازند! بعد اصطلاحات پزشکی را با یکدیگر ردوبدل می‌کنند و در میان بهت بیمار و همراهانش بدون هیچ توضیحی می‌روند. در بسیاری از کشورها استفاده از بدن بیمار برای آموزش و پژوهش تنها ذیل مقرراتی سخت‌گیرانه امکان‌پذیر است.

باید تدبیری اندیشیده شود که فرد بیمار، به‌جز درد بیماری رنج و مرارت دیگری نداشته باشد. شوربختانه آنچه در این اوضاع و احوال رخ می‌دهد با وضع مطلوب فاصله زیادی دارد. وقتی راهتان به بیمارستان‌های دولتی و خصوصی می‌افتد، مشکلات عدیده درمان را به‌عینه درک خواهید کرد. وضعیتی که همه به آن عادت کرده‌ایم و گاهی فکر می‌کنیم امری غیرطبیعی نیست. قدم نخست برای رسیدن به حقوق فردی شناختن آن حقوق است. ■



# نظام سلامت، حقوق بیمار و وجدان جامعه

## بحثی درباره حقوق فراموش شده بیمار در گفت‌وگو با ایرج سبحانی

چشم‌انداز ایران: بر اساس اصل ۲۹ قانون اساسی منشور حقوق بیمار در ایران<sup>۱</sup> دولت مسئول ارائه مطلوب خدمات برای آحاد جامعه به منظور تأمین سلامت جسمی، روانی، معنوی و اجتماعی هر فرد است. دولت موظف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت‌های مالی را برای یک‌یک افراد کشور تأمین کند. طبق این منشور اطلاعات باید به نحو مطلوب و به میزان کافی در اختیار بیمار قرار بگیرد.

ایرج سبحانی، متخصص دستگاه گوارش و فوق تخصص در سرطان‌های دستگاه گوارش و اسناد دانشگاه علوم پزشکی در دانشکده پزشکی پاریس ۱۲ (شرق پاریس، کرتی) در این شماره درباره حقوق بیمار و وظایف وزارت بهداشت و درمان، نقش دانش، فناوری و نوآوری در زمینه سلامت فردی و اجتماعی و نقش بیمه‌ها به پرسش‌های چشم‌انداز ایران پاسخ می‌دهد. گفت‌وگوی زیر را عبدالله امینی انجذانی<sup>۲</sup> انجام داده است.

به نحو مطلوب و به میزان کافی به بیمار، انتخاب و تصمیم‌گیری آزادانه برای درمان، احترام به حریم خصوصی بیمار (حق خلوت) و رعایت اصل رازداری و دسترسی به نظام کارآمد رسیدگی به شکایات جزو حقوق پایه تلقی شده‌اند.

در کشور فرانسه، برای اولین بار لایحه‌ای در سال ۲۰۰۴ تحت عنوان ۱۰۱ اصل برای درمان بیماران مبتلا به سرطان به مجلس برده شد. این اصول نهادینه شده‌اند. هر اصلی در چند قرارداد جزئی تعریف شده و هر جزئی تعیین حق و تکلیفی می‌کند. در سال ۲۰۰۵ پس از بررسی‌های رایج و لازم نمایندگان مردم در مجلس و در سنا، لایحه را تصویب کردند و برنامه اجرایی آن در مجله رسمی جمهوری فرانسه منتشر شد.<sup>۳</sup> آن اصول رکن‌های مختلف دارند. یکی مربوط به سیاست پیشگیری است؛ یعنی دولت وظیفه دارد اهمیت پیشگیری از بیماری‌های سرطانی را به جامعه تفهیم کند. این تفهیم از کانال‌های رسمی و به کمک برنامه‌های آموزشی که مبتکرشان همان کارورزان سیستم بهداشت و درمان هستند انجام می‌شود؛ البته در صورت لزوم از حمایت مدارس و دانشگاه‌ها و حتی شرکت‌های بیمه یاری می‌گیرند.

محور دیگر اطلاع‌رسانی به شهروندان است تا بدانند در زمینه این بیماری‌ها از چه امکانات تشخیصی زود هنگام، چه درمان‌های رایج یا ویژه و در کدام کارگاه پزشکی یا مرکز درمانی یا در کدام شهر یا حتی در کدام منطقه بهره‌مند می‌شوند. مسئولین درمانی کشور موظف‌اند به اطلاع عموم برسانند که چه نوع سرطان‌هایی رایج بوده و چگونه قابل تشخیص و درمان هستند، به طوری که شهروند بتواند اگر لازم بود به آن مراکز مراجعه کند. عمیق‌تر از این همه ما می‌دانیم مراکز هستند که در زمینه‌های خاصی تحقیقات می‌کنند و پیش‌تر از دیگران در زمینه تشخیص، درمان و مدیریت سلامت، نوآوری می‌کنند. طبیعی است این مراکز دسترسی علمی و کاربردی ساده‌تری در زمینه‌های فوق تخصصی دارند. انتقال این اطلاعات از طریق مسئولان و از کانال‌های متفاوت و رایج در دسترس عموم قرار می‌گیرد. اطلاع‌رسانی در شبکه مدار بسته مطب یا کارگاه‌ها، از طریق ویدیویی یا

### بیمار باید در جریان چه اطلاعاتی از سوی پزشک قرار بگیرد؟ محدوده انتخاب بیمار برای دریافت خدمات سلامت تا چه حدی در نظام پزشکی ایران تعریف شده است؟

«ارتقای سطح آگاهی در جامعه و احساس مسئولیت فعالان خدمات سلامت برای تأمین سلامت جامعه است. هدف از منشور حقوق بیمار، اطمینان از مراقبت کافی بیماران بوده و اجرای آن می‌تواند به ارتقای کیفیت مراقبت‌های بهداشتی و درمانی منجر شود. بر اساس منشور حقوق بیمار در ایران، افراد باید در جریان اطلاعاتی از سوی پزشک قرار بگیرند.

حقوق بیمار بر اصول کلانی استوارند که خود در جزئیاتی باید تعریف شوند. هر کشور یا هر دولتی می‌تواند تعریفی از اصول کلان ارائه کند و بگوید حقوق بیمار مثلاً بر پنج، شش یا ده محور استوار است. برای هر محوری نیز بندها و تبصره‌هایی بیاید که نظام پزشکی، کارگاه‌ها، ساختارهای بیمه و کارورزهای پزشکی و کانون‌های درمانی موظف به رعایت آن شوند. به عبارت دیگر، نمایندگی سیاسی و قانون‌گذار کشور با تکیه بر مشروعیتش، هم نقش تعریف این حقوق را دارد، هم نقش ناظر بر آن به طوری که تکلیف بازوهای دولت و مجریان اجتماعی و حرفه‌ای مشخص و شفاف باشند. برای عینی‌تر کردن بحث با چند مثال وارد جزئیات شویم. در ایران، دریافت مطلوب خدمات سلامت، انتقال اطلاعات



آفیش و غیره ممکن است؛ البته اطلاعات دسته‌بندی می‌شوند. بخشی از آن‌ها اطلاعات عمومی‌اند که از طریق جراید و رسانه‌ها قابل توزیع و توجیه هستند، مانند همین کاری که من و شما در حال انجام آن هستیم. خواننده این گفت‌وگو می‌تواند اطلاعات مربوط به زمینه‌های روند تشخیص، امکانات درمانی، هزینه‌ها و پیامدهای رقابت پس از درمان را خود به تصویر بکشد. نقش مقام یا کانون مرجع در کشور برای درک درست و شفاف از آنچه‌ها و بیماری نامیده می‌شود و آنچه مربوط به خدمات یا هزینه و عارضه‌های آن است اهمیت زیادی دارد.

## چرا آگاهی بیمار از «روند درمان بیماری» مهم است؟

«هنگام مراجعه به پزشک یا مرکز درمانی اولین پرسشی که مطرح می‌شود این است: «مشکل من چیست؟» این یکی از شایع‌ترین پرسش‌های مطرح‌شده از سوی بیمار است، اما پاسخ به این پرسش مستلزم گذر از چند مرحله است. در منشور وزارت بهداشت و درمان ایران تأکید شده است که اطلاعات باید به نحو مطلوب و به میزان کافی در اختیار بیمار قرار بگیرد.

پزشک به‌عنوان ارائه‌دهنده خدمات درمانی و بیمار به‌عنوان دریافت‌کننده هر دو در انتظار بهترین نتیجه درمان هستند. برای این منظور و دستیابی به روش‌های مؤثر راهکارهایی پیشنهاد می‌شود: به‌عنوان مثال در

فرانسه در بخش تشخیص بیماری‌های سرطانی، همان‌طور که گفته شد، منشوری به‌منظور اتخاذ سیاست‌های مؤثرتر برای مقابله با انواع سرطان‌ها ارائه شده است تا جامعه را با آموزش نسبت به پیشگیری و غربال‌گری آشنا کند. همچنین در این منشور تلاش شده تا بیمار با روش‌های دسترسی به بهترین امکانات درمانی آشنا شود. آشنایی بیمار با روش‌های نوین درمان از دیگر اهداف این طرح بوده است. تلاش شده پاسخ‌های سهل و مناسب به سؤالات رایج طراحی شود. بیمار چگونه و در چه زمان و توسط چه فرد یا افرادی باید در جریان روند بیماری خود قرار بگیرد؟ روند تشخیص بیماری چه مرحله‌ای دارد و تا پیش از تعیین نوع درمان چه مرحله‌ای باید طی شود؟ پس از مراحل تشخیص بیماری، روش و نوع درمان چگونه مشخص می‌شود؟

بهرتر است بیماری‌ها را هم سه دسته کنیم و برای هرکدام توضیحی دهیم. دسته اول بیماری‌هایی هستند که با رایج‌اند یا به‌طور مقطعی به اوج رسیده‌اند، مانند کرونا. فرضیه پزشک استوار به علائم بالینی و با توجه به وضعیت جغرافیایی یا زمانی شکل می‌گیرد. دسته دوم بیماری‌هایی یا حتی وضعیتی هستند که علائم آن‌ها جای شک و تردید نمی‌گذارد. مثلاً سکنه مغزی یا حاملگی. برای این دو دسته از بیماری‌ها، پزشک فقط دنبال نتیجه آزمایش است تا تنها فرضیه یا فرضیه محتمل‌تر را تأیید کند. مثلاً برای کرونا تقاضای تست پی.سی.آر می‌کند و به دنبال کووید-۱۹ می‌گردد، برای سکنه مغزی از ام.آر.آی مغز و برای اثبات حاملگی از تست خونی یا سونوگرافی رحم کمک می‌گیرد. دسته سوم بیماری‌هایی هستند که بغرنج و پیچیده‌اند. برای این بیماری‌ها پزشک مجبور است با دیگر همکاران خود در زمینه تشخیص و تعریف استراتژی درمان مشورت کند. از جمله این بیماری‌ها سرطان‌ها هستند.

در فرانسه طبق لایحه مصوبه در سال ۲۰۰۴ یک متخصص به‌تنهایی نمی‌تواند استراتژی درمانی بیماری‌های سرطانی را تعریف کند و تصمیم‌گیرنده واحد باشد. ولو اینکه آن شخص پزشک فوق تخصص سرطان باشد، زیرا استراتژی درمان روش‌های مختلف درمان را دخیل می‌کند. شیمی‌درمانی و پروتودرمانی روش‌های درمان هستند. پروتودرمانی در حیطه تخصص رادیوتراپیست و جراحی در حیطه تخصص جراح است. در جراحی نیز زیرزمینه‌های تخصصی داریم. جراحی‌های فوق تخصص سرطان روده، کلیه و ریه به جراح‌های متخصص گوارش، کلیه و ریه اختصاص می‌شوند. چنانچه بیماری مربوط به هرکدام از این اعضا باشد باید جراح متخصص در شوری با حضور متخصص رادیولوژی و شیمی‌درمانی و متخصصین دستگاه مربوطه حضور پیدا کند. حضور رادیولوژیست نیز لازم است، چون برخی از این تشخیص‌ها نیاز به دقت بالایی رادیولوژی دارد تا به جزئیاتی از جمله تشخیص سطح پیشرفت سرطان با دقت بالا توجه شود. روند و تقدم و تأخر وسیله درمانی متناسب با این

مشاوره دخیل و در تصمیم نهایی استراتژی درمان تأثیرگذار است.

نهایتاً دستورالعملی که منعکس‌کننده پروژه استراتژی درمانی است تحریر می‌شود. این دستورالعمل با ذکر نام یک پزشک که عموماً پزشک مرجع بیمار است و با تهیم بیمار و ترجیحاً با حضور شخص یا اشخاص معتمدش وارد مرحله اجرایی می‌شود. به این ترتیب با آگاهی به حدود صحت و سقم تشخیص، روند درمان، عوارض جانبی این روند و فرایند درمان در یک یا چند جلسه یک برنامه دقیق درمانی برای بیمار تعریف شده و در اختیارش قرار می‌گیرد. اگر لازم بود در روند مثلاً یک‌ماهه، دو‌ماهه، سه‌ماهه یا چندماهه یا چندساله، باز جلسات این چنینی تشکیل می‌شود؛ یعنی در صورت لزوم پزشک‌های متخصص باز دور هم جمع می‌شوند و تصمیم جدید متناسب با وضعیت روز بیمار می‌گیرند و دوباره طی جلسه‌ای مریض و اطرافیان او توجیه می‌شوند. همه این مراحل در پرونده بیمار ثبت می‌شود و اطلاعات مربوطه در اختیار بیمار و پزشک معالج خانوادگی او قرار می‌گیرد.

## روند تشخیص و درمان بیماری شامل چند مرحله است؟

«به‌منظور ساده و کوتاه‌تر کردن بحث، در روند بیماری، سه مرحله را تعریف می‌کنیم. مرحله اول علائمی است که خود مریض ارائه می‌دهد. این علائم می‌تواند متفاوت و متعدد باشد؛ مانند درد، خونریزی، تب، اسهال، تغییر رنگ پوست یا سفیدی چشم و دیگر علائم. اطلاعات مربوط به بروز علائم بیمار که تا قبل از مراجعه به پزشک تعریف نشده یا قابلیت دسته‌بندی عمومی ندارند. بیمار با یک‌سری علائم به پزشک مراجعه می‌کند؛ یعنی اولین برخورد مریض با کارگاه درمانی و با پزشک به استناد علائم بالینی او صورت می‌گیرد. این اطلاعات حائز اهمیت هستند. پزشک این علائم را جمع‌آوری کرده و در مرحله دوم علائمی بالینی که خود کشف می‌کند مانند معاینه ناحیه شکم، قلب و ریه به آن اضافه می‌کند. پزشک متناسب با اطلاعات دریافت‌شده در صورت لزوم با دسترسی به آزمایش‌هایی که تجویز خواهد کرد به تشخیص می‌رسد. این روند گذر از علائم تا تشخیص مهم‌ترین روند کار پزشک درباره بیمار است. شاید اصل سوءتفاهمی که عموماً بین بیمار و پزشک پیش می‌آید ریشه در همین مرحله دارند. سپس در مرحله سوم، با توجه به شرح حال روند زمانی این وضعیت که بیمار یا اطرافیان او به پزشک می‌دهند، پزشک فرضیه‌هایی را مدنظر می‌گیرد و با کمک آزمایش‌ها آن‌ها را تا سطح اثبات بررسی می‌کند. آزمایش‌های فرابالینی مثل آزمایش‌های بیولوژیک یا رادیولوژی برای تأیید یا ابطال فرضیه اصلی یا افتراقی به کار می‌آیند. می‌بینید که این پروسه‌ای است که در زمان و در فضا قابل تعریف است. به‌عبارت دیگر، پزشک حتماً در همان بار اول تشخیص دقیق ندارد و بنا بر حدس و احتمالات تصمیم‌هایی می‌گیرد.

«**هنگام مراجعه به پزشک یا مرکز درمانی اولین پرسشی که مطرح می‌شود این است: «مشکل من چیست؟» این یکی از شایع‌ترین پرسش‌های مطرح‌شده از سوی بیمار است، اما پاسخ به این پرسش مستلزم گذر از چند مرحله است. در منشور وزارت بهداشت و درمان ایران تأکید شده است که اطلاعات باید به نحو مطلوب و به میزان کافی در اختیار بیمار قرار بگیرد**»



باید توجه داشت که تشخیص پزشک از دقت نسبی برخوردار است. طبیعی است که دقت تشخیص می‌تواند صد درصد باشد؛ اما این قاعده نیست. مثلاً فرض کنید بیماری گزارش از مشاهده خون در مدفوع خود داده و پزشک مبادرت به آزمایش کولونوسکوپی می‌کند. به کمک این آزمایش در ناحیه چپ روده بزرگ ضایعه تومورال مشاهده شده است. تا این مرحله پزشک مشکوک به وجود غده‌ای سرطانی، خوش خیم یا عارضه‌ای نادر است.<sup>۴</sup> با برداشتن نمونه‌ای از مخاط مشکوک و احتمالاً از مخاط سالم (به منظور مقایسه) و ارسال نمونه‌ها به بخش پاتولوژی (آسیب‌شناسی میکروسکوپی)، پزشک پاتولوژیست با مشاهده سلول‌های سرطانی، زیر میکروسکوپ نظر به وجود غده بدخیم می‌دهد؛ لذا پزشک به کمک آزمایش صورت گرفته می‌تواند به تشخیص دقیق برسد. او با کمک پاتولوژیست دو تشخیص افتراقی پیشین را رها کرده و به مرحله درمان سرطان روده وارد می‌شود.

تشخیص‌های پزشکی همیشه دقتشان این چنین نیست. در اکثر بیماری‌ها تشخیص نسبی است. این نسبیت می‌تواند تا حد معقولی به درمان بسیاری از بیماری‌های رایج سرعت ببخشد. مثلاً زمستان است و آنفلوآنزا بسیار رایج. با علائم اولیه آنفلوآنزا پزشک حتی بدون مبادرت به تجویز تست‌های اضافی، تشخیص آنفلوآنزا داده و توصیه‌ها و روش‌های درمان‌هایی در اختیار مریض می‌گذارد که هم مناسب و هم کم‌هزینه بوده و هم در اکثر موارد کافی است؛ البته وقتی با بیماری‌های بسیار حاد و مهلک یا با لزوم استفاده از امکان درمانی پرخطر یا با هزینه زیاد مواجه هستیم، تشخیص صد درصدی ضروری است. در کشورهای منظم و پیشرفته اطلاعات مربوط به این پروسه و روند در اختیار مریض قرار می‌گیرد؛ یعنی مریض درباره نسبی بودن روند تفهیم می‌شود. از لحاظ درکی و تفهیمی و همچنین حقوقی، این روند می‌بایست از ذهن پزشک خارج شده و به شکلی عینیت پیدا کند. مثلاً به شکل نوشتار. خود پزشک در نوبت‌های بعدی با بازخوانی همین نوشتار روند طی شده را ارزیابی و نقد می‌کند، زیرا حافظه پزشک خطاپذیر است و هم چنین این نوشته به منظور پیشگیری از هر نوع سوء تفاهم در پرونده بیمار ثبت می‌ماند. این روند مستور شده باید به شکل شرح حال در اختیار بیمار قرار بگیرد.

**پس منظور از منشور وزارت بهداشت و درمان که تأکید بر قرار دادن کافی اطلاعات به میزان مطلوب در اختیار بیمار بوده، همین است؟ یعنی باید بیمار در جریان کامل تشخیص نوع بیماری و نحوه کامل درمان قرار بگیرد؟**

«همین طور است، اما تا چه اندازه این سنت

هیچ مشکلی نیست اگر این روند تشخیصی حتی نسبی در اختیار مریض قرار بگیرد. تا مریض بتواند آن طور که صلاح دیدش است بازبینی کند که آیا روند اتخاذ شده از استاندارد رایج و معقول بهره گرفته یا نه، تا بتواند به رابطه اطمینان و عمق بیشتری بدهد. پزشک نیز وقتی را که به منظور همکاری با بیمار برای تهیه شرح حال توجیهی و تفهیمی می‌گذارد در مراحل بعدی به علت سرمایه‌گذاری بر اعتماد و شفافیت به شکل طبیعی و معقولی باز زنده می‌کند.

### منظور این است که بیمار یا نزدیکانش حق دسترسی به پرونده داشته باشند؟

«بله. از ابتدای روند تشخیص و آزمایش‌های تکمیلی، نظر و توانایی تشخیصی و درمانی پزشک به شکل منسجم و قابل فهم در اختیار مریض قرار بگیرد. در واقع برگه‌های هر ویزیت و هر مرحله با توجه به خصوصیات که ذکر شد تکه‌های پرونده‌اند. این اجزا اگر همانی باشند که به‌طور شفاف در اختیار کارگاه درمانی و در اختیار پزشک‌اند، باید در اختیار بیمار قرار گیرند تا نیازی به اقدام اضافی نباشد؛ البته به لحاظ تکنیکی بودن و نامفهوم بودن بعضی نت‌های تکنیکی که وسیله یا ابزار کار درمانی پزشک یا جراح هستند، نیازی به انتقالشان به بیمار نیست. جالب است بدانید در بسیاری موارد برخی پزشکان دست و دل بازی بیشتری نسبت به انتقال این نوع اطلاعات نامفهوم دارند، در صورتی که پدیده خیلی ساده‌تر است.

درباره همان مثالی که در ابتدا آوردم دو روایت شرح حال بیمار را مقایسه کنید: ۱. مریضی با فلان سن و جنسیت و سابقه بیماری و علائمش (مثلاً اسهال خونی) مراجعه کرده و سپس آندوسکوپی شده و پس از نمونه‌برداری از ضایعه، مشکوک به سرطان شده است. سپس تشخیص سرطان روده

رعایت می‌شود جای تأمل دارد. پرونده‌های زیادی برای نظرخواهی دوم یا سوم از ایران به دستم می‌رسد. گاهی شگفت‌انگیز است، مشاهده مدارک به زبان انگلیسی یا شبه‌انگلیسی در بسیاری موارد تاپ نشده یعنی با خط ناخواناست. احتمالاً هیچ‌کس جز خود نگارنده توانایی رمزگشایی ندارد. طبیعی است چنین نوشته‌ای برای مریض مفهوم نیست. مراد قانون‌گذاری که آن منشور را قانونمند کرده این است که شرح حال تشخیصی و درمانی به زبان رایج و قابل فهم مریض باشد؛ یعنی به زبان فارسی خوانا و رایج کشور به شکل نوشتار یا به شکل جزوه یا مثلاً ویدئو یا کاست ارائه شود. به هر حال به هر شکلی که عنوان شود باید اطلاعات طوری در اختیار قرار بگیرد که اولاً مریض بتواند از بیماری خود مطلع شود. دوماً، اگر لازم بود نظر دوم یا سومی بخواهد. هرچه مسائل پیچیده‌تر و تخصص‌ها دقیق‌تر می‌شوند، زیادتیر با این پدیده نظر دوم و سوم مواجه هستیم. این روند در ایران نیز، کشوری که با جهان باز و شفاف در ارتباط است بسیار رایج شده است. با این‌همه، نقص عمومی این است که در بسیاری موارد هیچ‌گونه بیوستگی و همگونی میان علائم و روند تشخیصی مشاهده نمی‌شود. علت این است که بیمار به این حق خود در این زمینه آگاه نیست یا توان جمع‌آوری درست پرونده خود را ندارد. اساس ناهنجاری در پرونده بیمار، ابتکار یک‌جانبه او (بیمار یا اطرافیان) در تعیین دادن به روند تشخیصی - درمانی (پزشک معالج) و مستقل از همکاری و همکاری و توانایی مشاوره‌ای او (پزشک یا ساختار درمانی) است. صرف نظر از این، ناهماهنگی خود نوعی بی‌اعتمادی میان مریض و پزشک ایجاد می‌کند.

درواقع باید نگاه هر دو طرف نسبت به این رابطه کمی تغییر کند. نه برای بیمار و نه برای پزشک،

بزرگ قطعی شده و نهایتاً به جراح ارجاع داده شده و برنامه آتی او که شیمی درمانی تکمیلی است، برنامه زمان‌بندی شده است؛ ۲. مریضی با فلان سن و جنسیت و سابقه بیماری و علائم (مثلاً اسهال خونی) مراجعه کرده، آندوسکوپی آدنوکارسینما نشان داده است. مریض به سارجن ارجاع داده شد. پس از کالکومی ناحیه چپ روند آدجوانت‌تراپی با استفاده از فالوکس شروع خواهد شد.

طبیعی است روایت اول درک‌پذیرتر است و روایت دوم اصلاً مفهوم نیست. نبود اطلاعات فهم‌پذیر باعث ایجاد سوء تفاهم و کاهش شفافیت است. شاید باید یادآور شد که علت اصلی این ناهنجاری در ایران نبود فرصت و حوصله کافی پزشکان در ترسیم روند توجیهی و تفهیمی برای بیمار است. بهبود این وضع، هم به نفع بیمار است و هم پزشک.

**در منشور حقوق بیمار «حق انتخاب آزادانه دریافت خدمات سلامت برای بیمار» مشخصاً ذکر شده است. آیا این تنها در چارچوب انتخاب پزشک یا مرکز ارائه‌دهنده خدمات است یا دربرگیرنده پذیرش درمان‌های پیشنهادی هم است؟**

بله. هدف این است که شهروند بتواند در زمینه‌های متنوعی حق انتخاب داشته باشد؛ از قبیل انتخاب پزشک معالج و مرکز ارائه‌کننده خدمات سلامت در چارچوب ضوابط؛ انتخاب و نظرخواهی از پزشک دوم به‌عنوان مشاور؛ شرکت یا عدم شرکت در هرگونه پژوهش، با اطمینان از اینکه تصمیم‌گیری وی تأثیری در تداوم و نحوه دریافت خدمات سلامت نخواهد داشت؛ قبول یا رد درمان‌های پیشنهادی پس از آگاهی از عوارض احتمالی ناشی از پذیرش یا رد آن مگر در موارد

خودکشی یا مواردی که امتناع از درمان شخص دیگری را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. اعلام نظر قبلی بیمار در مورد اقدامات درمانی آتی در زمانی که بیمار واجد ظرفیت تصمیم‌گیری می‌باشد ثبت و به‌عنوان راهنمای اقدامات پزشکی در زمان فقدان ظرفیت تصمیم‌گیری وی با رعایت موازین قانونی مدنظر ارائه‌کنندگان خدمات سلامت و تصمیم‌گیرنده جایگزین بیمار قرار گیرد. همچنین شرایط انتخاب و تصمیم‌گیری شامل انتخاب و تصمیم‌گیری بیمار باید آزادانه و آگاهانه، مبتنی بر دریافت اطلاعات کافی و جامع باشد و

پس از ارائه اطلاعات، زمان لازم و کافی به بیمار برای تصمیم‌گیری و انتخاب داده شود.

در جهان امروز میان پزشک و کادر درمانی و بیمار رابطه‌ای پیچیده برقرار است که آشنایی (بیماران و پزشکان) هر دو طرف به حقوقشان را لازم می‌کند. بر اساس این رابطه پزشک مکلف است از تمام استعداد و قابلیت‌های خویش در معالجه بیمار بهره‌گیرد، اما بر اساس این رابطه بیمار هم دارای وظایفی است. به‌طور خلاصه وظیفه بیمار در چارچوب عرضه و تقاضای کالای درمانی رعایت احترام، حفظ دستمزد و پرداخت هزینه درمان و خدماتی است که پزشک و ساختار پزشکی ارائه می‌دهند. این خدمات هم عموماً در اکثر کشورها تحت پوشش بیمه‌ها ارائه می‌شوند. برای گذر از ابعاد اخلاقی و اقتصادی وظیفه اصلی هر دو (بیمار و پزشک) حفظ شفافیت نسبت به وضعیت خود بیمار و روند بیماری است. چنانچه در ارائه علائم بیماری شک و شبه‌های باشد یا داده‌های مربوط به‌طور دقیق به پزشک منتقل نشوند، تصمیم‌گیری‌اش می‌تواند توأم با خطا باشد، بنابراین صرف نظر از مسئله اقتصادی، شفافیت در رابطه بین پزشک و بیمار اعم از گفتن تمام و کمال علائم و داستان بیماری، چگونگی تحول آن و ذکر استفاده احتمالی از داروها (حالا چه مریض خودسر داروها را مصرف کرده باشد یا مستند به تجویز پزشک) ضروری است. در یک کلام، باید تمام معضلاتی که مربوط به بیماری است مطرح شود.

**مفهوم شفافیت در رابطه بیمار و پزشک چیست؟**

اولین انتظار بیمار بهره‌گیری از وقت و حوصله کافی برای رسیدگی به وضعیت اوست؛ یعنی پزشک باید برای درک علائم بیماری به اندازه کافی حوصله و وقت صرف کند و

**اولین انتظار بیمار بهره‌گیری از وقت و حوصله کافی برای رسیدگی به وضعیت اوست؛ یعنی پزشک باید برای درک علائم بیماری به اندازه کافی حوصله و وقت صرف کند و برای کندوکاو جایگزینی بیماری در یکی از فایل‌های تعریف‌شده بیماری و چرایی اقدام به طرح آزمایش‌های جانبی برای افزایش تشخیص، توضیحات لازم را به بیمار بدهد**

برای کندوکاو جایگزینی بیماری در یکی از فایل‌های تعریف‌شده بیماری و چرایی اقدام به طرح آزمایش‌های جانبی برای افزایش تشخیص، توضیحات لازم را به بیمار بدهد. در وهله اول باید آینه‌ای بین بیمار و پزشک جای داده شود که هر دو از شفافیت یکدیگر بهره‌گیرند. در وهله دوم، دقت پزشک اهمیت دارد که خود تابعی است از دانش و فناوری او و امکاناتی که سیستم پوشش پرداختی در اختیار بیمار می‌گذارد. این روند میل به تشخیص با دقت صد درصدی است، بنابراین شفافیت متقابل از جانب پزشک آشکار گذاشتن دانش

و فناوری به‌روز شده اوست، ولو اینکه این وظیفه بیشتر متوجه ساختارهای نظارت بر تعلیمات است.

**جنبه‌های مختلف اصل رازداری پزشکان چیست؟**

پزشک به لحاظ احساس مسئولیت اخلاقی و حرفه‌ای در قبال بیمار خود و بر اساس معاهده پزشکی ۱۹۹۸ ژنو حافظ اسرار و رازدار بیمار هم هست. مهم‌ترین حق بیمار پس از دستیابی به امکان درمان، حق محفوظ نگاه داشتن راز بیماری است. محفوظ نماندن اسرار اعتماد لازم و زیربنای رابطه شفاف را خدشه‌دار می‌کند. این مسئله‌ای پایه‌ای است، حتی در مورد بیماری‌های خطرناک که جنبه واگیر دارند، پزشک نمی‌تواند به‌طور خودسر اطلاعات را در دسترس دیگران بگذارد. در صورت لزوم با اصرار خود پزشک است که بیمار خود اطلاعات لازم را در اختیار اطرافیان می‌گذارد. همچنین در محیط کار چنانچه بیماری ناتوان از انجام احسن کارش بود، پزشک معالج وظیفه ندارد که به کارفرما اطلاعات خصوصی بیمار را منتقل کند. به همین منوال در رابطه با مؤسسات قرض‌دهنده یا اخذ وام از بانک‌ها چنین تکلیفی بر پزشک معالج نیست. همه این قواعد به منظور حمایت از بیمار وضع شده‌اند. پزشک به هیچ وجه حق ندارد بدون توافق خود مریض به‌طور مستقیم مبادرت به انتقال اطلاعات کند. در صورت لزوم این کار غیرمستقیم یعنی از طریق خود بیمار صورت می‌گیرد. لازمه این روند درک درست از پدیده و توافق بیمار و همکاری پزشک برای تهیه شرح حال و انتقال آن به خود بیمار است.

**تکلیف بروز خطا یا قصور پزشکی چگونه است؟**

اگر در دنیای پزشکی هدف استفاده احسن از داده‌ها، دانش و فرآورده‌های به‌روز علمی و هنر پزشکی باشد، تضمین کامل نسبت به خروجی کالای پزشکی نیست. دلیل آن هم این است که امور بسیار تخصصی شده، به‌طوری‌که امروز پزشک بر همه اموری که مربوط به درمان می‌شود تصدی ندارد.

فرض کنید نیت جراحی برداشتن توموری از ناحیه روده بزرگ باشد. پزشک موظف است بیمار خود را در جریان عوارض احتمالی جانبی این عمل بگذارد. او متعهد به اطلاع‌رسانی است. امروز به علت روابط بسیار اتوماتیک و ماشینی و سرعت وقایع و ندادن وقت مناسب برای توضیحات و پیشگیری از رخدادهای جانبی، در بسیاری از موارد چک‌لیستی را به مریض می‌دهند که خواننده و امضا کند. در واقع هدف از این کار پوشش حقوقی عرضه کالای درمانی است و در بسیاری از موارد از فلسفه تفهیمی دور است. مریض‌ها هم آیتم‌های نامفهوم را تأیید کرده و امضای آن طرف قراردادی با پزشک می‌شوند؛





مانند هر قراردادی مریض پس از کسب اطلاع کامل، باید موافقت خود را ثبت کند، اما چه بسا رابطه از بالا به پایین رایج کنونی میان پزشک و بیمار با نفس قرارداد متعادل و شفاف کمی زاویه داشته باشد.

هنگام بروز اتفاقی ناگوار، ناخواسته و دور از انتظار گاهی میان تشخیص بین خطای پزشک یا قصور پزشکی مشکل ساز است، اگر بیمار به طور کامل تفهیم نشده باشد. خود تفهیم نکردن بیمار را می توان جزء قصور گذاشت. بیمار هم باید خودش علاقه مند به درک نسبی عملکرد پزشک و عواقب احتمالی آن باشد. اگر خود او در وضعیت روحی مناسب برای تفهیم نیست باید کسی از اطرافیان این مسئولیت را بپذیرد و با کمک از تیم درمانی بیمار تفهیم شود. شکایت هایی که بیماران از پزشک دارند اکثراً مربوط به صرف نکردن وقت کافی برای تفهیم است.

پزشک از جانب بیمار اجازه اقدام به تشخیص و درمان دارد و از طرفی اخلاقاً مسئول رعایت جان و سلامت اوست. موافقت بیمار و تن دادن به روند درمان وظایف پزشک را کمتر نمی کند. در صورت بروز تضاد، خسارت درمان بر عهده پزشک یا ساختار درمانی است؛ البته در زمینه هایی عموماً پزشک محکوم نمی شود؛ هنگامی که علم یا فناوری به روز شده راه حل شناخته شده ای برای معضل درمان ندارند و اقدام به درمان مشمول قوانین تحقیقات یا آزمون می شود؛ البته مقررات ورود به میدان آزمون و تحقیق بسیار سخت تر است و حقوق بیمار بیشتر مورد توجه قرار گرفته شده است.

### درواقع حقوق بیمار به نوعی زیر مجموعه حقوق شهروندی است.

«من فکر می کنم باید فراتر از این ها برویم؛ یعنی مراقبت از شرایط اقلیمی و جوئی که شامل شرایط آب و هوایی محیط زندگی و آلودگی آب

و هوا می شود، حق طبیعی هر شهروند است. این حق مقدم بر حق درمان از بیماری است، زیرا علل اکثر بیماری ها در محیط زیست است. رفع ناهنجاری های محیطی بر عهده مسئولان است، بنابراین حذف آلودگی هوا که مولد بیماری های ریوی است حق طبیعی شهروند است. نمی توان حق شهروند را که وسیع تر از حق بیمار است به حق بیمار تقلیل داد. این حق (پیشگیری از بیماری) قبل از بروز بیماری تعریف شده و باید قابل احقاق باشد. سپس، اگر شخصی بیمار

شد، از حقوقی از نوع دیگر برخوردار است که تکمیل کننده حق شهروند سالم است. مثلاً اگر شخصی برای ترمیم شکستگی پایش به یک مرکز درمانی جراحی مراجعه کرد باید بداند که علاوه بر حقوق جاری (مسکن، امنیت جانی و مالی، احترام شخصی و استانداردهای درمانی) از حق مصونیت نسبت به بیماری هایی که احتمالاً در این مرکز رایج اند برخوردار است. بیماری که در کارگاهی بستری شد می تواند در معرض بیماری هایی قرار بگیرد که به آن نوزوکومیال می گوئیم. او باید نسبت به روند و روش پیشگیری از این بیماری ها تفهیم شده و مشخصاً

اطمینان حاصل کند که در صورت ابتلا به طور رایگان درمان می شود. خوب روش ناپسند دیگری چون پوشاندن واقعیت ها و کاهش شفافیت می تواند در پیش گرفته شود. در مجموع، کارگاه پزشکی، پزشک و تمام کارورزان پیراپزشکی باید ضمن رعایت کامل سلامت، شخص را نسبت به بیماری حقیقی و بیماری های بالقوه دیگر و ممکن در آن کارگاه آگاه کنند و او را نسبت به همه معضلات محفوظ نگه دارند؛ بنابراین بستر این

امور و حقوق بسیار وسیع است.

### آیا هر بیماری حق دارد در صورت شک به نقض حقوق منظور شده در منشور، شکایت خود را به مقامات ذی صلاح ببرد؟

«طبیعی است خدمات پزشکی در رابطه ای میان بیمار، پزشک و کارگاه پزشکی به چرخش می افتد و چنانچه بیمار نسبت به این خدمات دچار نارضایتی شد، در هر کشوری و ساختاری،

زمانی و مرجعی برای اعاده حق پیش بینی شده است، اما تجارب در همه جای دنیا نشان می دهد که در اکثر موارد این نارضایتی حاصل نبود تفاهم است و نه الزاماً خطا یا سهل انگاری از جانب پزشک.

همان طور که در مقدمه به آن اشاره شد، از ابتدای رابطه پزشک و بیمار هر اندازه روند درمانی تفهیم بشود انتظار بیمار یا اطرافیان در چارچوبی واقع بینانه تر جای می گیرد. ادعای حق از طریق قوه قضائیه الزاماً مناسب ترین مسیر نیست. به علاوه تحمل هزینه این چنین اقدامی برای همگی میسر نیست و باز گذر از روند دادخواهی قضائی بار سنگینی را متوجه بیمار می کند؛ بنابراین درک و اثبات احتمالی خطا یا سهل انگاری یا احتمالاً اشتباه فاحش (مثلاً مریضی را به جای مریض دیگر عمل کردن) از یک نوع نیستند. در مثال اشتباه نسبت به هویت بیمار پیش از عمل جراحی، خطا بیشتر متوجه سوء مدیریت در ساختار عمومی در کارگاه درمانی است. باز یاد آور می شوم تفاهم و شفافیت بین مریض و پزشک باعث کاهش حجم این دعوی می شود. می توان از نمونه های رسانه ای شده مثل وقایع ناگواری که به سر آقای کیارستمی آمد یاری گرفت. می گویند پرونده وقایع ناگواری که بر سر نابغه سینما آمده بسیار قطور است و در آن از اتفاقات ناگوار، اما با کیفیت ها و نوع خطاهای متفاوت سخن رفته است. در مواردی اشتباهات فاحش و سهل انگاری در مراقبت بیمار شناسایی شده و در مواردی تحولات طبیعی ناخواسته اقدامات پزشکی باعث رکود وضع بیمار بوده است. تشخیص افتراقی میان خطا و تحول طبیعی بیماری نیاز به حوصله و دقت دارد؛ البته اقامه دعوا در دادگاه امکان تمیز بین این دو را می دهد، اما با وجود شفافیت میان پزشک و بیمار گمانه زنی نسبت به «سهل انگاری

پزشک» سهل تر و تکلیف اطرافیان بیمار برای تعقیب قانونی روشن تر است.

## یک معضل عمده در ایران پوشش بیمه‌های سلامت است. آیا نباید بیمه درمانی به صورت همگانی و در اختیار همه افراد قرار بگیرد؟

«من متخصص بیمه نیستم و شاید به همه جزئیات سؤال‌ها نتوانم پاسخ دهم، اما اگر اجمالاً ساختار درمانی در ایران را با ساختارهای درمانی در کشورهای اروپا مقایسه کنم، تفاوتی در اصل پایه مشهود است. مثلاً در کشورهای فرانسه، سوئد یا هلند مددکاری در درمان استوار بر اصل همبستگی اجتماعی است. درمان حق مسلم هر شهروند است و این حق تبعیض بردار نیست؛ لذا بیمه‌های عمومی با پوشش صد درصدی برخی بیماری‌های مزمن و پرهزینه همه شهروندها را در یک سطح از درمان بهره‌مند می‌کند. چگونگی تأمین هزینه عمومی بیمه همگانی و شرایط سرشکن کردن آن متناسب با سطح درآمد، مربوط به ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورها می‌شود.

با وجود بهره‌مندی یکسان از بیمه عمومی، در کشور فرانسه سهم برداشت هزینه بیمه درمان، بیکاری و بازنشستگی از درآمد ماهانه متناسب با سطح درآمد زیاد می‌شود و مستقیماً از حقوق ماهانه برداشت می‌شود. این مبالغ وارد صندوق درمان بیکاری و بازنشستگی می‌شود. در ایران ظاهراً شهروند مجبور است صرف‌نظر از بیمه‌ای که همه شاغلان را پوشش می‌دهد، بیمه‌ای تکمیلی خصوصی داشته باشد تا هزینه حاصل از اختلاف تعرفه بیمه و کارگاه درمانی را پاسخگو باشد، حتی علاوه بر بیمه‌های مضاعف، اشخاص در مواردی از ثروت شخصی و درآمد خود هزینه می‌کنند. معنای این مشاهده این است که تمام روند درمانی تعریف نشده و اگر هم شده، هزینه کلی آن تعریف و تنظیم نیست. این مقوله‌ها مربوط به سیاست کلان کشورها می‌شود که حوزه بحثش فراتر از حوزه درمان است.

فراموش نشود شرکت‌های بیمه خصوصی شرکت‌های اقتصادی و انتفاعی هستند. در کشوری مانند آمریکا ابتلا به یک بیماری به پوشش یکسان برای تشخیص و درمان منجر نمی‌شود. نتیجه این شده که از کارگاهی به کارگاهی دیگر یا از ایالتی به ایالت دیگر، امکانات درمان یک نوع بیماری متفاوت باشد. متأسفانه در بسیاری موارد و برخلاف ظاهر، ایران

بیشتر از سیستم درمانی امریکایی الگو برداری کرده و طبیعتاً با همان ناهنجاری‌ها مواجه است: بحران‌های اقتصادی، پیش درآمد مشکلات بیشتر در زمینه سلامت است.

## بحران اقتصادی چه تأثیری بر رابطه میان پزشک و بیمار دارد؟

«در خیلی از موارد بیماران از ترس اینکه هزینه بیماری زیاد شود خودشان در روند تشخیص و درمان دخالت می‌کنند. در ساختارهایی که پوشش بیمه محدود نیست، ملاحظات اقتصادی بخشی از مقوله درمان نبوده و رابطه را مسموم نمی‌کند. در ایالات متحده آمریکا خطاهای پزشکی پنجمین عامل مرگ‌ومیر به شمار می‌روند. اگرچه در ایران آمار رسمی در این زمینه وجود ندارد، اما می‌توان تخمین زد که درصد خطاهای پزشکی نسبت به جمعیت کمتر از آنچه در آمریکا دیده می‌شود نیست. به هر حال پرداخت هزینه خطاهای پزشکی بار اقتصادی سنگینی را بر دوش جامعه و نظام سلامت می‌گذارد.

## ارتقای سطح آگاهی در جامعه و احساس مسئولیت از سوی ارائه‌دهندگان خدمات سلامت از عوامل عمده تأمین سلامت جامعه است، اما نداشتن آگاهی مناسب بیماران و کادر درمان از منشور حقوق بیمار و نبود جامعیت ضمانت

اجرائی منشور حقوق بیمار در ایران می‌تواند کامل منشور حقوق بیمار باشد. این طرح‌ها چه سیاست‌های مؤثری را می‌توانند برای مقابله با انواع سرطان‌ها در پی داشته باشند و محورهای اساسی شان چیست؟

«در فرانسه تا به حال سه برنامه تکمیلی نهادینه شده است. هدف اصلی برنامه اول این بود که اعم جامعه در محور پیشگیری تفهیم شود؛ یعنی شهروندان به اطلاعات کافی در زمینه سرطان‌های رایج و احتمالاً چگونگی پیشگیری دست یافته و تحت برنامه‌های غربال‌گری و برنامه‌های پیشگیری قرار بگیرند. سرطان‌های روده بزرگ، پستان یا دستگاه تنفسی از جمله سرطان‌هایی هستند که برای آن‌ها برنامه و سیاست‌هایی پیشگیری طراحی شده است. هدف دوم این بوده که وقتی شخص مبتلا به یکی از این سرطان‌ها شد از حد بالای امکانات درمانی بدون تحمل هیچ گونه هزینه‌ای برخوردار

شود؛ یعنی چنانچه منطقه‌ای یا کارگاهی از تمام امکانات به‌روز برخوردار نبود روش دسترسی به تکنیک‌های نوین یا روش‌های جراحی تخصصی یا نوع رادیولوژی خاص در مراکز دیگر به مریض تفهیم شود. به عبارت دیگر حتی المقدور بیماران از حق مساوی در روش درمان برخوردار باشند. هدف سوم این بوده که بیماران بتوانند از تازه‌های درمانی آزمایشی و هنوز قطعی نشده برخوردار باشند. مثلاً با قبول مشارکت در تحقیقات میدانی امکان بهره‌وری از دستاوردهای نوین در درمان سرطان برای بیماران داوطلب فراهم می‌شود. هدف چهارم توجه لازم به عوارض جانبی خود بیماری و روش‌های درمان بوده است. از جمله این دستاوردها احداث مراکز تربیتی و توجهی در فرانسه و در این زمینه است. امروزه اولین علت مرگ‌ومیر در کشورهای ثروتمند و پیشرفته بیماری‌های سرطانی است. دولت‌ها تا حد زیادی در تلاش‌اند حتی الامکان حق مساوی شهروندان در درمان بیماری حفظ شود. عوارض جانبی روحی، روانی و هر ناهنجاری مربوط به ناملايمات شخصی وضعیت شغلی، اجتماعی و همچنین مقابله با درد و با مرگ مشمول این برنامه می‌شوند. همچنین کمک به مریض‌هایی که در مراحل پایانی بیماری سرطان هستند. پیش از این لایحه کمتر به این مقوله‌ها توجه می‌شد.

## چه توصیه‌ای برای بیماران دارید؟

«برای دست یافتن به نتیجه مؤثرتر درمانی باید از خودتشخیصی و خوددرمانی پرهیز و از اطلاعات نادرست دوری کرده و پرسش‌های خود را با پزشک در میان بگذارید. پزشک معتمدی را برای درمان خود انتخاب کنید و اگر امکان دارد نظر چندین پزشک را جویا شوید. تمامی مشکلات جسمانی هرچند کوچک را از پزشکتان پنهان نکنید. ■

## پی‌نوشت:

۱. متن نهایی منشور حقوق بیمار، ۱۳۸۸ از سوی وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی  
[http://heidari-hosp.umsha.ac.ir/uploads/4\\_258268267682988251\\_128148.pdf](http://heidari-hosp.umsha.ac.ir/uploads/4_258268267682988251_128148.pdf)
۲. منشور حقوق بیمار در ۵ محور کلی و ۳۷ بند به همراه بینهش و ارزش و یک تبصره پایانی تنظیم شده است. محورهای پنج‌گانه منشور شامل حق دریافت خدمات مطلوب، حق دریافت اطلاعات به نحو مطلوب و کافی، حق انتخاب و تصمیم‌گیری آزادانه بیمار در دریافت خدمات سلامت، حق احترام به حریم خصوصی بیمار و رعایت اصل رازداری و درنهایت حق دسترسی به نظام کارآمد رسیدگی به شکایات است که به ترتیب هر یک در ۱۴، ۱۷، ۹ و ۳ بند تدوین شده است.
۳. مدرس بازنشسته مراکز آموزش عالی فنی و حرفه‌ای  
<https://solidarites-sante.gouv.fr/fichiers/bo/2005/05-03/a0030034.htm>
۴. سرطان، ضایعه پیش‌سرطانی یا غده خوش‌خیم و برخی ضایعه‌های مخاط رحمی که فقط در بیماران زن و قبل از یائسگی (اندومترئوز Endometriosis) رؤیت می‌شود.  
5. Nosocomial
۶. در فرانسه ۳۱ بیماری در این دسته قرار دارند از جمله مرض قند، سرطان‌ها، بیماری‌های عروق و ...

در خیلی از موارد بیماران از ترس اینکه هزینه بیماری زیاد شود خودشان در روند تشخیص و درمان دخالت می‌کنند. در ساختارهایی که پوشش بیمه محدود نیست، ملاحظات اقتصادی بخشی از مقوله درمان نبوده و رابطه را مسموم نمی‌کند



# حقوق بیمار؛ نظارت عمومی و قوانین

## گفت‌وگو با قربان بهزادیان نژاد

قربان بهزادیان نژاد، استاد سابق دانشگاه تربیت مدرس است. وی مشاور و قائم‌مقام وزیر بهداشت در دولت اصلاحات بوده است و افزون بر مسئولیت‌های اجرایی در دوره‌های مختلف، تحقیقات و تألیفات متعددی داشته است. از جمله این آثار ترجمه کتاب اخلاق پزشکی امروزی است. در گفت‌وگوی زیر به ابعاد مختلف حقوق بیمار پرداخته‌ایم و در پی یافتن علل و عوامل نادیده گرفتن این حقوق هستیم.

من زمانی که در وزارت بهداشت مسئولیتی داشتم. مأمور شدم که نشریات وزارت بهداشت را بررسی کنم که اصلاً انتشار این‌ها چه ضرورتی دارد. یکی از این نشریات از پزشکان مسائل حرفه‌ای را سؤال می‌کرد و بر اساس پاسخ‌ها تولید قاعده می‌کرد: برای مثال خبر بد و خوب را چگونه به مریض بدهیم، تعامل با بیماران در مراحل مختلف معاینه چگونه باشد و مانند این‌ها. من با این بنده خدا مسئول صحبت کردم و فهمیدم چرا دیگر امکان ادامه این کار را نداشته است؛ بنابراین نمی‌توانیم زمان مشخصی را مطرح کنیم، چون مسائل انسانی و اجتماعی فرایندی است و در گذر زمان و در بسیاری از موارد نامحسوس شکل می‌گیرد و بطئی رشد می‌کند. به هر حال این دو رویکرد همواره جریان داشته و دارد. گمان می‌کنم امکان ابراز وجود نگرش حرفه‌ای بیشتر شده است.

**یعنی داشتند یک تحقیقی می‌کردند که جلوی شما را گرفتند یا جامعه پزشکی اقبالی نشان نداد؟ نقش ساختارسازی مدنی چگونه است؟**

این شیوه رویه‌ای است که در نهادهای حرفه‌ای مستمراً عمل می‌شود و از آن استفاده می‌شود؛ گاه در سطح سازمان‌های کوچک مانند بیمارستان و زمانی در حد منطقه‌ای؛ و گاه در سطح ملی؛ و اما در خصوص سؤال جناب عالی. جامعه پزشکی که اقبال نشان می‌داد، وزارتخانه و دستگاه‌های رسمی بی‌توجه بودند. ساختارها این امکان را نمی‌دهد که نهادهای مدنی و حرفه‌ای شکل بگیرد. این سخن مطلق نیست. در سال‌های اخیر انجمن ام اس شکل گرفته، انجمن مغز و اعصاب شکل گرفته، اما این‌ها با تأخیر است. همچنین بیشتر ناظر به مسائل اقتصادی و حمایت‌های مالی است تا مسائل حقوقی. به عنوان نمونه در کشور بریتانیا صدها انجمن وجود دارد که از حقوق بیمار دفاع می‌کند. سیستم قضائی آنجا هم آمادگی دارد و وکیل تسخیری برای فرد انتخاب می‌کند، نوعی وکالت رفاه عمومی به وجود آورده که اگر بیمار خودش قادر نیست وکیل بگیرد در فرایند تصمیم‌گیری بیمار وقتی نیاز به کمک دارد تنها و بی‌پشتوانه نباشد. دستگاه قضائی زمینه‌های مختلف از ارزیابی کرده و برایش دستورالعمل صادر کرده، درحالی‌که دستگاه قضائی ما تا حدودی با این مسائل بیگانه است. در مراکز ارائه خدمات به صورت رسمی کارشناس حقوقی برای دفاع از حقوق بیمار مستقر است.

**شما درباره نظام درمانی بریتانیا تحقیقاتی انجام داده‌اید. آیا پروتکل‌هایی آنجا وجود دارد که پزشک زمان معینی برای معاینه بیمار صرف کند یا توضیحات خاصی بدهد؟**

زمان معاینه در همه پروتکل‌ها هست. مدل‌هایی در رابطه پزشک و بیمار وجود دارد. در این فرایند مشارکت بین پزشک و بیمار باید باشد که اساس هم برمی‌گردد به یک نوع انسان‌شناسی مبتنی بر ارزش‌های دنیای مدرن، یعنی اگر فرد یک تصمیم نادرستی هم برای خودش خواست بگیرد، حق دارد. انسان بیش از

**با سپاس از اینکه دعوت ما را برای گفت‌وگو پذیرفتید. لطفاً در آغاز بفرمایید که مبحث اخلاق پزشکی از چه زمانی در محافل علمی مطرح شده است؟**

«اخلاق و حقوق پزشکی پدیده‌ای تاریخی است؛ یعنی ما مشاغلی داریم که از دوره باستان در یونان به آن‌ها پروفیشن گفته می‌شد: پزشکی، حقوق و معلمی. مشاغلی که به این نام خوانده می‌شدند خودگردان بودند. در خصوص اخلاق و حقوق بیماران مستندترین و باستانی‌ترین متن سوگندنامه بقراط است. سوگندنامه‌ای که محورهای مهمی چون رازداری و مهربانی را در خود دارد. روند کمابیش ثابتی تا اواسط قرن هجدهم که حرفه‌ای شدن در جامعه فرانسه و اروپا شکل می‌گیرد ادامه دارد؛ از آن پس پروفیشنالیزم به کشورهای دیگر هم سرایت می‌کند. مشخصه حرفه‌ای‌گرایی همان خودگردانی است، یعنی رویه‌ای که در دوره باستان هم وجود داشت. این جوامع قانونمندی‌هایی را برای خود تدوین و اجرا می‌کنند. به هر حال رابطه پزشک-بیمار و پزشک-همکار با همان رویه؛ یعنی از بالا به پایین که مختص دنیای قدیم و پیشامدرن است جریان داشت و ادامه یافت؛ در این شیوه پزشک هرچه مصلحت می‌داند به خانواده و بیمار اطلاعات می‌دهد؛ درمانگر می‌تواند کتمان کند یا بخشی از واقعیت را بیان کند، اما کم کم این مسئله تغییر می‌کند و متعاقب انقلاب اطلاعات و ارتباطات شریاطی پیدا می‌شود که بیمار و خانواده‌اش تنها از پزشک اطلاعات نمی‌گیرند و رابطه از حالت عمودی به شکل افقی درمی‌آید.

اگر بخواهیم عینی‌تر صحبت کنیم، به موازات اینکه پزشکی به لحاظ فناوری و درمان پیشرفت می‌کند، فرایندهای نظری و اجتماعی آن هم متحول می‌شود. جامعه‌شناسان این ارتباط را در قالب مدل‌های مختلف درآورده‌اند: پدرسالاری، مشارکتی، کالایی (تجاری) و غیره. پیش از انقلاب در ایران این روند به موازات هم و در ارتباط با مراکز علمی در حرکت بود؛ خوب یا بد، سریع یا کند. همان‌طور که جامعه پزشکی در تلاش بود برای دستیابی به تکنولوژی‌های پیشرفته، همان‌طور هم برای کسب علوم جانبی مثل جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و ارتباطات تلاش می‌کرد. اتفاقی که پس از انقلاب می‌افتد این است که سیاست‌گذاران جامعه پزشکی تحت تأثیر ایدئولوژی سعی کردند فرایندها را اسلامی کنند و فقه را جایگزین حقوق کنند. به همین دلیل مدت‌ها تغییر در این حوزه لااقل در سطح رسمی متوقف ماند، در صورتی که در دنیا و به خصوص پس از انقلاب ارتباطات و فراگیری حقوق بشر، حقوق بیمار و رابطه بیمار و پزشک، بیمار و ارائه‌دهندگان خدمت تحول شگرفی کرده است.

**در ایران این رکود تا کی ادامه داشته است؟**

به نظر می‌آید این امر دو سطح دارد: یکی سطح دستگاه‌های اجرایی و رسمی است؛ و یکی هم سطح بدنه تخصصی و علمی. اگر به واقع بخواهیم بگوییم هنوز هم دستگاه‌های سیاست‌گذار و اجرایی اقبالی نسبت به این موضوع نشان نمی‌دهند. هنوز اهتمامشان به اینکه فرایندها را دینی و اسلامی بکنند بیشتر از پروفیشنالیزم است.



هرکسی بر خودش و بدنش و روحش اختیار دارد و امکان تصمیم‌گیری دارد. به همین دلیل در این ارتباط حتی گاهی از پزشک ارائه‌دهنده «منو» بحث می‌کنند که البته مقبولیت تامی پیدا نکرده است، اما فرض بر این است که پزشک در ابتدای ورود مریض همه موارد را توضیح دهد. فرض کنید وقتی به پزشک مراجعه می‌کنید حداقلی از رضایت در شما هست که از شما سؤال شود و شما معاینه شوید، اما مرحله به مرحله معاینه را پزشک توضیح دهد و در انتها تصمیمی را که باید گرفته شود با خطرات و عوارض جانبی اعلام کند و بعد از آن بیمار تصمیم بگیرد. منتها باید بیمار اطلاعات و راهنمایی‌ها را خوب بگیرد و فهم کند و با این اطلاعات ارتباط برقرار و بعد از این طریق بتواند تصمیمش را اعلام کند. به عبارت دیگر تصمیم مشارکتی مبتنی بر اطلاعاتی که پزشک به بیمار می‌دهد و بیمار از مجاری دیگر کسب کرده است. بیمار از پیشنهادهایی که ارائه شده یکی را انتخاب کند.

### فرمودید زمان معاینه در همه پروتکل‌ها هست، یعنی در ایران هم وجود دارد؟

« در دستورالعمل‌های وزارت بهداشت هست.

**ولی واقعیت این است که این روند در ایران رعایت نمی‌شود. همچنین اینکه به زبان ساده توضیح بدهند و امکان انتخاب وجود داشته باشد به خصوص درباره پزشک‌های معروف انجام نمی‌شود. فکر می‌کنید در آن قسمتی که این اتفاق می‌افتد دلیل چیست؟ نظارت نیست یا آموزش اخلاقی نیست یا کمبود پزشک داریم و فرصت ارائه توضیحات را ندارند؟**

« کمبود پزشک که نداریم. ممکن است بعضی از مناطق کشور کمبودهایی باشد، اما در مجموع کمبود پزشک نداریم، البته توزیع و شرایط به گونه‌ای است که در برخی از مناطق کمبود هست. گاهی وقت‌ها در همه‌جای دنیا این اتفاق می‌افتد؛ یعنی در اروپا و آمریکا هم پزشک‌هایی هستند که وقت کافی صرف نمی‌کنند، اما آنجا قاعده و سیستم نظارتی بیشتری وجود دارد. در ایران هم موضوعی که همیشه من تأکید می‌کنم این است که پزشکان را از سیستمان جدا بگیرد. پزشکان در مجموع حقوق بیمار را رعایت می‌کنند و تعداد اندکی این رابطه را تبدیل به رابطه تجاری کرده‌اند، نظارتی جدی هم وجود ندارد و جامعه هم به دلیل نارضایتی عمومی که دارد آن‌ها را برجسته می‌کند و به کل جامعه پزشکی تعمیم می‌دهد. انصاف بدهیم در این بلشوی بی‌سیاستی، بی‌تدبیری و گاه بی‌عملی یا خنثی کردن توان‌های مؤثر، جامعه پزشکی در پاندمی چگونه کار می‌کند، اما سیستمی نداریم که دوغ و دوشاب را از همدیگر جدا کند.

**شما خودتان هم در کارهای اجرایی بوده‌اید. فکر می‌کنید ایراد از کجاست و چه کاری باید برای نظارت کرد؟**

« به نظرم می‌آید همچنان باید به جامعه مدنی بیشتر توجه کنیم، یعنی انجمن‌ها و مراکزی را که از حقوق و رویه‌های حقوقی دفاع می‌کنند و بر آن نظارت می‌کنند شکل بدهیم و شمار اندکی که فعالیت دارند را تا جایی که می‌توانیم تقویت کنیم. در جوامع غربی هم همین‌طور است؛ یعنی دولت و دستگاه‌های دولتی را این نهادها به حرکت درمی‌آورند. چه اشکالی دارد حقوق‌دان‌ها به حقوق‌بیماران با تشکیل انجمن بپردازند. کانون و کلا جمعی داشته باشد که به صورت تخصصی رابطه پزشکان با بیماران را نه به صورت رسمی، بلکه به صورت یک کار اجتماعی و داوطلبانه دنبال کند. چه اشکالی دارد در دانشگاه‌های ما مراکزی به صورت داوطلبانه شکل بگیرد و نظارت مستمر بر فرایند درمان و تهیه پروتکل‌ها داشته باشد.

انجمن‌های علمی برای تخصص خود شیوه‌نامه تدوین کند، رسانه‌ها شرایط برای طرح حقوق بیماران را مطالبه کنند و اقداماتی از این دست. دستگاه‌های اجرایی ما نشان داده‌اند که یک نوع کندی دارند که جدی است. اما نمی‌گویم کاری نمی‌کنند، اما بوروکراسی کشور ناکارا است. هنوز پزشکی و درمان جزو کارهای خیرخواهانه برطرفدار است، ولی جای نهادهای مدرن خالی است. چه اشکالی دارد که مجموعه‌هایی شکل بگیرد که با امکانات خودشان به اخلاق پزشکی و بحث‌های حقوقی بپردازند و اگر حقی از بیمار تضییع شده از آن دفاع کنند. اخیراً دیدیم یک جمعی به این صورت شکل گرفته بود که خیلی خوشحال شدم. فردی انجمن حقوق بیمار شکل داده بود، خودش هم پزشک نبود، مهندس بود، اما داشت فعالیت می‌کرد و نظام پزشکی به صورت رسمی از آن انجمن دعوت کرده بود.

**اگر بخواهیم آن معضل اصلی را بگوییم در کنار نگاه از بالا به پایین که وجود دارد و برخی مشکلات دیگر، یک بخش هم بحث مالی است، یعنی افزون بر اینکه یک بیمار هزینه‌هایی را از کانال قانونی پرداخت می‌کند که اگر سیستم بیمه درست بود این هزینه‌ها وجود نداشت، یکسری هزینه‌ها را هم از کانال‌های غیرقانونی پرداخت می‌کند؛ یعنی می‌روی پیش یک پزشک و می‌گویی ۵۰ میلیون را بدهید به فلانی یا نقدی به منشی من بدهید تا من عمل جراحی را انجام دهم. برای این‌ها چه کاری می‌شود کرد؟ قانونی نباید برای این‌ها وجود داشته باشد؟**

« توجه داشته باشیم ما جامعه‌ای شبه‌سنتی و

شبه‌مدرن داریم؛ در این جامعه نهادهای سنتی کارکرد طبیعی خود را از دست داده و ساختارهای مدرن مقبولیت تام نیافته است. به خصوص بخش بهداشت و درمان که از ابتدای انقلاب به نوعی دوگانه پزشکی سنتی (و اسلامی) و پزشکی مدرن غربی دچار شده است. وقتی بحث این دوگانگی می‌شود تنها صرف منابع و یا جدال‌های رسانه‌ای ذهن را مشغول می‌کند؛ درحالی‌که بحث‌های معرفتی و حقوق‌گیرندگان خدمت مغفول می‌ماند. برگردیم به پرسش شما.

به نظرم نمی‌آید که ما خلأ قانونی داشته باشیم. وقتی فساد در جامعه‌ای فراگیر می‌شود، هیچ بخشی مصون نیست و آنچه فرمودید، بخشی از آن فساد است. اگر سیستم بتواند یک چاره‌جویی برای فساد کلان کشور بکند این‌ها هم برطرف می‌شود. البته همیشه بحث رابطه مالی بین پزشک و بیمار مطرح بوده است. در ابتدای انقلاب اولین شعارهایی که مطرح می‌شود از طرف مرحوم سامی، می‌گوید ارتباط مالی بین بیمار و پزشک را باید قطع کنیم. در دهه دوم انقلاب این بحث تبدیل شد به گسترش بیمه‌های همگانی که آن‌ها چهار دولت را درگیر کرده و هنوز هم ما جمع فراوانی را داریم که هیچ پوشش درمانی ندارند و وحشتناک هم هست. شما حتماً به یاد دارید وزیر بهداشت، خانم دکتر وحید دستجردی گزارشی به مردم دادند که الان ارقامش بادم نیست. او می‌گفت درصد چشمگیری از خانواده‌ها وقتی یکی از اعضایشان بیمار می‌شود، به دلیل هزینه‌های درمان از طبقه متوسط به زیر خط فقر می‌آیند. این گزارش رسمی دولتی است. ما نه تنها در قطع رابطه مالی و حتی کاهش سهم مردم در تأمین هزینه بیماران موفق نبودیم، بلکه بیمارستان دولتی هم الان پول می‌گیرند، مبلغ کمتر از بخش خصوصی است، اما بالاخره می‌گیرد. اگر اشتباه نکنم اصل ۴۳ قانون اساسی است که گفته لاقفل درمان‌های پایه باید رایگان انجام شود، ولی عمل نمی‌شود؛ بنابراین در زمینه فساد باید نگاه کلان داشت و تنها جامعه پزشکی را متهم نکنیم.

**بخش بعدی سؤال‌تان حتماً راه‌هایی وجود دارد از جمله طراحی سامانه گزارش فساد، سیستم سوت زدن و تجربه‌هایی که سراسر دنیا برای فساد انجام دادند. البته جامعه پزشکی جامعه محترمی است، به یک معنا جامعه‌ای است که مرجعیت بیشتری دارد و جامعه هم یک ایده‌آل‌هایی از این جامعه در ذهنش دارد که آن ایده‌آل‌ها این مشکلات را برجسته می‌کند و متأسفانه سیستم هم هیچ نظارت و برخورد جدی انجام نمی‌دهد و شاید شرایط به گونه‌ای است که توان این کار را ندارد. یک رفتگر که در خیابان از سلامت جامعه حراست می‌کند محترم نیست؟ یا یک مهندس یا یک معلم؟ این محترم‌تر بودن**

**»**  
**در ابتدای انقلاب اولین شعارهایی که مطرح می‌شود از طرف مرحوم سامی، می‌گوید ارتباط مالی بین بیمار و پزشک را باید قطع کنیم. در دهه دوم انقلاب این بحث تبدیل شد به گسترش بیمه‌های همگانی که آن‌ها چهار دولت را درگیر کرده و هنوز هم ما جمع فراوانی را داریم که هیچ پوشش درمانی ندارند و وحشتناک هم هست**

متوسط به زیر خط فقر می‌آیند. این گزارش رسمی دولتی است. ما نه تنها در قطع رابطه مالی و حتی کاهش سهم مردم در تأمین هزینه بیماران موفق نبودیم، بلکه بیمارستان دولتی هم الان پول می‌گیرند، مبلغ کمتر از بخش خصوصی است، اما بالاخره می‌گیرد. اگر اشتباه نکنم اصل ۴۳ قانون اساسی است که گفته لاقفل درمان‌های پایه باید رایگان انجام شود، ولی عمل نمی‌شود؛ بنابراین در زمینه فساد باید نگاه کلان داشت و تنها جامعه پزشکی را متهم نکنیم.



## به نظر تان یک مقدار در این سالها بزرگ‌نمایی نشده؟

« باز تأکید می‌کنم درباره جامعه ایران با بافت خاص صحبت می‌کنیم. اتفاقاً من معتقدم این محترم‌تر بودن دارد برداشته می‌شود و کار خوبی هم هست که برداشته می‌شود، اما ما یک واقعیت داریم و یک ایده‌آل. واقعیت امر این است که جامعه کلیشه‌هایی از هر شغلی برای خودش ایجاد می‌کند که آن کلیشه زمان‌های زیادی می‌برد تا اصلاح شود. در یک فرایند تاریخی در غرب هم گفته می‌شود پزشک به یک فضیلت خودخواسته باید حرکت کند و آن فضیلت خودخواسته محبوبیتی برایش ایجاد می‌کند؛ البته بعد از این تحولات در جامعه این محترم بودن از بین رفته، یعنی تبدیل شده به حرفه‌ای مثل بقیه حرفه‌ها، ولی آن چیزی که من عرض کردم که مرجعیت در جامعه وجود دارد واقعیت است، یعنی در تمام نظرسنجی‌ها هنوز جامعه پزشکان در رده‌های بالا هستند. اساتید دانشگاه و بعد پزشکان در رده‌های بالا قرار دارند.

**گاهی تشخیص پزشکی با اقتصاد بیمارستان هماهنگ نیست؛ یعنی بستری شدن بیمار لازم نیست، اما این کار انجام می‌شود، یا بیماری را مرخص می‌کنند تا بیمار دیگری جایگزین شود که به فرض یک عمل جراحی بیست میلیون تومان انجام شود.**

« واقع قضیه این است که طبق قواعد حرفه‌ای و عرفی، این مسئله فقط بین پزشک و بیمار است؛ یعنی اگر تشخیص پزشک این است که بیمار باید بستری شود و بیمار هم این را می‌پذیرد، علی‌القاعده بیمارستان نباید و نمی‌تواند مداخله کند. تنها در صورتی که بین پزشک و بیمار تفاهمی صورت نگیرد و بیمار بگوید من نمی‌خواهم، قانون نظر دوم را لحاظ می‌کند یعنی اینکه بیمار می‌گوید من این نظر را قبول ندارم، می‌گویند یک پزشک دوم بیاید و اگر نظر پزشک دوم را قبول کرد که فيها المراد، منتها می‌تواند نظر پزشک را قبول نکند و بگوید من نمی‌خواهم به نظر دکتر عمل کنم، اما کس دیگری نمی‌تواند مداخله بکند و دخالت بیمارستان وجه قانونی ندارد. اگر آنچه شما می‌فرمایید اتفاق بیفتد از مصادیق تخلف است و توسط دستگاه‌های نظارتی باید برخورد شود.

**اگر دکتر بگوید مریض بستری نشود، مریض می‌تواند اصرار کند که بستری شود؟**

« نه، این تشخیص پزشک است، اما اینکه در جامعه پزشکی مراکز باشند که چنین سرویس‌هایی را به افراد بدهند به شرط اینکه محل دسترسی دیگران به درمان نشوند امر موسومی است. به لحاظ حرفه‌ای و اخلاقی پزشک هم حق دارد هرگاه به دلایل عقیدتی یا حرفه‌ای کاری را به مصلحت بیمار نمی‌داند یا نمی‌تواند انجام دهد با ارائه توضیح به بیمار از این کار اجتناب کند؛ این قاعده حتی در اجرای حکم دادگاه

هم پذیرفته شده است؛ استثنا در درمان‌های اورژانسی است.

نکته دیگر همان فساد است که دستگاه‌ها باید با آن برخورد کنند و دستگاه هم به هر دلیلی ناتوان است. دستگاه هم به این دلیل ناتوان است که مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده است. برای مثال وقتی رئیس نظام پزشکی می‌گوید در سال گذشته سه هزار پزشک از کشور خارج شدند و نظام پرستاری از کوچ ۷ هزار نفر در همین مدت سخن می‌گوید به نظر می‌رسد اختلال در مسئله رابطه پزشک-بیمار را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد؛ جایی که امنیت روانی و شغلی از همگان و از جمله جامعه پزشکی سلب شده است. اشاره کنم که چه تعداد در همین پاندمی جان خود را از دست داده‌اند، برای امنیت شغلی آن‌ها چه تدبیری صورت گرفته است؛ خلاصه مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده است.

مگر در جامعه پزشکی ما چند نفر داریم که درآمدهای نجومی دارند. یادتان باشد آقای دکتر هاشمی وزیر بهداشت یک آماری داد، خیلی هم سروصدا بلند کرد، اما به هر حال جامعه پزشکی در سطح کلان علی‌رغم سرمایه‌گذاری که خودش دارد می‌کند، با مشکلات جدی مواجه است. شما به این هیاهوها توجه نکنید. بسیاری از پزشکان بیکار هستند. بد نیست خدمتتان عرض کنم من قبل از سال ۸۸ دنبال خانه در امیرآباد می‌گشتم. چند تا از بنگاه‌های من را شناختند، چون شاگردانم بودند. پس نباید در هیاهوی چند پزشک که حالا مردم سر و دست می‌شکنند به آن‌ها مراجعه کنند قرار بگیریم. از این تعداد انگشت‌شمار در هر شهر خارج شویم جامعه پزشکی خیلی هم جامعه متنوعی نیست. بسیاری از همکاران پزشک مطب‌هایشان را بستند، به دلیل اینکه مدیریت بیماراران با هزینه آن‌ها همخوانی نداشت، منتهی فساد آن‌قدر چشمگیر شده که به حساب همه گذاشته می‌شود. پیشنهاد می‌کنم مسائل پزشکی و حقوق بیماران و تحولات آن‌ها را با هم و به صورت میزگردی با شرکت صاحب‌نظران به

بحث بگذارید.

## نظر شما درباره طرح تحول سلامت چیست؟

« پزشکی ما یک‌سری مشکلات ساختاری دارد. به خصوص از دوره تعدیل که به هر دلیلی بحث خدمات سلامت به شکل پولی مطرح شد؛ یعنی اتفاقی افتاد که وقتی شما به بیمارستان دولتی هم مراجعه می‌کنید باید پرداختی داشته باشید، درحالی که قبل از آن و به خصوص قبل از انقلاب، حداقل درمان پایه در کشور رایگان بود. ممکن بود دسترسی دشوار باشد، اما رایگان بود. در این شرایط این رابطه مالی برقرار می‌شود.

درباره طرح تحول سلامت، البته آن موقع من زندان بودم و برای آقای وزیر بهداشت نامه نوشتم و گفتم این طرح از الان محکوم به شکست است، برای اینکه شما مسیری را باز کرده‌اید که فوق‌العاده پرهزینه است و عمل‌های جراحی که آن زمان رواج پیدا کرد فوق‌العاده زیاد بود؛ یعنی آن‌قدر هزینه‌ها را بالا برد که هیچ تحولی اتفاق نیفتاد. تازه اگر هم شکست نمی‌خورد باز هم طرحی که بتواند در جامعه پایداری ایجاد بکند نبود.

طرحی شبکه بهداشت و درمان که مطالعات و اجرای آزمایشی آن پیش از انقلاب شده بود اثرات پایداری ایجاد کرد، ولی بعد از آن ما نتوانستیم آن را تکمیل کنیم و در سطح روستا باقی ماند، درحالی که در دوره آقای خاتمی جزو برنامه‌ها بود که شبکه را تکمیل کنیم، اما عملاً اتفاق نیفتاد. اگر پول طرح تحول را صرف این ساخت‌ها می‌کردیم تا این شبکه را تکمیل می‌کرد شاید اثر ماندگارتری را به جا می‌گذاشت. به‌هرحال بخش سلامت جامعه در سطح کلان بیمار است و نیازمند تحول بنیادی و در رأس این بازنگری باید حق مردم که دسترسی آزاد و بدون هزینه به الزامات سلامت هست و شیوه‌های تحقق آن مدنظر باشد.

پی‌نوشت:

1. profetion

# چگونه مراقبت‌های بهداشتی در اروپا اعمال می‌شود؟

چشم‌انداز ایران: نظام بهداشت و درمان ایران مشابه نظام درمانی امریکاست. برخلاف این روش، در بیشتر کشورهای اروپایی بین بیمار و پزشک رابطه مالی وجود ندارد و بیمه‌ها هزینه خدمات را به حساب پزشک واریز می‌کنند. مقاله حاضر مقایسه‌ای بین نظام سلامت در امریکا و اروپاست.

دیوید روک

برگردان: هادی عبادی

یکی از شباهت‌های اساسی میان سیستم‌های مراقبت بهداشتی در اروپا این است که «همه شهروندان» را شامل می‌شود، حتی در سیستم‌های نسبتاً خصوصی این اجبار وجود دارد که افراد سالم در این سیستم بهداشتی حضور داشته باشند تا هزینه‌های افراد بیمار جبران شود. موضوع مشترک دیگر این است که مراقبت‌های بهداشتی در اروپا (صرف‌نظر از نوع سیستم)، از مالیاتی تأمین می‌شود که از کارفرمایان و عموم مردم اخذ می‌شود. این موضوع از طریق سیستم ساده مالیات بر حقوق و دستمزد، مشابه طرح مراقبت‌های بهداشتی برای همه است که سناتور سندرز پیشنهاد داده و ما امروزه از طریق آن، سیستم مراقبت بهداشتی را تأمین می‌کنیم. هرچند همواره منابع دیگری شامل منابع فدرال ناشی از مالیات بر درآمد، خود شرکت‌های بیمه و مالیات‌های اضافه بر دخانیات و الکل (مشابه آنچه امریکایی‌ها مالیات بر امور مضر می‌نامند) وجود دارند.

عملکرد سیستم مراقبت‌های بهداشتی در امریکا در مقایسه با اروپا و بسیاری دیگر از کشورهای توسعه‌یافته متفاوت است. با وجود بحث‌های مداوم در امریکا (از لغو و جایگزینی قانون مراقبت‌های مقرون به صرفه تا طرح سناتور سندرز با نام مراقبت‌های بهداشتی برای همه)، بسیاری از افراد از خود می‌پرسند چرا مردم امریکا نباید سیستمی همچون کانادا، بریتانیا، فرانسه و بقیه کشورهای اروپایی داشته باشند. برای تصمیم‌گیری درباره این موضوع که این سیستم‌ها برای امریکا مناسب هستند یا خیر (موضوعی که بعداً باید بررسی شود)، در ابتدا باید بدانیم عملکرد مراقبت‌های بهداشتی در اروپا چگونه است.

## چگونگی اعمال مراقبت‌های بهداشتی در اروپا

به‌طورکلی اکثر کشورهای اروپایی (به همراه بقیه کشورها در دنیا) نوعی مراقبت بهداشتی فراگیر را به کار می‌گیرند. بر اساس تعریفی که سازمان

بهداشت جهانی<sup>۱</sup> ارائه داده، این امر به این معنی است که همه افراد دسترسی یکسان به نوعی مراقبت بهداشتی خواهد داشت که موجب بهبود بیماران شود و چنین امری باعث آسیب مالی به فردی نمی‌شود که این نوع خدمات را دریافت می‌کند.

درحالی‌که امریکایی‌ها به‌سادگی می‌توانند سیستم مراقبت‌های بهداشتی در اروپا را به پوشش فراگیر بزرگ‌تری تعمیم دهند، اما درواقع سیستم‌های متفاوتی در این قاره وجود دارد. هر کشوری روش خاص خود را برای سازمان‌دهی شرکت‌های بیمه، پزشکان و سیستم‌های بیمارستان ایجاد کرده است، اما صرف‌نظر از اینکه چه کشوری را بررسی کنیم، مراقبت‌های بهداشتی در اروپا با هدفی یکسان شکل گرفته است: کسب اطمینان از اینکه هر فردی به خدمات درمانی اساسی دسترسی داشته باشد.

با توجه به اینکه کشورهای اروپایی تاریخی طولانی‌تر نسبت به امریکا دارند، تقریباً هر سناریوی احتمالی را آزمایش کرده‌اند. در اکثر بخش‌های اروپا این سه سیستم برقرار است: سیستم تک‌پرداخت‌کننده؛ سیستم اجتماعی؛ و سیستم خصوصی، اما تحت قوانین خاص؛ البته تنوعی میان کشورها برقرار است و هیچ دو سیستمی کاملاً مشابه هم نیستند.

”  
مراقبت‌های بهداشتی در اروپا (صرف‌نظر از نوع سیستم)، از مالیاتی تأمین می‌شود که از کارفرمایان و عموم مردم اخذ می‌شود. این موضوع از طریق سیستم ساده مالیات بر حقوق و دستمزد، مشابه طرح مراقبت‌های بهداشتی برای همه است که سناتور سندرز پیشنهاد داده و ما امروزه از طریق آن، سیستم مراقبت بهداشتی را تأمین می‌کنیم

## سیستم ضعیف «تک‌پرداخت‌کننده»

در سیستم تک‌پرداخت‌کننده، دولت نوعی پوشش فراگیر سلامت را تأمین می‌کند (به این معنی که دولت تأمین‌کننده بیمه سلامت است)، اما درواقع اکثر مراقبت‌های بهداشتی توسط بخش خصوصی انجام می‌شود. معمولاً بیمارستان‌ها مالک خصوصی دارند (اگرچه ممکن است بعضی از دولت‌ها باشند که بیمارستان‌ها را اداره می‌کنند) و پزشکان رویه‌های خود را اعمال می‌کنند.

کانادا که کشوری اروپایی نیست (اما همچنان تحت قوانین ملکه الیزابت قرار دارد) در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرد. معمولاً شهروندان بر اساس درآمد خود، طرح‌های بیمه خصوصی را خریداری می‌کنند تا خدمات بهداشتی فراهم‌شده از سوی دولت را تکمیل کنند. درواقع حدود دوسوم از مردم نوعی از بیمه‌های تکمیلی را خریداری می‌کنند یا در نوعی مراقبت‌های بهداشتی تحت پشتیبانی کارفرما ثبت‌نام می‌کنند که «خدماتی همچون چشم‌پزشکی و دندان‌پزشکی، داروهای تجویز شده، خدمات توان‌بخشی، مراقبت در خانه و اتاق‌های خصوصی در بیمارستان‌ها را پوشش می‌دهند». بیمه‌هایی که خدمات پزشک و بیمارستان را ۲ برابر می‌کنند (همچون پوشش دوگانه در امریکا)، در دسترس نیستند.





## دولت مالک و مدیر سلامت عمومی است

اگرچه این امر عمومیت ندارد، اما وقتی اکثر امریکایی‌ها به مراقبت‌های بهداشتی در اروپا می‌اندیشند به سیستم اجتماعی فکر می‌کنند. در این نوع سیستم مراقبت بهداشتی معمولاً دولت هم کنترل بیمه سلامت و هم کنترل تأمین کنندگان این صنعت را بر عهده دارد. ضرورتاً دولت تنها تأمین کننده بیمه سلامت است. همچنین دولت، مالک و مدیر بیمارستان‌هاست و تأمین کنندگان مراقبت‌های بهداشتی همچون پزشکان را استخدام می‌کنند.

بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، نروژ، اسپانیا و سوئد انواعی از این سیستم را به کار می‌گیرند. هر شهروندی در سیستم سلامت ملی ثبت نام می‌شود و بخش مناسبی از خدمات پزشکی را به‌طور رایگان پزشکانی ارائه می‌کنند که دولت استخدام کرده‌اند.

در بعضی از این کشورها (اگرچه نه در تمام آن‌ها)، فضایی برای شرکت‌های خصوصی بیمه و پزشکانی وجود دارد تا رویه‌های خصوصی را اعمال کنند؛ البته تنها افرادی که استطاعت دارند می‌توانند بیمه‌های تکمیلی را خریداری کنند یا توسط پزشکانی ویزیت شوند که از طریق دولت استخدام نشده‌اند. در اکثر موارد، این بیمه‌ها توسط رویه‌ها و پزشکان متخصصی استفاده می‌شود که شامل سیستم دولتی نیستند (اگرچه در این سیستم دولتی نیز پزشکان متخصص حضور دارند).

برای مثال، فرانسه سیستم خصوصی قابل توجهی دارد که با سیستم قانونی بیمه سلامت ترکیب شده است. بسیاری از شهروندان فرانسوی صلاحیت استفاده از بیمه سلامت را از طریق استخدام کسب می‌کنند، اما دانش‌آموزان و دانشجویان، بازنشستگان و افراد بالغ بیکار که قبلاً شاغل بوده‌اند به همراه خانواده‌هایشان بیمه سلامت را به‌عنوان کمک دریافت می‌کنند.

بیمه درمانی خصوصی را نیز می‌توان به‌عنوان بیمه تکمیلی برای سیستم ملی مراقبت‌های بهداشتی خریداری کرد. معمولاً این رویه‌ها، هزینه‌های فراتر از بیمه‌های معمول و خدمات چشم‌پزشکی و دندان‌پزشکی را که به‌طور حداقلی توسط بیمه سلامت تأمین می‌شوند پوشش می‌دهند. معمولاً این بیمه‌ها را کارفرمایان خریداری کرده‌اند و کیفیت‌های متفاوتی دارند که به صنعتی که کارفرما در حال فعالیت در آن است بستگی دارد. ممکن است بعضی از این بیمه‌ها گران‌تر بوده و مزیت‌های بهتری داشته باشند، درحالی که همه افراد استطاعت پرداخت آن را نداشته باشند، اما دولت فرانسه نمی‌خواهد فقط عده‌ای استطاعت دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی بهتر را داشته باشند؛ چراکه هدف پوشش فراگیر این است که همه دسترسی یکسان به خدمات درمانی باکیفیت را داشته باشند؛ بنابراین قانون‌گذاران فرانسوی در سال ۲۰۱۳ قانونی

### است؟

هلند و سوئیس سیستم‌هایی مشابه قانون مراقبت‌های بهداشتی مقرون به صرفه<sup>۳</sup> در امریکا دارند که در آن بیمه سلامت برای همه شهروندان اجباری است، اما بیمه توسط دولت فراهم نمی‌شود. شهروندان مختارند تا بیمه را از هر شرکتی که بخواهند خریداری کنند. فقط همچون ای‌سی‌ای، حق بیمه تا حدی با کمک‌های دولتی (آن‌هم از طریق مالیات‌ها) تأمین می‌شود، در نتیجه این بیمه‌ها واقعاً برای همه مقرون به صرفه است.

چون هر شهروندی از نظر قانونی باید بیمه سلامت داشته باشد، هیچ شرکت بیمه‌ای مجاز نیست به هر دلیلی از پذیرفتن فردی اجتناب کند. در مورد بیمه‌های تکمیلی، سخت‌گیری کمتری وجود دارد، چراکه از نظر قانونی فشار کمتری بر شرکت‌های بیمه وجود دارد، بنابراین احتمال دارد این شرکت‌ها افراد را به دلیل سابقه و اطلاعات پزشکی آن‌ها نپذیرند.

احتمال دارد بعضی از هزینه‌ها همچون امور مالیات‌پذیر در بیمه‌های مشترک وجود داشته باشد که خود بیمه‌شونده مجبور باشد آن‌ها را بپردازد، اما این هزینه‌ها قابل مقایسه با همین هزینه‌ها در امریکا نیست، هرچند ممکن است امور مالیات‌پذیر در بیمه‌های مشترک در سوئیس از ۳۰۰ تا ۲۵۰۰ فرانک سوئیس باشد. هنگام مواجهه با امور مالیات‌پذیر در بیمه‌های مشترک، ۱۰ درصد هزینه بیمه مشترک بر عهده بیمه‌شونده است و این میزان در هنگام بستری شدن به ۲۰ درصد می‌رسد که این میزان بر اساس داده‌های سال ۲۰۱۵، فقط برای بستری شدن (جداً از هزینه‌های دیگر) معادل هر روز ۱۵ فرانک سوئیس است.

### این امر برای کارفرمایی که این مزایا را فراهم آورده به چه معناست؟

منافع افرادی که استخدام می‌شوند همچنان در اروپا مهم است، اما قطعاً نه به اندازه‌ای که در امریکا اهمیت دارد. مراقبت‌های بهداشتی در اروپا در اکثر موارد (صرف نظر از نوع سیستم)، تنها مراقبت‌های پزشکی و در بعضی موارد، صرفاً

تصویب کردند که «نابرابری‌ها در پوشش خدمات درمانی ناشی از تفاوت در دسترسی به کیفیت درمانی متفاوت» را کاهش دهند.

این نوع سیستم ضرورتاً مبدأ شکل‌گیری مفاهیم پوشش خدمات درمانی دولتی فراگیر و ویژه کهنه‌سربازهاست. بیمه درمانی اساسی از طریق بیمه درمانی دولتی و بیمه‌های تکمیلی فراهم می‌شود که قابل خریداری از بیمه‌گران خصوصی است، درحالی که بیمه درمانی دولتی برای شهروندانی با درآمد بسیار اندک نیز قابل دسترسی است.

در بسیاری از سیستم‌های مراقبت بهداشتی در اروپا که بیمه‌های خصوصی در آن‌ها مجاز است، در ساختاری مشابه با آنچه امریکایی‌ها به آن عادت دارند، دارندگان بیمه در زمینه بیمه‌های مشترک و صورت حساب‌های فراتر از بیمه مسئول هستند.

### خصوصی، اما تحت قوانین خاص

نوع دیگری از سیستم مراقبت‌های بهداشتی، سیستم آلمان است که احتمالاً بیشترین گزینه‌ها را از لحاظ گزینه‌های خصوصی و عمومی ارائه می‌کند. شهروندان شاغل که درآمد سالانه آن‌ها کمتر از ۵۷۶۰۰ یورو (حدود ۶۶۹۰۰ دلار) است، باید در گزینه بیمه سلامت عمومی آلمان (همچون فرانسه که بیمه سلامت قانونی نامیده می‌شود) ثبت‌نام کنند. وابستگان و همسران آن‌ها (اگر شاغل نباشند) نیز به‌خوبی و بدون هزینه اضافی تحت پوشش قرار می‌گیرند.

افرادی که درآمد بیشتری دارند مجازند از خدمات بیمه خصوصی استفاده کنند؛ اگرچه اکثر آلمانی‌ها همچنان ترجیح می‌دهند از گزینه خدمات بهداشتی عمومی استفاده کنند. استثنائات اصلی بر این قاعده، افراد خویش فرما و مستخدمین کشوری هستند که بزرگ‌ترین خریداران بیمه‌های خصوصی هستند.

**چگونه بعضی از سیستم‌های مراقبت‌های بهداشتی در اروپا، مشابه سیستم مراقبت‌های بهداشتی در امریکا با عنوان «قانون مراقبت‌های مقرون به صرفه»**

# دردی فراتر از بیماری

## گشت‌و‌گذاری در حوالی مراکز درمانی

این روزها ویروس کرونا بر زندگی مردم سایه افکنده و کانون توجه همگان شده است. بیماری مرموز در تمام ابعاد زندگی از جمله بعد اقتصادی، اجتماعی و سلامت تأثیرگذار بوده است. اگر در گذشته به دلیل بیماری به مراکز درمانی رجوع می‌کردیم، تنها تمرکز بر همان بیماری بود، اما اکنون اگر با علائم ابتدایی سرماخوردگی هم وارد درمانگاه شویم، با برچسب «مشکوک به کرونا» در مسیر درمان قرار خواهیم گرفت.

این روزها با گذری در اطراف مراکز درمان و جویا شدن وضع بیماران به راحتی می‌توان به شرایط نگران‌کننده‌ای پی برد که در آن انواع مشکلات درمانی به رنج بیماری اضافه می‌کند. از افزایش روزبه‌روز هزینه‌های دارویی و نارضایتی در زمینه فرایند تأمین دارو گرفته تا مخارج درمانی که درآمد و دریافتی‌های مردم کفایت آن را نمی‌کند. تبادل نظرهای مردمی در فضای مجازی هم ریشه بر اندام می‌اندازد و ترس و وحشت را دوجندان می‌کند. یک کاربر می‌نویسد: «بیمارتان را به فلان بیمارستان نبرید چراکه زنده بازمی‌گردد». بسیار می‌شنویم و می‌بینیم که قرص‌هایی که پیش از این به راحتی قابل دستیابی و مصرف بود ماه‌هاست به سختی پیدا می‌شود یا در بهترین حالت به تعداد کمتر از آنچه در نسخه پزشک نوشته شده تحویل داده می‌شود؛ البته با قیمتی چندبرابر! هزینه‌های مربوط به دندانپزشکی که همیشه گزاف بوده و تحت پوشش بیمه قرار ندارد هم امر تازه‌ای نیست.

برخی جلو در بیمارستان در انتظار عزیزی ایستاده‌اند و امیدوارند به سلامت از زیر تیغ جراحی بیرون آید، برخی هم با انوهای از سی‌تی‌اسکن و برگه‌های آزمایش و فیش‌های پرداختی در یک دست و دست رنج روزگار کشیده فرد سالخورده‌ای که



آزاده توسلی

مراقبت‌های پزشکی اساسی را دربر می‌گیرد. در کشورهایی که بیمه و مراقبت‌های بهداشتی حداقل تا حدی خصوصی است (جایی که این مورد قانونی است)، بعضی از شرکت‌ها، بیمه سلامت تحت پشتیبانی کارفرما ارائه می‌دهند تا بیمه‌های اجباری دولتی را تکمیل کنند.

این نوع طرح‌ها که معمولاً شامل بیمه دندانپزشکی و چشم‌پزشکی نیز می‌شوند شبکه پزشکان و خدماتی همچون سلامت روان را توسعه داده و ثبت‌نام‌کنندگان را در مقایسه با موارد غیراورژانسی در اولویت قرار می‌دهند.

### آیا مراقبت‌های بهداشتی در اروپا بهتر از امریکاست؟

اینکه داوری کنیم مراقبت‌های بهداشتی در اروپا «بهتر است» کاملاً به نوع نگاه و معیاری بستگی دارد که از آن استفاده می‌کنیم. یکی از شکایت‌های مربوط به پوشش فراگیر مراقبت‌های بهداشتی، زمان انتظار برای ملاقات با پزشکان در شرایط غیراورژانسی است (این موضوع به‌ویژه در مورد کانادا صادق است). مخالفان این سیستم‌ها معمولاً این دلیل را به‌عنوان عامل اصلی قلمداد می‌کنند تا بخواهند سیستم فعلی مراقبت‌های بهداشتی امریکا حفظ شود.

افرادی که در کشورهایی زندگی می‌کنند که سیستم مراقبت‌های پزشکی در آن‌ها مشابه کشورهای اروپایی است سیستم کشورهای خود را در مقایسه با امریکا ترجیح می‌دهند. شاید آن‌ها مجبور باشند برای دیدار با پزشک چند روز منتظر بمانند، اما لازم نیست برای هزینه‌های مرتبط با مراقبت‌های بهداشتی، هزینه‌های زیادی صرف کنند؛ حتی اگر مجبور به پرداخت چنین هزینه‌هایی شوند، قطعاً میزان آن نسبت به هزینه‌های امریکایی‌ها کمتر است. برای مثال، هزینه امور مالیات‌پذیر در بیمه مشترک برای یک شب بستری در فرانسه ۱۸ یورو است. هزینه پرداخت یک نسخه در امریکا، به‌ندرت کمتر از ۱۸ دلار است. هزینه یک شب بستری در امریکا ممکن است به راحتی هزاران دلار برای فرد بیمه‌شده هزینه داشته باشد.

اشکال اساسی دیگری که مخالفان پوشش فراگیر مراقبت‌های بهداشتی بیان می‌کنند، مالیات‌های بیشتر است. وضع مالیات مرتبط با مراقبت‌های بهداشتی در اروپا از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، اما در بعضی از کشورها، شهروندان مجبورند نیمی از درآمد خود را به این امر اختصاص دهند. این میزان از نظر امریکایی‌ها زیاد است - و واقعاً نیز زیاد به نظر می‌رسد - اما در بسیاری از موارد میزانی که شهروندان اروپایی مالیات می‌پردازند، مشابه یا برابر با میزان کل مالیاتی است که شهروندان امریکایی برای امور درمانی و موارد دیگر مالیات می‌پردازند؛ بنابراین درنهایت، باقیمانده درآمد اروپایی‌ها و امریکایی‌ها می‌تواند مشابه باشد، اما اروپایی‌ها برای خدماتی که بیمه خودشان پوشش نمی‌دهد هزینه کمتری پرداخت می‌کنند؛ البته این بحث وجود دارد که سرمایه‌داری فضای مناسبی برای ابداع و رقابت میان محققان امریکایی و سیستم بیمارستان‌ها فراهم آورده است. بعضی از بهترین بیمارستان‌ها در جهان در امریکا هستند؛ برای نمونه می‌توان به تعداد کمی از آن‌ها اشاره کرد: کیلینلند کلینیک، جان هاپکینز، مایو کلینیک و ماساچوستز جنرال.

منصفانه است بگویم هیچ سیستمی بی‌نقص نیست. مراقبت‌های بهداشتی در اروپا، نقاط قوتی دارد و سیستم امریکایی فاقد این نقاط قوت است و برعکس. هر کشوری باید از سیستمی استفاده کند که بهترین کارکرد را برای آن داشته باشد و این امر نیز زمان‌بر است. نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که امریکا در مقام مقایسه با اکثر کشورهای اروپایی، همچنان قدمت کمتری دارد. این امر به این معنی است که ما برای تعیین سیستمی که بهترین کارکرد را برای ما داشته باشد راه درازی در پیش داریم. ■

پی‌نوشت:

1. WHO
2. SHI
3. ACA

منبع: کریفین بنیفیت

تاریخ: اول ژانویه ۲۰۱۸

بیماری راه رفتن را برای او دشوار کرده است در دست دیگرشان، از بیمارستان روانه می‌شوند. در این آشفتگی‌ها دختر جوانی همراه پدر بزرگش روی سکوی کنار خیابان نشسته است. از او درباره علت مراجعه‌شان می‌پرسم. آن‌ها چندی پیش برای دریافت سمعک به بیمارستان آمده بودند، ولی به دلیل قالب‌گیری نامناسب، گوش دچار آسیب شده است. خانم جوان از بی‌تجربگی پزشک گلایه دارد. اگرچه سنگینی هزینه مادی به کمک بیمه بر آنان تحمیل نمی‌شود، اما اکنون سلامت پدر بزرگ وی در معرض خطر قرار گرفته و مکانی که باید تضمین‌کننده سلامتی باشد خود عامل آسیب‌رسانی شده است.

آن طرف‌تر خانم میان‌سالی که برای درمان سرطان همسرش به بیمارستان آمده با وجود داشتن بیمه از مشکلات متعدد مالی می‌گوید: «دیشب را گرسنه خوابیدم و برای یک بسته دستمال کاغذی هم پول ندارم».

کارگر افغان‌تباری که کارت تابعیتش به‌تازگی مسدود شده و بیمه هم ندارد مادرش را از تاکسی پیاده کرده، به سمت بیمارستان می‌برد. چگونه یک فرد مهاجر بدون تسهیلات درمانی می‌تواند قادر باشد که هم‌زمان از عهده مخارج درمان و امرار معاش در کشوری دیگر برآید؟ چند کلمه با آن‌ها سخن می‌گوییم. می‌گوید مددکاری بیمارستان برخی هزینه‌ها را متقبل شده است، اما همین مقدار باقی‌مانده هم کمرشکن است.

«نمی‌توانی داد بزنی که پول ندارم! این همه می‌گویند کمک می‌کنیم پس این کمک‌ها کجاست؟!»

این حرف‌های یک خانم نوظفتچی است که برای

عمل جراحی پسرش به بیمارستان مراجعه کرده است. از فرزند دیگر خود می‌گوید که معلولیت دارد و اینکه چگونه از پس مخارج و مسائل او برآید، چراکه خود سرپرست خانواده است. گویی مدت‌ها در انتظار گوش شنوایی بوده تا زخم‌های زندگی‌اش را بازگو کند و اندکی از سنگینی فشارهای روحی خود بکاهد یا شاید هم به دنبال روزه‌ای

است تا صدایش رساتر به گوش رسد. او می‌گوید تلویزیون منزلشان شکسته است و از رادیو استفاده می‌کنیم و فرزند معلولم حتی نمی‌تواند برای سرگرمی تلویزیون تماشا کند. چگونه لوازم مورد نیازش را تهیه کنم وقتی شغل ثابتی ندارم؟! گاهی کار هست و گاه نیست. همان‌طور که به حرف‌های او گوش می‌دهم و چراها و چگونگی‌های فراوان غوطه‌ور در ذهنم را کنار می‌زنم، تنها جرقه‌ای که در پس آن‌ها نمایان می‌شود این است که شماره تماس موسسه خیریه مراقبت از معلولین را به او بدهم شاید بتواند مرهمی بر دردش باشد. از خانمی که در حال خروج از بیمارستان است مجالی برای گفت‌وگو می‌خواهم. او اگرچه در ظاهر چندان هم نیازمند به نظر نمی‌آید، اما می‌گوید به مددکاری بیمارستان مراجعه کرده و آن‌ها در ابتدای کار کمکی نمی‌کنند. یک میلیون تومان به‌عنوان علی‌الحساب پرداخت کرده است، ولی چندان رضایتمندی در سخنان او مشهود نیست. وقتی می‌پرسم چگونه می‌خواهید هزینه‌های درمان بیماری مادرتان را پرداخت کنید، گویی که انگار خودش هم تازه با این سؤال مواجه شده باشد می‌گوید نمی‌دانم، شاید با قرض گرفتن. این را می‌گوید و به سرعت دور می‌شود.

افرادى هستند که از روستا نه برای فراغت و گشت‌وگذار که برای رفع نقیصی که بر اثر تصادف دچار آن شده‌اند به تهران می‌آیند و به قول خودشان «پناه بر خدا و بدون پشتوانه مالی و دفترچه بیمه آمده‌ایم». مثل خانمی که در حیاط بیمارستان روی نیمکت همراه فرزند در آغوشش نشسته و انگار فرصتی برای استراحت یافته است. به سراغ او می‌روم. با نگاهی سرشار از معصومیت و سادگی شرح می‌دهد که از چه رنج‌هایی عبور کرده است. از سرگذشت خود می‌گوید و اینکه چگونه سر از بیمارستانی در تهران درآورده است. او چند سال پیش دچار تصادفی شد. دخترش را در این سانحه از دست داد و دستش هم دچار مشکل شد. چند بار بر روی دستش جراحی انجام شده و هنوز نیاز به پیگیری‌های درمانی دارند. سواد

خواندن و نوشتن ندارد. وقتی از او درباره اینکه چه کمک‌هایی از طرف کمیته امداد و یا سازمان بهزیستی دریافت کرده است می‌پرسم، متعجبانه می‌گوید: نمی‌شناسم، نامشان را نشنیده‌ام. به این می‌اندیشم که ای کاش نهادهای کمک‌رسانی فراگیرتر عمل می‌کردند تا شاهد افرادی در کشور نباشیم که حتی نام این قبیل سازمان‌ها هم به گوششان نرسیده باشد. شماره تماس این سازمان‌ها را به او می‌دهم که شاید بتواند بار هزینه‌های مادی مشکلاتش را از این طریق سبک‌تر کند، حتی داروی انسولین که بسیار متداول است تحت تأثیر بحران دارویی و اقتصادی قرار گرفته و با قیمتی چندین برابر به فروش می‌رسد. به گفته یکی از کسانی که برای تهیه داروی انسولین مادر خود در صف داروخانه ایستاده است بسیاری از افراد دیابتی، سالمند هستند و نیاز به کمک شخصی دیگر دارند. آن شخص باید یک روز کامل کاری مرخصی بگیرد و با وجود شرایط همه‌گیری کرونا به محیط‌های پرتردد و عفونی مراکز درمانی که خود، تهدیدکننده سلامتی است برود. به پیشنهاد او باید امکانی فراهم آید که این دارو به‌صورت اینترنتی خریداری شود و یا از طریق پست به دست بیمار برسد، چراکه بیماران دیابتی مکرراً نیاز به این آمپول دارند و اکثراً افرادی هستند که خود به‌تنهایی به‌سختی بتوانند آن را تهیه کنند. «باید به بیمارستان دولتی برویم و حتماً پزشکی نسخه را بنویسد که طرف قرارداد آن بیمه باشد».

این بحران دامنگیر همه نوع دارویی شده است. یک پماد کوچک سوختگی هم کمیاب است و اگر یافت شود در اندازه‌ای کوچک‌تر از قبل، اما با قیمتی چندین برابر بیشتر از قبل به فروش می‌رسد. مبتلایان به سرطان نیز افزون بر دست‌وپنجه نرم کردن با درد این بیماری و دل‌واپسی‌های ناشی از خود بیماری باید به هزینه‌های مالی آن هم فکر کنند. طبق گفته خانمی که تحت شیمی‌درمانی قرار گرفته و نیاز به آمپول دارد، علاوه بر اینکه آمپول‌ها کمیاب هستند، ابتدا باید داروها خریداری شود سپس ۱۰ درصد کمک مالی صورت می‌گیرد.

بعضی داروها مانند قرص نقرس هم به‌سختی پیدا می‌شوند. اگر کسانی مشکل تأمین هزینه دارو و درمان را نداشته باشند هم با مسائل دیگری نظیر بهداشت نامناسب در برخی محیط‌های درمانی و یا نایاب بودن داروها مواجه می‌شوند، چه رسد به کسانی که دغدغه مالی علاوه بر درد و رنج بیماری، آسایش را بر آنان حرام کرده است. ■



# بورس؛ خطاهای گذشته و درس گرفتن از آنها توسط مردم و دولت

## بخش دوم

مفهوم بورس یک مفهوم کلیدی در اقتصاد سرمایه‌داری است که در ایران حدود ده سال سابقه دارد، اما شهرت بسیار زیاد آن به دلیل سازوکارهای بورس در سال گذشته و به‌خصوص بعد از عرضه سهام دولت در دارا یکم است که با دعوت دولت به ورود مردم به بازار سرمایه شتاب زیادی پیدا کرد. با توجه به این دعوت دولت و سقوط سهام بورس بسیاری این مسئله را مطرح می‌کنند که دولت مردم را فریب داده است و دعوی کسانی که در بورس وارد شده و خود را مال‌باخته می‌نامند از همین دعوت ناشی می‌شود. مسئله اساسی این است که این مردم در گذشته به دعوت دولت پاسخ مثبتی نداده بودند دولت روحانی بارها از مردم خواست که به سمت خرید ارز نروند؛ دعوتی که بر مبنای درستی قرار داشت، زیرا اگر همه به این بازار هجوم می‌بردند ارزش پایه ریال سقوط کرده و در سرنوشت کلی مردم نقش منفی داشت. اما نونل کانت<sup>۴</sup> این ایده را مطرح کرده که زندگی خوب برای هر انسان آن است که با قوانین اخلاقی زندگی کند که اگر همه مردم آن قوانین را اختیار کنند، جامعه حاصل جامعه بهتری است.

ناگفته پیداست هجوم مردم برای خرید ارز می‌تواند سقوط نظام اقتصادی جامعه را به دنبال داشته باشد و به این صورت یک رویکرد اخلاقی نخواهد بود؛ دلیل آن این است که مردم قبل از هر چیزی به سود خود می‌اندیشند و کاری به اینکه آیا دولت به آنان فراخوان عملی داده است ندارند. در واقع بازار بورس بازاری است که بیش از همه مفاهیم نظام‌های سرمایه‌داری در معرض پارانو یا سوءظن است و به آن گونه‌ای نگاه می‌شود که در آن افرادی در پی فریب دادن و به جیب زدن ثروت مردم هستند، حتی در آغاز قرن بیستم که بازار بورس رشد زیادی پیدا کرد، این دیدگاه در مردم جمهوری باوریا وجود داشت و آن را توطئه یهودیان می‌دانستند و هیتلر نیز در شروع جنگ جهانی دوم از این زمینه باور منفی مردم درباره یهودیان بهره‌برداری فوق‌العاده‌ای کرد. اقتصاددانانی نظیر بوم باورک<sup>۵</sup>، شو میتر<sup>۶</sup> و وبر<sup>۷</sup> سعی کردند نشان دهند چنین دیدگاهی نادرست است، اما این باور به‌طور عموم در ماهیت ارائه بازار بورس وجود دارد؛ زیرا ممکن است افرادی بتوانند در این بازار مداخله کرده و در آن دستکاری‌هایی انجام دهند که تقارن اطلاعات در آن را با خطر روبه‌رو سازد؛ به همین دلیل بازار بورس بیش از هر بازار دیگری در نظام سرمایه‌داری نیازمند شفافیت است.

در فیلم وال‌استریت ساخته الیور استون، مایکل داگلاس در نقش فردی که در عالم واقعیت ایوان بوفسکی نام داشت، نقش توطئه‌گرانه استفاده نادرست از اطلاعات را برای تأثیرگذاری در بازار بورس به نمایش می‌گذاشت. بازی هنرمندانه مایکل داگلاس جایزه اسکار را نصیب او کرد.

حال بحث اصلی این است که چه کسانی در بازار بورس مداخله می‌کنند؟ نخست به این ادعا بپردازیم که آیا مردم به دعوت دولت به این بازار پا گذاشتند. در اینجا چند واژه کلیدی راهگشا خواهد بود. نخستین واژه عنوان مال‌باخته است که این روزها در مورد افرادی که سهام خود را با زیان

از شنبه‌بازاری که غیر از شیر مرغ و جان آدمیزاد همه چیز می‌فروشد...<sup>۱</sup>



حمیدرضا عربی

آیت‌الله علوی بروجردی نوه دختری مرجع صاحب‌نام شیعه در یک کلیپ این ایده را که اقتصاد اسلامی به‌عنوان یک علم وجود دارد زیر سؤال برد. در زمانه‌ای که نه‌فقط اقتصاد که مفهومی مربوط به علوم انسانی است، بلکه حتی علوم تجربی و علوم محضی چون فیزیک و هندسه از دیدگاه آکادمی علوم اسلامی نیز جنبه علم اسلامی دارند. طرح این اشکال توسط ایشان سخت غریب می‌نمود و چالش‌های جدی ایجاد می‌کرد. دو روحانی به نام‌های خسروپناه و شریفی به‌صورت مستقیم آیت‌الله را به بحث دعوت کردند. هرچند آیت‌الله علوی آن‌ها را در حدی ندانست که پاسخ آنان را لیبک گوید، اما در کلیپی که او ارائه داده بود چندین بار به نام مارکس<sup>۲</sup> اشاره شده بود در واقع او نیز اقتصاد را از منظر سوسیالیستی می‌نگریست.

مفاهیمی که از قبل توسط محمدباقر صدر در اقتصادنا<sup>۳</sup> مطرح شده نیز بر همین پایه استوار بود. هرچند آیت‌الله سید محمدباقر صدر ادعا داشت که اقتصاد اسلامی مجزا از دو اقتصاد مشهور یعنی اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی به‌صورت راه سوم است، اما هرگز ایده‌هایی که مربوط به جهان امروز باشد در آن‌ها مطرح نشده بود و چالش‌های جهان مدرن در برابر اقتصاد موضوع بحث آن قرار نمی‌گرفت. این همان موضوعی بود که آیت‌الله علوی بروجردی به آن توجه کرده بود و آن این بود که احکام اسلامی بیشتر توجیه‌نامه‌های آرمانی هستند. در واقع مارکس به این نوع اقتصادها تحت عنوان سوسیالیست تخیلی اشاره و از آن‌ها انتقاد کرده بود.

یکی از مفاهیم اقتصادی که در جهان امروز مطرح است مفهوم بورس است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.



مواجه می‌بیند زیاد شنیده می‌شود. در واقع واژه مال‌باخته مربوط به پرونده مؤسسات اعتباری از جمله صبا، فرشتگان و ثامن الحجج است که با کلاه برداری پول مردم را به حساب خود واریز کرده و از آن بهره‌برداری کرده و در نهایت با ورود نادرست قوه قضائیه تأمین مالی مردم مال‌باخته به جای اینکه با مسئولیت مدیران مؤسسات اعتباری باشد از طریق بانک مرکزی ایران جبران شد. این پیشینه در افرادی که به بازار سهام وارد شدند این تصور را ایجاد کرد که آن‌ها نیز از چنین موهبتی بهره‌مند خواهند شد، در حالی که دولت در واقع برای جمع‌آوری نقدینگی به این مؤسسات اعتباری مجوز فعالیت می‌داد ولی بالاخره ناگزیر شد به مؤسسه‌ای به نام کاسپین مجوز دهد تا بتواند پرونده مال‌باختگان را تسویه حساب کند، در حالی که این مؤسسات اعتباری فقط باید در محدوده مکان خاص در سطح روستاها و شهرستان‌های کوچک فعالیت می‌کردند، اما دامنه فعالیت خود را به کل کشور گسترش داده و با استفاده از خلأ قانونی کلاه‌برداری‌های زیادی را انجام داده بودند، جالب این است که پس از آنکه مؤسسه کاسپین برای ایجاد آرامش در جامعه پذیرفت که خسارت مال‌باختگان را جبران کند آن مؤسسات اعتباری که این حجم زیاد کلاه‌برداری را انجام داده بودند در سایه این تعهد به کار خود ادامه دادند و قوه قضائیه مانع ادامه فعالیت آن‌ها نشد.

باید توجه کرد این پیشینه را در ذهن مردم ایجاد کردند که اگر وارد بازار سرمایه شوند می‌توانند مسئولیت تصمیم خود را متوجه دولت کنند که آن‌ها را به این بازار دعوت کرده است و بنابراین باید خسارت آنان جبران شود؛ بنابراین مردم به دعوت دولت وارد این بازار نشدند و اگر آن پیشینه در مؤسسات اعتباری ایجاد نشده بود مردم مسئولانه نتیجه تصمیمات خود را می‌پذیرفتند؛ بنابراین اگر امروزه بسیاری سعی می‌کنند خود را مال‌باخته تلقی کنند و ورود خود به بازار

به دعوت دولت را نوعی لیبیک نشان داده و خود را از مسئولیت تصمیم‌گیری برای ورود به بازار سهام میرا ساخته و خود را قربانی جلوه دهند، در اصطلاح فرار رو به جلو انجام می‌دهند. با این حال برخی اعتقاد دارند که چون در صندوق‌های دارا یکم و پالایشی یکم دولت سرمایه خویش را عرضه داشته است باید حداقل بازگردانی این دو ETF را بر عهده بگیرد تا حداقل افراد بتوانند پول

اولیه خود و سود بدون ریسک را دریافت کنند. نگارنده این سطور با دیدگاهی که به این صورت عرضه می‌شود بسیار مخالف است، زیرا تصور می‌کند که ماهیت بازار سرمایه پذیرفتن ریسک موجود در آن است و تحت هیچ سناریویی نباید این ریسک از بازار سرمایه حذف شود، یا بخشی از مردم بدون ریسک در این بازار حضور داشته و بقیه ریسک این بازار را بپذیرند.

ممکن است این سؤال در برابر ما قرار گیرد که کسانی که در بازار بورس خود را مال‌باخته می‌نامند و مدعی جبران خسارت‌های خود توسط دولت هستند، کسانی نیستند که در گذشته در مؤسسات اعتباری توانسته‌اند زیان خود را از طریق حکم قضائی جبران کنند، اما باید بدانیم که روان‌شناسی یادگیری نشان داده است که مشاهده افرادی به جز خود ما که بابت رفتاری پاداش می‌گیرند، عیناً برای ما یادگیری دارد.

این میحث را نخستین بار در روان‌شناسی یادگیری که به یادگیری مشاهده‌ای معروف است آلبرت بندورا<sup>۱</sup> با پژوهش‌های آزمایشی بررسی کرد و درستی آن را نشان داد. بدین ترتیب مشاهده اینکه افرادی با مراجعه به قوه قضائیه طلب جبران خسارت خود را می‌کنند نشان‌دهنده افراد دیگری است که در بورس مدعی وضع مشابهی می‌شوند.

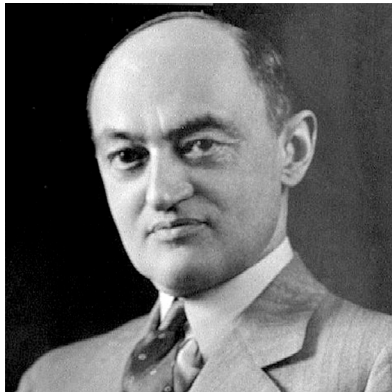
باید توجه کرد به انگیزه سودهای غیرواقعی که این نوع از مؤسسات اعتباری به افراد می‌پرداختند، آن‌ها وارد این بازار شده و مسئولیت

نتیجه نامناسبی که پیش آمده است متوجه خود آن‌هاست. عیناً این وضعیت در بازار بورس نیز حاکم است. روان‌شناس بزرگ توماس زاز<sup>۲</sup> نشان داد حمایت‌های نادرستی که بعضاً قوه قضائیه از افراد در جامعه به عمل می‌آورد، سبب می‌شود افراد آن جامعه نامسئول پرورش یابند. مثال او در مورد زنانی است که به دلیل هورمون‌هایی که در دوران قاعدگی داشتند مرتکب قتل می‌شدند و در قوه قضائیه انگلیس آن‌ها را به این دلیل تبرئه می‌کردند که مسئول اعمال خود نبوده و ترشح نامتعارف هورمون‌ها در دوره قاعدگی، آن‌ها را در موقعیت خشم و پرخاشگری قرار داده است. توماس زاز به این حکم قضائی در دادگاه‌های انگلیس اعتراض داشت و اعتقاد داشت در هر شرایطی افراد مسئولیت اعمالی را که انجام می‌دهند، خود بر عهده دارند و این ممکن است در ظاهر حمایت از زنان قلمداد شود، ولی در طولانی مدت سبب نوعی درماندگی آموخته‌شده در آن‌ها می‌شود که خود را مسئول اعمال خود ندانند.

افرادی که بدون دانش و آگاهی مورد نیاز وارد بورس می‌شوند و به خرید سهام بدون آگاهی از دانش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز دست می‌زنند نیز باید نتیجه اعمال خود را بپذیرند؛ البته نوع گفت‌وگوی دولت با مردم گاهاً درست نیست. علیرضا خانی، سردبیر روزنامه اطلاعات، در یک فراز بسیار مهم از این دوگانگی در ارتباط با مردم، حکایت بستن پنجره‌ها را مطرح کرد. وزیر بهداشت به مردم توصیه می‌کرد برای مبارزه با ویروس کرونا پنجره‌ها را باز نگه دارند، از طرف دیگر برای صرفه‌جویی در سوخت وزیر نفت به مردم توصیه می‌کرد پنجره‌ها را ببندند. علیرضا خانی پرسید «چرا از دولت دو صدا درمی‌آید؟ مردم چه کنند؟ بالاخره باید پنجره را ببندند یا آن را باز نگه دارند؟»

**جالب این است که پس از آنکه مؤسسه کاسپین برای ایجاد آرامش در جامعه پذیرفت که خسارت مال‌باختگان را جبران کند آن مؤسسات اعتباری که این حجم زیاد کلاه‌برداری را انجام داده بودند در سایه این تعهد به کار خود ادامه دادند و قوه قضائیه مانع ادامه فعالیت آن‌ها نشد**

بعد از آن در همه این سال‌ها و حتی در زمان کنونی در جامعه ما به کرات به کار می‌رود. حتی عبدالمعبود انصاری، مترجم نامدار کتاب ویبر و کتاب پارسونز که در مورد ویبر نگاشته شده است، واژه بورس‌بازی را به کار برده است که نوعی تصور نادرست را در ذهن افراد القا می‌کند. جامعه‌شناس ارزشمند جامعه ما، تقی آزاد ارمکی نیز این واژه را از کتاب پارسونز وام گرفته و در مقاله‌ای از خود به کار برده است.



Joseph Schumpeter  
Economist

باید بدانیم در بورس با آن تصویری که مردم دارند در آن بازی مبتنی بر شانس وجود ندارد، بلکه در آن شانس و محاسبه، هر دو مورد نیاز است و بنابراین باید افرادی که در این بازار شرکت می‌کنند به تحلیل‌های بنیادی و تکنیکال مجهز شده و مداوماً آن را برای تداوم موفقیت خویش به کار ببرند؛ مانند رولت باز ماهری که صحنه حضور خود در بازی رولت را با محاسبات دقیق به پیروزی منجر می‌کند. این برای مردم ناآگاه و بی‌اطلاع که تصور می‌کنند سرمایه‌گذاری در بازار بورس مانند سرمایه‌گذاری در بازار مسکن است، خطر کردن فوق‌العاده است زیرا در مورد بازار زمین، آن‌ها می‌توانند منتظر بهتر شدن شرایط برای زمین خود بوده و اطمینان در آن بازار بیشتر است.

اگر در بازار بورس شرایط مساعدی برای حضور مردم وجود دارد، ولی به همان میزان که این شرایط مساعدتر می‌شود، ریسک آن نیز افزایش می‌یابد. در واقع شومپتر بعداً برای تحلیل ویژگی کارآفرینان از مفهوم مشابهی استفاده کرد و آن اینکه، افرادی که محاسبات دقیق‌تری دارند سود بیشتری می‌برند و این سود به دلیل ریسک کردن آن‌هاست.

با این حال نباید عملکردهای غلط دولت در رابطه با بورس را از نظر دور داشت که مهم‌ترین آن‌ها فشار عرضه به بورس و ناهماهنگی وزارت خانه‌های دولتی با سازمان بورس بود. در مورد اول آزادسازی سهام عدالت سبب شد

آوردن آگاهی‌های لازم برای عمل مناسب در سازمان بورس برکنار می‌ماند. اگر به هر دلیلی قیمت کالایی ۱۰۰ درصد یا ۲۰۰ درصد یا بیشتر در یک بازه زمانی کوتاه‌مدت رشد کند، باید ریسک کاهش قیمت نیز در ذهن افراد در نظر گرفته شود و نه این اطمینان که قطعاً به یک سود مطمئن خواهند رسید و نام آن را اطمینان از سرمایه‌گذاری بدانیم که به ریاست جمهوری نسبت داده شود. در واقع رئیس‌جمهور، هنگامی که از مردم می‌خواهد که پول خود را در بازار سرمایه ببرند، از آن‌ها می‌خواهد که به‌طور فعال در موقعیت بفرنجی که دولت با آن روبه‌رو است با پذیرش ریسک مورد نظر عمل کنند و نه اینکه ناآگاهانه دل به دریا بزنند.

هنگامی که نوسان در بازار سرمایه از حدی بیشتر می‌شود، نشان‌دهنده ریسک‌پذیری بالاست؛ بنابراین افرادی که در این بازار وجود دارند باید به هر دو نوع تحلیل بنیادی و تکنیکال تسلط ویژه داشته باشند. اگر چنین تسلطی را نداشته باشند، در این بازار مواجه با شکست‌هایی می‌شوند که از ناآگاهی آنان ناشی شده و باید مسئولیت عمل نادرست خود را بپذیرند. مشکلی که در جامعه ما وجود دارد آن است که دولت آگاهی لازم را برای افراد فراهم نمی‌کند. این آگاهی باید توسط سازمان‌های مردم‌نهاد یا سازمان‌های غیرحکومتی برای اعضای خودشان در نظر گرفته شود. در دولت باواریا بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، کارگرانی که تحت ریاست یک کشیش یک سازمان غیرحکومتی را به وجود آوردند از ماکس وبر دعوت کردند تا برای آن‌ها تحلیل‌های مورد نیاز را انجام دهد، تحلیل‌هایی که بر بینه درست او استوار بود.

بورس نوعی بازی است، اما بورس‌بازی غیرواقعی است. در واقع این بازی به صورت یک بازی رولت است. بازی که در آن هم شانس و هم محاسبه، هر دو تأثیرگذار است.

ژوزف شومپتر در همان آغاز پیدایش بازار بورس در ابتدای قرن بیستم، این مسئله را مطرح کرد که افرادی که در بورس وارد می‌شوند نباید تصور کنند که در یک بازی پوکر وارد شده‌اند؛ بازی که در آن همه عوامل مبتنی بر شانس است و بنابراین منتظر تقدیری بمانند که سرنوشت آن‌ها را رقم می‌زند. او از همان آغاز با تصور بورس‌بازی مخالفت کرد. بورس‌بازی مفهومی است که در ادبیات عامیانه در دولت باواریا و

درواقع باید رئیس بورس در جلسات هیئت‌دولت شرکت کند. در عمل وزارتخانه‌های مختلف، اهداف متفاوتی دارند و با توجه به اهمیتی که بورس در وضعیت کنونی اقتصاد ایران پیدا کرده است، باید نماینده‌ای از بورس در جلسات هیئت‌دولت شرکت کند تا سیاست‌گذاری‌های مناسب و مؤثرتری در بورس صورت گیرد. هرگاه چنین اتفاقی نیفتد، تصمیم‌گیری‌های وزاری مانند وزارت صمت و وزارت اقتصاد بر بورس تأثیری دارد که در کنترل نتایج زیان‌بار آن نمی‌توان رئیس سازمان بورس را گناهکار دانست؛ بنابراین اگر بتوان دولت اشکالی در نظر گرفت، راه ندادن رئیس سازمان بورس در جلسات هیئت‌دولت است. از آنجا که معاون اول مجلس دولت را کم‌کار و هم‌خطا کار می‌داند، باید از دولت به‌طور نسبی این دفاع را به عمل آورد که در بسیاری از این نوع گفت‌وگوهای تمامی تقصیرات متوجه دولت در زمانه‌ای می‌شود که در نتایجی که به دست می‌آید گناهکار نبوده است.

نعمت احمدی، حقوقدان مشهور در روزنامه آرمان ملی در آخرین روز ماه دی، می‌نویسد: «با سرمایه مردم در بورس چه کردید؟» و سپس با این جملات که مفهوم غیراقتصادی دارد سعی می‌کند رئیس‌جمهور را زیر سؤال ببرد. رئیس‌جمهور با سوگندی که برابر اصل ۱۲۱ قانون اساسی یاد کرده، باید همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسئولیت‌هایی که بر عهده گرفته به کار گیرد و در حراست از استقلال اقتصادی، در کنار استقلال سیاسی و فرهنگی و حراست از مرزها از هیچ اقدامی دریغ نکند. مردم با تأکید بر این سوگند رئیس‌جمهور که ضامن استقلال اقتصادی آنان است به توصیه مؤکد ایشان در برنامه‌های متعدد تلویزیونی توجه کرده و بازار سرمایه را بازاری مطمئن با تأکید رئیس‌جمهور دانسته‌اند.

با توجه به اینکه این مفهوم استقلال اقتصادی ربطی به بازار سرمایه ندارد، مفاهیم به صورتی واژگونه در ذهن افراد بازسازی می‌شود. در واقع، بازار سرمایه کاملاً تحت تأثیر احتمالات است و به هیچ گونه نمی‌توان آن را بازاری با اطمینان کامل قلمداد کرد و احتمالات کاملاً بر آن حاکم بوده و کسی که وارد این بازار می‌شود، باید ریسک از دست دادن سرمایه خود را نیز بپذیرد. اگر چنین پذیرشی وجود نداشته باشد، افراد به قضا و قدر تکیه کرده و از به‌دست

”  
**بورس نوعی بازی است، اما بورس‌بازی غیرواقعی است. در واقع این بازی به صورت یک بازی رولت است. بازی که در آن هم شانس و هم محاسبه، هر دو تأثیرگذار است.**





## مردم دولت

که فشار عرضه فراوانی برای سازمان بورس ایجاد شده و ۵۰ میلیون سهامدار به آن سرازیر شوند و این در حالی بود که بازار سرمایه ظرفیت پذیرش این همه افراد در خود را به صورت یک جا نداشت. با توجه به دانش و آگاهی محدود سهامداران گسترده شدن بازار سرمایه تا این حجم از عوامل آسیب رساندن به بازار سرمایه بود.

شیوه آزادسازی سهام عدالت نیز یکی از دلایل نزول بازار بود زیرا در زمان آزادسازی که مضمولان می توانستند ۳۰ درصد سهام خود را بفروشند، ارزش آن ۳۰ درصد حدود ۳ میلیون تومان بود و بسیاری از مضمولان با جذاب بودن فروش سهام خود را فروخته و این افزایش فشار عرضه بر بازار را ایجاد کرد که تعادل عرضه و تقاضا را برهم زد. با توجه به اینکه در بازار سرمایه مهم ترین اصل تعادل عرضه و تقاضاست آسیب وارده به بازار سرمایه تقریباً جبران ناپذیر بود. از طرف دیگر سرمایه گذاری دولت که به ETF مشهور است هرچند در ابتدا برای خریداران سهام بازدهی مناسبی داشت اما در پایان کار سهامداران مواجه با زیان شدند.

دومین مشکل ناهماهنگی وزارتخانه های اصلی مرتبط با بورس یعنی وزارت صمت و وزارت اقتصاد با بازار سرمایه بود. در واقع این ناهماهنگی به دلیل شنیده نشدن صدای بازار سرمایه در دولت بود به نظر نگارنده این سطور باید نماینده بورس به جلسات هیئت دولت دعوت شود تا صدای او نیز در کنار وزارتخانه های اصلی دولتی شنیده شده و بر تصمیم سازی های مرتبط با بورس نوعی هماهنگی صورت گیرد. شاید یکی از بدترین تصمیم ها اصرار وزیر صمت بر قیمت گذاری دستوری فولاد در بورس کالا بود. در واقع هنگامی که دولت سهام خود را به بخش خصوصی می فروشد بعد از آن دیگر حق ندارد که برای آن تصمیم های دولتی بگیرد و با دستورالعمل هایی سعی کند دارایی خود را که به فروش رسانده تابع دستورالعمل های خویش سازد.

بیانیه بانک مرکزی که کاهش نرخ پایه دلار را به حساب خود می گذاشت، در صورتی که هر فرد عامی نیز می دانست که کاهش نرخ پایه دلار نه به دلیل سیاست های بانک مرکزی بلکه به دلیل انتخاب بایدن است. این موضوع بر بازار سرمایه نیز تأثیر منفی گذاشت. در واقع این گزاره به کل دروغ بود و آدرس غلط که داستان لوئیس کارول (آلیس در سرزمین عجایب) را به ذهن متبادر می کرد. هنگامی که آلیس در صدد رفتن به آدرسی است گربه خندانی که آدرس محل مورد نظر را باید به آلیس بدهد از او می پرسد که او چه هدفی در رسیدن به آن آدرس دارد و آلیس می گوید که در واقع هیچ هدفی ندارد. این موقعیت عیناً در برخوردهای بانک مرکزی

چاپ پول یا سیاست های انقباضی بانک مرکزی، نرخ بهره در اقتصاد را تعلیق می کند و بدون ابزار تسهیل پولی نمی توان نرخ بهره را در اقتصاد به سمت هدف حرکت داد؛ بنابراین ادعای بانک مرکزی در مورد کاهش نرخ پایه پولی که به صورت خود به خودی و تحت تأثیر سیاست های جهانی و انتخابات امریکا شکل گرفته بود بر هیجان موجود در بازار سرمایه تأثیر گذار بوده و سبب سقوط آن به دلیل هیجانات شد.

در واقع باید سیاست های اقتصادی پایداری در جهت حمایت از بازار بورس و شفاف سازی آن وجود داشته باشد تا افراد بتوانند با اطمینان به این بازار وارد شوند. در حال حاضر دو نگرش کاملاً متفاوت در مورد خرید سهام وجود دارد. گروه اول تصور می کنند که اصلاح شاخص سهام همچنان ادامه داشته و رشد گاه به گاه سهام ساختگی و برای کاهش اعتراض نسبت به سقوط سهام است؛ و استدلال آن ها به خصوص رشد سهام شاخص ساز با اهرم حقوقی است که این ذهنیت را ایجاد می کند که این رشد تا حدی ساختگی است. در حالی که گروه دوم قیمت ها را برای خرید جذاب می دانند و نسبت قیمت به درآمد در کل بازار که از ۲۲ واحد در اواسط مرداد به ۸٫۳ واحد رسیده است را دلیل خود ذکر می کنند که کاهش قابل توجه قیمت سهام نشان دهنده این است که اینک موقع خرید سهام است.

با اینحال سیاست های اقتصادی دولت می تواند

دیده می شود. اگر این توانایی توسط بانک مرکزی وجود داشت چرا نرخ پایه دلار که در آغاز دولت روحانی اندکی بیش از سه هزار تومان بود اینک به بالای ۲۰ هزار تومان رسیده و تقریباً ۷ برابر شده است و اگر کاهش این نرخ تحت تأثیر اراده بانک مرکزی است و می تواند آن را به نرخ پایه ۱۵ هزار تومان برساند چرا قبل از این چنین کاری نکرده است طبیعی است که کاهش نرخ پایه دلار جذابیت خرید سهام را برای افرادی که در آن قرارداد هستند کاهش داد در واقع یک جمله فردی در دولت می تواند تأثیر زیادی بر بازار سرمایه داشته باشد. گفتن این سخنان باید با حزم و احتیاط زیادی صورت گرفته و تابع شرایط و ملاک هایی باشد که تأثیر آن بر بازار سرمایه نخست سنجیده شده و سپس اظهار گردد.

باید توجه کرد که علی رغم ادعای بانک مرکزی که نرخ های ارز در سامانه نیما بیشتر گویای نرخ واقعی ارز می باشند. مقاومت نرخ دلار در سامانه نیما از محدوده هزار تومان کاهش نشان نداد و عرضه و تقاضای واردکنندگان و صادرکنندگان از ثبات بیشتری نسبت به تغییر نرخ دلار در بازارهای هیجانی است که تابع شکل گیری انتخابات در امریکاست و نادرستی ادعای بانک مرکزی را بیش از پیش ثابت می کند. از آنجا که رفتار بانک مرکزی در زمینه خلق پایه پولی تأثیر گذار است باید توجه به نقش مهم دولت در موفقیت بازار بورس داشت و بیش از پیش حضور رئیس سازمان بورس در کابینه دولت را الزامی دانست.

بازار سرمایه را شفاف‌تر کرده و ابرهای آن را از آسمان تردید سهام داران پاک کند.

اینکه این دو گروه از سهامداران دیدگاه‌های یکسانی پیدا کنند تا حد زیادی منوط به شفافیت بر بازار سرمایه است که در بخش بعدی که درباره جانشین رئیس سازمان بورس که اینک استعفا داده است مطرح خواهیم کرد. در واقع این دو پهنه پذیرش برای کسانی که قیمت‌ها را جذاب و یا غیرجذاب می‌دانند بر هم انطباق ندارد.

مظفر شریف، روان‌شناس اجتماعی مشهور، این مسئله را مطرح کرد که هنگامی که افراد در شرف تصمیم‌گیری هستند و مسائل تأثیرگذار بر تصمیم آن‌ها شفاف مطرح نمی‌شود پهنای پذیرش آن‌ها کوتاه‌تر شده و بنابراین افراد در تصمیم‌گیری‌های مربوط به بورس فعال نخواهند بود. برای رفع این مسئله باید سیاست‌های پایدار اقتصادی در جهت شفاف‌سازی هرچه بیشتر ایجاد شود.

درواقع مهم‌ترین خصلت بازار سرمایه شفاف‌سازی اقتصادی است و نظام‌هایی که سعی دارند بخشی از اقتصاد را کدر کرده و از دسترس دید عموم پنهان کنند، نمی‌توانند سیاست‌های پایدار اقتصادی را که در جهت شفافیت بازار سرمایه است ایجاد کنند.

در جامعه معمولاً سیاستمداران و افراد برجسته‌ای که در سپهر سیاسی به فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌پردازند، از استعفا به دو شکل استفاده می‌کنند که اولی شکل منفعل و دومی شکل فعال است.

در شکل منفعل این افراد در مواجهه با تقاضاهای اجتماعی و برای روبه‌رو نشدن با چالش‌های پیش‌رو دست به استعفا می‌زنند تا بتوانند در گوشه امن از چالش‌هایی که آن سمت برای آن‌ها ایجاد کرده است خود را دور کنند، اما شکل فعال استعفا، ناگزیرکردن مسئولان به دادن اختیارات بیشتر به آن‌ها است.

نگارنده که حسن قالیباف اصل رئیس سازمان بورس را در ۹ ماه تصدی این سمت از نزدیک رصد کرده است، دورانی که سخت‌ترین دوران بورس است و همه مردم به صورت عمومی دعوت به بازار سرمایه شدند و سهام عدالت آزاد شده و سهام دولتی ETF نیز به فروش رسیده بود، این وظیفه خطیر را همان‌گونه که در متن استعفا‌ی خویش نوشته به عهده گرفته و بنابراین آماده روبه‌رو شدن با چالش‌ها بوده است. دولت اینک باید تا جایی که می‌تواند او را در سمت

خود نگهداری کند تا این فرد کار بلد بتواند در چالش‌های روبه‌رو، بازار سرمایه را به اهداف تعیین‌شده خویش برساند و مهم‌ترین تصمیمی که دولت باید در این راه اتخاذ کند شنیدن صدای بازار سرمایه در جلسات هیئت‌دولت است، اینک که نقش خطیر و مهمی به بازار سرمایه داده شده است نباید حضور این سازمان که مرتبط با سیاست‌های وزارتخانه‌های دولتی است در جلسات هیئت‌دولت نادیده گرفته شده و این سازمان به صورت منفعل تحت تأثیر اراده‌های آن وزارتخانه‌ها قرار گیرد.

اما اگر دولت تصمیم به پذیرش استعفا او دارد کما اینکه انتخاب جانشین او به جلسات بعدی سپرده شده است، باید برای انتخاب جانشین او تدبیر درستی اندیشیده شود.

این موضوع در ادبیات منابع انسانی به نظام جانشینی درست ارتباط دارد؛ دولت باید از گم‌کردن فردی بر مبنای رابطه در رأس سازمان بورس خودداری کرده و ویژگی‌های مهم رییس سازمان بورس را در مد نظر قرار دهد. نگارنده در پژوهشی با روش دلفی از برجسته‌ترین مدیران صنایع در استان اصفهان این ویژگی‌ها را مدنظر قرار داده است.

مهم‌ترین تصویری که همه از رئیس سازمان بورس دارند این است که او مسئول افزایش یا افت قیمت سهام است در حالی که امر این جزء وظایف شناخته‌شده کسی که مسئولیت سکانداری بازار سرمایه را دارد نیست.

برعکس مسئولیت رئیس بازار سرمایه آن است که همه کسانی که در این بازار وارد می‌شوند از نظر اطلاعاتی متقارن بوده و اطلاعات آن‌ها به صورتی منصفانه در فضای بازار سرمایه در جریان باشد و این اطلاعات به صورت نامتقارن نبوده و به گونه‌ای که بعضی از افراد در این بازار

سرمایه اطلاعاتی داشته باشند که بتواند افزایش یا افت قیمت سهام را بیشتر و بهتر از دیگران بر مبنای آن اطلاعات به دست آورند.

هر گونه پیش‌بینی افزایش یا افت قیمت سهام باید مبتنی بر آگاهی و مهارت سهامداران و نه چیزی بیش از آن باشد. در این صورت بازار سرمایه شفاف بوده و حضور بازیگران این بازار نوعی تقابل مبتنی بر عدالت خواهد بود؛ بنابراین نباید شکست رئیس سازمان بورس را به دلیل افت سهام یا افزایش آن دانست.

در عمل هنگامی رئیس سازمان بورس فردی کارآمد است که بتواند شفافیت این بازار را ایجاد کرده و تقارن اطلاعاتی بین بازیگران این بازار را تضمین کند، کاری که حسن قالیباف اصل در دوران کوتاه ریاست بر این بازار به خوبی انجام داد.

شفافیت هنگامی در بالاترین سطح است که فرد انتخاب‌شده فردی شناخته‌شده در بورس مانند حسن قالیباف اصل باشد که ده سال قبل از سکانداری یازدهم بورس، رئیس بورس تهران بود. به نظر می‌رسد دولت فردی را انتخاب کند که قبلاً در مشاغل مرتبط با وزارت اقتصاد و یا بانک باشد و دلیل آن در دسترس بودن وزرای اقتصاد و بانک مرکزی در جلسات هیئت دولت است که پیشنهاد آن‌ها در انتخاب رئیس بعدی مؤثر است و یکی از دلایل تأکید بر حضور رئیس سازمان بورس در جلسات هیئت دولت به همین نظام جانشینی باز می‌گردد.

انتخاب رئیس با مشاغل پیشین در وزارت اقتصاد و یا بانک مرکزی نوسان بازار بورس را به دلیل ناشناخته بودن او برای سهامداران افزایش خواهد داد. این نوع نظام جانشینی قرض گرفتن رئیس سازمان بورس از سازمان‌های دیگر است.

ویژگی مهم دیگر که می‌توان برای جانشین وی در بازار سرمایه ذکر کرد آن است که او باید این بار راه را به خوبی بشناسد. در واقع یکی از شیوه‌های تعیین جانشین در سازمان‌های کشور، قرض گرفتن از سازمان‌های دیگر است.

در عمل می‌توان عملکردهای منابع انسانی را در قالب چندین B نمایش داد که عبارت است از:

- 1- Building - ساختن یعنی آموزش؛
- 2- buying - خرید، گزینش، خریدن؛
- 3- borrowing - قرض گرفتن، نامزد کردن فردی برای ریاست یک سازمان از سازمانی دیگر؛
- 4- bounce - اخراج فرد ناکارآمد.

درواقع برای نظام جانشینی بر ریاست بازار سرمایه هرگز نباید از گزینه borrow استفاده کرد و فردی را از سازمانی دیگر به ریاست آن گماشت، کاری که اکثراً در طول ده سال گذشته بر روی ریاست بر این نهاد انجام شده و به شکست آن‌ها منجر شده است. ■

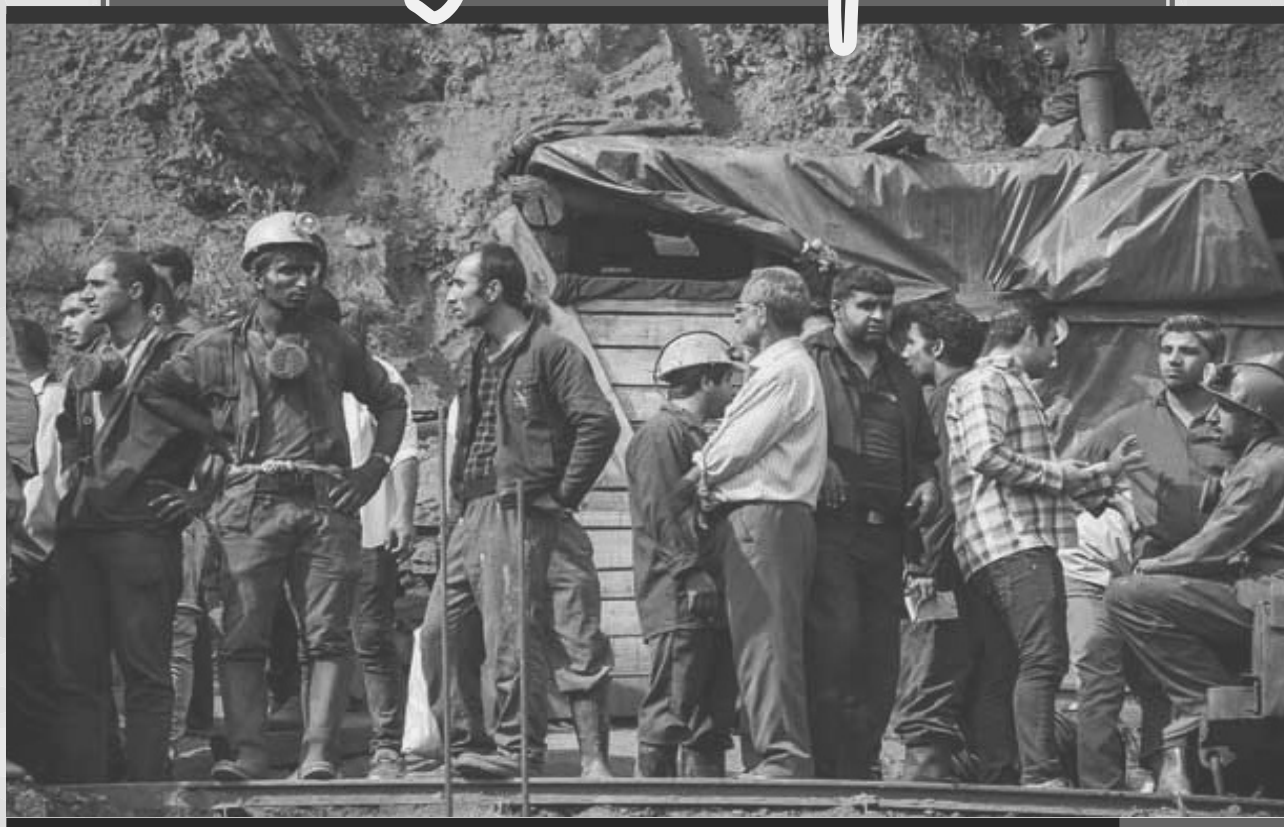
### پی‌نوشت:

۱. «همه‌چیز می‌فروشد» شروع شعر صد سال پس از تهنایی ما در مجموعه «کبریست خیس» اثر عباس صفاری است. صفاری در بهمن ۱۳۹۹ از بیماری کرونا در امریکا درگذشت.

2. Karl Marx
3. اقتصاد ما
4. Immanuel Kant
5. Eugen von Böhm-Bawerk
6. Joseph Schumpeter
7. Karl Emil Maximilian "Max" Weber
8. Albert Bandura
9. Tomas Szasz

## ” نظام‌هایی که سعی دارند بخشی از اقتصاد را کدر کرده و از دسترس دید عموم پنهان کنند، نمی‌توانند سیاست‌های پایدار اقتصادی را که در جهت شفافیت بازار سرمایه است ایجاد کنند

# چشم انداز جامع



مسائل کارگری ایران در قرن گذشته موضوع پرونده اجتماعی این شماره از نشریه چشم‌انداز ایران است. کارگران ایران چه مطالبات محوری در صد سال اخیر داشته‌اند؟ چقدر از این مطالبات پاسخ گرفته‌اند یا پیشرفتی در شرایط تحقق آن‌ها حاصل شده است؟ چالش‌های پیش‌روی کارگران چه خواهد بود؟ پرویز صداقت، حسین اکبری، ناصر آقاجری و فرامرز توفیقی در این شماره به این پرسش پاسخ داده‌اند و لیلا رزاقی نیز در گزارشی این موضوع را بررسی کرده است. تقویم تحولات کارگری ایران بخش دیگر این پرونده است.

مقاومت در برابر سال‌ها تشکل‌زدایی!

پرویز صداقت



سد تشکل‌یابی مستقل  
باید شکسته شود؛

حسین اکبری





# تاریخ‌نگاری جنبش کارگری در سده چهاردهم هجری شمسی

۱۳۳۲-۱۳۵۶:

ویژگی‌های این دور ه: دوران سرکوب اتحادیه‌های سیاسی-حزبی کارگری و رشد سندیکاهای صنفی و در عین حال موازی کاری حکومت از طریق تشکیل سندیکاهای دولت ساخته، شکل‌گیری شورای عالی کار و تصویب دومین قانون کار، تشکیل شوراهای کارگری در سال‌های آخر منتهی به انقلاب

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حکومت تلاش کرد تا کنترل اجتماعی را در همه حوزه‌ها افزایش دهد. به همین جهت این دوره، به‌عنوان نقطه عطفی در سرکوب مبارزات صنفی-سیاسی کارگران ایران شناخته می‌شود. در سال ۱۳۳۶ و به دنبال اعتصاب کارگران پالایشگاه‌های نفت در اعتراض به سطح پایین دستمزدهایشان، مجلس قانونی را تصویب کرد که طی آن هر نوع تلاش کارگران برای توقف چرخ کار و تولید، در لیست سنگین‌ترین جرائم سیاسی قرار گیرد. به این ترتیب حاکمیت رسماً در مقابل فعالیت‌های صنفی کارگران ایستاد اما به رغم بازداشت و سرکوب گسترده فعالان صنفی، باز هم اعتصاب‌ها متوقف نشد. **دومین قانون کار ایران در سال ۱۳۳۷** به تصویب رسید و هم‌زمان با آن برخی سندیکاهای همکاری وزارت کار، کارفرمایان و صاحبان کارخانه‌ها اعلام موجودیت کردند که از طرف دولت وقت برای ایجاد انحصار تشکیلاتی، حمایت می‌شدند. اعتصاب بزرگ معلمان که با خواست افزایش حقوق برگزار شده بود و با سرکوب خشونت‌بار حاکمیت به خواست برکناری دولت انجامید و به کشته شدن **عبدالحسین خانعلی**، **دبیر تاریخ هم** منجر شد، در سال ۱۳۴۰ برگزار شد. در تمام سال‌های بعد از آن هم اعتراضات و اعتصابات در اعتراض به سیاست‌های حکومت پهلوی با حمایت برخی احزاب ادامه داشت که با نزدیک شدن به انقلاب به تشکیل **شوراهای کارگری** در کارخانه‌ها انجامید.

دوران انقلاب ۵۷:

ویژگی این دوره: تشکیل کمیته‌های اعتصاب کارگری در کارخانه‌ها، پیروزی انقلاب با مشارکت کارگران، سرکوب ایدئولوژیک شوراهای و سندیکاهای کارگری پس از انقلاب، جایگزینی شوراهای اسلامی کار و قدرت‌یابی «خانه کارگر» شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی

در جریان انقلاب، کمیته‌های اعتصاب یکی از اولین سنگرهای بودند که به کمک کارگران در درون کارخانه‌ها با مطالبه افزایش دستمزد و خدمات رفاهی شکل گرفت. تکثر و تنوع این اعتراضات نقطه قوت آن بود. به‌طوری‌که از کارگران پالایشگاه‌های نفت و وزارت نیرو تا نساجی، سیمان، صنایع چاپ، خودروسازی، راه‌آهن، بنادر و گمرکات، حمل‌ونقل شهری و هوایی، کارکنان پست و مخابرات در آن حضور داشتند. با وجود این همگرایی در بین صنوف و کارگران که از پیش نیازهای اتحاد کارگران برای ساقط کردن حکومت بود، پس از انقلاب اوضاع به گونه دیگری پیش رفت و انشقاق ایجاد شده در جنبش کارگری در پی شوراهای و سندیکاهای کارگری توسط حکومت، آن را به جریانی چندپاره یا چندساحتی تبدیل کرد. جریان‌های چپ که قصد داشتند همچنان در سازمان‌دهی و سازمان‌یابی کارگران نقش جدی داشته باشند، به دلیل شکاف ایدئولوژیک با هسته مرکزی قدرت در جمهوری اسلامی به حاشیه رانده و حذف شدند و نیروهای مذهبی

جنبش کارگری ایران (به‌مثابه جریان اجتماعی و اقتصادی گاهی پویا و گاه منفعل و سرکوب‌شده) سده چهاردهم شمسی را با چنین تاریخ‌نگاره‌ای به پایان می‌برد:

۱۲۸۵-۱۳۰۰:

ویژگی‌های این دوره: ظهور نخستین اتحادیه‌های کارگری و اولین تلاش‌ها برای احقاق مطالبات مزدبگیران

در این دوره بود که مفهوم «طبقه» و «طبقه» و «هویت‌یابی جمعی» تا حدود زیادی تحت تأثیر انقلاب کارگری روسیه، به‌تدریج در میان کارگران ایران شکل گرفت. ماهیگیران شمال ایران (بندر انزلی)، کارگران تلگراف، چاپخانه‌های تهران، روزنامه‌نگاران، کارگران گمرک و اعتصاب کارگران چرم‌سازی از جمله مهم‌ترین اعتراضات این دوران را برای دستیابی به حقوق صنفی خود شکل دادند. در این سال‌ها به‌واسطه حضور **کارگران مهاجر ایرانی** در شهرهایی چون ایروان، قفقاز و باکو، «**شورای کارگران ایرانی مهاجر**» تشکیل شد تا با افزایش آگاهی صنفی کارگران ایرانی، مطالبه‌گری نسبت به حقوق صنفی را در بین آن‌ها ترویج دهد. اتحادیه نانوایان و نساجان، اتحادیه کارگری بندر پهلوی (انزلی)، کارگران پست، کارگران چاپخانه، کارگران قنادی، کارگران شهرداری و کارگران داروخانه از جمله اتحادیه‌هایی بودند که در این دوران شکل گرفتند و نمایندگان آن‌ها در **شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر کشور** عضویت داشتند. بنا بر اعلام دبیر این اتحادیه، در سال ۱۳۰۰ تعداد اعضای این اتحادیه کشوری به **۲۰ هزار عضو** می‌رسید.

۱۳۰۰-۱۳۳۲:

ویژگی‌های این دوره: دوران قدرت‌گیری و سرکوب توأمان تشکیلات و اتحادیه‌های کارگری که عمدتاً با حمایت احزاب سیاسی چون فرقه کمونیست در مقطعی و حزب توده در مقطعی دیگر، شکل گرفته بودند و تصویب اولین قانون کار ایران در سال ۱۳۲۵

مروری بر روایت‌های تاریخی این دوره نشان می‌دهد در ابتدای این دوره به‌تدریج اصناف و گروه‌های بیشتری از میان مزدبگیران به صف معترضین به نقض حقوق صنفی پیوستند. از جمله معلمان که با برگزاری تحصن یک‌ماهه در مرداد و شهریور ۱۳۰۱ در مقابل مجلس شورای ملی به پایین بودن دستمزدها اعتراض کردند و با وعده دولت مبنی بر جبران این روند، به کلاس‌های درس بازگشتند، اما به‌تدریج با روی کار آمدن رضاشاه، فعالیت صنفی با فعالیت سیاسی یکی دانسته شد و حتی برگزاری مراسم **اول ماه می** هم با محدودیت‌های پلیسی و امنیتی مواجه شد. دو اعتصاب بزرگ کارگران پالایشگاه نفت آبادان (۱۳۰۸) و اعتصاب کارگران نساجی اصفهان (۱۳۱۰) از جمله بزرگ‌ترین اعتراضات کارگری بود که با حمایت فرقه کمونیست صورت گرفت و دستاوردهایی هم برای کارگران به همراه داشت؛ اما از شهریور ۱۳۲۰ با قدرت گرفتن حزب توده که گفته می‌شود ۸۰ درصد اعضای آن را کارگران تشکیل می‌دادند، «**شورای متحد مرکزی کارگران ایران**» شکل گرفت که خواسته اصلی آن تقویت اتحادیه‌های کارگری و برخورداری از **حق مذاکره دسته‌جمعی** برای کارگران بود. در نتیجه همین اقدامات بود که **اولین قانون کار ایران در اردیبهشت ۱۳۲۵** به تصویب مجلس شورای ملی رسید. با این حال برای مقابله با تشکیلاتی حزبی کارگران، زمینه‌های ایجاد تشکیلاتی موازی توسط دولت در همین دوره چیده شد.



با ایجاد انحصار تشکیلاتی، وظیفه سازمان‌دهی را به دست گرفتند. انجمن‌های اسلامی و شوراهای اسلامی کار با رهبری و هدایت تشکیلاتی چون خانه کارگر که هم‌سو با سیاست‌های حاکمیت بود، به‌عنوان نمایندگان کارگران تعیین شدند. از این دوره به‌تدریج استیلای تشکلی‌های کارگری دولت ساخته بر مطالبات کارگران نمایان شد و جنبش مستقل کارگری به حاشیه رفت.

۱۳۶۰-۱۳۷۰:

**ویژگی این دوره: سال‌های جنگ ایران و عراق، تنگنای اقتصادی و به حاشیه رانده شدن مطالبات و خواست‌های کارگران در پی سرکوب تشکلی‌های کارگری و انحصار تشکیلات دولت ساخته... تصویب اولین قانون کار پس از انقلاب در سال ۱۳۶۹**

پس از انقلاب و با تغییر قوانین زیرساختی، قانون کار هم دستخوش تغییر شد و پس از سال‌ها جدل و رایزنی سرانجام در آبان ۶۹ به تصویب رسید. این قانون **اولین قانون کار بعد از انقلاب** بود که با مشارکت تشکلی‌های مورد حمایت حکومت یا بهتر است بگوییم **تنها تشکلی کارگری موجود در آن زمان (یعنی خانه کارگر) به تصویب رسید** که با وجود برخورداری از برخی ظرفیت‌های قانونی برای حفظ حقوق کارگر، تشکلی‌یابی کارگران را تنها به سه تشکلی شورای اسلامی کار، انجمن صنفی و نماینده کارگری محدود کرده و حق تشکلی‌یابی مستقل کارگران را به رسمیت نشناخته است. شرایط جنگی و بحران اقتصادی در این دوره عملاً فعالیت صنفی کارگران را با بن‌بست و خفقان مواجه کرد.

۱۳۷۰-۱۳۸۰:

**ویژگی‌های این دوره: سلطه سیاست‌های تعدیل اقتصادی با توجیه نوسازی ایران پس از جنگ! و آغاز خصوصی‌سازی صنایع در ایران، افزایش آمار اخراج و بیکاری کارگران و رشد قراردادهای موقت و سفیدامضا، افزایش تعداد تشکلی‌های دولت ساخته کارگری**

با روی کار آمدن دولت سازندگی و با توجیه دولت مبنی بر نوسازی اقتصادی پس از جنگ، حداقل‌های قابل دفاع قانون کار هم نادیده گرفته شد و کارفرمایان اجازه یافتند تا با استفاده از مجوز بستن «قراردادهای موقت»، ظرفیت جذب نیروی انسانی را بالا ببرند. موقتی‌سازی نیروی کار، موجبات تهدید امنیت شغلی هزاران کارگر را فراهم کرد و پای قراردادهای سفیدامضا را هم به روابط کار باز کرد. با این زمینه‌سازی برای تهدید امنیت شغلی به‌تدریج موج اخراج‌ها به راه افتاد و توان چانه‌زنی جمعی از برای احقاق حقوق کارگران به دلیل عدم سازمان‌یافتگی تشکیلاتی از آن‌ها سلب شد. در این میان تشکلی‌های سه‌گانه کارگری که مورد حمایت دولت بودند نه‌تنها نتوانستند در پیشبرد مطالبات صنفی کارگران نقش مؤثری ایفا کنند و نهایتاً مانند شورای اسلامی کار به گسترش دامنه فعالیت‌ها خود از سطح کارگاه به استان و سپس قانون عالی

به شوراهای اسلامی کار از سازوکار دموکراتیک‌تری برخوردار باشند، از سوی اصلاح‌طلبان به‌عنوان بدیلی برای میل کارگران به سندیکا‌سازی، ترویج و حمایت می‌شدند اما به دلیل وجود آیین‌نامه‌ای که عملاً دخالت دولت را در فرآیند شکل‌گیری آن‌ها غیردموکراتیک نشان می‌داد، جز در موارد معدودی مثل **انجمن صنفی روزنامه‌نگاران تهران** و یا انجمن‌های صنفی تشکیل شده در برخی کارگاه‌های صنعتی، نتوانست به بدیلی برای سندیکاها تبدیل شود. در این دوره ده‌ساله با تغییر دولت و روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد، سیاست‌های خصوصی‌سازی به شکل دیگری رونق گرفت و اعتراضات کارگری نیز در بسیاری از صنوف و واحدهای واگذارشده، شدت پیدا کرد.

۱۳۹۰-۱۳۹۹:

**ویژگی‌های این دوره: افزایش اعتراض کارگران در بخش‌های مختلف صنعت، معدن و خدمات در پی تبعات خصوصی‌سازی بی‌ضابطه و رانتهی، تداوم سه دهه سرکوب مزدی و افزایش شکاف طبقاتی و طرح ایده اداره شورایی کارخانه‌ها توسط کارگران در جریان اعتراضات**

آنچه در دهه ۹۰ از جریان کارگری باقی ماند، اعتراض است و اعتراض. اعتراضاتی که بعضاً از محدوده کارخانه خارج شد و به کف خیابان آمد و برای سال‌ها ادامه پیدا کرد. اکنون بسیاری نام نیشکر هفت‌تپه، فولاد اهواز، هیکو، چادرملو، سنگ آهن بافق، کارگران پیمانی مناطق آزاد و پالایشگاه‌های نفت و گاز و پتروشیمی، کارگران حمل‌ونقل و مزدبگیران بخش فرهنگ (معلمان) و درمان (پرستاران) را شنیده‌اند. آنچه در این یک دهه به خواست و مطالبه جدی کارگران تبدیل شد، سه محور مهم را دنبال می‌کرد: تعیین دستمزد مطابق با سبد معیشت و تأمین اجتماعی، تأمین امنیت شغلی و حق تشکلی‌یابی مستقل و حتی بازگشت دوباره ایده اداره شورایی کارخانه‌ها توسط کارگران. ■

شوراهای اسلامی کار ادامه دادند بلکه تشکیلاتی چون خانه کارگر با ورود به پروژه‌های اقتصادی و حتی فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی حاکمیت، عملاً سد راه تشکلی‌یابی مستقل کارگران شدند. سیاست سرکوب مزدی در پی اجرا نشدن نص ماده ۴۱ قانون کار از همین دوره آغاز شد.

۱۳۸۰-۱۳۹۰:

**ویژگی‌های این دوره: باز شدن نسبی فضای فعالیت صنفی با هدف کاهش انحصار تشکیلاتی از یک‌سو و سرکوب و پرونده‌سازی برای فعالان و تشکلی‌های مستقل کارگری که در صدد احیای خود بودند (همچون سندیکای کارگران شرکت واحد) از سوی دیگر، رشد تشکلی‌های موازی دولت ساخته... سرکوب مزدی و خروج کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار، افزایش اعتراضات کارگری در پی واگذاری کارخانه‌ها و صنایع به بخش خصوصی**

با شروع دهه ۸۰ به‌تدریج اولین تبعات خصوصی‌سازی‌ها و واگذاری صنایع و کارخانه‌ها به پیمانکاران آشکار شد. **اعتصاب کارگران مس خاتون آباد کرمان** در سال ۸۲ با مطالبه استخدام نیروهای پیمانکاری، در روز هشتم اعتصاب با سرکوب خشونت‌آمیز پلیس به کشته شدن چهار تن و زخمی شدن ده‌ها کارگر دیگر انجامید. از سوی دیگر در همین دوره زمزمه بازگشایی و ازسرگیری فعالیت برخی سندیکا‌های کارگری پس از دو دهه ممنوعیت فعالیت، به گوش رسید. **سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه** از جمله این گروه‌ها بودند که با وجود مخالفت‌ها و کارشکنی‌های تشکلی‌هایی چون خانه کارگر و حزب اسلامی کار، تلاش کردند دوباره احیا شوند که البته از فعالیت آن‌ها به‌صورت رسمی ممانعت به عمل آمد. در کنار این‌ها، **قدرت‌گیری انجمن‌های صنفی** نیز با حمایت دولت اصلاحات در دستور کار قرار گرفت. تشکلی‌هایی که به نظر می‌رسید نسبت

## کارگران ایران؛ کدام آینده، کدام چشم‌انداز!

لیلا رزاقی

شده یکی از کارگرها اقدام به خودسوزی کند. «این کارگر رو به بهانه شرکت در اعتراضات کارگری به پرداخت نشدن معوقات مزدی، از کار محروم کرده بودن. اول بهش گفته بودن ۳-۴ روز سرکار نیا. این ۳-۴ روز به ۵۳ روز کشیده شد و سراغش نیامدن. به اداره کار شکایت کرد و رأی بازگشت به کار گرفت. با این حال بعد از مدت کوتاهی که از بازگشت به کارش گذشته بود مجدداً از کار تعلیقش کردن. همون روز که خبر تعلیقش رو شنید، رفت به سمت خونه. بچه‌هاشو برداشت و اومد جلوی دفتر مدیریت. بنزین ریخت روی خودش و بچه‌هاش... بهش گفته بودن چرا تو اعتصاب کارگری شرکت کردی و چرا علیه مدیریت شعار دادی؟!»

تجربه زیسته کارگران ایرانی و دو روایت مستند از ابتدا و انتهای قرنی که حالا دیگر رو به پایان است به‌روشنی نشان می‌دهد که کارگران ایران، امروز در کجای تاریخ جنبشی جریان‌ساز ایستاده‌اند.

کنار هم قرار دادن روایاتی از این دست در تاریخ صدساله اخیر جنبش کارگری، گویای این واقعیت است که جریانی که روزی نخستین جرقه‌های زندگی انجمنی در ایران را با تشکیل اتحادیه‌های منسجم کارگری در سال‌های پایانی سده سیزدهم و سال‌های آغازین سده چهاردهم و در بجه‌بوجه انقلاب بزرگ مشروطه شعله‌ور کرد، در دهه‌های بعد، در نتیجه شکنندگی تشکیلاتی و استیلای سیاست‌های

حاکمیتی به تدریج به حاشیه رفته و امروز تنها به اتکای گستره جمعیتی مزدبگیران در تلاش است تا در جدالی نابرابر با مناسبات بازار سرمایه با اشکال مختلف تبعیض و نقض حقوق قانونی کار، برای بقا، حفظ امنیت شغلی و بازگرداندن حق تشکیلیابی مستقل به‌صورت توأمان بجنگد.

جنبش کارگری (فارغ از اعتبار این عبارت و اینکه آیا امروز می‌توان همچنان پسوند جنبش را برای این جریان به کار برد یا خیر!) همواره تاریخی پرفرازونشیب را پشت سر گذاشته است. تاریخی که گاه به رغم برتری سرمایه‌سالاران، تجربه‌های موفقی را ثبت کرده و مبارزات صنفی کارگران را به نتیجه مطلوب رسانده و گاه با سرکوب حکومتی و ایجاد انحصار تشکیلاتی به نام کارگران، به دستاویزی برای بهره‌برداری جناح‌ها و احزاب رقیب در جغرافیای قدرت منتهی شده است. با این‌همه اگر تاریخی‌گری را مبنای تحلیل وضعیت امروز جنبش کارگری قرار دهیم؛ آنچه این

روایت اول: «... سال ۱۳۰۰ شمسی، زمستانش سخت بود و در نوز هم برف زیادی بارید. در این زمستان طولانی بیکار بودیم و هرچند نفر در گوشه یکی از قهوه‌خانه‌ها خزیده بودیم. ایام عید از طرف مباشرت قشون، پارچه تابستانی را بیشتر از سال‌های پیش خواستند. صاحب کارها به سراغ کارگران آمدند. در اثنای زمستان گذشته در قهوه‌خانه محل رفیقی پیدا کرده بودیم؛ نامش «احمد لامع» از کارگران مطابع (چاپخانه‌ها) تهران بود. می‌گفت ما اتحادیه داریم. روزنامه «حقیقت» ارگان ماست. مدیر روزنامه حقیقت هم مدیر اتحادیه ماست. از حقوق کارگران دفاع می‌کند. مقاصد و حوائج ما را مجاناً در روزنامه می‌نویسد. هریک از صاحبان مطابع در حق کارگران تعدی یا اجحاف کند به دستور اتحادیه کارش را تعطیل می‌کنیم. گارسه‌ها را می‌ریزیم، در مطبعه را می‌بندیم. بر اثر

اتحاد، هیچ‌یک از کارگران بیکار هم به‌جای کارگرانی که اعتصاب کرده‌اند، مشغول کار نمی‌شوند. بالاخره صاحب کار در اتحادیه حاضر می‌شود، پیشنهادهای کارگران را قبول و تعهد می‌نماید، روزهای اعتصاب را می‌دهد. آن‌وقت فاتحانه مشغول کار می‌شویم...»

روایت دوم: «... مشکلات شرکت در واقع از بعد از خصوصی‌سازی‌اش شروع شد. از وقتی که تأخیر در پرداخت حقوق‌ها کار را به جایی رساند که کارگرها مجبور شدند نان قسطی بگیرند». حالا دیگر بسیاری از کارگران «هفت‌پیه» (به‌خصوص کارگران روزمزد آن) تقریباً در تمام مغازه‌های شهر، حساب دفتری دارند. وضعیت بحرانی باعث

مشکلات شرکت در واقع از بعد از خصوصی‌سازی‌اش شروع شد. از وقتی که تأخیر در پرداخت حقوق‌ها کار را به جایی رساند که کارگرها مجبور شدند نان قسطی بگیرند





سال‌ها در هفت‌تپه، هپکو، فولاد اهواز، معادن زغال‌سنگ کرمان، مناطق آزاد و پالایشگاه‌ها، صنایع نساجی و غیره گذشته، تحت تأثیر مجموع سیاست‌هایی است که پیکر جنبش کارگری را نحیف‌تر کرده است. بر این اساس مروری بر چهار دهه اخیر نشان می‌دهد که عمده‌ترین چالش‌های فراروی جنبش کارگری عبارت است از: چالش دستمزد: چهار دهه است که عدم اجرای نص صریح ماده ۴۱ قانون کار که بر متناسب‌سازی مزد با سبب معیشت تأکید دارد، به‌عنوان پروژه‌ای مشترک میان همه دولت‌ها دنبال شده است. پروژه‌ای که به دلیل عدم توازن قوا میان نمایندگان کارگری و کارفرمایی در شورای عالی کار و در رأس آن سیاست‌های کلی اقتصادی به عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی و افزایش جمعیت خانوارهای کارگری که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، دامن زده است.

موقتی‌سازی نیروی کار: به استناد آمار رسمی، اکنون بیش از ۹۰ درصد نیروی کار کشور را نیروی کار دارای قرارداد موقت تشکیل می‌دهند. طرحی که مجوز آن از ابتدای دهه ۷۰ و در پی سیاست‌های مربوط به آزادسازی اقتصادی صادر شد، بعد از سال‌ها به پای ثابت روابط کار به‌ویژه

در بخش خصوصی و پیمانکاری‌ها تبدیل شد و در پی آن کارگران زیادی با تهدید امنیت شغلی خود مواجه شدند. کاهش توان چانه‌زنی جمعی و عدم دستیابی به حداقل‌های حقوق کار، از اثرات سوء موقتی‌سازی نیروی کار بود که در تمام بخش‌های شغلی وجود دارد.

خارج کردن کارگاه‌های زیر ده نفر از شمول قانون کار: طرحی که ابتدا قرار بود به‌صورت آزمایشی با خارج کردن کارگاه‌های زیر پنج نفر از شمول قانون کار در اواخر دهه ۷۰ اجرا شود، با تثبیت شدن پایه‌های آن در ابتدای دهه ۸۰ به خارج کردن

کارگاه‌های زیر ده نفر از شمول قانون رسید تا کارگران بیشتری از چتر حمایتی قانون کار خارج شوند. استیلای این قانون بر مناسبات کار و خارج شدن این کارگاه‌ها از نظارت

اسلامی کار، انجمن‌های صنفی و نمایندگان کارگری به رسمیت می‌شناسد و به این ترتیب برخلاف مقاله‌نامه‌های بین‌المللی، به‌طور سیستماتیک به نقض گسترده حق تشکیل‌یابی مستقل کارگران می‌پردازد. این تشکل‌های سه‌گانه به‌واسطه وابستگی ساختاری به دولت، از ماهیت مطلقاً دموکراتیک برخوردار نیستند (گرچه تجربه نشان داده نفوذ برخی چهره‌ها می‌تواند عملکرد این تشکل‌ها را به‌صورت مقطعی، دستخوش تغییرات مثبت کند) و سال‌هاست که جمع عظیمی از کارگران ایران به‌واسطه این انحصار تشکیلاتی و از سوی دیگر نبود بدیل مناسب، از حق چانه‌زنی بر سر حداقل‌های قانونی چون برخورداری از «دستمزد مناسب» محرومند.

ضرورت بازتعریف تشکل‌یابی مستقل: نگاهی به تجربه تشکل‌های کارگری مستقل در تاریخ جریان‌های کارگری نشان می‌دهد که آن‌ها با شناخت دقیق نیازها و مطالبات اعضا، تشریک‌مساعی و توافق بر سر اهداف مشترک، تعیین استراتژی و نقشه راه، شفافیت در ساختار سازمانی و ارائه گزارش‌ها و ایجاد ساختار افقی برای مشارکت همه ذی‌نفعان و استفاده از تمام ظرفیت‌ها، در پیشبرد مطالبات صنفی خود موفق عمل کرده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد، آنچه امروز جنبش کارگری ایران به آن نیاز دارد، نه رؤیای داشتن تشکیلات مستقل کارگری که ساختن این رؤیا با ترویج ارزش‌ها و آگاه‌سازی کارگران از ضرورت ایجاد این تشکیلات برای دفاع از حقوق صنفی آن‌هاست. ■

مستمر و مؤثر بازرسان کار، بیش از هر چیز زنان و کودکان کارگر را که جمعیت بیشتری از نیروی کار در کارگاه‌های زیر ده نفر را تشکیل می‌دهند، در معرض خطر قرار داده و زمینه بهره‌کشی و استثمار نیروی کار را به اشکال مختلف فراهم کرده است.

افزایش واگذاری فعالیت‌های اقتصادی به

بخش خصوصی با توجیه کوچک‌سازی دولت: اگر در دوره‌ای این سیاست با صدور مجوز واگذاری صنایع بزرگ دولتی به بخش خصوصی (عمدتاً به‌صورت رانتییر) صورت می‌گرفت، در سال‌های اخیر حمایت از کارآفرینی و کسب‌وکارهای نوپا (استارت‌آپ‌ها) به یکی از استراتژی‌های دولت برای خارج کردن تعداد بیشتری از مزدبگیران از چتر حمایتی خود تبدیل شده است. این سیاست به دلیل نبود سازوکارهای نظارتی و قانونی که ضمانت اجرا داشته باشند به استثمار و بهره‌کشی هرچه بیشتر نیروی کار و کاهش قدرت چانه‌زنی در میان نسل جدید کارگران و کارجویان منجر خواهد شد.

محدود کردن حق تشکیل‌یابی: قانون کار ایران، حق تشکیل‌یابی را تنها برای سه تشکل شورای

” آنچه امروز جنبش کارگری ایران به آن نیاز دارد، نه رؤیای داشتن تشکیلات مستقل کارگری که ساختن این رؤیا با ترویج ارزش‌ها و آگاه‌سازی کارگران از ضرورت ایجاد این تشکیلات برای دفاع از حقوق صنفی آن‌هاست

در آخرین سال از سده چهاردهم هجری شمسی، از فعالان و صاحب‌نظران حوزه کارگری و روابط کار پرسیدیم با وجود روند تاریخی طی شده توسط جریان کارگری در ایران، چشم‌انداز آینده مطالبات و خواسته‌های مطرح شده را چگونه می‌بینند و به چالش‌های پیش‌روی کارگران ایران، اشاره کنند.

در پاسخ به این پرسش، «حسین اکبری» از ناممکن بودن عملیاتی شدن ایده اداره شورایی کارخانه‌ها توسط کارگران گفت و «پرویز صداقت»، مهم‌ترین ویژگی‌های یک تشکل مستقل کارگری را برشمرد. «ناصر آقاجری»، به مطالبات به گفته او محروم‌ترین قشر کارگران ایران یعنی کارگران پروژه‌های پرداخت و «فرامرز توفیقی» با یادآوری حداقل‌های تأمین نشده، موجودیت فعلی جنبش کارگری را به چالش کشید. در این میان همچنان یک صدا خاموش ماند؛ صدای «زنان کارگر» و نمایندگان از میان آنان تا از رنج‌هایی مضاعف ناشی از «تبعیض ساختاری»، «نقض آشکار حقوق کار» و «استثمار جنسیتی» سخن بگویند.

## مقاومت در برابر سال‌ها تشکل‌زدایی!

گفتمان نولیبرالی در کشوری که بیش از یک قرن از پیشینه درخشان جنبش کارگری برخوردار بود و در انقلاب ۱۳۵۷ اعتصاب کارگران و از همه مهم‌تر اعتصاب کارگران نفت نقش کلیدی ایفا کرد به وضعیتی رسیدیم که عملاً شمار تشکل‌های مستقل کارگری از شمار انگشتان دست کمتر شد.

به همین دلیل در وضعیت کنونی که شاهد رشد روزافزون اعتراضات کارگری هستیم نیاز به تشکل‌های کارگری به منظور هدایت هدفمند اعتراضات و حاکم ساختن خرد جمعی بر آن بیش از هر زمان دیگر ضروری است، اما تجربه نشان داده است: **اولاً، این تشکل‌ها باید مستقل از حاکمیت و جناح‌های سیاسی باشد؛ ثانیاً، مستقل از احزاب سیاسی باشد، ولو احزابی که مدعی دفاعی از منافع طبقه کارگر هستند؛ و ثالثاً تمامی کارگران را به رغم دیدگاه‌های متنوع و متفاوت دربر بگیرند.**

در شرایط فقدان تشکل‌های کارگری امکانات بدیل بسیار محدود است. اگرچه رسانه‌های اجتماعی به لحاظ اطلاع‌رسانی ابزار بسیار مؤثری برای اعتراضات کارگری است، اما این رسانه‌ها نمی‌توانند جایگزین تشکل‌های کارگری بشود و صرفاً ابزار کمکی و یاری‌رسان به این تشکل‌ها خواهد بود. اشتباه است که گمان کنیم رسانه‌های اجتماعی و یا فضاهاى مجازى می‌تواند به‌تنهایی جایگزین تشکل‌های واقعی کارگری، اعم از سندیکاها، اتحادیه‌ها و یا شوراها بشود، اما اینکه در عمل در فضای هر واحد اقتصادی خاص کدام شیوه تشکل‌یابی می‌تواند به نحو مؤثرتری در خدمت تحقق حقوق کارگران باشد موضوعی است که خود فعالان کارگری در عرصه عمل و در میدان مبارزه باید تشخیص دهند. ■

\* اقتصاددان و پژوهشگر اقتصاد سیاسی

پاسخ محوری به پرسش نخست در ادامه در پرسش دوم به‌درستی ذکر شده است. مهم‌ترین چالشی که امروز در برابر طبقه کارگر و جنبش کارگری قرار دارد تشکل‌یابی مستقل کارگران است. این همان چالشی است که اکنون نزدیک به چهار دهه است که طبقه کارگر ایران از آن آسیب دیده‌اند و در عمل باعث شده که در برابر تمامی سیاست‌هایی که طی این چند دهه در جهت محدودسازی حقوق کارگران ایران طراحی و اجرا شده آسیب‌پذیر باشد. در حقیقت، چالش تشکل‌یابی ناشی از سیاست تشکل‌زدایی گسترده‌ای است که در نخستین دهه انقلاب به شکل «موفقیت‌آمیزی» اجرا شد. خیزش انقلابی مردم ایران باعث شد شاهد شکل‌گیری انواع تشکل‌ها از شوراهای کارگری تا انواع سندیکاها و اتحادیه‌ها در واحدهای صنعتی باشیم، اما عمر این تشکل‌ها دیری نپایید و با مستقر شدن دولت پساانقلابی شاهد حذف و سرکوب تمامی این تشکل‌ها بودیم. در سال‌های بعد با ایجاد شوراهای اسلامی کار و تشکل‌های فرمایشی پیش‌بینی شده در قانون کار علاوه بر حذف تشکل‌های واقعی با ایجاد تشکل‌های صوری و فرمایشی، امر تشکل‌یابی کارگران به‌شدت دشوارتر و بگرنج‌تر شد. به همین دلیل و نیز چیرگی



پرویز صداقت\*

# سد تشکلیابی مستقل باید شکسته شود

در باب مطالبات کارگران و ایده اداره شورایی



حسین اکبری\*

بگیریم بهتر است در این شرایط کارگر زنده بماند تا بتواند کاری برای آینده خود کند! اما این استدلالها در جهت هرچه محدود کردن کارگران و مطابق با خواست کارفرمایان و دولت است.

بر این اساس، **مطالبات کارگران عمدتاً به چهار دسته تقسیم می‌شود:** مزد و معیشت، تشکل آزاد و مستقل، امنیت شغلی و اجتماعی، توقف خصوصی سازی و بازگشت کارخانه‌ها و منابع واگذار شده به دولت و اداره دولتی آن تحت نظارت کارگران.

این مطالبات طی سال‌ها بی جواب مانده است. نتیجه طبیعی بی‌توجهی به این مطالبات قطعاً به اعتراض منجر خواهد شد و این اعتراضات هم با توجه به برخوردهای احتمالی با هر نتیجه‌ای، در لحظه برخورد به سوی رادیکالیزاسیون جنبش کارگری جهت گیری خواهد کرد. برای درک بهتر این مطالبات، خوانندگان را ارجاع می‌دهم به مقاله «**جنبش کارگری ایران و مطالبات کنونی آن**» که در وبلاگ «کارگر ایرانی» منتشر کرده‌ام.

اما در چنین شرایطی آیا ایده‌هایی چون **ایده اداره شورایی کارخانه‌ها توسط کارگران**

امکان پذیر است؟ پاسخ به این سؤال از نظر من منفی است؛ اما در کل، اداره شورایی به‌عنوان شیوه‌ای از کنترل کارگری سهل و ممتنع است؛ و به مصداق سخن حافظ «**که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها**» است!... تجربه زیسته همگانی این نکته را به درستی توضیح می‌دهد.

در زمان انقلاب تشکل‌های شورایی و همچنین سطحی از اداره شورایی را به گونه‌ای تجربه کردیم؛ اما شوراهای

شکل یافته در دوران انقلاب دارای مضمون و محتوا و حتی شکل و ساختار یکسانی نبودند. در برخی شوراهای (به‌ویژه مجاهدین خلق و سازمان‌های مذهبی مشابه) متأثر از **گرایش‌های مذهبی** و تعاریفی از امر شورا و مشورت خواهی در کارها، شوراهایی شکل گرفته بود. در برخی دیگر متأثر از **اندیشه‌های لنینی**، شوراهایی ایجاد شده بود و در برخی هم این دو اندیشه کاملاً بر پایه التقاطی منجر به تشکیل شوراهای شده بودند. در چنین شرایطی، شوراهای کارکردهایی داشتند که وابسته به موقعیت و حد ثبات دولت برآمده از انقلاب، کم و کمتر می‌شد. تا جایی که این شوراهای از هر نوع آن تحمل نشدند و شوراهای اسلامی کار جای آنان و همچنین جای سندیکاهای مستقل را گرفتند.

برای دسته‌بندی مطالبات و خواست‌های کارگران در شرایط کنونی اولوی وجود ندارد و انباشت آن‌ها در همه‌جا، اعم از یک واحد صنفی کوچک، کارخانه‌های بزرگ، کشتزارهایی که کارگران کشاورزی در آنجا به کار مشغول‌اند، واحدهای خدماتی اعم از بیمارستان‌ها و مراکز درمانی، مراکز آموزشی از دبستان تا دانشگاه و حتی واحدهای آموزشی خصوصی یا دولتی، از اهمیت یکسانی برخوردارند. لاجرم دستیابی به بخشی از خواسته‌ها در گرو دستیابی به سایر مطالبات نیز خواهد بود.

این مطالبات ضمن آنکه صنفی است، از جنبه‌های اجتماعی انکارناپذیری نیز برخوردار است. نمی‌توان از «مزد» سخن گفت، بی‌آنکه به پذیرش آن در عمل از سوی کارفرمایان و دولت‌ها اطمینان داشت. ضمانت اجرایی و برقراری نظام مزدی مصوب هر اندازه که باشد نمی‌شود ادعا کرد که با تصویب مزد مناسب داستان تمام است!

وقتی قانون مزد مصوب، شامل همه کارگران مثل «کارگران مناطق آزاد تجاری و ویژه» نمی‌شود، این یعنی امنیت شغلی وجود ندارد. کارگر با قرارداد کوتاه‌مدت و ظالمانه، برای پایین بودن مزد حق اعتراض هم ندارد.

همه این‌ها و بسیاری دیگر، مشروط بر نظارت بی‌واسطه آن به‌وسیله اراده جمعی کارگران که در قالب تشکل آزاد و مستقل شکل می‌گیرد، قابل اندازه‌گیری و سنجش است. این در حالی است که نفس ایجاد تشکل‌ها به معنی میزانی از رشد و توسعه دموکراسی در نزد کارگران و به‌موازات آن در جامعه، هنوز به رسمیت شناخته نشده است. این‌ها زنجیره‌ای به هم وابسته‌اند که اولویت‌پذیر نیستند مگر آنکه بگوییم شرط اصلی بقا و زنده ماندن است و آنگاه مثلاً نتیجه

**”**  
**ضمانت اجرایی و برقراری نظام مزدی مصوب هر اندازه که باشد نمی‌شود ادعا کرد که با تصویب مزد مناسب داستان تمام است!**



# از کدام جنبش حرف می‌زنیم؟!\*

به‌کار بردن عنوان «جنبش» برای جریان کارگری چندان در کشور ما مصداق ندارد. با وجود اینکه عضو هیئت‌رئیس سازمان بین‌المللی کار هستیم، هنوز از ابتدایی‌ترین حقوق خود یعنی حق اعتراض صنفی محروم هستیم؛ بنابراین تا مادامی که زیرساخت‌های اولیه برای طرح چنین موضوعاتی در کشور وجود ندارد، سخن گفتن از جنبش کارگری موضوعیت ندارد. ابتدایی‌ترین زیرساخت برای سخن گفتن درباره جنبش کارگری این است که حقوق اولیه‌مان به‌عنوان کارگر در امور صنفی به رسمیت شناخته شود. ما حتی برای یک اجتماع روز کارگر با چالش‌های زیادی مواجه هستیم. علاوه بر آن در حوزه روابط کار، همچنان سه‌جانبه‌گرایی مناسبی بین کارگر، کارفرما و دولت شکل نگرفته، درحالی‌که بر اساس مقاوله‌نامه‌ها، دولت تنها باید نقش تسهیلگر را در این حوزه داشته باشد و کارگر و کارفرما باید به‌عنوان دو ضلع تصمیم‌ساز، تصمیم‌گیر و سیاست‌گذار ایفای نقش کنند. وقتی ما چنین امکانی را در اختیار نداریم و از سوی دیگر همچنان از وجود تشکلهای دموکراتیک و مستقل محروم هستیم، مباحث صنفی با وجود آنکه ذاتاً صنفی و اقتصادی هستند با مسائل سیاسی یکسان انگاشته می‌شوند و با آنها برخورد سیاسی صورت می‌گیرد و در نتیجه تا به انحراف کشیده می‌شوند. در نتیجه تا زمانی که حق اعتراضی وجود ندارد، از سه‌جانبه‌گرایی خبری نیست، امنیت شغلی کارگران مرتب در معرض تهدید است، جنبشی وجود ندارد و سخن گفتن در این باره بی‌فایده است.

نکاتی که به آن اشاره کردم، از تصویب قانون کار تا به امروز با ماست. به‌خصوص سه ماده مهم آنکه سه چالش اصلی امروز جامعه کارگری را نشان می‌دهد. ماده ۷ در خصوص امنیت شغلی، ماده ۴۱ در خصوص



فرامرزنوفیقی\*

**شعار اداره شورایی در چند سال اخیر نتیجه شعور پیشروان کارگری - روشنفکری است** که در مبارزات اعتراضی نسبت به خصوصی‌سازی‌ها و تبعات آن عمدتاً در شرکت «کشت و صنعت هفت‌تپه» سر داده شد. برای اجرایی شدن این شعار که از جانب جریان روشنفکری کارگری تبلور بیرونی یافته، بسترها و پیش‌نیازهایی لازم است. این پیش‌نیازها تنها عملیاتی و قانونی شدن شعار اداره شورایی نیست، حتی می‌تواند در مرحله‌ای اداره شورایی دوفاکتو باشد (یعنی به‌صورت غیررسمی شوراهای تشکیل شوند) ولی همان دوفاکتو بودن هم نیاز به زمینه‌هایی دارد که این زمینه‌ها را نمی‌شود با **اراده معطوف به شعار!** (آنچنان که کاشفان این شعارها به دنبال آن هستند) ایجاد کرد. مثال مشخص آن شوراهای شهر و روستا که در قانون اساسی وجود داشت، اما پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به رسمیت شناخته شد. پس از این زمان و به رسمیت شناخته شدن آن نیز متأسفانه این شوراهای مثل هر تشکل دیگری به زانده حکومت بدل شدند، چرا؟ پاسخ به این پرسش، ضرورت فراهم آوردن پیش‌نیازهای عینی و ذهنی را نشان می‌دهد که موضوع مشارکت را در زندگی توده مردم به اصلی پذیرفته‌شده بدل کند. در عین حال اصل اداره شورایی مانند موضوع مالکیت بر چیزی، نزد اشخاص به‌عنوان «حق داشتن شورا به‌مثابه اهرمی برای اداره شهر و روستا و کارخانه و کشتزار»، باید به یک **«حق زندگی»** بدل شود.

اسماعیل بخشی، نماینده کارگران هفت‌تپه، در این باره به‌درستی گفته بود که: **«شورا را باید زندگی کرد»**. اما از بیان این حرف بسیار درست تا عملی شدن آن، فاصله‌ای جدی وجود دارد. این فاصله با ساختن و پرورش دادن ذهنیت نیاز عمومی به یک حق مجاز و تبدیل آن از یک امکان بالقوه به فعل قابل تحقق است که در این شرایط کاری بسیار بزرگ و دشوار است و نیازمند میانجی‌هایی است که به‌طور مستمر باید ایجاد و به کار بسته شوند.

راهبرد میانجی، مرحله‌ای از برخورداری از میزان قابل **فعلیت یافتن** این حق است که باید به‌طور مستمر برای کسب آن مبارزه کرد. نمی‌شود بدون وجود نهاد اداره‌کننده مردمی، اراده‌ای برای اداره شورایی متصور شد. آنچه امروز پیش‌نیاز اعمال اراده جمعی مردم و ازجمله کارگران در کارخانه‌هاست، آن سازمان‌های توده‌ای (مردمی) و کارگری است که پیش از هر چیز باید آزادانه و مستقل بدون دخالت دولتی و بدون هرگونه چسبندگی به قدرت دولت ایجاد شود و پیش از ایجاد آن، باید به‌وسیله مردم و در بخش کارگری به‌وسیله کارگران درک شود. ممکن است این فرایند اشکال ابتدایی تا پیشرفته را طی کند و از نظارت بر امری تا دخالت در آن درجه‌بندی شود. این ویژگی میانجی است، اما مهم کاربست (کارویژه) تفهیم‌شده آن به کاربران (یعنی همان مردم) است و این هم به شرط برقراری آزادی در همه زمینه‌ها تحقق‌پذیر است. نمی‌شود آزادی بیان نداشت و حق مشارکت را به زبان آورد! نمی‌شود آزادی عقیده نداشت و رأی و نظر بر چگونگی حق مشارکت را بیان کرد! نمی‌شود حق آزادی تشکل نداشت و تشکل را ایجاد کرد! برای همه این‌ها باید مبارزه‌ای همه‌جانبه و گسترده را شاهد بود. از سوی همه برای همه و این شکل از دموکراتیزاسیون مهم‌ترین نیاز امروز برای هرگونه اعمال اراده مردم در زندگی اجتماعی است. ازجمله اداره شورایی در همه‌جا... ■

\*کنشگر حوزه کارگری



دستمزد و معیشت و ماده ۱۳۹ در خصوص برخورداری از حق سرپناه و حق مسکن. سال‌هاست که می‌گوییم ما امنیت شغلی می‌خواهیم و تا زمانی که امنیت شغلی نداشته باشیم، نمی‌توانیم برای زندگی مان برنامه‌ریزی کنیم. ازدواج، فرزندآوری، تحصیل و بالندگی فرزندان و موارد دیگر همه در گرو همین امنیت شغلی است. نبود امنیت شغلی بیماری‌های روانی و جسمی بسیار زیادی را ایجاد می‌کند. در بحث تناسب مزد و معیشت هم همین‌گونه است و در تمام این سال‌ها هیچ‌کدام از دو بند ماده ۴۱ قانون کار اجرا نشده است. دائماً همه دولت‌ها بر سرکوب مزدی دامن زده‌اند و مزد را پایین‌تر از معیشت نگه داشته‌اند. تبعات آن هم مشکلات عدیده‌ای است که امروز با آن مواجهیم؛ بنابراین سی سال است که جامعه کارگری و حتی همان تشکل‌هایی که ما نمی‌توانیم به آن‌ها بگوییم صد درصد دموکراتیک و یا صد درصد غیردموکراتیک، در تلاش هستند که بگویند کارگر برای زندگی به این سه حقی که قانون بر آن تأکید کرده، نیاز دارد و باید این نیازها تأمین شود، وگرنه مشکل ساز خواهد شد. ما حتی حق اعتراض نسبت به این موضوعات را هم نداریم و تنها به لطف شبکه‌های اجتماعی امکان این را پیدا کردیم که صدای خودمان را به گوش گروه‌هایی برسانیم که از بی‌توجهی به حقوق اولیه خود خسته‌اند. گسترش بی‌عدالتی در این سطوح

نشود. نیازهای عاطفی همسرش را نشناسد و ثبات زندگی‌اش را در معرض تهدید ببیند. در چنین فضایی، وقتی کارگر در ابتدایی‌ترین مسائل زندگی‌اش که قانون اساسی هم بر لزوم تحقق آن‌ها تأکید کرده مانده است، من چگونه می‌توانم بدر اندیشه و تعقل بکارم! این در حالی است که همین کارگران می‌بینند که دولت‌ها با کمک قوه مقننه خاصه‌خرجی‌هایی برای اعوان‌وانصار خودش که همان کارمندان باشند، انجام می‌دهند. بالطبع این تبعیض‌ها هم آزاردهنده می‌شود.

هیچ‌کدام از این موارد با گذشت سی سال از تصویب قانون کار، اجرایی نشده و دستاوردی که به سود جریان کارگری باشد در آن مشاهده نمی‌شود. اگر دستاوردی هم بوده به قول قدیمی‌ها به‌مثابه آفتاب تموز یا یخ در مردادماه بوده که بلافاصله آب شده است. بر فرض مثال اگر سالی اندک درصدی افزایش دستمزد داشتیم، دولت‌ها پیش‌تر چاله آن را کنده بودند؛ بنابراین سخن گفتن از دستاوردها در این حوزه زمانی معنادار است که موازنه قدرت در روابط کار برقرار باشد. وقتی به‌عنوان رئیس کمیته دستمزد از دسترسی به منابع آماری مناسبی برخوردار نیستیم تا به تبع آن بتوانم اتفاقات خوبی را در

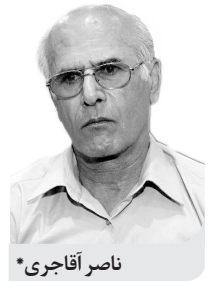
تصمیم‌سازی رقم بزنم، درحالی که همچنان در شفافیت آماری با مشکل مواجهیم و با ممانعت‌هایی در دسترسی به منابع آماری مواجهیم هیچ‌کدام از تشکل‌های کارگری موجود نمی‌توانند بگویند که ما دستاوردی در این بخش‌ها داشته‌ایم. مثال آن هم امضا نکردن مصوبه مزدی ۹۹ و شکایت سه ضلع قانون شوراهای اسلامی کار استان تهران، جامعه امام صادق و کانون عالی انجمن‌های صنفی سراسر کشور به دیوان عدالت اداری و تأیید ابطال مصوبه مزدی در بخش تخصصی این دیوان است که همچنان در دیوان عدالت اداری خاک می‌خورد. دلیل آن هم این است که اگر بخواهد این رأی را رد کند، عملاً کمیته تخصصی خود را زیر سؤال برده و اگر هم تأیید کند، عملاً با صاحبان قدرت درافتاده است. به همین دلیل اگر گروهی ادعا می‌کنند جنبش کارگری در ایران داریم، باید یک حرکتی در این مورد می‌کردند. حداقلش این بود که نسبت به این اتفاقات و اجرا نشدن رأی دیوان اعتراض کنند. ما باید بر این موضوع پافشاری کنیم که سخن گفتن و اعتراض به نقض حقوق صنفی به معنی براندازی نیست و تأکید بر اصول مصرح در قانون اساسی است؛ بنابراین اگر توانستیم بستر را برای برآورده کردن حقوق صنفی فراهم کنیم، آن زمان می‌توانیم از جنبش کارگری سخن بگوییم. اگرچه ما فاصله زیادی تا سخن گفتن از جنبش کارگری داریم. ■

**\* فعال کارگری و رئیس کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای اسلامی کار**

و فشارهای وحشتناک اقتصادی، باعث شده عملاً زمین‌لم‌زرعی داشته باشیم که امکان اینکه بتوانیم به‌راحتی در آن بدر تقل، روشنگری و اندیشه بکاریم، وجود ندارد. امروز اغلب خانوارهای کارگری به حاشیه‌نشینی روی آورده‌اند. ترافیک مبادی ورودی شهرهای بزرگ در ساعات ابتدایی روز و ساعات پایانی شب به‌خوبی این موضوع را روشن می‌کند که کارگران با چه مشقتی روزگار می‌گذرانند. کارگری که به این شکل رفت‌وآمد می‌کند، شب که به خانه برمی‌گردد دیگر وقتی برای رسیدگی به امور خانه ندارد. مشغله و خستگی زیاد باعث می‌شود متوجه بزرگ شدن فرزندش

**امروز اغلب خانوارهای کارگری به حاشیه‌نشینی روی آورده‌اند. ترافیک مبادی ورودی شهرهای بزرگ در ساعات ابتدایی شب و ساعات پایانی شب به‌خوبی این موضوع را روشن می‌کند که کارگران با چه مشقتی روزگار می‌گذرانند**

# مناسبات ضد انسانی در مناطق آزاد متوقف شود



ناصر آقاجری\*

روز کار، شب کار و عصرکار با روزی هشت ساعت کار ادامه یابد نه با اضافه کاری‌های غیرقانونی و بدون مزد انجام شود. طولانی کردن کار صدمات جسمی و روانی جبران‌ناپذیری به نیروی کار وارد می‌کند. آن هم در شرایطی که تعدیل ساختاری بهداشت و درمان را خصوصی کرده است و مزدبگیران را از حقوقی که انقلاب مردمی ۲۲ بهمن برای آن‌ها تضمین کرده بود، محروم نموده است.

رفت و آمد از خوابگاه به محل کار باید جزء ساعات کار نیروی کار به حساب آید، یا بایست خوابگاه‌ها را در کنار پروژه‌ها ایجاد کنند. حداقل حقوق در عرض سال باید با نوسان و رشد تورم افزایش یابد. کارگران کارگاه‌های زیر ده نفر نیز می‌بایست در دایره شمول قانون کار قرار گیرند. طبق اصل ۴۴ قانون اساسی خصوصی سازی صنایع بزرگ و معادن و منابع ملی که به همه مردم ایران تعلق دارد، نباید به نام خصوصی سازی به سرمایه‌داران واگذار گردد. از این رو باید همه کارخانه‌های تولیدی که خصوصی سازی شده‌اند به مردم بازگردند و به خصوص «شستا» که اندوخته بین نسلی کارگران و بازنشستگان بوده می‌بایست همراه با حق نظارت کارگران و بازنشستگان بر روند این سازمان کارگری به تأمین اجتماعی برگردد.

بازگشت به اصول قانون اساسی اولیه انقلاب و تأمین و تضمین کلیه امتیازاتی که قانون کار و قانون اساسی برای کارگران و مردم کشور (اعم از کارگران قرارداد موقت و کارگران کارگاه‌های زیر ده نفر) در نظر گرفته، از جمله مهم‌ترین خواسته‌های کارگران است. دولت حق ندارد لایحه‌ای را به مجلس برای تصویب ببرد که خارج از قانون اساسی کشور باشد (مناسبات تعدیل ساختاری و خصوصی سازی) و مجلس هم حق ندارد به دلیل مصلحت‌اندیشی چنین لوایحی را مورد بررسی قرار دهد. هیچ اصلی در قانون اساسی فردگرایی و حاکمیت مطلقه را قابل قبول ندانسته است و هیچ آرای عمومی مردمی این نوع گرایش مستبدانه را که امروزه کاربردی می‌شود، تأیید نکرده است.

چرا باید برخی کارگران محروم از امتیازاتی باشند که دیگران تحت عنوان قانون از آن بهره می‌برند؟! کدامین اصول قانون اساسی و یا قوانین بین‌المللی کار، چنین تبعیضی را تأیید کرده است؟! با توجه به این واقعیت‌ها هیچ فردی یا گروهی نمی‌تواند بدون مراجعه به آرای مردم اصول قانون اساسی را تغییر دهد. قانون کار و قانون اساسی و اصل‌های ۳۰ و ۳۱ و ۴۳ و ۴۴ باید در جای خود قرار بگیرند و همچنین اصل ۲۶، آزادی احزاب و تشکلات و تشکیلات صنفی کارگران یک ضرورت بدون تردیدی است که مردم ایران با ۹۰ درصد آرا آن را در انتخابات روزهای اول انقلاب تأیید کرده‌اند، ولی کودتای خاموش تعدیل ساختاری آن را دور زده است. ■

در پایان قرن حاضر مهم‌ترین چالش مبارزه با استبداد حاکم و مناسبات اقتصادی آن تعدیل ساختاری است. کارگران طبق اصول قانون اساسی حق تشکیل سازمان صنفی خود را دارند. طبق اصل ۲۶ قانون اساسی و حق آموزش و پرورش و خدمات درمانی رایگان طبق اصل‌های ۳۰ و ۳۱ و ۴۳ قانون اساسی که مناسبات تعدیل ساختاری پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول همه این قوانین را به صورت غیرقانونی و کودتایی از میان برده است.

محروم‌ترین کارگران در میان کارگران ایران، نیروی کار پروژه‌ای یا همان تولیدکنندگان صنایع مادر کشور هستند؛ زیرا با مقررات مناطق آزاد تجاری-صنعتی، قراردادهای آن‌ها موقت است و پیمانکاران موظف به بیمه کردن آن‌ها نیستند (مقررات مناطق آزاد تجاری-صنعتی). درحالی که این کارگران، ۲۴ ساعته در اختیار پیمانکار هستند و در خوابگاه‌های غیربهداشتی با خدمات حداقلی ناچیزی سر می‌کنند. از این رو می‌بایست مانند کارگران حفاری و فلات‌قاره شرکت نفت، از حق قانونی دو هفته کار و دو هفته مرخصی برخوردار شوند تا بتوانند به خانواده خود رسیدگی کنند و عوارض کار اردوگاهی را که به نوعی در واقع «محرومیت اجتماعی» و زندان است، کاهش دهند. با تداوم این شرایط کار در پروژه‌های صنعتی، صدمات روانی به خانواده نیروی کار وارد می‌شود که هرگز امکان جبران آن وجود ندارد. حاکمیت، طبق اصول قانون اساسی که به وجود آن‌ها مشروعیت می‌دهد، وظیفه دارد مانع این نوع صدمات روانی در جامعه شود.

**نیروی کار پروژه‌ای یا همان قرارداد موقت‌ها، خواهان حذف این مناسبات ضد انسانی در این مناطق تولیدی هستند و خواهان بازگشت به قانون کار و قانون اساسی هستند، درحالی که طبق عرف جهانی کار و قانون کار کشور، شیوه کار می‌تواند به صورت شیفتی و در سه نوبت**

\* فعال کارگری اتحادیه کارگران پروژه‌های ایران



# آموزش رایگان؛ رؤیایی که خصوصی سازی شد



مهدی فخرزاده

فریدمن هر نوع مداخله دولت را مصداق دیکتاتوری می دانست. «امر آموزش و پرورش دولتی هم، درست مانند تأمین اجتماعی، یکی دیگر از وجوه اشتراک میان فلسفه حکومت استبدادی از یک طرف و فلسفه های حکومتی سوسیالیستی از طرف دیگر است. در اینجا هم دولت های اشرافی و استبدادی پروس و حکومت پادشاهی فرانسه پرچم داران سلطه دولت بر نظام آموزش و پرورش بودند؛ و تنها بعدها جمهوریخواهان در فرانسه به زمره حامیان عمده دخالت دولت در امور آموزش و پرورش در کشورهای خویش درآمدند» (همان).

اما آیا آن رؤیای شیرین مسئولان که در آن بازار عنان تمامی هستی ما حتی آموزش کودکانمان را در دست می گرفت تا به سعادت برساند، تحقق یافت؟ در کشورهای دیگر این رؤیایا تحقق نیافت. سالها تجربه خصوصی سازی در حوزه آموزش نشان داده است که رؤیایهای فریدمن برای جوامع مختلف بشری جز فاجعه بر جای نگذاشته است. آموزش خصوصی امروز در دنیا به شدت مورد نقد است و کسانی چون دایان راویچ که سالها در آموزش و پرورش امریکا در دوره کلینتون و بوش مسئولیت داشته است، امروز منتقد خصوصی سازی در حوزه آموزش است. راویچ معتقد است نتیجه آموزش و پرورش خصوصی، مقررات زدایی از بخش آموزش و سودآور کردن این بخش بوده و دود آن در چشم بخش های کمتر بهره مند جامعه رفته است؛ «میلیاردهای تأمین مالی کننده خصوصی سازی چه می خواهند؟ در اظهار نظرهای عمومی شان، از «تعالی» و «پر کردن شکاف های موفقیت» سخن می گویند اما [در] کارهای شان به این هدف ها خیانت می کنند. آنان متعهد به کاهش مالیات ها، کاستن هزینه ها در مدرسه های دولتی و تحویل دادن کنترل مدرسه های دولتی به شرکت های خصوصی و افراد بدون تجربه قبلی در آموزش هستند؛ کسانی که آزادند هر کسی را بدون توجه به صلاحیتش استخدام کنند و می توانند مدرسه ها را با پاسخگویی حداقلی یا هیچ اداره کنند» (راویچ، ۱۳۹۹).

## دستبرد نامرئی به حق عمومی

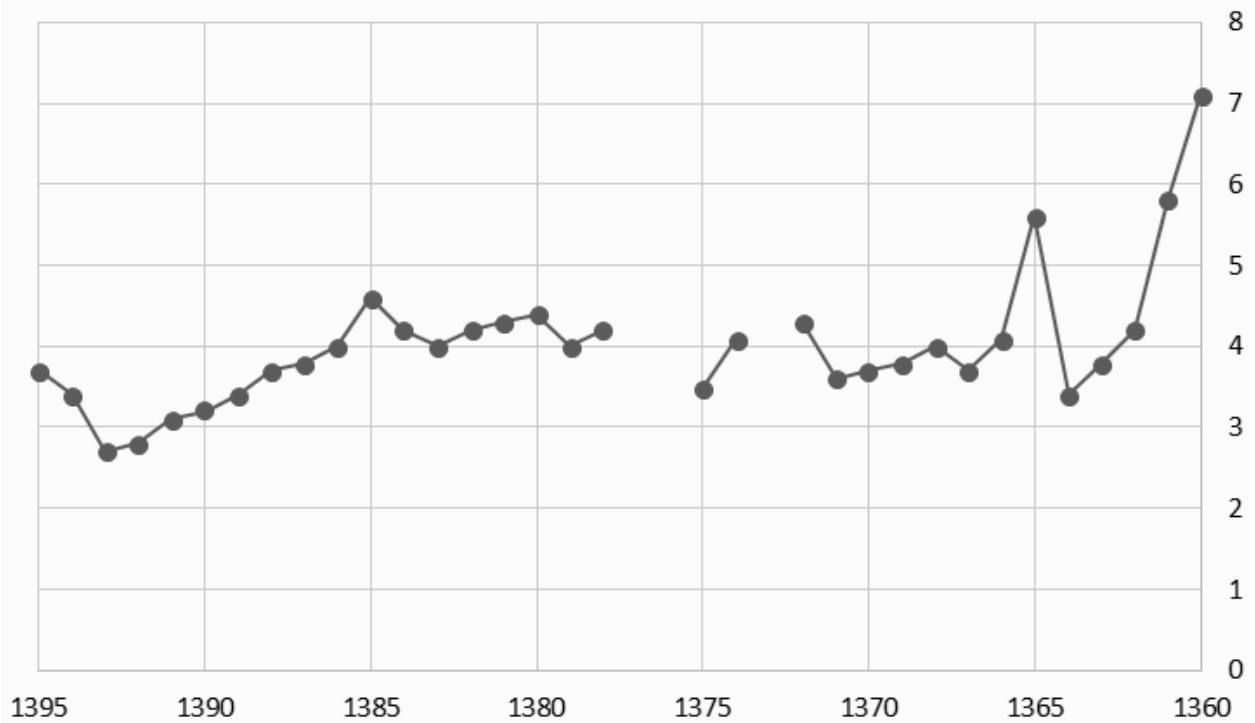
«کلیه اطفال و جوانان ایرانی که واجد شرایط تحصیل می باشند باید بدون هیچ گونه مانعی به تحصیل پردازند و هیچ کس نمی تواند آنان را از تحصیل باز دارد، جز با مجوز قانونی». این نخستین ماده از نخستین قانونی است که در راستای تحقق قانون مشروطه، مدارس را در ایران حق عمومی اعلام کرد. سال ۱۳۵۳، مدارس ملی رایگان اعلام شد و با توجه به حساسیت منفی بخش هایی از جامعه نسبت به تحصیل دختران، مجازات هایی چون زندان و جریمه برای کسانی که به تحصیل کودکان بها ندهند در نظر گرفته شد. ثروت حاصل از شوک نفتی و عزم شاه برای بزرگ کردن ظاهر ایران، منجر به قانون گذاری در حوزه آموزش و پرورش شد. مزه شیر و موز توزیع شده در مدارس آن سالها، هنوز کام بخش هایی از جامعه را شیرین نگه داشته است. هرچند بخشی از کودکان در آن سالها از شیر و موز بهره مند شدند،

در واپسین سال های جنگ، موج جمعیت جوان جویای تحصیل بودجه آموزش دولت را به چالش می کشید. این موج زمانی پدیدار شده بود که دولت توان تحمل هزینه های ناشی از جنگ را در سال های پایانی نداشت و تخریب های ناشی از جنگ نیز زیاد بود. با پایان جنگ، دولت جدیدی بر سر کار آمد که تصمیم گرفت برای بازسازی تن به سیاست های صندوق بین المللی پول دهد. این سیاست ها از دولت ها می خواست در ازای دریافت وام، برنامه هایی در مسیر آزادسازی اقتصادی اجرا کنند.

با آغاز اجرای سیاست های تعدیل، مردم که تازه از بند جنگ رسته بودند، با تورم ۴۹/۵ درصدی مواجه شدند. این بالاترین نرخ تورم در ایران تا آن زمان بود.

بحث ورود سرمایه های خصوصی به بخش آموزش، پیش از اجرای این سیاست ها مطرح شده بود. پیش از این طرح چه پیش و چه پس از انقلاب برخی از مدارس با مالکیت خصوصی اداره می شدند؛ هرچند این مدارس پس از انقلاب محدود به مدارس اسلامی خاص می شد. در واقع از سال ۱۳۵۸ دولت تمام مدارس غیردولتی را در دست گرفته بود؛ البته این رفتار بیشتر سویه های سیاسی داشت و در این میان برخی از مدارس با کیفیت، تعطیل شد و مدارس مذهبی خاص، همچون پیش از انقلاب به فعالیت خود ادامه دادند. حالا بخشی از مسئولان به این نتیجه رسیده بودند که برای دسترسی بهتر محرومان به امکانات آموزشی باید هزینه آموزش را از اقشار بیشتر بهره مند جامعه ستانند. بدین ترتیب یکی از اولین ساحت هایی که در ایران به دست بازار سپرده شد، ساحت آموزش بود. توجیه موافقان این طرح شاید به طور اتفاقی شباهت بسیاری با استدلال میلتون فریدمن در دفاع از خصوصی سازی آموزش داشت. فریدمن هم معتقد بود که آموزش دولتی، محمل بهره برداری بیشتر خانواده های ثروتمند و متوسط از بودجه آموزش دولت است (فریدمن و فریدمن، ۱۳۷۸).

## سهم آموزش و پرورش از تولید ناخالص داخلی



منبع: بانک جهانی

محدودیت‌هایی نیز برای تأسیس این مدارس قرار داد. از جمله این مدارس ملزم شدند که «همه ساله ۵۰ درصد از کل ظرفیت پذیرش مدارس غیرانتفاعی به دانش‌آموزان محل اختصاص می‌یابد». (ماده ۱۳ آیین‌نامه تأسیس مدارس غیر انتفاعی، ۱۳۶۸) همچنین بنا بر این آیین‌نامه، مقرر شد این مدارس در مناطقی اولویت تأسیس داشته باشند و مجوز داده شود که «تنگنا» و «کمبود فضاهای آموزشی» وجود داشته باشد. (آیین‌نامه تأسیس مدارس غیرانتفاعی، ۱۳۶۸)

در دوره اصلاحات سهم آموزش و پرورش از تولید ناخالص داخلی قدری افزایش یافت و به حدود ۴ درصد برگشت، اما با آمدن احمدی‌نژاد و هم‌زمان با افزایش درآمد ارزی ایران، روند کاهشی سهم آموزش و پرورش از تولید ناخالص داخلی شروع شد. (بانک جهانی، ۲۰۱۶) با سیاست‌های جمعیتی جدید که در دولت سازندگی و اصلاحات اجرا شده بود و تنگنای اقتصادی، متقاضی آموزش در دوره احمدی‌نژاد کاهش یافته بود و شاید با توجه به درآمد بی‌نظیر این دولت، می‌شد بخش مهمی از مشکلات این نهاد را برطرف کرد، اما نه تنها چنین نشد، بلکه روند خصوصی‌سازی آموزش در دولتی که مدعی عدالت بود، شکل و محتوای جدیدی به خود گرفت. در اردیبهشت سال ۱۳۸۷ که آخرین سال استقرار دولت نهم بود و مجلس اصولگرا بر مسند کار، آیین‌نامه تأسیس مدارس

و در هر حوزه‌ای وارد شد، با ایجاد بحران، زمینه ورود دست‌های نامرئی بازار به آن ساحت‌ها را ایجاد کرد. بهداشت، آموزش عمومی و آموزش عالی از جمله ساحت‌هایی بودند که خیلی زود برای سرمایه‌داران جذاب شد. قرار بود دست‌های نامرئی، سرنوشت بهتری برای مردم رقم زند؛ اما آیا چنین معجزه‌ای از چنان دست‌هایی برآمد؟

**انتفاع در نفی اصل ۳۰ قانون اساسی**  
بر اساس داده‌های بانک جهانی، سهم آموزش از تولید ناخالص داخلی در سال‌های جنگ بیش از امروز بوده است. این اتفاق در حالی افتاده است که جمعیت آماده به تحصیل بیشتری در آن دوران، به‌ویژه در سال‌های پایانی جنگ وجود داشته است و هزینه‌های سرسام‌آور جنگ نیز مزید بر علت بوده است. متوسط سهم آموزش و پرورش از تولید ناخالص داخلی در سال‌های جنگ، حدود ۴٫۱ درصد بوده است، با پایان جنگ و درحالی که دولت مدعی سازندگی بود، این سهم به ۳٫۸ درصد رسید. مدارس موسوم به «غیرانتفاعی» به دلیل انتفاع بسیاری که داشت مورد اقبال قرار گرفت، اما گویی قانون‌گذاران هنوز نوعی شرمندگی از مغایرت سیاست‌هایشان با اصل ۳۰ قانون اساسی<sup>۱</sup> احساس می‌کردند. انتخاب واژه «غیرانتفاعی» برای مجموعه‌های که نفع بسیار بالایی داشت شاید نشانی از این شرمندگی بود. همچنین دولت در آیین‌نامه‌ای که برای استقرار مدارس غیر انتفاعی تدوین کرد،

اما در سایه آن همه ثروت بادآورده، تنها حدود ۴۷ درصد از کودکان بالای ۶ سال به آموزش دسترسی پیدا کردند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۸). پس از انقلاب با وجود بحران‌هایی چون جنگ، آمار بر خورداری از تحصیل در کودکان بالاتر از ۶ سال، رشد خوبی داشت و به حدود ۷۰ درصد رسید. این اتفاق در حالی افتاد که جمعیت کودکان بین ۶-۹ سال از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۷۰ از حدود ۵ میلیون نفر، به حدود ۹ میلیون نفر رسید.

بنا به آمار مرکز آمار، در سال ۱۳۵۵، حدود ۶ میلیون دانش‌آموز ابتدایی و متوسطه و در سال ۱۳۶۸ بیش از ۱۳ میلیون دانش‌آموز در همان مقاطع وجود داشته است. (همان) هزینه بالای جنگ، مانع از تعهد دولت جنگ نسبت به حوزه عمومی نشد. همچنین انقلاب، با خود معیارهای ارزشی متفاوتی برای سیاست‌های جمعیتی آورد. حاکمان جدید، به‌طور جدی با سیاست‌های کنترل جمعیت در دوران حکومت پهلوی مخالف بودند و امتیازهایی برای خانواده‌های پرجمعیت در نظر گرفته شد. به موازات رویکرد جدید، توسعه بهداشت عمومی و تقویت چشمگیر نظام بهداشت و درمان در ایران، آمار مرگ و میر کودکان را بسیار کاهش داد و نتیجه آن جمعیت عظیمی بود که در اواخر دهه ۶۰، وارد مدرسه شد. این جمعیت همانند شوک، عرصه‌های مختلف اجتماعی را به چالش کشید



غیرانتفاعی «اصلاح» شد.<sup>۲</sup> این اصلاحات هرچند تعداد بندهای آیین‌نامه را از ۲۱ ماده به ۴۱ ماده رساند؛ اما به‌نوعی مقررات‌زدایی از این حوزه بود. روند مقررات‌زدایی در دوران روحانی شدت گرفت و در آخرین سال از اولین دوره ریاست روحانی، آیین‌نامه اصلاح شد. در این دو آیین‌نامه اصلاح‌شده گویی پرده‌ها کنار زده شد و اگر دولتمردان شرمگین سابق برای دور زدن قانون ناچار بودند از پسوند «غیرانتفاعی» درباره این مدارس استفاده کنند، حالا نام این مدارس به غیردولتی تغییر کرد و اداره مربوطه نیز به همین نام تغییر کرد.

یکی از تغییرات این دو آیین‌نامه جدید نسبت به آیین‌نامه پیشین این بود که آیین‌نامه پیشین مقرر می‌داشت ۵۰ درصد از ظرفیت مدارس به مردم محلی تخصیص یابد و اگر نیاز آموزشی برای کسی بود و امکان مالی نداشت، این مدارس موظف به ارائه خدمات به او بودند. همچنین در آیین‌نامه مصوب سال ۱۳۶۸ این مدارس باید در مناطقی که محدودیت امکانات آموزشی وجود داشت، تأسیس می‌شد، بندی که در دو آیین‌نامه دیگر حذف شد. تخصیص ظرفیت ۵۰ درصدی نیز در آیین‌نامه مصوب سال ۸۷ به ۲۰ درصد «در صورت بودن تقاضا تغییر یافت» به همراه یک تعارف که اگر دانش‌آموزی نیاز به آموزش داشت، در ازای کمک‌های دولتی باید پذیرفته شود. در آیین‌نامه سال ۱۳۹۵ تعارف مذکور به صورت یک بند جدا درآمد.

همچنین در آخرین نسخه از آیین‌نامه مدارس غیردولتی، این مدارس که سودآوری بالایی نیز دارند، نزد اداره مالیات همانند مدارس دولتی محسوب شدند و بسیاری کمک‌های دولتی نیز برای آن‌ها در نظر گرفته شد. در این آیین‌نامه به آموزش و پرورش اجازه داده شد که «زمین و ساختمان‌های مازاد بر نیاز خود را به‌صورت اجاره یا فروش به مؤسسان مدارس غیردولتی واگذار کند». با این بند می‌توان متوجه شد که آموزش و پرورش «مازاد بر نیاز» خود امکاناتی دارد که قرار است از آن‌ها نیز درآمدزایی کند. مدارس غیردولتی تمامی امکانات مورد نیاز برای درآمدزا کردن حق آموزش را به دست آورده بودند. عجیب نیست که به اعتراف مدیران وزارت آموزش و پرورش، بسیاری از این مدارس متعلق به مدیران آموزش و پرورش و البته دیگر مدیران است و بیهوده نیست که اظهار نظرهای مسئولان وزارت آموزش و پرورش در دوران همه‌گیری ویروس کرونا طوری است که گویی بیشتر نگران درآمد مدارس غیردولتی هستند تا جان دانش‌آموزان.

در کنار این قوانین، در دولت نهم با ابتکار وزیر وقت، علی‌احمدی، آیین‌نامه توسعه مشارکت‌های مردمی به شیوه مدیریت هیئت‌امنایی مدارس،

در شورای عالی آموزش و پرورش تصویب شد. با تصویب این آیین‌نامه بیش از ۲ هزار مدرسه در عرض یک سال بار خود را از دوش دولت برداشتند و بر دوش مردم نهادند. این شتاب برای خصوصی‌سازی آموزش را می‌توان در سربرآوردن قارچ‌گونه مدارس پولی با برچسب‌های مختلف در شهرهای مختلف دید.

تنها دوره‌ای که تا حدودی مدارس خصوصی محدود شد، در دوران اول دولت خاتمی بود که مظفر، وزیر آموزش و پرورش وقت، با بازنامی وضعیتی فجیع از مدارس دولتی، توانست بسیاری را قانع کند که دولت صلاحیت اداره مدارس را ندارد. گویی قرار بود رفتارهای شعاری وزارت آموزش و پرورش در این دوره، میخ مدارس غیردولتی را محکم‌تر کند.

### از اسب تا اصل

شاید شما هم با این پدیده مواجه شده باشید که بچه‌های مدرسه‌ای هرچه به سال‌های آخر تحصیلشان نزدیک می‌شوند، کمتر در گردهمایی‌های خانوادگی، حتی در روزهای تعطیل شرکت می‌کنند. در نسل‌های پیشین این اتفاق خیلی کمتر بود و محدود به سال آخر تحصیل بود، اما امروز گویی باید فرایندی طی شود تا به رستگاری قبولی در کنکور برسند. پیش‌تر شاید افسانه‌هایی از کسانی وجود داشت که شب را زیر نور چراغ زنبوری به صبح رسانده‌اند، اما این افسانه‌ها درباره بخش اندکی از کودکان اتفاق افتاده بود. روند درس خواندن، بخشی از زندگی بود و به‌نظر می‌رسد امروز رقابت سخت‌تر شده است. برای فائق آمدن بر این رقابت، باید هزینه کرد. هزینه‌ای که باید فردا فایده‌ای به همراه داشته باشد.

این روزها از مدارس غیردولتی بسیار گفته می‌شود. مدرسی با استخر اختصاصی، سفرهای اروپایی، پیست اسب‌دوانی و کلاس‌های

موسیقی که شهریه‌های نجومی از مخاطبان خود می‌گیرند. می‌توان گفت این ویژگی‌ها متعلق به تعداد انگشت‌شمار از مدارس است و این برنامه‌ها، در قالب فوق برنامه برای کسانی اجرا می‌شود که اگر در این مدارس هم اسب‌دوانی نمی‌آموختند، در فضاهای بسیاری که در همین تهران برای این قشر تعبیه شده است، پول خود را خرج می‌کردند.

اگر شما هم کودک مدرسه‌رو داشته باشید می‌دانید که بخش بزرگی از مدارس غیردولتی، تفاوت اندکی با مدارس دولتی دارند. شاید تفاوت برخی از آن‌ها سرانه معلم به دانش‌آموز باشد. در برخی از این مدارس دانش‌آموزان کمتری در یک کلاس قرار می‌گیرند؛ البته در تمام مدارس اینگونه نیست و در برخی از برندهای معروف از این مدارس، همین تفاوت هم وجود ندارد. در بخش بزرگی از این مدارس مشاعات بسیار اندکی وجود دارد و کودکان فضایی برای بازی ندارند. تفاوت مهم دیگر آنها برگزاری فوق برنامه‌های آمادگی برای کنکور است. این آمادگی گاهی از سطوح ابتدایی آغاز می‌شود. تفاوت دیگر نیز در وجود «مشاور» یا «پشتیبان» یا «مستول» هدایت تحصیلی» در این مدارس است. کسانی که در این مسئولیت حضور دارند، با خانواده کودکان تماس می‌گیرند و از آنها می‌خواهند که مداخلاتی در حوزه آموزش کودک انجام دهند. بیشتر تبلیغ این مدارس، بر قبولی کنکور استوار است. آن‌ها مدعی هستند کودک شما را به دانشگاه می‌فرستند.

کار دیگر این مدارس تقویت زبان است. زبان برای بسیاری از خانواده‌های امروزی مهم است. بخش بزرگی از اقشار متوسط، خوشبختی کودکانشان را در خیابان‌های شهرهای اروپایی جست‌وجو می‌کنند.

اما یک تفاوت هم به نفع مدارس دولتی وجود دارد.



کادر اداری و تحصیلی بسیاری از این مدارس، نیروهای تازه وارد بازار کار شده یا فارغ‌التحصیلان بی‌کار است. لیلاً کارمند بخش اداری یکی از این مدارس است. مدرسه‌ای معروف در میان مدارس غیردولتی. او گاهی ناچار است حجم بالای کارهایش را به خانه ببرد و تا پاسی از شب کار کند. دریافتی او هیچ ربطی به کاری که انجام می‌دهد ندارد. در مدتی که اینجا کار کرده است، گاهی بیمه شده است و گاهی نشده. دریافتی لیلاً تنها یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است. مهسا که در همین مدرسه زنجیره‌ای معروف به عنوان ناظم مشغول به کار بوده است، در سال ۹۶ تنها ۶۰۰ هزار تومان حقوق می‌گرفته است و سال ۹۷، حقوقش به ۹۰۰ هزار تومان افزایش یافته است. حقوق پایه کارگر در سال ۹۷ حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان بود. کادر تحصیلی بسیاری از این مدارس دانشجویانی هستند که تازه از درس فراغت یافته‌اند و هنوز کاری نیافته‌اند. آن‌ها به قیمت بسیار نازل در این مدارس کار می‌کنند. درواقع شاید بتوان به جرئت گفت بخش بزرگی از مدارس غیردولتی تفاوتشان با مدارس دولتی در دریافت پول و کیفیت پایین کادر آموزشی و اداری است.

بخش فوق برنامه این مدارس که بیشتر همان آماده‌سازی برای کنکور است، معمولاً به مؤسسات کمک‌آموزشی واگذار می‌شود. این مؤسسات با استفاده از امکانات مالی فراوانی که دارند، با طراحی و اجرای آزمون و توزیع کتاب‌های کمک‌آموزشی در مدارس طرف قراردادشان، حتی روزهای جمعه کودکان را به خود اختصاص می‌دهند. میان دو سر مدارس لاکچری که برای طبقات خاص و فرایقه‌ها (به تعبیر زنده‌یاد فریبرز رئیس‌دانا) است و مدارس بی‌کیفیت که بخش بزرگ و اصلی مدارس غیردولتی را دربر می‌گیرد، مدرسه هم وجود دارند که از کیفیت مناسبی برخوردارند. البته مقدار پرداخت از جیب برای این مدارس هم قابل توجه است.

### اینک میراث رشدیه

مسئول مهدکودک در حال توضیح دادن خدمات اضافه‌ای است که برای ساخت یک فوق ستاره ورزش و هنر از کودکان باید هزینه آن‌ها را بپردازم. امروز شهریه یک مهدکودک عادی در تهران حدود ماهیانه ۲ میلیون تومان است و اگر کمی بیازداغ مهدکودک را بیشتر کرده باشند، این عدد تا بالای ماهی ۱۰ میلیون تومان هم می‌رود؛ البته مدهاست که نمی‌توان هیچ‌یک از این هزینه‌ها

را با حقوق کارگران معیار قرار داد، اما باید توجه داشت که حقوق ماهیانه یک کارگر فعلاً عددی کمتر از کف شهریه یک مهد کودک است. خدمات مهدهای کودک نیز درجای خود قابل مطالعه است. به‌طور کاملاً اتفاقی خاله موسیقی در محل مهد حضور دارد. او کسی است که بابت کلاس‌های موسیقی‌اش باید ماهیانه ۵۰۰ هزار تومان علاوه بر شهریه مهدکودک بپردازیم. اولین موضوعی که توجهم را جلب می‌کند سن خاله موسیقی است که اگر زیر ۱۸ سال باشد طبق پیمان‌های بین‌المللی کودک محسوب می‌شود و اشتغال او ممنوع است. وضعیت خاله نقاشی و دیگر خاله‌ها هم باید همین باشد. بخشی از خدماتی که مهدهای کودک ارائه می‌دهند، جایگزین ساختار اجتماعی پیشین است که به‌واسطه شهرنشینی از بین رفته است. در آن ساختار کودکان در ارتباط اجتماعی با هم آموزشی‌های بسیاری می‌آموختند که امروز برای قرار گرفتن در آن فضای اجتماعی در قالب مهدکودک، هزینه‌ای بسیار بیش از حقوق یک کارگر پرداخت کنیم. وضعیت پیش‌دبستانی هم تقریباً همین است و مراکز مهدکودک معمولاً این دوره را هم برگزار می‌کنند.

پیش‌دبستانی اجباری نیست، اما بسیاری از مدارس دولتی باکیفیت، هنگام ثبت نام برای کودکانی که دوره پیش‌دبستانی را گذرانده‌اند، اولویت قائل هستند. درواقع آنجا هم شما باید امکان مالی پیش‌دبستانی را فراهم کرده باشی. امروز پول حرف اول و آخر را در حوزه آموزش می‌زند. مسئولان آموزش و پرورش می‌گویند ۴۵ درصد از مجموعه دانش‌آموزان را در اختیار دارند (تقنی، ۱۳۹۸). البته آن نیمه باقی‌مانده نیز رایگان نیست، بلکه مدارس هیئت‌امنائی، نمونه دولتی و دیگر مدارسی از این دست جزو مدارس دولتی محسوب می‌شوند. عدول از قانون اساسی در نادیده گرفتن حق آموزش رایگان، پیامدهای بسیاری برای جامعه دارد. دیروز اگر قرار بود درس معلم زمره محبت باشد، امروز بخش غیردولتی آموزش و پرورش، نانش را باید در رقابت بیشتر بخورد. ایجاد رقابت و داغ شدن موضوع کنکور و امتحانات درسی است که می‌تواند این مدارس و آموزشگاه‌ها را محملی کند برای «موفقیت»؛ اما بخش بزرگی از جامعه از این رقابت بیرون انداخته شده‌اند. سال‌هاست که مدارس خاص، معبر ورود به دانشگاه‌های خاص‌اند. بخش اندکی از مدارس عادی قدرت

”  
**ایجاد رقابت و داغ شدن موضوع کنکور و امتحانات درسی است که می‌تواند این مدارس و آموزشگاه‌ها را محملی کند برای «موفقیت»؛ اما بخش بزرگی از جامعه از این رقابت بیرون انداخته شده‌اند**

رقابت با مدارس خاص را دارند. این فضا بازتولید بی‌عدالتی و فقر چندبعدی است.

امروز میراث مرحوم رشدیه به محملی برای سوداندوزی تبدیل شده است. شاید اگر امروز زنده می‌شد و می‌دید که مدرسه چه قابلیت‌هایی از خود بروز می‌دهد، قدری در مسیر خود تجدیدنظر می‌کرد. دست بازار امروز از آستین مدرسه بیرون آمده است و بقیه اقشار فرودست را گرفته تا بخش بزرگی از آن‌ها فرودست باقی بمانند.

می‌خواهم با نقل قولی از یانیس وارفاکیس، اقتصاددان و سیاستمدار یونانی که مدتی نیز وزیر اقتصاد یونان بود، در نامه به دخترش این نوشتار را به پایان برم: «جوامع بازار ما ماشین‌های فوق‌العاده و ثروت‌باورنکردنی، فقر حیرت‌انگیز و بدهی‌های عظیم تولید می‌کنند، اما هم‌زمان امیال و رفتارهایی را در ما تولید می‌کنند که برای تداوم خودشان لازم است. مثال عالی این مسئله مراکز خریدند. در این مراکز معماری، طراحی داخلی و موسیقی و به‌طور کلی همه‌چیز طوری طراحی شده تا ذهن را بی‌حس کند و ما را با سرعتی بهینه از میان راهروها و فروشگاه‌ها عبور دهد و خلاقیت و خودانگیزگی را در ما خفه کنند و در عوض تمایلی را در ما ایجاد کند تا فروشگاه را با چیزهایی بر دوش ترک کنیم که احتمالاً نه لازمشان داریم و نه وقتی داخل شدیم می‌خواستیمشان.»

### پی‌نوشت:

۱. «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفائی کشور به طور رایگان گسترش دهد.»
۲. بسیاری از واگذاری‌ها به دستان نامرئی بازار، حدود سال ۱۳۸۸ انجام شد و اتفاقات آن سال، چنین مسائلی را از دید کارشناسان و جامعه مخفی نگه داشت.

### منابع:

- میزان باسوادی جمعیت شش ساله و بیشتر کشور، ۱۳۹۸، مرکز آمار ایران
- https://www.amar.org.ir/https://www.amar.org.ir/آمارهای-موضوعی/سواد#۵۵۴۹۶۶۱-۵۵۴۹۶۶۱
- سهم آموزش از تولید ناخالص داخلی، ۲۰۲۰، بانک جهانی
- https://data.worldbank.org/indicator/SE.XPD.TOTL.GD.ZS?contextual=aggregate&end=2018&locations=IR&start=1977&view=chart
- فریدمن، میلتون؛ فریدمن، رز، ۱۳۷۸، آزادی انتخاب، ترجمه حسین حکیم زاده جهرمی، فرزاد روز، تهران
- راویچ، دایان، ۱۳۹۹، مقاومت در برابر خصوصی سازی و تلاش برای نجات مدارس دولتی: تجربه امریکا، ترجمه آرمان و مهدی بهلولی و محمدرضا نیک نژاد، انتشارات شیرازه
- وارفاکیس، یانیس، ۱۳۹۷، حرف‌هایی با دخترم درباره اقتصاد، تاریخ مختصر سرمایه‌داری، چاپ دوم، ترجمه فرهاد اکبرزاده، نشر بان، تهران
- ۱- چند درصد مدارس تهران غیردولتی هستند؟ (gos-tareh.news)

# حشم انداز تلویح



این شماره با ایام نوروز همراه است و شاید در این اوقات فراغت خواندن مطالب تاریخی خالی از لطف نباشد. خاطرات آقای غضنفرپور این بار حاشیه‌های بازگشت امام خمینی از پاریس به ایران را به نمایش می‌گذارد. وضعیت ایرانیان مقیم پاریس در دهه ۵۰ شمسی را در خاطرات آقای ترکمان نیز می‌توان پی گرفت و با پیشینه برخی شخصیت‌های تاثیرگذار در بعد از انقلاب تا حدی آشنا شد. در این بخش با علی شکوری استاد جامعه‌شناسی نیز گفت‌وگویی درباره سیاست‌های رفاهی قبل و بعد از انقلاب داریم که موضوعی کمتر شناخته شده است. مطلبی هم در زمینه قانون‌گرایی داریم که نشان می‌دهد حکومت پهلوی چگونه به جای تمکین به قانون به استفاده ابزاری از مذهب و مقدسات متمسک می‌شده است. دو مقاله هم درباره مرحوم دکتر مصدق داریم که یکی با رجوع به اسناد منتشره به واقعه ۹ اسفند در حکومت ایشان می‌پردازد و دیگری درباره منش و روش دکتر مصدق به مناسبت سالگرد درگذشت ایشان است. گزارشی هم از مذاکرات شورای انقلاب در سال ۵۸ ما را با فضای آن زمان که از یاد رفته است آشنا می‌کند. همه این مسائل تاریخی می‌تواند دستمایه‌ای باشد برای اینکه راه آینده خود را با چراغی روشن‌تر و انتخابی شایسته‌تر برگزینیم.

رادمردی راد از تبار صبر و پیروزی؛

ناصر تکمیل همایون



پیوند ایران دوستی و اسلام‌گرایی؛

محمد ترکمان



# پرواز انقلاب

## خاطرات احمد غنصفرپور

### بخش دهم

در شماره‌های گذشته مشاهدات احمد غنصفرپور را از ابتدای ورود امام خمینی به پاریس خواندید؛ اکنون به نقطه پایان حوادث پاریس و نوفل لوشاتو می‌رسیم. پرواز هواپیمای امام خمینی و همراهان به ایران که «پرواز انقلاب» نام گرفت، نقطه عطف مهمی بود که نظام جدید را پایه‌گذاری کرد. مشاهدات مستقیم ایشان همراه سایر شاهدان می‌تواند فضای آن زمان را برای نسلی که حضور نداشتند ترسیم کند.

تهران گرد هم آمده بودند. ایران در حال انفجار بود. ده‌ها خبرنگار از سراسر جهان به دهکده نوفل لوشاتو هجوم آورده بودند و این امر بر شدت تهدیدها می‌افزود. مقامات امنیتی مرتب وضعیت را پیگیری می‌کردند. ایرانیان حاضر در دهکده نیز به مراقبت‌های خود افزودند.

در این شرایط بختیار مجبور شد نظرش را تغییر دهد و فرودگاه‌ها را باز کند. ابتدا قرار بود هواپیمایی از ایران به نام «پرواز انقلاب» به پاریس بیاید، اما بنا به عللی از جمله مسائل امنیتی و احتمال واکنش ارتش به این پرواز تصمیم گرفته شد پرواز با یک هواپیمای ایرفرانس به ایران انجام شود.

قطب‌زاده و مهدی عراقی با ایرفرانس مذاکره کردند و هواپیما به مبلغ ۴۰۰ هزار تومان به صورت چارتر اجاره شد. این هزینه را بازاریانی که پس از پیروزی انقلاب مورد بی‌لطفی حاکمان جدید قرار گرفتند پرداخت کردند. با این احتمال که ممکن است نظامیان اجازه فرود به این هواپیما را ندهند، با مسئولان شرکت ایرفرانس صحبت شد که ذخیره بنزین هواپیما آن‌قدر باشد که در صورت لزوم بتوانند به پاریس بازگردند.

سومین پیش‌بینی این بود که به بیش از یکصد خبرنگار خارجی که از تمام رسانه‌ها در آن حضور داشتند، اجازه داده شد که در این سفر ما را همراهی کنند. همراهی این خبرنگاران در واقع یک چتر امنیتی برای این هواپیما بود و بدون شک ارتش حاضر نمی‌شد با حضور این تعداد خبرنگار خارجی هواپیما را مورد هدف قرار دهد، یا در محل دورافتاده‌ای آن را مجبور به فرود نماید؛ چرا که احتمال هدف قرار دادن هواپیما یا مجبور کردن آن به فرود در یک منطقه دورافتاده وجود داشت.

احتمال هدف قرار دادن هواپیما کم بود، اما دو احتمال جدی دیگر وجود داشت: اول اینکه هواپیماهای نظامی ارتش، هواپیمای ایرفرانس را مجبور به فرود در یک منطقه دورافتاده نمایند و رهبری و همراهان ایشان را دستگیر کنند؛ و احتمال دوم اینکه از فرود هواپیما در تهران جلوگیری نمایند و آن را مجبور به بازگشت به پاریس کنند. نظر ما این بود که اگر هواپیمای حامل رهبر انقلاب نتواند در تهران به زمین بنشیند و اگر چنین امکانی فراهم نشود به پاریس بازگردد. با این حال در مصاحبه‌ای اعلام کردم آقای خمینی و همراهانش در روز معین و برنامه‌ریزی شده به‌رغم اینکه یک ریسک حساب شده است انجام می‌گیرد... در اسناد محرمانه قبل از انقلاب خواندم که در میان فرماندهان ارشد از جمله مقدم رئیس ساواک تصمیمی برای مجبور کردن هواپیما به فرودگاه در یک منطقه دورافتاده، مورد بحث جدی بوده است و مقدم دستورالعملی در این باره صادر کرده بود.<sup>۱</sup>

این پرواز به‌سادگی انجام نگرفت. پروازی بود بسیار پرخطر و پُرماجرا. تصمیم گرفتن برای بازگشت به ایران بسیار سخت بود. لحظه‌به‌لحظه اوضاع در حال تغییر بود. لحظات غامض و دشواری که رهبر انقلاب و همراهان او را با خوف و رجا همراه کرده بود.

شرح کامل آن سفر را اشخاص مختلف با روایت‌های گوناگون نقل کرده‌اند که تقریباً همه این روایت‌ها با اندکی تغییر تحریر و چاپ شده است. از این رو، آنچه را که نگارنده بخواید شرح دهد، جنبه تکرار مکررات پیدا می‌کند؛ لذا ابتدا خلاصه‌ای از آن نوشته‌ها را می‌آوریم و سپس به شرح دیگر قضایا که در نشست و برخاست هواپیما رخ داد و شخصاً بدون واسطه شاهد آن بوده‌ام، اشاره می‌شود.

### روایت دکتر یزدی

دکتر ابراهیم یزدی می‌نویسد: «بلافاصله بعد از خروج شاه از ایران آقای خمینی اعلام کردند که به‌زودی به ایران بازمی‌گردند؛ اما هم از جانب یاران ایشان در ایران و هم دکتر بختیار و هم امریکایی‌ها طی پیام‌هایی به ایشان توصیه می‌شد که در بازگشت به ایران قدری تأمل کنند. با توجه به روحیه آقای خمینی، این پیام‌ها و توصیه‌ها اثری وارونه داشت و ایشان را به بازگشت هرچه سریع‌تر مصمم‌تر کرد. هم‌زمان نظامیان و بختیار در واکنش به تصمیم آقای خمینی فرودگاه‌ها را بستند و پرواز هواپیماها را متوقف ساختند؛ اما این عمل بختیار بی‌حاصل و به‌ضرر خود او بود. با توجه به ادعاهای بختیار درباره اجرای بی‌کم‌وکاست قانون، او چطور می‌توانست جلوگیری از بازگشت یک ایرانی به کشورش را توجیه کند.

حرکت بختیار موجب تحریک شدید افکار عمومی در ایران شده بود. صدها هزار نفر در



احمد غنصفرپور





این خلاصه‌ای بود از خاطرات دکتر ابراهیم یزدی و بقیه روایت‌ها همانند خاطرات دکتر صادق طباطبایی که در همین زمینه‌ها نوشته شده است.

### اما آنچه نگارنده شاهد آن بود:

در یافت اخبار و اطلاعات و بازگو کردن آن‌ها توسط افراد موجه و مردم عادی، از مذهبی، ملی و چپ به گونه‌ای بود که تمام نیروهای انقلابی و مردم همگی در یک صف واحد خود را برای ورود رهبر انقلاب آماده کرده بودند.

آمدن هائیز به ایران برای جلوگیری از کودتای احتمالی نظامیان، ترس و جلوگیری از نفوذ گروه‌های متمایل به شوروی و مسائل بسیار دیگر، فضا را برای بازگشت رهبر انقلاب به ایران مهیا کرده بود. از این رو بعد از رفتن شاه امام خمینی با آن روحیه خطرپذیر و بی‌پروا، ماندن در خارج از کشور را به هیچ وجه جایز نمی‌دانست و تصمیم بر این شد که هر چه زودتر از این فرصت و موقعیت به دست آمده، نهایت بهره‌برداری شود و خود را برای بازگشت هر چه سریع‌تر آماده سازد.

موضوع بسیار مهم این بود که هر دو طرف منتظر فرصت‌هایی نشسته بودند که اوضاع را به نفع خود تغییر دهند. نیروهای خارجی برای اهداف و مقاصد آینده خود به زمان بیشتری نیاز داشتند و آمدن زود هنگام آقای خمینی را به ضرر خود می‌دانستند. از این رو توصیه‌های مکرر می‌کردند که رهبر انقلاب سفر خود را به بهانه سلامت جان خود به تأخیر بیندازد و دکتر یزدی به درستی می‌گوید که «هرچقدر آنان بیشتر پافشاری می‌کردند، در امام اثر معکوس داشت و او را برای بازگشت مصمم‌تر می‌کرد.»

آنان به زمان بیشتری نیاز داشتند، چرا که بعد از کنفرانس گوادلوپ که تصمیم تاریخی گرفته شد و سران کشورهای بزرگ به این نتیجه رسیدند که شاه به ناچار باید ایران را ترک کند، از آن پس باید زمینه‌های لازم و مساعد برای مصالح و منافع آینده خود فراهم می‌آوردند. امریکا با فرستادن عوامل خود مانند هائیز به ایران چندین هدف را در نظر داشت:

- اول همان‌طور که گفته شد، جلوگیری از کودتای نظامیان؛

- دوم برای جمع‌آوری وسایل و امکانات فوق‌سری و فنی نظامی آمریکا در ایران؛

- سوم جاسازی کردن افراد نفوذی خود در مراکز حساس اقتصادی، نفتی، فرهنگی، حوزوی، دانشگاهی، احزاب و سازمان‌های چریکی و دیگر ارگان‌ها.

مسئلاً در این بازی آخر همه آن کشورها به اضافه شوروی و ک. گ. ب و اسرائیل هم شرکت داشتند و هرکدام به نوبه خود به تکاپو افتاده بودند.

شواهد نشان می‌دهد آنان تصمیم گرفته بودند پس از خروج شاه طراحی پیچیده، ظریف و درازمدتی ارائه کنند که بتوانند با چندین واسطه بدون آنکه ردّ پایی از خود به جا بگذارند به راحتی سیاست‌ها و ترفندهای خود را توسط افراد ساده‌انگار بدون آنکه خود آن‌ها هم خبر داشته باشند، به اجرا بگذارند.

چند روز بعد از آنکه امام و همراهان از منزل ما به نوفل‌لوشاتو رفتند، همسایه روبه‌روی منزل ما مرا به منزلش دعوت کرد. یک نفر فرانسوی آنجا بود که از نحوه سؤال‌هایش حدس زدم این دعوت با هدفی صورت گرفته است. بعد از گفت‌وگوهای بسیار به نکته‌ای اشاره کرد که گویای بسیاری از نکاتی بود که بعد از انقلاب اسلامی تحقق پذیرفت. او گفت فکر نکنید که بعد از پیروزی کار انقلاب شما تمام شده است؛ مسائلی پیش خواهد آمد که فعلاً شماها از آن‌ها بی‌خبرید.

در آن زمان به عمق سخنان او توجه کافی نکردم. بعد از پیروزی انقلاب مسائل و مشکلاتی که پدید آمد، معلوم شد آن زمان آن‌ها بیکار ننشسته بودند.

یک روز صبح در نوفل‌لوشاتو با دو نفر خبرنگار مصاحبه‌ای داشتم. بخشی از سؤالات درباره آینده انقلاب بود و اینکه ارزیابی ما از آینده چیست؟ در پاسخ گفتم اهداف ما کاملاً روشن است؛ با این اتحادی که به وجود آمده، به راحتی می‌توانیم عدالت و استقلال و آزادی را در پناه جمهوری اسلامی و رهبری امام خمینی از شعار به عمل درآوریم. روز بعد آن خبرنگاران در همان نشریه مطالب را بازگو کرده بودند و نوشته بودند انقلابیون ایرانی نسبت به بعد از پیروزی انقلاب بسیار خوش‌بین هستند که این خوش‌باوری با واقعیت‌ها فاصله بسیار دارد.

### اختلافات بعد از پیروزی

خوش‌بینی ما به یک معنی دور از واقعیت نبود، زیرا بنا بر گفته رئیس سازمان سیا «نه ما و نه بقیه سازمان‌های جاسوسی توانستیم پیش‌بینی واقع‌گرایانه‌ای از شرایط ایران داشته باشیم». او

اضافه می‌کند: «ما باور نداشتیم تمام اپوزیسیون ایران به دور پرچم یک پیرمرد هفتاد و هشت ساله جمع شوند.»<sup>۲</sup>

این اتحاد از نظر آنان باورکردنی نبود و باعث سردرگمی آن‌ها و در نتیجه پیروزی انقلاب شده بود. همین امر باعث خوش‌بینی جبهه انقلاب بود که فکر می‌کردند این روند همچنان بعد از پیروزی هم ادامه خواهد داشت. آنچه در نظر انقلابیون دست کم گرفته می‌شد، مشکلاتی بود که بعد از پیروزی انقلاب خودنمایی کرد. عوامل نفوذی سعی کردند به نحو بارزی و با ترفندهای خاص این اتحاد را قبل از آنکه ریشه‌دار و نهادینه گردد، به تدریج کمرنگ کنند و سپس به اختلاف و درگیری بکشاند. مسلماً همان‌طور که در بخش‌های گذشته اشاره شد، زمینه‌های مستعد اختلافات فراهم آمده بود؛ که اگر آن زمینه‌ها وجود نداشت، آنان می‌توانستند به سادگی در آن فضاهای خالی رخنه کنند و اوضاع را به نفع خود تغییر دهند.

شواهد نشان می‌دهد آنان بعد از آنکه به منشأ این پیروزی بی‌ظن تاریخی و باورنکردنی واقف شدند با تمام توان به میدان آمدند، نقشه راه پیچیده، ظریف و منطبق بر عمق اختلافات ارائه دادند. با هر گروه، سازمان و شخصیتی مطابق با روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آنان راه‌حل مناسب و منطبق با حالات آنان در نظر گرفتند. انقلابیون با سواد و آشنا به مسائل تاریخی آن زمان نیک می‌دانستند در جریان ملی شدن صنعت نفت (در سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲) تا زمانی که دکتر محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی همسو و هماهنگ حرکت می‌کردند، واقعه ۳۰ تیر به وقوع پیوست و در یک روز قوام‌السلطنه با آن سیاست معروف «کشتیبان را سیاستی دگر آمد»، سقوط کرد و دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری بازگشت.

اما بعد از اختلافات و نفوذ عوامل خارجی، در هر دو گروه دامنه اختلافات را (که قبل از آن بر اشتراکات گذاشته بودند) گسترش دادند و به درگیری کشاندند. از این رو به سادگی کودتای

۱۳۳۲ پدید آمد. آنان می‌دانستند که عوامل نفوذی، اشتراکات را به اختلافات می‌کشاند. نیروهای انقلاب اما از چگونگی - یا به تعبیر فنی‌تر سازوکارهای پیچیده و ظریف - عوامل نفوذی یا بی‌اطلاع و یا حداقل کم‌اطلاع بودند و همین موضوع باعث شد نتوانند بعد از پیروزی انقلاب به عمق آن سازوکارها واقف شوند و ضربه کاری به انقلاب اسلامی از همین نقطه وارد آمد.

آنچه پس از پیروزی انقلاب همه را در بُهت و حیرت فروبرد، شهادت آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مفتاح، دو عنصر روشن‌بین آشنا با اسلام حوزوی و همچنین آشنا با دانشگاه و مسائل روز جهانی بود. از آن زمان به بعد، روشن شد با این ترور چندین هدف نشانه گرفته شده است:

- الف: حذف حلقه اتصالی روشنفکران و روحانیون. آنان و امثال آنان می‌توانستند - همان‌طور که قبلاً توانسته بودند - با آشنایی که به مسائل هر دو طرف داشتند، زمینه اتحاد را فراهم آورند.

- ب: حذف روحانیون آزاداندیش مانند شهید مطهری که معتقد بود با تعامل سازنده می‌توان به‌درستی و روشنی از مصادیق مثبت افکار مخالف بدون آنکه در دام التقاط مفاهیم بیفتیم، بهره‌ها برد و چون اسلام کامل‌ترین راه‌حل‌ها را در خود دارد، در هر زمینه وارد تعامل شود، آن زمینه به‌روز درمی‌آید و در چنین بستری می‌توان راه‌حل‌های جدیدی منطبق بر شرایط روز ارائه داد.

نتیجه چنین تفکر و تفکراتی باعث می‌شود اسلام و مذهب شیعه در ایران برخلاف دیگر کشورهای اسلامی - چه سنی و چه شیعه - که بر پایه دیکتاتوری و تحمیل عقاید پایه‌گذاری شده‌اند و به کشورهای عقب‌مانده و بی‌رمق تبدیل شده‌اند، به‌عنوان الگویی معرفی شود که آزادی افکار و شیوه‌های نوین و جذاب بتواند به‌سرعت جوانان مسلمان و غیرمسلمان را شیفته و جذب این دکتورین جدید نماید.

علاوه بر آنکه وقتی آزادی واقعی - و نه صورتی مطبوعاتی - در بیان و قلم حاکم شد، می‌تواند فساد و رشوه، اختلاف طبقاتی و تحمیل عقاید

سلاطین گذشته به تدریج رو به افول گذارد و باعث رشد و شکوفایی و شکل‌گیری باورهای تازه در اتکا به شخصیت حقیقی و واقعی انسان ایرانی گردد. از این رو، ایران اسلامی می‌تواند تنها در منطقه اثرگذار گردد بدون هیچ‌گونه زحمتی صدور انقلاب می‌تواند آلترناتیوی (جایگزینی) گردد در مقابل سرخوردگی جوانان دیگر کشورها از کشورهای سرمایه‌داری و کمونیستی. عوامل نفوذی که این آینده درخشان را پیش‌بینی می‌کردند و آن ۱۱۸ روز اقامت امام در پاریس را با آن‌همه موقعیت‌های چشمگیر و کم‌نظیر یا بی‌نظیر در نظر می‌آوردند، سخت به وحشت افتاده بودند و به فکر فرورفته بودند. از این رو مرتب به امام توصیه می‌کردند سفر را به تأخیر بیندازد.

بالآخره توانستند راه‌حل‌های جدید که یکی از آن‌ها ترور افراد مؤثر بود اتخاذ کنند؛ اما این ساده‌ترین راه‌ها بود. آنان شیوه‌های پیچیده‌تری برگزیدند. تا جایی که نگارنده به گوشه‌ای از آن‌ها واقف شده، تجربیات خود را در اختیار نسل جدید قرار می‌دهد. مسلماً این مسئله به‌قدری پیچیده و دور از دسترس است که به یک پژوهش بزرگ نیاز دارد. آنچه شخصاً شاهد بودم این بود که آنان ابتدا تخیلات مردم‌پسند ارائه می‌دهند و افراد ساده‌نگر را (چه دانشگاهی باشد یا حوزوی یا مردم عادی) نشانه می‌گیرند.

آنان بر روی مسائلی انگشت می‌گذارند که در نظر مردم به‌سادگی قابل‌پذیرش باشد. تلاش آن‌ها بیشتر استفاده کردن از اختلافات درون‌گروهی بود، نظیر اختلافاتی که به‌طور طبیعی بین حوزویان که عمده تحصیلاتشان در حوزه و آن‌هم تحت شرایط خاص مانند تکیه کردن بر شرعیات

و فقه و دروسی مانند علم کلام، رجال، تفسیر قرآن و دیگر مسائل بود با اصحاب دانشگاه که اساس آن بر علم جدید و دروس دانشگاهی آن رشته‌های جدیدی مانند ریاضی، پزشکی، مهندسی و تکنیک... دور می‌زند. مسلماً این دو نحوه تحصیل، دیدگاه‌های مختلف به بار می‌آورد و هر دو مایل نیستند بی‌جنگ و جدال کاربرد مطلوب خود را تغییر دهند و از آن دست

بکشند. در چنین شرایطی، عوامل نفوذی از این اختلافات طبیعی نهایت بهره‌مندی را می‌برند. گفته شد آن‌ها در ابتدا تحلیل‌ها را بر این پایه‌ها قرار می‌دهند.

### تئوریزه کردن اختلاف

یکی از این نوع اختلاف که شخصاً شاهد آن بودم در مجلس اول رخ داد. موضوع بدین گونه طرح شد که از صدر مشروطیت تاکنون دو خط متمایز در مقابل همدیگر قرار داشتند و دارند: یکی خط مصدق‌السلطنه، قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله و غیره و در ادامه تا اکنون، امثال بازرگان و دیگری خط آیت‌الله مدرس، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی و در ادامه در زمان حال، امام خمینی.

این تحلیل عوام‌پسندانه و تک‌بعدی که گوشه‌ای از واقعیت‌ها هم برای گمراه کردن اذهان ساده در آن به کار برده شده بود، در آن زمان آن‌چنان اثرگذار شد که توانست به‌سادگی آن اتحادی را که توسط روحانیون آزاداندیش و در اثر فعالیت‌های گسترده و زمان‌بر به وجود آمده بود، نه‌تنها بی‌اثر و کم‌اثر کند، بلکه دامنه اختلافات را به‌طور توصیف‌ناپذیری به مُنتها درجه برساند. بیان نام دکتر محمد مصدق به لفظ مصدق‌السلطنه، یعنی یک شیطنت تمام‌عیار و سپس قرار دادن او در کنار قوام‌السلطنه که باعث پدید آمدن حوادث و اتفاقات سی‌تیر شد و آن کشتار و سپس بازگشت دکتر مصدق به نخست‌وزیری از همان تحلیل‌های عوام‌پسندانه است که ذکر آن رفت.

مبارزات دکتر مصدق علیه رضاشاه و سپس ملی کردن صنعت نفت و هزینه کردن مبلغ پنج میلیون تومان از ثروت شخصی در مدت تصدی نخست‌وزیری برای دولت و پس از کودتا که منجر به زندان و سپس تبعید تا آخر عمر او را نادیده گرفتن و تنها به یک مسئله طبیعی که او از خاندان سلطنت‌ها بوده؛ و مؤثرتر و مهم‌تر اینکه قرار دادن نام او در کنار وثوق‌الدوله یعنی عامل قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و سپس این موضوع را به وقایع روز کشاندن و گره زدن آن به مهندس مهدی بازرگان با آن پیشینه انقلابی و سعه‌صدر کم‌نظیر و در ادامه همراه ساختن تحلیل‌های غیرواقعی و ساده‌انگارانه اما عوام‌پسندانه با وقایع انقلاب، ترفندی بود که توانستند بر آش اختلافات بیفزایند و اتحاد بی‌نظیر را به اختلاف و درگیری و جنگ‌های مسلحانه بکشانند و این بازی همچنان با شیوه‌های مختلف و منطبق بر شرایط روز، به قوت خود باقی است و قربانی می‌گیرد و بر بیچارگی مردم می‌افزاید.

### نفوذی‌ها

مسلماً شناختن افراد نفوذی کار چندان ساده‌ای نیست، بلکه خطر آن است که آنان با شیوه‌های خاص خود، افراد موجه و باصلاحیت را نفوذی،

”  
**مرحوم حاج مهدی عراقی و دیگر افراد مستقر بر اوضاع نظارتشان را دوچندان کردند. زمانی که وقت ثبت‌نام برای دریافت بلیت هواپیما فرارسید تصمیم گرفته شد از کسانی ثبت‌نام کنند که اولاً در این مدت شرکت فعالانه داشته‌اند و ثانیاً افرادی باشند کاملاً مورد اعتماد؛ البته در آن فضای پرالتهاب تشخیص دادن این موضوع کار چندان ساده‌ای نبود. از این رو عده‌ای که پذیرفته نمی‌شدند و علت آن برایشان معلوم نبود رنجیده‌خاطر می‌شدند**

خان و... جلوه دهند و خود را موجه و انقلابی. پس راه شناسایی آنان چیست؟ مورخان معتقدند که اگر هرگونه خبر و روایت و نوشته‌ای بر اساس انصاف و اعتدال بیان و یا نوشته شود، گوینده آن انسانی است دارای حسن نیت و عاری از شُبُهات و ابهامات؛ بنابراین می‌توان به آن اعتماد کرد، معنی این سخن حکیمانه این است که چنانچه تحلیلی یا سخن و نوشته‌ای بر اساس برطرف کردن اختلافات و ایجاد وحدت اصولی انجام گیرد، می‌توان صاحب آن را انسانی موجه و برخوردار از واقع‌بینی و سلامت نفس دانست. به‌عکس، چنانچه خبر و تحلیل و گفتار و نوشتاری بوی اختلاف‌افکنی و تفرقه دهد، با هر توجه و منطقی صورت پذیرد، باید نسبت به گوینده آن با شک و تردید نگرست. حال این گوینده ممکن است خود از آن بی‌خبر باشد و یا خبر را توسط دو یا چند واسطه دریافت کرده باشد. نتیجه اینکه تشخیص دادن هر موضوعی به این دو نکته مهم و بارز و تعیین‌کننده یعنی موضوع اتحادآفرین یا اختلاف‌برانگیز ارتباط پیدا می‌کند. مسلماً تشخیص دادن آن بسیار سخت و زمان‌بر است، زیرا بسیاری به ظاهر می‌توانند در موضوع وحدت بسیار بنویسند و یا سخن بگویند که خود را موجه و عاری از وابستگی جلوه دهند، اما با ترفندها و بازی‌های زبانی و حقوقی آن‌چنان فضا را محدود و مسدود می‌کنند که کمتر نیرو یا فردی بتواند در آن فضا نقش‌آفرینی کند.

### بازگشت به ایران

اکنون که منشأ اصرار بر به تأخیر انداختن سفر امام و شتاب ایشان بر بازگشت هرچه سریع‌تر تا حدودی روشن شد، به روزهای پایانی نوفل‌لوشاتو بازمی‌گردیم. برای تصمیم‌گیری در مورد بازگشت به ایران دوستان را فراخواندند و موضوع را با آنان در میان گذاشتند. در آن جلسه آقای بنی‌صدر و گروه ایشان شرکت نداشتند. دلیل این موضوع برای نگارنده روشن نیست، از این‌رو این قسمت را از زبان دکتر صادق طباطبایی که در آن جلسه حضور داشتند نقل می‌کنیم: «شبی که امام تصمیم خود را اعلام کردند، بعد از نماز مغرب و عشا بود که به اتاق آمدند و توسط حاج مهدی عراقی دوستان را دعوت کردند. از کسانی که در آن جلسه بودند این آقایان را به یاد دارم، سید احمد آقا، مرحوم اشراقی، موسوی خوئینی‌ها، فردوسی‌پور، دکتر یزدی، دکتر حبیبی، آقای قطب‌زاده و آقای محمدعلی صدوقی. امام در آن جلسه عنوان کردند که من به ذهنم رسیده است که دیگر موقعش رسیده که به ایران برگردیم و ما دیگر اینجا کاری نداریم. زودتر برویم و مردم را ببینیم و کارهایمان را در داخل کشور انجام بدهیم. سپس نظر حاضران را پرسیدند. پس از سخنان



مراسم استقبال از امام، آیت‌الله طالقانی‌نشسته در گوشه سالن

امام حالت عاطفی شدیدی بر همه حاکم شد، به‌خصوص مرحوم عراقی دچار التهاب روحی شد و اشک در چشمانش حلقه زد. البته امر غیرمنتظره‌ای نبود و همه در انتظار چنین روزی بودیم، ولی به هر حال تصمیمی مسرت‌بخش و در عین حال قابل ملاحظه‌ای بود. همه به اتفاق گفتند مصلحت را شما بهتر می‌دانید. بعد از آن بحث شد که بعد از ورود به مهرآباد چه کنیم؟ پیشنهاد شد که برویم مجلس شورای ملی. امام گفتند به آنجا برویم که به آن مشروعیت بدهیم؟ عده‌ای هم گفتند که مجلس جای کوچکی است و جایی است که نمایندگان شاه آنجا بوده‌اند و در شأن امام نیست. همگی به این جمع‌بندی رسیدیم که امام ابتدا بروند دانشگاه تهران که جایگاه و پایگاه مبارزات سیاسی و نیز محل تحصن آقایان علمای شهرستان‌هاست و بعد هم به بهشت‌زهرا و در آنجا امام در حضور خانواده شهدا سخنرانی کنند. بحث و گفت‌وگوی بسیار شد که باید کمیته تدارکات تشکیل شود و مقدمات کار را فراهم و شرایط و امکانات را بررسی کند. مرحوم اشراقی گفت به لحاظ امنیت بهتر است امام با هلیکوپتر به بهشت‌زهرا بروند. امام پاسخ دادند من از روی سر مردم حرکت کنم؟ نه! با ماشین می‌رویم. از لحظه‌ای که این پیشنهاد داده شد تا لحظه عملی شدن آن حدود دو هفته طول کشید. بعد از آنکه به دستور بختیار فرودگاه‌ها بسته شد، جلسه دیگری تشکیل شد (در تاریخ ۴ بهمن ۵۷)»<sup>۳</sup>

بالآخره روزهای بازگشت فرارسید. بگومگوها آغاز شد. خبرنگاران دسته‌به‌دسته می‌آمدند و به پرس‌وجو مشغول می‌شدند و این وضعیت ادامه پیدا کرد تا چند روز مانده به بازگشت. مینی‌بوس‌ها یکی بعد از دیگری مردم را به نوفل‌لوشاتو می‌آوردند.

مرحوم حاج مهدی عراقی و دیگر افراد مستقر بر اوضاع نظارتشان را دوچندان کردند. زمانی که وقت ثبت‌نام برای دریافت بلیت هواپیما فرارسید تصمیم گرفته شد از کسانی ثبت‌نام کنند که اولاً در این مدت شرکت فعالانه داشته‌اند و ثانیاً افرادی باشند کاملاً مورد اعتماد. البته در آن فضای پراشتاب تشخیص دادن این موضوع کار چندان ساده‌ای نبود. از این‌رو عده‌ای که پذیرفته نمی‌شدند و علت آن برایشان معلوم نبود رنجیده خاطر می‌شدند.

آقای دکتر یزدی در این باره می‌نویسد: «کسانی هم بودند که می‌خواستند در آن پرواز باشند، اما به هر حال به علت محدودیت تعداد صندلی‌ها نتوانستند همراه شوند». سپس ادامه می‌دهند و می‌گویند: «اوایل شب چند ساعت قبل از حرکت به فرودگاه من از همه کسانی که در این ستاد داوطلبانه فعالیت می‌کردند دعوت کردم تا آقای خمینی از آن‌ها تشکر و خداحافظی کند. امام آمدند و در ضمن تشکر و خداحافظی به مطالبی اشاره کردند که تا اندازه‌ای از دلخوری‌ها کاسته شد. ایشان گفتند «در این سفر خطراتی وجود دارد و کسی مجبور نیست خود را به خطر اندازد»<sup>۴</sup>. هنگام غروب به فرودگاه شارل دوگل رسیدیم. قبل از سوارشدن به هواپیما امام مصاحبه‌های مطبوعاتی مختصری داشتند و آقایان قطب‌زاده و دکتر یزدی به زبان فرانسه و انگلیسی مطالب را ترجمه می‌کردند. اعضای انجمن اسلامی شعار می‌دادند: «شریعتی ابوذر زمان است، خمینی رهبر مؤمنان است». سروصداها و شور و هیجان به‌قدری زیاد بود که کمتر به این شعارها توجه می‌شد. بخشی از اعضای انجمن اسلامی از همان روزهای اول به علت اختلافاتی که با گروه قطب‌زاده و بنی‌صدر و یزدی داشتند و همچنین برخوردهایی که با بیت رهبری به وجود آمده بود، از شرکت کردن در کارها خودداری کرده بودند. آنان بیشتر به نظریات دکتر شریعتی معتقد بودند؛ از این‌رو در شعارها تبلور پیدا می‌کرد. در داخل فرودگاه عده‌ای گرد مرحوم داریوش فروهر جمع شده بودند. ایشان با آن قامت کشیده و چهره پُر نفوذ و خندان به سؤالات پاسخ می‌داد و بقیه حاضران منتظر سوار شدن به هواپیما بودند.

هنگامی که وارد هواپیما شدیم، امام در جایگاه مخصوص قرار گرفتند. خبرنگاری از ایشان سؤال کرد: «حضرت‌عالی از اکنون چه احساسی دارید؟ آقای قطب‌زاده سؤال و جواب را ترجمه می‌کرد. ایشان جواب دادند بگویید «هیچ»! این پاسخ یک کلمه‌ای گویی واژه‌ای بود که هزاران واژه دیگر را دربر داشت. هر فرد و گروهی مطابق ظن و گمان خاص خود برداشت‌های متفاوتی از این پاسخ کردند و به تعبیر و تفسیر نشستند. عده‌ای از موافقان که ایشان را از نزدیک می‌شناختند و



می دانستند که همیشه و در همه حال معتقد است که «ما مأمور به وظیفه هستیم و هرچه پیش آید خوش آید.» هیچ گونه واکنشی نشان ندادند. آقای دکتر یزدی می گوید: «در هوایمنا خبرنگاران مرتب به سراغ آقای خمینی و همراهان می آمدند. خبرنگاری از آقای خمینی قبل از استراحت پرسید چه احساسی دارید؟ ایشان جواب دادند: «هیچ». این جواب بعدها مورد بحث ها و گفت و گوهای فراوانی قرار گرفت. شاید واقع بینانه ترین توجیه این جواب را شادروان آقای دکتر شیخ مهدی حائری یزدی داده باشد. من بعدها در تهران از آقای حائری پرسیدم که چرا آقای خمینی این جواب را دادند و منظورشان چه بود؟ آقای حائری می گفتند:

آقای خمینی در عرفان تابع مکتب سهروردی هستند. در این مکتب عارف وقتی عروج پیدا می کند به جایی می رسد که «اناالحق» می گوید. از دیدگاه چنین باور عرفانی عارف خداگونه شده و در برابر رویدادها، احساسی نظیر مردم عادی ندارد.<sup>۵</sup>

عده ای هم گفتند ایشان اگر کوچک ترین احساسی نسبت به کشور و مردم داشت هرگز چنین پاسخی نمی داد. خلاصه آنکه هرکسی از ظن خود به تعبیر و تفسیر پرداخت. از این رو می گویم این یک کلمه هزاران کلمه به دنبال داشت.

گذشته از این بگویم که چنین به نظر می رسد که سعی در امحاء تفاوت کاربرد واژه‌ها پیوده است و مشکل را برای نسل جوان نمی گشاید.

اگر ما خواهیم حق بررسی تاریخی را به منظر و مرأی

انصاف بگذاریم، باید به گذشته آن گونه که واقعاً رخ داده است نظر کنیم و شرایط آن لحظه تاریخی را چنان مثل نماییم که بوده است: نخست تصمیم بازگشت و بار تمام مسئولیت مخاطرات و هر آنچه رخ خواهد داد به عهده رهبر انقلاب بود. دوم شرایط به گونه ای بود که هیچ کس نمی دانست آیا این پرواز به سلامت در فرودگاه مهرآباد به زمین می نشیند یا در یک منطقه دورافتاده مجبور به فرود آمدن می شود و این در حالی بود که دوستان دلسوز به ایشان توصیه کرده بودند که این تصمیمی زود هنگام است. اگر چنین اتفاقی صورت می گرفت و رهبر انقلاب

و نزدیکان ایشان به اسارت گرفته می شدند، چه آشوب و غوغا و خون و خونریزی به بار می آورد؛ که همه آن را به حساب تصمیم گیری نابجا و غلط رهبری می گذاشتند و ایشان باید در مقابل خدا و تاریخ و نسل حال و آینده پاسخگو باشند. وانگهی چنانچه این پرواز بدون مانع هم به زمین نشست، ایشان است که باید مواظب گفتار، رفتار و اعمال خود باشد؛ بدین معنی که هر جمله یا واژه ای که در آن شرایط می توانست اوضاع را به نفع یا ضرر حال و آینده انقلاب و کشور درآورد. در چنین موقعیت و شرایط حساس و سرنوشت سازی ناگهان از ایشان سؤال می شود که «در حال حاضر شما چه احساسی دارید؟»

اکنون نسل جوان می تواند با تمثل این شرایط واقعی به قضاوت بنشیند و بهترین پاسخ را در یابد. آن هنگام است که معنی پاسخ «هیچ» به روشنی و درستی دریافت می شود.

از جمله مسائل دیگری که در داخل هوایمنا رخ داد زمانی بود که هوایمنا به زمین نشست. خبرنگاران به دور آقایان قطب زاده و یزدی جمع شدند و راجع به مسائل مختلف از جمله آینده انقلاب به پرس و جو پرداختند. ناگهان آقای هادی غفاری در مقام اعتراض میان آن ها رفت و از خبرنگاران پرسید که چرا شما تنها با روشنفکران مصاحبه می کنید؟ آن ها بدون هیچ گونه مقاومت یا واکنشی با ایشان شروع به مصاحبه کردند و قضیه پایان یافت. در این پرواز، حدود ۱۰۰ نفر خبرنگار خارجی حضور داشتند و حدود یکصد نفر از همراهان امام بودند که عده ای از آن ها را به یاد می آورم.

از جمله آقایان داریوش فروهر، بنی صدر، یزدی، قطب زاده، دکتر مهدی عسگری، دکتر منصور دوستکام، دکتر صادق طباطبایی و از روحانیون آقایان فردوسی پور، املائی، هادی غفاری و از بانوان خانم نوشابه امیری خبرنگار کیهان، خانم سودابه سدیفی همسر من. هنگام خروج از هوایمنا، آقایان بنی صدر، قطب زاده، مهدی عسگری و صادق طباطبایی جلوی درب ایستاده بودند. ابتدا دو نفر از خبرنگاران از هوایمنا پیاده شدند، سپس زنده یاد داریوش فروهر به قطب زاده گفت من باید زودتر پیاده شوم، چون کاری واجب دارم؛ مثل اینکه

منظورشان دیدار با سران ارتش بود. ایشان بیرون رفتند و بعد از ایشان خانم سدیفی و نگارنده پیاده شدیم و از نزدیک صحنه خروج امام را تماشا می کردیم. مردم به دور امام حلقه زدند و یک چتر امنیتی جالب توجه که برای ما تازگی داشت ترتیب دادند.

موقعی که همگی به داخل سالن فرودگاه رفتیم، ما در طبقه فوقانی مشغول نظاره کردن بودیم. شور و هیجان وصف ناشدنی همه فضا را پُر کرده بود. لحظه ای به یاد اختلافات و نحوه آن اختلافات (که در بخش های گذشته شرح آن را آوردم) افتادم و مقایسه ای بین این دو فضا (خارج و داخل) از ذهن گذشت، اما لحظه ای بود کوتاه؛ و دوباره سرگرم تماشا کردن دیدارکنندگان شدم. اشک را در چشمان کسانی می دیدم که مشغول دید و بازدید هم بودند. افرادی را می دیدم که در مقابل آیت الله طالقانی اصرار داشتند دست ایشان را ببوسند و ایشان با حالت اعتراض امتناع می کردند.

بعد از اینکه از پله ها پایین آمدیم و وارد سالن شدیم، خبر آمد که اتوبوس ها آماده حرکت هستند. بعد از حرکت کردن اتومبیل امام، اتوبوس ها هم حرکت کردند و ما به اتفاق آقایان دکتر مهدی عسگری، دکتر سامی، دکتر منصور دوستکام که آن ها همگی اهل خطه خراسان بودند، سوار یکی از اتوبوس ها شدیم. جمعیت در دو طرف خیابان موج می زد، به طوری که اتوبوس ها مجبور بودند با سرعت بسیار کم حرکت کنند. در نیمه های راه از طرف یکی از دوستان - فکر می کنم آقای دکتر سامی بودند - پیشنهاد شد برای صرف ناهار به رستوران برویم؛ همگی قبول کردند. هنگامی که وارد رستوران شدیم، غوغایی برپا شد. کارکنان رستوران و مردم که برای صرف ناهار آمده بودند، با ما به گرمی فوق العاده ای برخورد می کردند. بعد از ناهار به منزل یکی از اقوام دکتر سامی رفتیم. بعد از استراحت کوتاهی، بحث ها مانند همیشه آن دوران آغاز شد. از نحوه بحث ها تفاوت دو نگاه یکی مبارزان داخل کشور و دیگری مبارزانی که از خارج کشور آمده بودند کاملاً مشهود بود. به جهت اهمیت فوق العاده این دو نگاه و سپس اتفاقات و اختلافات و درگیری های بعدی آن، در بخش آینده بدان ها خواهیم پرداخت. ■

### پی نوشت:

۱. شصت سال صبوری و شجوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. ۳، ص. ۴۳۰.
۲. همان، ص. ۲۶۳.
۳. خاطرات سیاسی - اجتماعی (ج. ۳) دکتر صادق طباطبایی، صص. ۲۰۳ - ۲۰۲.
۴. شصت سال صبوری و شجوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. ۳، صص. ۴۲۴ - ۴۲۵.
۵. همان، ص. ۴۲۷.

آمدن هایز به ایران برای جلوگیری از کودتای احتمالی نظامیان، ترس و جلوگیری از نفوذ گروه های متمایل به شوروی و مسائل بسیار دیگر، فضا را برای بازگشت رهبر انقلاب به ایران مهیا کرده بود. از این رو بعد از رفتن شاه امام خمینی با آن روحیه خطرپذیر و بی پروا، ماندن در خارج از کشور را به هیچ وجه جایز نمی دانست و تصمیم بر این شد که هرچه زودتر از این فرصت و موقعیت به دست آمده، نهایت بهره برداری شود و خود را برای بازگشت هرچه سریع تر آماده سازد



# سیر تحول سیاست رفاه و نوسازی در ایران

گفت‌وگو با علی شکوری



حسین ترکش‌دوز: مفهوم رفاه و سیاست رفاهی در دهه‌های اخیر دستخوش تحول معنایی چشمگیری شده است. اگر پیش از این، سیاست رفاهی صرفاً ناظر به بازسازی نیروی کار و ارائه خدماتی همچون تأمین اجتماعی، بهداشت و درمان، آموزش، مسکن و مددکاری اجتماعی بود، امروزه این مفهوم تقریباً معادل سعادت و بهزیستی شهروندان در عام‌ترین معنای کلمه است. شاید از جهاتی این معنای عام را با مفهوم سیاست اجتماعی بهتر بتوان صورت‌بندی کرد. سیاست اجتماعی آن‌چنان‌که تاون سند<sup>۱</sup> از صاحب‌نظران این رشته گفته است مهار و مدیریت نهادینه خدمات و سازمان‌ها، برای حفظ یا دگرگونی ارزش‌ها و ساختارهای اجتماعی است. واضح است که در این صورت بررسی سیاست اجتماعی دولت‌ها می‌تواند نحوه مداخله آن‌ها در عرصه اجتماعی و نتایج این مداخله را آشکار کند. از این‌رو در این مجال به گفت‌وگو با دکتر علی شکوری مدرس نظریه‌های رفاه و نابرابری اجتماعی در دانشگاه تهران پرداختیم تا زمینه‌ها و چگونگی سیاست رفاهی در سال‌های پیش از انقلاب را از زبان ایشان بشنویم.

علی شکوری کارشناسی علوم اجتماعی را در سال ۶۷ و کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی را در سال ۱۳۷۰ در دانشگاه تهران به پایان برد و دکترای خود را در جامعه‌شناسی توسعه در سال ۱۳۷۸ از دانشگاه یورک انگلستان دریافت کرد. حوزه پژوهشی وی سیاست اجتماعی رفاه، توسعه روستایی و جامعه‌شناسی نابرابری است. از آثار مکتوب وی می‌توان این موارد را نام برد: دولت و سیاست‌های توسعه روستایی در ایران بعد از انقلاب که به انگلیسی نوشته شده و انتشارات پال‌گریو در انگلستان آن را منتشر کرده است، توسعه کشاورزی در ایران چاپ انتشارات سمت و تحول پارادایمی در توسعه روستایی چاپ نشر قانون و ترجمه برابری فرصت‌ها از پال گامبرگ و نابرابری اجتماعی، انواع، علل و پیامدها از چارلز هرست هر دو چاپ انتشارات دانشگاه تهران، و ترجمه توریسیم و کاهش فقر از میچل و اشلی چاپ نشر جامعه‌شناسان. دکتر شکوری در حال حاضر دانشیار و مدیر گروه برنامه‌ریزی اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است.

## زمینه‌های شکل‌گیری سیاست رفاهی در جوامع صنعتی مغرب زمین چه بود؟

«**»** خاستگاه سیاست رفاهی فراگیر به سال‌های پس از انقلاب صنعتی در اروپا برمی‌گردد. با آشکار شدن برخی آثار ناگوار صنعتی شدن - و مشخصاً شرایط سخت کار و فقر گسترده - و پیدایش و تقویت دیدگاه‌های جمع‌گرایانه و نوع‌دوستانه، برخی مصلحان اجتماعی به این جمع‌بندی رسیدند که نقش دولت نمی‌تواند در حد یک ناظر شگرد باشد، بلکه باید مستقل از سازوکار بازار به‌منظور کمک به فقرا مداخله کند و برخی خدمات پایه را برای ایشان فراهم نماید. در انگلستان که مهد انقلاب صنعتی است، قانون حمایت از مستمندان در دهه ۱۸۳۰ میلادی به تصویب رسید. در دهه‌های بعد تداوم فقر گسترده که تا حدودی ناشی از جنگ‌های عالم‌گیر بود، صاحب‌نظرانی مانند ریچارد تیموس<sup>۲</sup> و ویلیام بوریج<sup>۳</sup> را به این فکر انداخت که میزانی از برخورداری از لوازم زندگی را به‌عنوان حداقل لازم

در سطح ملی مشخص کنند. علاوه بر اینکه آن‌ها مکانیسم‌های این برخورداری را هم مشخص کردند.

با این حال همان‌طور که برخی صاحب‌نظران گفته‌اند نقش دولت صرفاً ناظر به بهبود بخشیدن به زندگی لایه‌های آسیب‌پذیر جامعه نبود، بلکه دولت از طریق مداخله برای حل مشکلات اجتماعی می‌کوشید تا اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی را تحت کنترل خود درآورد.<sup>۴</sup> در آلمان، سیاست تأمین بعد از دورانی پُرتنش از فعالیت سوسیالیست‌ها و نهایتاً حضور آن‌ها در پارلمان شکل گرفت. در دهه‌های پایانی قرن نوزده، بیسمارک،<sup>۵</sup> صدراعظم آلمان، برای کاستن از شدت تنش میان کارگران و کارفرمایان و بهره‌گیری روزافزون سوسیالیسم و کمونیسم از این فضا، طیف گسترده‌ای از بیمه اجتماعی‌های کارگران را پی‌ریزی کرد. بیمه بیماری در سال ۱۸۸۳، بیمه حوادث کار در ۱۸۸۴ و بیمه ازکارافتادگی و پیری در سال ۱۸۸۹ در آلمان به اجرا گذاشته شد.

این قبیل برنامه‌ها در همین برهه در دیگر کشورهای صنعتی هم مورد توجه قرار گرفت. به‌عنوان مثال در فرانسه، در نیمه قرن نوزده انجمن‌های همیاری امداد با این هدف تشکیل شد که آینده شهروندان را در برابر مخاطرات اقتصادی تأمین کند و جبران‌کننده صدمات وارده به ایشان باشد. قانون این انجمن‌ها در ژوئیه ۱۸۵۰ به تصویب رسید.<sup>۶</sup> تا سال ۱۸۸۹ اعضای این انجمن‌ها به ۲ میلیون نفر رسید. در ۱۸۹۸ قانون جدید همیاری تصویب



شد و گستره فعالیت انجمن‌ها طیف وسیعی شامل هزینه کفن و دفن، کمک‌های موقتی، مقرری بازنشستگی، بیمه حوادث غیرمترقبه را دربرگرفت و در حاشیه این فعالیت‌ها، انجمن‌های مزبور عهده‌دار خدمات مربوط به اشتغال هم شدند. مواردی همچون تشکیل دفاتر کاربایی، ارائه کمک‌هزینه بیکاری و برگزاری دوره‌های آموزش حرفه‌ای، از جمله این خدمات بود.<sup>۷</sup> در همین سال‌ها در همایشی بین‌المللی در پاریس، برنامه کمک اجباری به تصویب رسید که شامل افرادی می‌شد که نمی‌توانستند کار کنند و منبع درآمدی غیر از خانواده نداشتند.<sup>۸</sup> این فرایند در ۱۸۹۳ با تصویب قانون کمک درمانی رایگان در ۱۹۰۴ و تصویب قانون کمک‌هزینه اطفال و در ۱۹۰۵ با تصویب قانون کمک به معلولان، سالمندان و مبتلایان به بیماری‌های صعب‌العلاج تکمیل شد.

**با این وصف پیگیری سیاست‌های رفاهی نزدیک به دو قرن در غرب سابقه دارد، برگردیم به کشور خودمان، ارزیابی کلی و اجمالی شما از سیاست رفاهی پیش از انقلاب و به‌ویژه در دوره پهلوی دوم چیست؟**

«اگر منظور از سیاست رفاهی آن سنخ سیاست‌گذاری باشد که طیف فراگیری از نیازهای شهروندان و طیف فراگیری از شهروندان را از حیث تعداد و از جهت تعلق به قشرها و لایه‌های مختلف اجتماعی مورد توجه قرار دهد، ما در دوره پهلوی چنین سیاستی را نمی‌یابیم. شاید علت این فقدان، ماهیت دولت و دیدگاه‌های حاکم و همین‌طور مرحله توسعه کشور بود، بدین معنا که مرحله مزبور آغاز اقدامات صنعتی شدن کشور بود و لزوماً کشور ما با مشکلات کشورهای اروپایی مواجه نبود. دیدگاه حاکم به مسئله توسعه هم دیدگاه خاصی بود که در ادبیات مربوطه با عنوان مدرنیزاسیون یا نوسازی شناخته می‌شود.<sup>۹</sup> همان‌طور که دیوید هریسون<sup>۱۰</sup> می‌گوید، مدرنیزاسیون «معمولاً در نتیجه فرایند غرب‌گرایی به وجود می‌آید

و شامل تغییرات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که با ثبات سنتی پیشین متناقض است». او در ادامه تأکید می‌کند «درواقع

هرگونه ذکری از نوگرایی ظاهراً نوعی تناقض و ضدیت را با نظام قبل تداعی می‌کند».<sup>۱۱</sup> به زعم او، نوسازی یک قسم مواجهه خاص با گذشته است.<sup>۱۲</sup> به‌موجب این مواجهه، اول باید حوزه‌هایی خاص توسعه پیدا می‌کرد و اهداف اجتماعی در اولویت قرار نداشت. درست است

که از تأمین اجتماعی هم سخن گفته می‌شد، اما به معنای تفکر رفاهی فراگیر نبود؛ کما اینکه هنوز هم وفاق کاملی در این زمینه، در سطح دستگاه‌های رسمی وجود ندارد؛ البته در دهه ۸۰ و در اواخر دولت آقای خاتمی نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی تدوین شد که در مورد توفیق یا عدم توفیقش می‌توان مستقلاً بحث کرد. رفاه در دوره پهلوی در معنای محدود مشارکتی مورد توجه بود؛ مشارکتی بدین معنا که خدمات تأمین اجتماعی شامل کسانی می‌شد که در سیستم اشتغال رسمی بودند و قانوناً هم می‌بایست به صندوق‌های بیمه می‌پیوستند. مقوله رفاه هم عمدتاً در این قالب مورد توجه قرار می‌گرفت. نیازها به‌صورت فراگیر تعریف نشده بود؛ تا در پرتو چنین تعریفی، خلأها از منابع عمومی پوشش داده شود؛ البته از برنامه چهارم به بعد اهداف اجتماعی مورد توجه آکید قرار گرفت که می‌توان آن را اقدام مثبتی ارزیابی

کرد؛ ولی مهم این است که ببینیم توجه به این اهداف در چارچوب تفکر رفاهی فراگیر بود یا نه؟ در آن دوران، کارشناسانی که به لحاظ علمی دیدگاه چپ و انتقادی داشتند و هوادار سیاست‌های جمع‌گرایانه بودند در ارگان‌های کارشناسی و برنامه‌ریزی، عاری از نقش نبودند و کمابیش در برآیند کار تأثیر داشتند. تحولاتی هم که در فضای روشنفکری و علمی دنیا با مضمون انتقادی و چپ صورت می‌گرفت و همچنین تجربه انقلاب‌ها بر بخشی از بدنه کارشناسی حکومت وقت مؤثر بود. مثلاً مجید رهنما ایده مشارکت را مطرح کرد که در برخی مناطق گام‌هایی برای عملیاتی شدن آن برداشته شد. یا از دیگر شخصیت‌های مطرح و مؤثر در آن دوره می‌توان از احمد اشرف یاد کرد. با این توضیح می‌توان گفت سیستم کارشناسی و برنامه‌ریزی در آن دوران یکدست نبود.

با این حال دیدگاه رسمی، همان دیدگاه مدرنیزاسیون یا نوسازی بود. اینکه برخی صاحب‌نظران، سیستم رفاهی در دوره پهلوی را طردکننده دانسته‌اند - به آن معنا که عرض کردم - سخن قابل قبولی است؛ چراکه منتفعان از سیستم عمدتاً شاغلان بودند؛ آن‌هم شاغلین رسمی که دولت می‌توانست بر آن‌ها نظارت کند، اما اگر شما به بخش غیررسمی اقتصاد می‌رفتید، یا به حاشیه شهرها، توده مردم عمدتاً خارج از این سیستم بودند. حتی روستاییان هم که در آن زمان جمعیتشان عمده جمعیت ایران بود، چندان از سیستم مزبور نفع نمی‌بردند. با این توضیح می‌توان گفت نظام رفاه و اجتماعی - و به معنای دقیق‌تر کلمه، سیاست اجتماعی - در دوره پهلوی طردکننده<sup>۱۳</sup> بود زیرا اکثریت مردم را آن چنان که باید پوشش نمی‌داد؛ البته اواخر حکومت پهلوی می‌خواستند اقداماتی را در قالب طرح‌های خاص مانند حمایت از خانواده‌های

**رفاه در دوره پهلوی در معنای محدود مشارکتی مورد توجه بود؛ مشارکتی بدین معنا که خدمات تأمین اجتماعی شامل کسانی می‌شد که در سیستم اشتغال رسمی بودند و قانوناً هم می‌بایست به صندوق‌های بیمه می‌پیوستند. مقوله رفاه هم عمدتاً در این قالب مورد توجه قرار می‌گرفت. نیازها به‌صورت فراگیر تعریف نشده بود؛ تا در پرتو چنین تعریفی، خلأها از منابع عمومی پوشش داده شود**

بی سرپرست انجام دهند که بعدها تحت الشعاع انقلاب قرار گرفت.

### چرا این قبیل ایده‌ها و برنامه‌های اجتماعی، در همان اواخر دوره پهلوی به مرحله عمل نرسید و یا تأثیر عملی چندانی نداشت؟

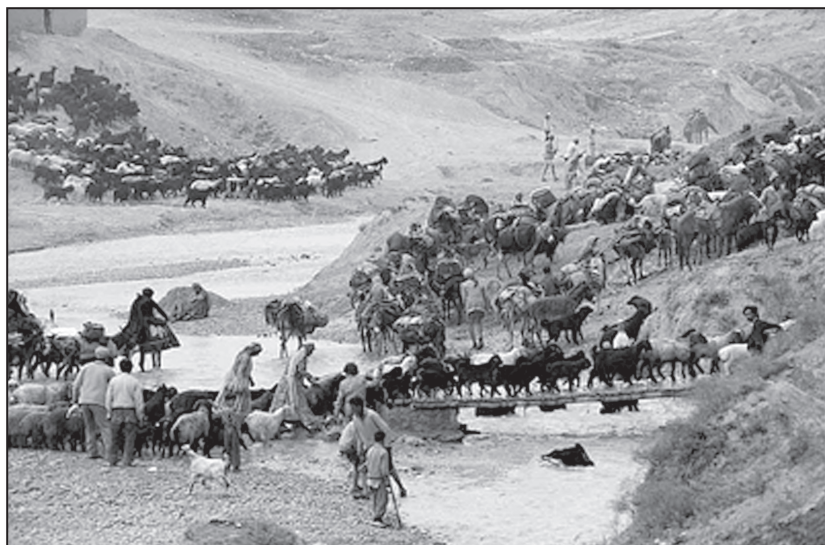
« در دوره پهلوی بسیاری از ساختارها دگرگون شده بود. همان‌طور که گفتیم اواخر این دوره تحت فشار خارجی یا با مشاوره و کارشناسی برخی روشنفکران شاید می‌خواستند گام‌های اولیه‌ای را برای توجه به اهداف اجتماعی توسعه بردارند، اما سیستم از لحاظ سیاسی ظرفیت لازم را برای تحقق چنان ایده‌ها و برنامه‌هایی نداشت. وقتی مجاری ابراز وجود برای صاحبان افکار برای مدتی طولانی مسدود باشد، باز کردن یک‌باره مجاری می‌تواند باعث فروپاشی شود. البته این‌طور نیست که آن‌ها به هزینه این مسدود کردن واقف نبودند؛ منتها مشکل در فقدان توانایی لازم برای مدیریت کردن فرایندهای سیاسی بود. یکی از آفات این قبیل سیستم‌ها همین فقدان مدیریت است.

### در سال‌های آخر درآمد نفت هم افزایش یافته بود و حکومت در صد بود به نحوی این حجم افزایش یافته درآمد را هزینه کند، چه سهمی از درآمد حاصل از فروش نفت صرف تأمین اجتماعی می‌شد؟

« در دوره پهلوی درآمد نفتی بعضاً به حوزه‌های بخش عمومی مانند آموزش و بهداشت تزریق می‌شد. ما در همین دوره، شاهد عملیاتی شدن آموزش رایگان در سطح ملی در سطوح مختلف بودیم. این کار می‌توانست آغاز یک فرایند مثبت باشد. اما باز هم در آن حد نبود که بتوان آن را در چارچوب تفکری شبیه تفکر امروز ما از رفاه دانست. می‌توان گفت احتمالاً مرحله توسعه و رویکرد غالب، چندان زمینه را هموار نمی‌کرد، اما شاید از همان ابتدا توزیع مواهب حاصل از درآمد نفت، می‌توانست به نحو متوازی صورت گیرد.

### پس از انقلاب چه تغییری در این روند ایجاد شد؟

« پس از انقلاب در راستای فلسفه انقلاب و آرمان‌های آن و نیز به‌موجب قانون اساسی، جنبه‌های رفاهی توسعه به‌عنوان حق آحاد جامعه تعریف شد و رسمیت پیدا کرد. اصل ۲۹ قانون اساسی شاخص چنین اصولی است. برخورداری و رفاه گرچه در شمار دغدغه‌های مطرح در انقلاب بود و در قانون اساسی نظام بعد از انقلاب به‌عنوان حق به رسمیت شناخته شد. اما مراحل اجرایی آن مشخص نشده بود. در آن فضا، به اقتضای زمان سازمان‌های رفاهی متعددی شکل گرفتند و کارشان رفاهی، حمایتی یا امدادی بود. در مورد بیمه‌های اجتماعی برخی کارها آغاز شد. سازمان‌های رسمی و صاحبان خصوصی کسب‌وکار مکلف



در دوران پهلوی اول اساس اقتصاد ایران را اقتصاد روستایی تشکیل می‌داد

جاهایی جواب می‌دهد و یک‌جایی جواب نمی‌دهد. موقعی این سنخ مدیریت جواب نمی‌دهد که به خواست‌ها و نیازهای واقعی مردم، عملاً توجه نشود.

برای مثال نوع واکنش جامعه برای خود شاه هم غیرمنتظره بود. از شاه نقل شده که وقتی راهپیمایی تاسوعای ۵۷ را دید گفته بود من که به این‌ها خیلی خدمت کرده‌ام پس از چه ناراضی‌اند. یا وقتی زن‌ها را در تظاهرات دیده بود، گفته بود که در دوران حکومت ما خیلی به آن‌ها خدمت شد، پس برای چه به خیابان آمده‌اند، اما او توجه نداشت که ارزش‌ها عوض شده و این به خیابان آمدن به خاطر همان تغییر ارزش‌ها و خواست‌هاست.

یا برای برخی خیلی عجیب بود که روستاییان به جهت اصلاحات ارضی از شاه دفاع نکردند، چون شاه انقلاب سفید را راه انداخته بود که انقلاب سرخ شکل نگیرد.

شکل‌دهی سیاست رفاهی عادلانه و معطوف به توسعه لزوماً ربطی به توانایی مالی دولت‌ها ندارد؛ به‌خصوص اگر سیاست رفاهی را در قالب سیاست اجتماعی بفهمیم. به هر حال دولت‌ها می‌توانند مسئله اجتماعی و نحوه مداخله خود در امور اجتماعی را به صورت‌های مختلف بفهمند و سیاست بازتوزیع، سیاست مسکن، سیاست بهداشت و درمان و سیاست جنایی را به صورت‌های مختلف تنظیم کنند و در همان حد که توانایی مالی دارند آن را اجرا نمایند. بنابراین از حکومت پهلوی -یا کلاً هر حکومتی- در همان مراحل اولیه هم می‌شد انتظار سیاست رفاهی یا سیاست اجتماعی مناسب را داشت.

« سیاست اجتماعی به‌تمامی تابع وجود یا فقدان

شدند که کارکنان خود را بیمه کنند و قانوناً موظف هستند که در بُعد بیمه‌ای به سیستم تأمین بپیوندند. در همان سال‌های اول بعد از انقلاب و حتی در دوره جنگ، شاهد طرح برخی طرح‌ها هستیم که در قالب برنامه‌های رفاهی تعریف می‌شوند؛ البته نه لزوماً یک سیاست فراگیر و منسجم. مانند طرح شهید رجایی که افراد شصت سال به بالا را در مناطق دوردست تحت پوشش تأمین قرار می‌داد. نهادهایی برای برخی اقشار خاص مثل جانبازان و خانواده‌های شهدا تشکیل شد و نیز نهادهایی مانند کمیته امداد که جنبه عام داشتند. با این حال از مشکلات سیاست رفاهی پس از انقلاب تعدد سازمان‌ها، موازی کاری و اتلاف منابع و در برخی حوزه‌ها، رقابت میان سازمان‌ها بود.

### اگر این فرض را قبول کنیم که در واپسین برهه از حکومت پهلوی نشانه‌هایی مبنی بر توجه به اهداف اجتماعی به چشم می‌خورد، این سؤال پیش می‌آید که چرا سیر تحولات در عرصه اجتماعی به نفع حکومت وقت نبود و بلکه برعکس، جامعه به سرعت علیه حکومت، سیاسی شد؟

« در نخستین مراحل از سلطنت پهلوی شاغلان رسمی عمدتاً در حوزه دیوانسالاری بودند و نه در بخش صنعتی. دولت هم توانایی مالی و سازمانی و سازمان‌دهی سیاست رفاهی را نداشت. از سوی دیگر در چارچوب الگوی نوسازی مسئله توزیع و نابرابری مسئله اولیه نبود. فرض بر این بود که تعادل به‌صورت خودکار و با یک روال طبیعی و تدریجی برقرار می‌شود. اما واقعیت این است که ما نیازمند یک نیرو یا نهاد توازن بخش بودیم. لزوماً تکیه به نظریات توسعه و نوسازی با رویکرد فن‌سالارانه در عمل رهگشا نبود؛ این موضوع بخشی از آفت این قبیل سیستم‌ها را تشکیل می‌داد.

واقعیت این است که مدیریت از بالا یک



منابع نیست و بیش از آن به تفکر حاکم برمی‌گردد. پیش از انقلاب بنا بر الگوی نوسازی یک نوع دیدگاه تکنوکرتیک حاکم بود. اگر سیاست‌گذاری اجتماعی هم برای این دوره تعریف شود، بیشتر واجد همین مشخصه بود؛ بنا بر این دیدگاه گفته می‌شد که متخصصان به حکم تجری که دارند می‌توانند به‌صورت آمرانه و بر اساس ذهنیات خود برای مردم تصمیم‌گیری کنند. به‌عنوان نمونه برای یکجانشینی عشایر سیاست ساخت شهرک‌ها در دستور کار قرار گرفت و قرار بر این شد که این سیاست به نحو آمرانه از بالا در جامعه پیاده شود، اما آنچه اتفاق افتاد این بود که این شهرک‌های شیک و مجهز تناسبی با زندگی عشایر نداشت. اقتصاد عشایر، دامی بود اما خانه ساخته‌شده طویل و آغل نداشت. ساکنان این شهرک‌ها دسترسی نزدیک به مراتع نداشتند و آنس ایشان با زندگی چادرنشینی موجب شده بود که بعضاً وضعیت مضحکی پیش آید و ساکنان در حیاط خانه‌ها چادر برپا کنند. به‌طور کلی دیکتاتورها کف جامعه را نمی‌فهمند. آن‌ها درک عمیقی از نیازهای واقعی ندارند. علاوه بر اینکه سیاست‌گذاری فقط در نظر

**پیش از انقلاب بنا بر الگوی نوسازی یک نوع دیدگاه تکنوکرتیک حاکم بود. اگر سیاست‌گذاری اجتماعی هم برای این دوره تعریف شود، بیشتر واجد همین مشخصه بود. بنا بر این دیدگاه، گفته می‌شد که متخصصین به حکم تجری که دارند می‌توانند به‌صورت آمرانه و بر اساس ذهنیات خود برای مردم تصمیم‌گیری کنند**

دریافت می‌کرد. دولت و دهقان غیر از آنچه در جریان انتقال مازاد صورت می‌گرفت، ارتباطی با هم نداشتند. در سیستم ارباب رعیتی، عمدتاً ارباب مازاد محصول را دریافت می‌کند و تا حدودی در قبال رعیت وظایف حمایتی دارد، اما دولت‌ها به‌صورت متمرکز وظیفه‌ای ندارند. افزایش درآمد دولت، گسترش حیطه مداخله و نظارت آن، تراکم جمعیت در شهرها، دیده شدن چهره فقر، همگی از نمودهای جامعه مدرن و پساانودالی است. خود احساس فقر و غیرطبیعی و شرم‌آور دانستن آن، یک پدیده مهم تاریخی است. کما اینکه در فضای بعد از انقلاب صنعتی و آشکار شدن برخی آثار آن، از یکی از لردها نقل شده که در مجلس اعیان انگلیس می‌گوید شرم‌آور است که این قدر ثروت داریم، اما در میهنمان فقر بیداد می‌کند. این چنین سخنی از نشانه‌های تغییر فضای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بود. دولت رفاه به‌صورت حداکثری موقعی شکل می‌گیرد که قبل از آن، این انتظار شکل گرفته باشد که دولت باید برای بهبود اوضاع و احوال رفاهی جامعه اقداماتی را انجام دهد. سیاست رفاهی در جامعه کشاورزی معنا نداشت. در چنان جامعه‌ای دولت، قلمرویی محدود داشت. در اواخر دوره قاجار است که دستگاه بوروکراسی در ایران توسعه پیدا می‌کند و وزارتخانه‌های جدید شکل می‌گیرند. بعدها، از برنامه دوم به بعد با محوریت پیدا کردن درآمدهای نفتی و همچنین کمک‌های خارجی، روند گسترش بوروکراسی در ایران شدت پیدا کرد. هم‌زمان با این تحول بوروکراتیک، ذهنیت مردم از نیازها و ایده‌آل‌های خودشان و همچنین انتظار ایشان از نهاد دولت به تدریج تغییر کرد. تحولات جهانی هم در اهمیت پیدا کردن تأمین اجتماعی در ایران در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ هجری شمسی مؤثر بود. در آن سال‌ها در جوامع سرمایه‌داری غرب و در سطح جهانی، تأمین اجتماعی اهمیت پیدا کرده بود. به‌طور کلی تفکر حاکم بر دستگاه برنامه‌ریزی در ایران الگوبرداری از غرب بود و سیاست رفاهی آن دوران را می‌توان بخشی از این الگوبرداری دانست. گرچه از کارکردهای تأمین و کنترلی سیاست مزبور هم نمی‌توان غفلت کرد.

یکی از اهداف سیاست‌گذاری اجتماعی، همبستگی اجتماعی است شما از این حیث کارنامه سیاست رفاهی در دوره پهلوی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بحث همبستگی، بحث پیامدها است. سیاستی که مبتنی بر شناخت نیازهای واقعی نباشد نمی‌تواند تعادل اجتماعی را تأمین کند و نهایتاً گرفتار تضادهای مختلف می‌شود؛ به‌خصوص اگر دولت به‌اندازه کافی قوی نباشد. اگر کسانی احساس کنند از درآمد ملی و از عایدات جمع، سهم درخور ندارند، در صورتی که اتفاقی هم برای تمامیت جامعه بیفتد، خواهند گفت هرکه از جامعه نفع برده همو برود از جامعه دفاع کند! من در سال‌های اخیر از برخی مهاجران ایرانی در خارج از کشور شنیده‌ام که می‌گویند «وطن هر جایی است که از فرد حمایت شود». هنگامی که دولت، ضعیف باشد، این ایدئولوژی خطرناک جذابیت پیدا می‌کند.

**سیاست رفاهی در دوره پهلوی چه تأثیری بر شکاف‌های قومیتی داشت؟**

«» در چارچوب الگوی مدرنیزاسیون یا نوسازی، از آنجا که شکل دهی به دولت-ملت در کانون توجه قرار می‌گیرد، به نحوی قومیت‌ها یا به حاشیه توجه می‌روند و یا در حالت حدّ تحقیر و سرکوب می‌شوند. مشکل تحقیر تا حدودی در حال و هوای انقلاب جبران شد، اما به‌صورت ریشه‌ای هنوز مسئله حل نشده است. بحث داخل کردن پاره‌های اجتماعی در جامعه بزرگ‌تر، بحثی پُر دامنه و چندجانبه است که تنها یکی از ابعاد آن مربوط به تأمین اجتماعی است. لازمه این داخل کردن، بهره‌مندی بدون تبعیض از مزایای اقتصادی و مناصب و انتفاع همگان از عایدات جامعه به نحو عادلانه و منصفانه است. ■

**پی‌نوشت:**

1. Peter Townsend
2. Richard Titmuss
3. William Beveridge
۴. بلیک مور، کزن، مقدمه‌ای بر سیاست‌گذاری اجتماعی، ترجمه علی‌اصغر سعیدی و سعید صادقی جقه، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، تهران، ۱۳۸۵.
5. Otto von Bismarck
۶. نیک‌گهر، عبدالحسین، «نظام تأمین اجتماعی در فرانسه»، فصلنامه تأمین اجتماعی، سال هشتم، شماره ۲۵، پائیز ۱۳۸۵، ص ۳۳۲.
۷. همان
۸. همان، ص ۳۳۳
۹. همان
10. David Harrison
۱۱. هر سون، دیوید، جامعه‌شناسی نوسازی و توسعه ترجمه علیرضا کلدی، دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی، ۱۳۷۶، تهران، ص ۳ و ۴.
۱۲. همان
13. exclusive
14. inclusion

آوردن محاسبات اقتصادی نیست. سیاست و برنامه موفق برنامه‌ای است که به ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مداخله در جامعه توجه کند. وقتی این توجه صورت نمی‌گرفت به نام تخصص‌کاری انجام می‌شد که نهایتاً کارآمدی لازم را نداشت.

**شکل‌گیری دولت رفاه در مغرب زمین واکنشی بود به جریان صنعتی شدن و نارسایی‌های آن. اما در مورد ایران، این توالی تاریخی وجود نداشت. خاستگاه سیاست رفاهی در ایران چه بود؟ مشروعیت بخشی به حکومت، مهار مخالفان و کنترل جامعه یا خاستگاه دیگری داشت؟**

«» در ایران، سیاست‌های رفاهی به‌صورت عاریتی شکل گرفت. متولیان امور سیاست رفاهی را همراه با همان الگوی صنعتی شدن می‌دیدند. تلقی حاکم این بود که سیاست رفاهی ضمیمه الگوی صنعتی شدن است و به تبع الگوی صنعتی شدن، سیاست رفاهی هم وارد شد. به‌طور کلی در جامعه کشاورزی، دولت در مورد دهقانان تعهدی نداشت. فقط مازاد محصول را به‌وسیله کانال‌هایی از دهقانان

# پیوند ایران دوستی و اسلام‌گرایی

## گفت‌وگو با محمد ترکمان



### بخش دوم

محمد ترکمان از جمله پژوهشگران تاریخ معاصر ایران است که اغلب پژوهش‌هایش بر خاسته از دغدغه‌های درونی و نیازهای زمانه‌اش بود. در بخش اول او از فعالیت‌های دوران دبیرستان و نوجوانی خویش گفت و فضای مجامع مذهبی دهه ۴۰ را ترسیم کرد. در این بخش او از فضای سیاسی ایرانیان مقیم فرانسه در دهه ۵۰ و اوایل انقلاب سخن گفته است. دیدن وقایع آن دوران از زاویه نگاه ایشان خالی از لطف نیست.

#### در خارج هم گویا این مسائل را رها نکردید، کما اینکه برای ادامه تحصیل هم رشته اقتصاد سیاسی را انتخاب کردید؟

«کسی که از کم‌سالی وارد این وادی شده باشد بعید نیست که در خارج از میهن همین راه را دنبال کند. هنوز گذر زمان نیاز بود تا در بام ورود در این عرصه با چه مخاطرات و اتفاقاتی همراه است. شاید اگر کتاب سه‌جلدی مرحوم عبدالله مستوفی با عنوان شرح زندگانی من را در آن ایام خوانده بودم و از بازی‌های پشت پرده این وادی اطلاع داشتم خود را کنار می‌کشیدم یا با درایت بیشتری طی طریق می‌نمودم. گذشته، گذشته است. امیدوارم جوانان هشیار باشند.»

#### منظورتان کدام بخش از زندگانی ایشان است؟

«مرحوم مستوفی می‌نویسد: در وقایع مشروطه به ایران آمدم و میرزا حسن خان مشیرالملک (مشیرالدوله بعدی) به من گفت: «از انجمن‌های سری که تازه دارد در این شهر راه می‌افتد، البته سروقت شما خواهند آمد» و در ادامه می‌نویسد: «چنان‌که مشیرالملک گفته بود خیلی‌ها برای تدارک زمینه با من حرف می‌زدند، من به آن‌ها می‌گفتم سن من برای ورود در سیاست کم است، من هنوز چند ماهی باقی دارم که سی‌ساله شوم» (صص ۱۷۴ تا ۱۷۶).

#### از خارج کشور می‌گفتید.

«دیروقت یک روز زمستانی سال ۴۹ به پاریس رسیدم. فردا صبح به خانه ایران در کوی دانشگاه پاریس رفتم. آنجا تابلویی بود که اعلامیه‌های گروه‌های مختلف را نصب کرده بودند. چندین ساعت مثل یک فرد تشنه که تازه به آب رسیده مشغول خواندن اعلامیه‌ها و نشریات شدم. رفته بودم اتاق بگیرم، اما کار خود را فراموش کردم. از روزنامه «ایران آزاد» جبهه ملی اروپا، نشریه «مردم» ارگان حزب توده تا روزنامه جبهه ملی سوم «خبرنامه» و روزنامه «ستاره‌سرخ» «مائوئیست‌ها» و «۱۶ آذر» کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی، روزنامه «باختر امروز» که به نشریه جبهه ملی خاورمیانه معروف بود، نشریه «طوفان» منشعبین از حزب توده و پیروان «انور خوجه» آلبانی و... را با عطش خواندم. این هم نشانه‌ای بود از فردی که از یک محیط استبدادی و خفقان‌زده بیرون رفته و چندان یاد نگرفته چگونه سره را از ناسره تشخیص دهد و نمی‌داند در این محیط نو چه فرصت‌ها و تهدیدها در انتظار اوست!

در خانه ایران، پس از مطالعه نشریات جریان‌های مخالف رژیم حاکم بر میهن درخواست اتاق کردم. گفتند به بورسیه‌ها اتاق می‌دهند و من بورسیه نبودم؛ البته گویا اتاق به توصیه‌شده‌های رژیم با داشتن شرایط مشابه بنده

#### شما سال ۱۳۴۹ به خارج کشور رفتید. چطور بعد از چند بار بازداشت، ممنوع‌الخروج نبودید؟

«طبق اسنادی که در اواخر دهه ۶۰ در اداره گذرنامه دیدم گویا بعد از رفتنم، مرا ممنوع‌الخروج کرده بودند؛ البته احتمال مسائل دیگر را نیز باید داد و تا وقتی اسناد افراد در ساواک، کامل در اختیار صاحبان اسناد و محققان مستقل قرار نگیرد، نمی‌توان اظهارنظر قطعی کرد.»

نباید فراموش کرد سازمان امنیت چندلایه و دارای جریان‌های مختلف بوده است و تمامی داده‌ها در اختیار تمام قسمت‌ها قرار نمی‌گرفته است. اگر به همین اندازه به اسناد منتشرشده از دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم سابق که در سال‌های اخیر منتشر شده مراجعه کنید، خواهید دید برخی بخش‌های ساواک، حتی اطلاعات ابتدایی درباره برخی از مخالفین یا «نفوذی»‌ها و «آلت فعل»‌های دستگاه‌های اطلاعاتی را در اختیار قسمت‌های دیگر که خواهان اطلاعات آن‌ها بوده‌اند قرار نمی‌داده‌اند. به‌عنوان مثال در اسناد منتشرشده «مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات» موارد متعددی را می‌توان مشاهده کرد که مؤید این نظر می‌باشد. همچنین اسناد و آگاهی‌هایی که درباره «تشکیلات جنوب»، «تشکیلات اصفهان»، «تشکیلات تهران» و «تشکیلات آذربایجان» حزب توده در اختیار اهداف سازمان امنیت و عباسعلی شهرباری قرار داشت و تهرانی (بهمن نادری‌پور) در دادگاه روز ۲۴ خرداد ۵۸ مطرح و روزنامه اطلاعات ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ به چاپ رسانید گواه بر این ادعاست.

داده بودند. توصیه شد به «خانه فرح» در نزدیکی کوی دانشگاه بروم که تحت سرپرستی راهبه‌ای فرانسوی از آشنایان فرح قرار داشت. رفتن به آن مکان از چون بنده، محال بود. آن ایام آقای احمد غضنفرپور جزو هیئت‌مدیره خانه ایران بود که گرایش سیاسی مخالف هم داشت و متوجه وضعیتم شد. چند شب مرا در اتاق خود مهمان کرد و بعد هم اتاقی در یکی از خانه‌های کوی برای من گرفت. کلاس زبان و درس را شروع کردم، اما این‌ها در حاشیه بود و کارهای سیاسی در متن قرار داشت.

**شما جایی گفته‌اید به کتابخانه السنه شرقی و کتابخانه ملی پاریس می‌رفتید و مذاکرات مجلس و اسناد مشروطه و موضوعات مربوط به ایران و منطقه را می‌خواندید. این سؤال پیش می‌آید که چرا با وجود تحصیل در رشته اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی به سمت تاریخ و آن هم تاریخ مشروطه رفتید؟**

«اینجا پیش از پاسخ به پرسش شما یک نکته مهم را باید بیان کنم. یکی از آثار مخرب و ویرانگر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دیکتاتوری بیست‌ساله رضاخانی و از میان رفتن فضای اندکی باز پس از شهریور ۲۰ و کودتاهای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حاکمیت فرمانداری نظامی و ساواک و زندان و شکنجه و تعطیل اجتماعات و مطبوعات آزاد و احزاب مستقل، انقطاعی بود که میان مبارزان آزادیخواه و میهن‌دوست و اخلاق‌گرا و تربیت‌شدگان معنوی و فکری رجالی هم چون امیرکبیر، دکتر مصدق و مدرس و نسل به صحنه آمده پس از کودتای مرداد ۳۲ تا وجود آمد. فضای «باز» ۳۹ تا حدودی ۴۱ نیز مستعجل بود و با دستگیری رهبران نهضت آزادی و جبهه ملی این جدایی و گسست عمیق‌تر شد و آن میراث بزرگ به نسل به صحنه آمده که دنبال آزادی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، عدالت و برخورداری

از حقوق شهروندی و اجرای قانون اساسی بود، منتقل نشد. خلا به‌وجود آمده تا اندازه زیادی توسط تفکرات «چپ» از یک‌سو و از سوی دیگر با خودباختگی و تسلیم در برابر سلطه غرب که دغدغه آن‌ها اولویت استقلال و آزادی و هویت و منافع و مصالح ملی و امنیت و توسعه پایدار و متوازن ایران نبود پر شد. اگر نگاهی به سیر جریان‌های

غالب در دهه ۴۰ بیندازیم، حقیقت فوق، مورد تأیید قرار خواهد گرفت. در این دهه، در ادامه سال‌ها زندان و تبعید دکتر مصدق در احمدآباد در تبعید به سر می‌برد و ایرانیان اجازه ملاقات و دیدار با او نداشتند. فضا آنقدر بسته و اختناق‌آور بود که دستگاه حاکمه حتی در اسفند ۴۵ اجازه عمل به وصیت آن شخصیت ملی و تاریخی برای دفن در کنار شهدای قیام ملی سیم‌ام تیر ۳۱ را نداد. اینجا با تأسّف باید گفت چهار دهه پس از سقوط رژیم پهلوی، هنوز امکان عملی شدن این وصیت زنده‌یاد دکتر مصدق که انجام آن واجب شرعی است، فراهم نیامده است! سال‌هایی چند از این دهه، طالقانی، بازرگان و سحابی در زندان به سر می‌بردند. الهیار صالح، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سنجابی و دیگر رهبران جبهه ملی و آیت‌الله زنجانی‌ها و دیگر رهروان مکتب مصدق مدتی در زندان و بقیه آن سال‌ها، تحت نظر بودند. ملاقات‌کننده با آن‌ها می‌باید پاسخگوی مأموران ساواک باشد، حتی برای استخدام و ادامه کار و تأمین هزینه‌های زندگی مصدقی‌ها، موانع پرشمار بود. به‌رغم همه این محدودیت‌ها، این درخت

پربرکت ریشه در خاک، همچنان برگ و بر می‌داد و راهنمای استقلال‌طلبان و آزادیخواهان و وفاداران به فرهنگ و اخلاق و میراث نیکوی نیاکان بود. یکی از نقاط مثبت و خوب زندگی من در آن مقطع در خارج کشور، آشنایی وسیع‌ترم با حرکت و مشی مرحوم مصدق بود. امری که در آن ایام در میهن با موانع بسیار روبه‌رو و با دشواری‌ها همراه بود. آقای بنی‌صدر به همراه دوستان و همفکرانش «انتشارات مصدق» را در خارج از کشور راه انداخته بودند و مذاکرات دکتر مصدق در ادوار مجلس را منتشر می‌کردند. آن موقع، فقط چند جلد از انتشارات مذکور منتشر شده بود. دو جلد از کتاب دوزخیان روی زمین نوشته فرانتس فانون با مقدمه‌ای مفصل و خوب

درباره نقش مخرب «سلطه و زور خارجی و عوامل داخلی آن‌ها» در کشورهای تحت سلطه از جمله ایران، همچنین مذاکرات دکتر مصدق در دوره شانزدهم با مقدمه‌ای ارزشمند ذیل عنوان «مقام مصدق در نهضت ملی ایران» و مذاکرات دوره پنجم و ششم مجلس را نیز چاپ کرده بودند. بعدها مذاکرات و مکاتبات

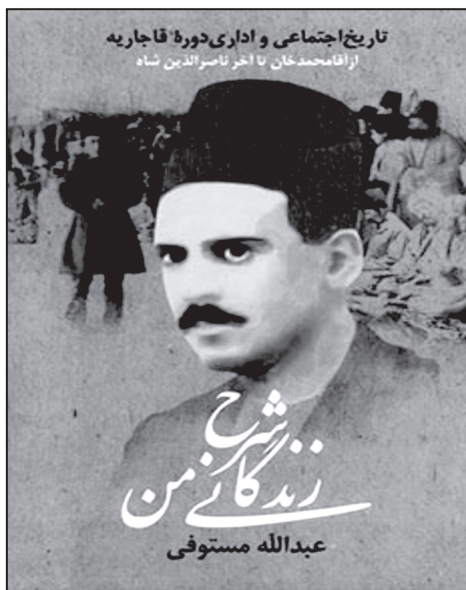
دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق و «سیاست موازنه منفی» در دوره چهاردهم و در نهایت هم اسناد تشکیل جبهه ملی سوم را منتشر کردند. مطالعه این آثار به من در جهت یافتن راه درست بسیار کمک کرد. گرایش‌های مذهبی خانواده و مدارس و محافل اسلامی از جمله رفتن به انجمن اسلامی دانش‌آموزان که سرپرستی آن از جمله با مرحوم آقارضا اصفهانی بود، مسجد هدایت پیش از آزادی مرحوم طالقانی در آبان ۴۶ و پس از آن حسینیه ارشاد و مطالعه آثار مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، شهید مطهری و آل‌احمد و نشریات جریان روشنفکری معترض در ساخت شاکله فکری من مؤثر بود. آن ایام ماجرای سیاهکل و بعد دستگیری بنیان‌گذاران و اعضای سازمان مجاهدین، شرایط سیاسی کشور را وارد فاز جدیدی کرده بود و فعالیت‌ها در خارج از کشور هم شدت گرفته بود. در این شرایط باید راه را تشخیص می‌دادم. جریان چپ انقلابی هم در آن سال‌ها در اروپا، به‌ویژه در محیط‌های دانشجویی فرانسه پس از «انقلاب ماه مه ۱۹۶۸» در اوج بود. می‌دیدم دانشجویانی که از کشورهای عربی می‌آمدند چگونه تحت تأثیر این جریان قرار می‌گرفتند.

آن زمان دوران جنگ ویتنام و مبارزات فلسطینی‌ها و تبلیغات مائونیستی و کاسترو و چه‌گوارا و رژی دبره و انقلاب فرهنگی چین بود. «انقلاب فرهنگی» چین، صدای آواز دهلی بود که از دور خوش می‌نمود و نمی‌دانستیم تحت لواء انقلاب فرهنگی چین چه جنایات و ظلم‌ها و حذف‌ها در آن کشور رخ داده است. بخش قابل توجهی از اروپا و خصوصاً فرانسه تحت تأثیر این جریان‌ها بودند. حزب کمونیست فرانسه بعد از ایتالیا، قوی‌ترین حزب کمونیست اروپا بود. دستگاه تبلیغاتی روسیه شوروی و چین پشت این نوع تفکر و تبلیغات بودند.

تفکر مستقل و ملی نه‌تنها بدون پشتیبان، بلکه تحت فشارهای مضاعف قرار داشت و آن تولیدات فکری و تبلیغاتی را نداشت. جریانی که می‌خواست پا بر سنت‌های مثبت میهنی و فرهنگ ملی داشته باشد و تسلیم جریان‌های «مد روز» هم نباشد. باید با میراثمان بیشتر آشنا می‌شدم و برآوردن این خواست، کار و تلاش می‌طلبید. در سال ۴۹ در اوایل ورود به پاریس در خانه ایران ذیل نام «کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی»، اعتصاب غذا برای زندانیان گروه معروف به پاک‌نژاد (گروه فلسطین) برگزار شده بود. آقای بنی‌صدر هم در اعتصاب شرکت کرده بود. از جبهه ملی اروپا آقای احمد سلامتیان و .. برادران شاکری (علی و خسرو)، آقای دکتر محمد لامعی (وابستگی او به جبهه ملی اروپا را حدس می‌زنم و دلیل قطعی ندارم)، از حزب توده آقای فریدون نظری و مستوفی و شاید آقای

**محمدعلی فروغی که نقش قابل توجهی در صعود رضاخان داشت و تا پیش از اینکه در اواخر ۱۳۱۴ مورد غضب مستبد مطلقه وابسته قرار گیرد، بارها وزیر و نخست‌وزیر رضاخان بود، پس از شهریور ۱۳۲۰، در نطق رادیویی ۱۵ مهر همان سال از «رنج و محنت سی‌چهل سال گذشته» ملت ایران و فقدان «نعمت آزادی حقیقی» سخن گفت و به ملت نوید داد که در دوران جدید «پا به دایره آزادی گذاشتید»**





بابک امیرخسروی بودند. از گروه‌های مائوئیستی آقایان محمود بزرگمهر، خسرو امانوئل موریم، خسرو نراقی و همسرش خانم سیمین، حسن قاضی و همسرش پری حاجبی (خواهر ویدا حاجبی)، فرنگیس حبیبی و دیگر گروه‌ها حضور داشتند. آقای دکتر احمد غضنفرپور، فرهنگ و برخی دیگر که اسامی آنان را به خاطر ندارم نیز حضور داشتند. آقای دکتر تکمیل همایون و دکتر عبدالباقی آیت‌اللهی، مرحوم صادق قطب‌زاده و آقایان سید صالح گوگانی و فائق بی‌ریا نیز هر از گاهی سر می‌زدند. بنده نیز در آن اعتصاب شرکت کرده بودم. سعی داشتم سخن‌های مختلف را بشنوم. صحبت‌های آقای بنی‌صدر برای من دل‌نشین بود و یک طراوتی داشت. آن نوع از نگاه مورد علاقه و هماهنگ با سپهر فکری‌ام بود. بعد از همان برنامه‌ها بود که کتاب‌های انتشارات مصدق را گرفتم و خواندم. در آن فضا، جریان‌هایی هم بودند که به افراد نگاه‌ابزاری داشتند. گروه‌های مختلف دنبال یارگیری بودند. ساعت ۹ شب

داخل ایران را یا «مسلح به اندیشه علمی» = «کمونیسم» و رو به رشد می‌خواندند یا «خرده‌بورژوا» و «ارتجاعی» و رو به افول! یادم است وقتی بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین را دستگیر کرده بودند اعتصاب غذا شد، هم و غم برخی این بود که بگویند آن‌ها مارکسیست هستند. مرحوم مهندس علی باکری در پاریس مدتی توقف داشت و با دکتر عبدالباقی آیت‌اللهی ارتباط داشت. آیت‌اللهی می‌گفت این نسبت‌ها درست نیست و آن‌ها مسلمان و مصدقی بودند. افزون بر این، وکلای خارجی که در دادگاه آنان شرکت کرده بودند نیز از اسلامیت آنان سخن می‌گفتند و پس از انتشار مدافعات آنان این موضوع روشن‌تر شد.

این‌ها از جمله دلایلی بود که موجب شد به مطالعه بیشتر نیاز پیدا کنم و اوقات من بیشتر به مطالعه تاریخ سیاسی معاصر ایران بگذرد تا هم بتوانم خودم آگاه شوم و در صورت امکان، اطلاعات به دست آورده را در اختیار دیگران نیز قرار دهم.

**شما از اینجا وارد مطالعات تاریخی شدید. یک ویژگی در کارهای شما این است که اغلب روایت رسمی و رایج را در کارهایتان به چالش کشیده‌اید و برخلاف فضای موجود، پژوهشی انجام داده‌اید که افراد را به تأمل وامی‌دارد. بیشترین آثارتان پس از پیروزی انقلاب هم در مورد دکتر مصدق است، در حالی که نهادهای رسمی مصدق را برنمی‌تافتند. چطور به این نتیجه رسیدید که روی این موضوعات بیشتر کار کنید؟**

«علاقه‌مند به خط استقلال و مخالف استبداد و وابستگی بودم و علاقه‌مند به ایرانی که هم پیشینه تاریخی پیش از اسلام دارد و هم در دوران اسلامی، دارای فرهنگ و تمدنی درخشان بوده است و هم رو به دستاوردهای بشری دارد؛ البته از خدا پنهان نیست از شما هم پنهان نباشد، بخش اول و سوم نسبت به بخش دوم کم‌رنگ‌تر بود، گذشت زمان و آشنایی بیشتر با تفکرات رجال صالح و آگاه ایران از جمله زنده‌یاد دکتر مصدق و شهید مدرس، ضرورت برقراری این توازن را به بنده آموخت. این ذهنیت آن موقع بنده بود و بعدها پررنگ‌تر شد و هست. در این نوع نگرش، جایگاه دکتر مصدق خیلی والا بود؛ بعد هم شهید مدرس. کاری درباره مرحوم مدرس انجام دادم که سال ۵۴-۵۵ در پاریس با کمک مالی آقای دکتر غفرانی از اساتید امروز دانشگاه شریف چاپ شد. مدرس را یکی از مدافعان ایرانیّت، اسلامیت و باز بودن به روی تجربیات و دستاوردهای ارزشمند جهانی یافتم.

مرحوم خسرو شاکری هم انتشاراتی به نام «مزدک» داشت که اسناد جنبش سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران را منتشر می‌کرد. به رغم آنکه ریشه در سنت نهضت ملی داشت و مصدق را ارج بسیار می‌گذاشت، اما تفکرات چپ حاکم بر محافل روشنفکری اروپا او را جذب کرده بود و راه نجات ایران را در ایمان آوردن به مارکسیسم تصور می‌کرد؛ البته باید اضافه کنم، مارکسیسم او ضد استالینی و ضد مشی و کارنامه حزب توده بود و حاضر نبود منافع ملی تحت پوشش «انترناسیونالیسم پرولتری» قربانی روسیه شوروی و چین مائو شود، اما در مارکسیست خواندن بسیاری از مبارزان داخل، راه افراط می‌پیمود، زیرا از دیدگاه او و امثال او در آن ایام، راه‌رهایی ملت‌ها از جمله مردم ایران «جهان‌بینی علمی مارکسیسم» بود و نمی‌توانستند بپذیرند که جریان‌هایی در ایران تلاش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی خود را با میراث فرهنگی و تاریخی و هویت اسلامی صورت‌بندی کنند. به همین دلیل مبارزان

**بعد از انقلاب زیاد اسم مدرس مطرح و تجلیل ظاهری شده است، اما در این چهار دهه، هیچ‌گاه افکار مدرس راهنما نبوده و مورد استفاده قرار نگرفته است. آنچه مدرس در حوزه سیاست خارجی می‌گفت دقیقاً مخالف چیزی است که در ایران در این چند دهه انجام گرفته است. در مورد اقتصادیات و ایران دوستی او هم همین‌طور. اگر مصدق می‌گوید ما مسلمان هستیم و ایرانی، مدرس می‌گوید ما ایرانی هستیم و مسلمان**

وقت استراحت بود. یک شب برخی که نگران بودند از دست آن‌ها بروم، آمدند تا با هم صحبت کنیم و چندین نفر با من جوان بیست‌ساله وارد مباحثه شدند تا ارجحیت کمونیسم بر اسلام را برای من اثبات کنند. بنده هم تحت تأثیر تفکر دینی از نوع آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان بودم، حسینیه ارشاد رفته بودم و کتاب ارزشمند احیای فکر دینی اقبال لاهوری را خوانده بودم، با آثار دکتر شریعتی، به‌ویژه اسلام‌شناسی مشهد که یکی از کتاب‌های خوب آن ایام در تاریخ صدر اسلام بود آشنا بودم، اهل مطالعه و کتاب بودم، در برابر آن‌ها کم نمی‌آوردم، جواب آن‌ها را در حد مطالعات و اعتماد به نفس خود می‌دادم. یادم نمی‌رود یکی از آن آقایان در آخر اشاره کرد که فایده ندارد، مباحثه و یا مجادله را پایان دادند. آنان هم گناهی نداشتند. همه از یک فضای استبدادی و دیکتاتوری و بسته به یک فضای احساسی و هیجانی و «انقلابی» و «باز»، پرتاب شده بودیم.



آیت‌الله مدرس

## آن موقع نیروهای سیاسی کمتر به مدرس توجه داشتند، چطور شد شما به مدرس رسیدید؟

«دنبال این بودم که باریشه‌های این جریان فکری بیشتر آشنا شوم. پیش از انتشار کتاب درباره مدرس، مطالب آیت‌الله خمینی را جمع‌آوری کرده بودم و با مقدمه‌ای از آقای بنی‌صدر تحت عنوان خمینی و جنبش چاپ شده بود. این کتاب را «انتشارات ۱۲ محرم» چاپ کرد. دکتر آیت‌اللهی هم زحمت چاپ کتاب را کشیده بود. دنبال این بودیم که فعالیت و مبارزات ملی و اسلامی را در حد توان مستند کنیم. در مورد سه گروه مؤتلفه، حزب ملل اسلامی و جاما هم کتابچه کوچکی تهیه و چاپ شد. لازم بود با توجه به نقش بزرگ مدرس کاری بشود. بعد از انقلاب زیاد اسم مدرس مطرح و تجلیل ظاهری شده است، اما در این چهار دهه، هیچ‌گاه افکار مدرس راهنما نبوده و مورد استفاده قرار نگرفته است. آنچه مدرس در حوزه سیاست خارجی می‌گفت دقیقاً مخالف

چیزی است که در ایران در این چند دهه انجام گرفته است. در مورد اقتصادیات و ایران‌دوستی او هم همین‌طور. اگر مصدق می‌گوید ما مسلمان هستیم و ایرانی، مدرس می‌گوید ما ایرانی هستیم و مسلمان و تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید پیامبر اسلام نیز رعیت دنیوی ایران بوده است و افتخار می‌کرده است که «ولدت فی زمن الملک العادل»؛ یعنی اولویت او با ایرانیست است. در مورد جایگاه دیانت و جایگاه متولیان دینی و حد و حدود آنان و حقوق مردم و شهروندان هم نظریات ارزشمندی دارد که اگر امروز آن‌ها را مطرح کنید، جریان‌هایی برنمی‌تابند. به همین دلیل احساس نیاز کردم و مدرس در پنج دوره تقنینیه را در دهه‌های گذشته در ایران منتشر کردم.

## آن زمان هم روحانیت از مدرس حمایتی نکرد، ایشان یک‌تنه علیه استبداد ایستاد.

«بعضی از علما پس از قضایای مشروطه، به حق به اینجا رسیدند که می‌بایستی پاسدار اخلاقیات و اعتقادات و شرعیات باشند. در دوره رژیم گذشته ما عالمانی را که وارد عرصه سیاست

متأسفانه بعد از سال ۵۷ نقد رضاخان و پسر او از موضع نقد محدودیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شخصیت کشی و حذف و غارت و مصادره اموال مردم و بیت‌المال و... مطرح نشد. نقد پهلوی‌ها صرفاً از موضع کشف حجاب و محدود کردن عذاراری صورت گرفت. آن‌ها تاب‌آوری ایران و مردم آن را تقلیل و رجال میهن را نابود یا خانه‌نشین کردند و باعث متزلزل شدن نهادهای سنتی جامعه ایرانی شدند و جامعه‌ای از هم گسیخته و ناآشنا با آزادی مطبوعات، اجتماعات، بیان، مجلس آزاد، انتخابات آزاد، شفافیت و... از خود به جای گذاشتند

و به‌عنوان نماینده مردم تهران به مجلس آمد. جز یک بار در مجلس پنجم جلسه ۷۶ تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۰۳ ش که حاج میرزا عبدالوهاب نماینده همدان ضمن سخنان خود به تعریض گفت: «...مطابق قانون اساسی [قوانین باید] به نظر طراز اول برسد، اگر مخالفت با شرع نداشت، آن وقت به موقع اجرا گذاشته شود. طراز اول که از بین رفت». مدرس در سخنان خود ضمن اشاره به اظهارات حاج میرزا عبدالوهاب چنین پاسخ داد: «اما مسئله طراز اول؛ البته از بدیهیات است. ولی همان‌طور که گفتند نباید خلط با میحث دیگر کرد» و سخن در این مورد را به پایان رساند و در بقیه دوره و دوره بعد (دوره ششم) نیز سخن از «هیئت طراز اول» و اعتراض به عدم اجرای این اصل از متمم قانون اساسی نکرد. بنده اعتراضی از مدرس در این باره به یاد نمی‌آورم. مدرس سخت به نظر مردم و موکلین توجه داشت و انتخاب آزاد آن‌ها را به نفع میهن و اسلام می‌خواند و خود و نمایندگان را و حتی پیامبران را «نوکر» و خدمتگزار مردم و نه «ارباب» و «ولی» مردم، می‌دانست. وقتی در مجلس دوره ششم، حاج میرزا مرتضی مجتهد نماینده کرمان در مجلس چهارم و ششم درباره «قاعده مرور زمان» نظری بر مبنای برخی آرای فقهی ابراز کرد، مدرس جواب می‌دهد: «مسئله «شرح لمعه» و «قوانین» و این‌ها را بگذارید کنار، جای این مباحث مدرسه سپهسالار است. نه مجلس شورایی ملی». متأسفانه مدرس یکی از ناشناخته‌ترین‌هاست. بنده بیش از پنج دهه است که علاقه‌مند بوده و هستم که تفکر و مشی مدرس شناخته شود. او در برابر دیکتاتوری رضاخان ایستاد. رضاخان در فضایی آمد که برخی جذب او شدند و برخی هم تسلیم او شدند و به سمت تحکیم دیکتاتوری وابسته او رفتند که سلطه او زندگی این کشور را دگرگون کرد. واقعاً هنوز کودتای

نمی‌شدند به رفاه‌طلبی متهم می‌کردیم. بعدها به این نتیجه رسیدیم که اتفاقاً بسیاری از آن‌ها خوب می‌فهمیدند و خطرات ورود بدون محاسبه در این عرصه پریچ‌وخم و پرازفورمز را می‌دانستند. در مجلس دوره دوم وقتی حضور هیئت نظارت علما برای مجلس قانون‌گذاری بنا بر اصل دوم متمم قانون اساسی مطرح شد و آخوند خراسانی و مازندرانی ۲۰ نفر را معرفی کردند که ۵ نفر از آن‌ها توسط مجلس انتخاب شود، از آن ۲۰ نفر، قریب به اکثریت آنان که رأی آوردند، حاضر نشدند به مجلس شورای ملی بیایند. امام‌جمعه خوئی هم که نامش به‌عنوان هیئت نظارت مطرح شده بود، به‌عنوان نماینده آذربایجان آمده بود. نه به‌عنوان هیئت نظارت. مرحوم مدرس هم نه با رأی بالا، بلکه در پایان با قرعه‌کشی وارد مجلس شد. به نظر می‌رسد مدرس بعدها به این نتیجه رسید که این هیئت با این وصف چندان ضرورت نداشته باشد؛ البته جریان‌هایی نیز در مجلس و بیرون مجلس بودند که با اهدافی دیگر مخالف یا حداقل بی‌رغبت نسبت به حضور «هیئت نظارت» در مجلس بودند. در سال‌های گذشته چند مقاله درباره «سیر تحول و تطور هیئت نظارت» از آغاز تا... منتشر کرده‌ام. در دوره سوم، مدرس بحث هیئت نظارت را مطرح نکرد

سوم اسفند ۱۳۹۹ و آثار زیان بار آن شناخته نشده است که چه آسیبی به مملکت وارد آورده است. قابل تأمل و توجه است که چطور بعد از شهریور ۲۰ و سقوط مستبد وابسته، رضاخان آن اندازه مورد نفرت است که اکثریت اهل فکر و میهن دوستان و انسان‌های مستقل و شجاع جامعه به نقد دیکتاتوری بیست‌ساله می‌پردازند. حتی محمدعلی فروغی که نقش قابل توجهی در صعود رضاخان داشت و تا پیش از اینکه در اواخر ۱۳۱۴ مورد غضب مستبد مطلقه وابسته قرار گیرد، بارها وزیر و نخست‌وزیر رضاخان بود، پس از شهریور ۱۳۲۰، در نطق رادیویی ۱۵ مهر همان سال از «رنج و محنت سی‌چهل سال گذشته» ملت ایران و فقدان «نعمت آزادی حقیقی» سخن گفت و به ملت نوید داد که در دوران جدید «با به دایره آزادی گذاشتید». بعد از ۲۸ مرداد هم که خفقان است، باز هم رضاخان و پسرش به‌عنوان دیکتاتور شناخته می‌شوند. متأسفانه پس از سال ۵۷ نقد رضاخان و پسر او از موضع نقد محدودیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شخصیت‌کشی و حذف و غارت و مصادره اموال مردم و بیت‌المال مطرح نشد. نقد پهلوی‌ها صرفاً از موضع

کشف حجاب و محدود کردن عباداری صورت گرفت. آن‌ها تاب‌آوری ایران و مردم آن را تقلیل و رجال میهن را نبود و یا خانه‌نشین کردند و باعث متزلزل شدن نهادهای سنتی جامعه ایرانی شدند و جامعه‌ای از هم گسیخته و ناآشنا با آزادی مطبوعات، اجتماعات، بیان، مجلس آزاد، انتخابات آزاد و شفافیت از خود به جای گذاشتند.

در سال ۵۷ در پاریس اسناد مبارزاتی را که در داخل منتشر می‌شد جمع‌آوری به‌صورت کتاب منتشر کرد تا روشن باشد درست یا نادرست، چه می‌گفته‌ایم و چه می‌خواستیم و امکان نقد و بررسی آن وجود

داشته باشد. در بازگشت به ایران در اواخر بهمن ۱۳۵۷، از آنجا که کنشگری اجتماعی و فعالیت فرهنگی با مذاقم بیشتر سازگار بود، در این زمینه‌ها به فعالیت پرداختم و به اتفاق برخی از اعضای انجمن اسلامی پاریس و حضور آقای دکتر حبیب‌الله پیمان، روزنامه «امت» را انتشار دادیم؛ البته تا شهریور ۵۸ با آن نشریه همکاری مستقیم داشتم و پس از آن

بیشتر اوقاتم به مطالعه می‌گذشت. در سلسله مطالعات تاریخی خود، مطالعه جایگاه آیات ثلاثه نجف (خراسانی، مازندرانی، تهرانی) را هم داشتم که آن را هم در پاریس برای چاپ آماده کرده بودم، اما کامل نبود و وقتی به ایران آمدم آن را تکمیل کردم، اما هیچ‌گاه منتشر نشد. چون در طول مطالعات و تجربیات دریافتم ورود به مسائل سیاسی در این گستردگی نه تنها برای مرجعیت و حوزه و ایران مثبت نبوده است، بلکه آثار سوء نیز داشته است. مؤسسه‌ای که قرار بود کتاب را چاپ کند، حاضر نبود با ذکر این نظر در مقدمه، کتاب را منتشر کند. در مراسمی که به مناسبت یکصد سالگی مشروطه در سال ۱۳۸۵ برگزار شد، به رغم درخواست چند گروه برای انتشار این کتاب، با چاپ آن بدون نقد عملکرد آنان موافقت نکردم. روزنامه همشهری حتی ذیل عنوان «اثر تازه در زمینه مشروطیت» نوشت: کتاب پژوهشی با عنوان نقش آیات ثلاثه در مشروطیت به‌زودی روانه بازار کتاب خواهد شد (همشهری آنلاین / ۹ مرداد ۱۳۸۵).

## سال ۵۸ در ایران اوج فعالیت گروه‌های مختلف سیاسی بود. تنش‌ها و اختلافات زیادی هم وجود داشت

و در حال شدت گرفتن بود. چطور شما به این نتیجه رسیدید که مستقل از این جریان‌ها به تعمیق شناخت خود و مطالعه بپردازید؟

«اولین تالیفی که در ایران انجام دادم انتشار کتاب از آزادی تا شهادت درباره مواضع مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. ما شناختی از آرمان‌های خود داشتیم که با اتفاقاتی که آن روزها رخ می‌داد همخوانی نداشت. به این نتیجه رسیدم آنچه می‌تواند برای ایران نجات‌بخش باشد تفکر و رویکرد مرحوم طالقانی و امثال او به مسائل ایران است. متأسفانه ایشان در ۱۹ شهریور ۵۸ به رحمت خدا رفت. در فاصله روز وفات ایشان تا روز

چهارم به همراه مرحوم همسرم اکثر اوقات در چاپخانه افسست واقع در خیابان گوته بودیم. از روز آزادی مرحوم طالقانی از زندان در آبان ۵۷ هرچه گفته و نوشته بودند و دسترسی داشتم جمع‌آوری کردم و روز چهارم چاپ نخست آن به‌صورت یک کتاب حدود ۳۲۰ صفحه توزیع شد. چاپ دوم در سال بعد با اضافات، در حدود ۵۲۰ صفحه منتشر شد. عکس جلد هم همان عکس معروف آیت‌الله

طالقانی بود که غربت و اعتراض او را در مجلس خبرگان نشان می‌داد. به این شکل تعلق خاطر خود را به مشی و روش و منش او نشان دادم.

آن زمان در سال ۵۸ برنامه‌هایی در دانشگاه‌های مختلف برگزار می‌شد و بنده که با آقای دکتر پیمان آشنایی داشتم به توصیه و معرفی ایشان به دانشگاه گیلان برای سخنرانی دعوت می‌شدم. در شهریور هم به کردستان رفته بودم و تنش‌های آنجا را دیده بودم. در سفر اوایل آبان ماه به گیلان التهایب را می‌دیدم، روی دیوارها شعارنویسی کرده بودند: «کردستان - گیلان: پیوندتان مبارک!» درگیری‌های خیابانی هم زیاد بود. این قضایا هر دوستاندار آزادی و سرفرازی میهن و سعادت مردم را نگران می‌کرد. نمی‌دانستم این‌ها مقدمه‌ای است برای ایجاد ترس و وحشت از دست رفتن امنیت و زمینه‌سازی برای تقابل نیروها و در ادامه فراهم آمدن زمینه برای بسته شدن فضا و تهدید و تحدید آزادی، این نوع فضاسازی‌ها به دفعات در تاریخ یکصد سال اخیر ایران اتفاق افتاده است.

در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ انگلیسی‌ها وحشت ایجاد کردند که بلشویک‌ها دارند از شمال به طرف تهران می‌آیند و می‌خواهند ایران را تصرف کنند. تدریجاً جمهوری سرخ گیلان و کمونیست‌های انگلیسی فشارهای زیادی به مردم گیلان آوردند و تدریجاً آن‌ها کردند، به گونه‌ای که قافله‌های فراریان و مهاجرین گیلان به طرف تهران راه افتاد. این یک نقشه بود که بریتانیا راه انداخت تا «خطر بلشویسم» را جا بیندازد و ضرورت کودتا و حاکمیت نظامیان را بر اذهان ساده‌اندیشان بقبولاند تا جامعه اراده مقاومت و مخالفت با کودتا را از دست بدهد. این فضاسازی‌ها و نمایش‌ها در سال ۳۲ و کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد نیز اتفاق افتاد.

همین‌طور در سال ۵۸ هم جریان‌هایی گروه‌های «چپ» و «برانداز» و «دخالست خارجی» را بزرگ کردند. برخی نیز آلت دست شدند و در این زمین بازی کردند. چه داستان‌پردازی‌ها که نشد تا فضای جامعه بسته و بسته‌تر شود! از آنچه در رابطه با سفارت امریکا گذشت، می‌گذرم که بنده خود نیز در آغاز از آنچه قرار بود انجام گیرد بی‌اطلاع بودم و فریب ظواهر امر را خوردم و بعد که اندکی متوجه شدم درود فرستادم به کسانی که متوجه بودند این کار خلاف مصالح ایران و ملت و آزادی است. از جمله شهید دکتر مصطفی چمران که در همان ساعت اول تلفنی حق مطلب را به آقای جواد منصوری گفته بود و گویی قرار نبود صدای او و بسیاری دیگر شنیده شود! اخیراً آقای منصوری بخشی از آن واقعه و مذاکره تلفنی شهید دکتر چمران را با خود بیان کرده که نکته‌های تأمل‌برانگیزی دارد.

۵۸۵۰۰۰۰۰

وقتی در مجلس دوره ششم، حاج میرزا مجتهد نماینده کرمان درباره «قاعده مرور زمان» نظری بر مبنای برخی آرای فقهی ابراز کرد، مدرس جواب می‌دهد: «مسئله» شرح لمعه» و «قوانین» و این‌ها را بگذارید کنار، جای این مباحث مدرسه سپهسالار است، نه مجلس شورای ملی». متأسفانه مدرس یکی از ناشناخته‌ترین‌هاست



# تراژدی قانون‌گرایی خدا در برابر قانون و مردم

## بخش ششم

برخی چنین تصور می‌کنند قانون اساسی مشروطه الگوی حکومتی غیر مذهبی بود. همچنین کم نیستند کسانی که گمان می‌کنند رژیم پهلوی ضد خدا و مخالف مناسک و مراسم مذهبی بوده و از همین رو در سال ۱۳۵۷ مردم حکومتی مذهبی را بر سر کار آوردند. نوشته پیش‌رو این باور را به چالش کشیده و بر این مدعاست که مشکل رژیم شاه یک چیز بیشتر نبود: فقدان پارلمانی که منتخب واقعی مردم باشد و عدم رعایت قوانینی که خود وضع کرده بودند، هر چند تظاهر به دینداری هم می‌کردند. نتیجه طبیعی این سیستم فساد گسترده‌ای شد که به سقوطش انجامید.

را چنین توجیه کرده است: «اگر پدرم از روش دموکراسی و پارلمانی استفاده نمی‌کرد به خاطر آن بود که عده رأی‌دهندگان باسواد که برای دموکراسی حقیقی لازم است تا دستگاه تقنینیه مؤثر و مفیدی را به وجود آورند بسیار معدود بود» (پهلوی، ۱۳۳۹، صفحه ۶۶).

مجلس مطیع فرامین شاه بود. مثال آشکارش سال ۱۳۱۷ است که رضاشاه تصمیم گرفت شاهزاده فوزیه را به عقد پسرش محمدرضا درآورد، درحالی که طبق اصل ۳۷ قانون اساسی مادر ولیعهد باید ایرانی‌الاصل باشد و فوزیه خانم مصری‌الاصل بود. برای حل مشکل به فرمان رضاشاه مجلس شورای ملی طبق ماده واحد مصوب ۱۴ آبان ۱۳۱۷ تأیید کرد که شاهزاده خانم مصری، ایرانی‌الاصل به حساب می‌آید!

### خدا، شاه، میهن

آن‌ها که پیش از انقلاب را به یاد دارند، با این عبارت «خدا-شاه-میهن» به خوبی آشنا می‌شوند. بر دیوارهای شهر، بر تارک ادارات و سازمان‌ها، پوسترها و کتاب‌ها این عبارت نمایان بود. این فراز که نماد نظام شاهنشاهی ایران بود ساختار سیاسی حقوقی آن را به خوبی نمایش می‌داد. شاه مشروعیت یا بنیاد خود را به خدا منتسب می‌کرد. گویا خداوند این شخص را برگزیده و او را مأمور نجات میهن کرده بود. در این سیستم شاه نظرکرده و مورد توجه و لطف خداوند و تحت حمایت و حفاظت او به عنوان ناجی ملت بود.

در چنین سیستمی، قانون و قانون‌مداری جایگاهی ندارد. حتی قانون اساسی هم در برابر اراده شاه که در راستای اراده خداوند قلمداد می‌شد، اعتبار و ارزشی ندارد. تنها کاربرد قانون در این سیستم اعمال حاکمیت بر رعیت است. هر جا نیاز به تنبیه و مجازات رعیت باشد به قانون استناد می‌شود. ضمن اینکه در آنجا هم باز خواست و میل شاهنشاه فوق قانون است و می‌تواند از مجازات کسی یا کسانی جلوگیری کند یا مجازاتی فوق قانون برای دیگری وضع کند. محمدرضاشاه در سال ۱۳۳۹ کتابی منتشر کرد به نام مأموریت برای وطن. او در آنجا برای خود رسالت و مأموریتی قائل است که خداوند بر دوش او گذاشته است. وی مدعی است که خداوند از کودکی او را برای این مأموریت برگزیده و مراقبت و هدایت کرده است.

در این کتاب سه واقعه را تشریح می‌کند که خداوند یا ائمه او را از خطر مرگ نجات داده بودند. یکی اینکه در سنین کودکی به بیماری حصه دچار شده و پس از چند هفته بیماری، یک شب حضرت علی (ع) با شمشیر ذوالفقارش به خواب او آمده و از جامی که در دست داشته مایعی به او نوشاند و فردای آن شب او ناگهان بهبود یافته است.

### الف - ساختار قانون اساسی

درست است که در پی انقلاب مشروطیت، قرار شد پارلمان منتخب مردم قوانین لازم برای اداره کشور را تصویب کند، اما طبق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، هیچ قانونی خلاف موازین اسلامی نباید تصویب می‌شد. تشخیص اسلامی بودن یا نبودن این قوانین هم بر عهده روحانیت گذاشته شده بود که پنج تن از نمایندگانش می‌بایست بر مصوبات مجلس نظارت می‌کردند.

اصل ۳۵ قانون اساسی سلطنت را ودیعه‌ای

می‌دانست که به موهبت الهی از طرف ملت به شاه تفویض شده است. گرچه ملت را منشأ قدرت و سلطه دانسته که آن را به پادشاه تفویض کرده است، اما به نحوی مقام سلطنت را به موهبت الهی منتسب می‌کرد.

وظایف تعیین شده برای شاه هم کاملاً جنبه مذهبی داشت. طبق اصل ۳۹ قانون اساسی، پادشاه در آغاز کار در مجلسی مرکب از نمایندگان مجلس شورا و سنا و وزرا باید قسم یاد می‌کرد که به وظایفش عمل کند، بخشی از این قسم‌نامه چنین بود: «در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند عزّ شأنه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم».

هرکس متن فوق را بدون پیش‌داوری بخواند، از ادبیات غلیظ مذهبی آن چه استنباطی خواهد کرد؟ جز اینکه شاه با اتکا به خداوند و با توسل به ارواح ائمه طاهرین، مروج مذهب شیعه دوازده‌امامی است؟ آیا از این فرازها، جز نوعی حکومت دینی و تئوکراتیک تعبیر دیگری می‌توان کرد؟

### ب - رفتار پادشاه

قانون اساسی مشروطه گرچه به سلطنت رنگی دینی زده بود، اما چارچوب و ضوابطی هم تعیین کرده بود تا قدرت او را محدود و مشروط کند. اساس انقلاب مشروطیت همین بود که قدرت مطلقه شاه را با قانون محدود و مقید کند؛ اما رضاشاه و پسرش هردو خود را بالاتر از آن می‌دانستند که در قالب قانون بگنجند. رضاشاه رسماً معتقد بود قانون باید خودش را با اراده و میل او تطبیق دهد و مردم قدرت تشخیص ندارند، لذا در دوره او، نمایندگان مجلس را دربار تعیین می‌کرد نه مردم. بی‌اعتنایی او به قانون چنان آشکار بود که محمدرضاشاه هم به آن اذعان داشت. او فقدان انتخاب آزاد و مجلس مستقل در حکومت پدرش



مهدی غنی

واقعه دوم که توضیح داده باز مربوط به همان دوران کودکی است که در ارتفاعات امامزاده داوود سوار بر اسب بوده که ناگهان روی سنگی سقوط می‌کند، ولی به طرز عجیبی آسیب نمی‌بیند و بعد اعلام می‌کند در حال سقوط از اسب حضرت ابوالفضل او را در هوا گرفته و آرام بر زمین گذاشته است. سومین حادثه یا به باور او معجزه! موقع راه رفتن او همراه مربی‌اش در کوچه‌های کاخ سعدآباد بوده که ناگهان مردی با چهره ملکوتی و هاله نور را در مقابل خود می‌بیند که به گفته خودش امام دوازدهم، امام قائم، بوده است. پس از شرح این وقایع چنین نتیجه می‌گیرد: «اعتقاد و ایمان مداوم پیدا کردم که خدای بزرگ مرا پیوسته در کنف حمایت خود قرار داده و خواهد داد».

در ادامه از چهار واقعه دیگر یاد می‌کند که دست غیبی خداوند در آن‌ها کارگر افتاده است. یکی سقوط هواپیمای شخصی وی در ارتفاعات سد کوه‌رنگ است که آسیبی به او نرسید. دوم نجات آذربایجان از اشغال شوروی و سوم حادثه تیراندازی به او در ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران که جراحات برداشت، ولی کشته نشد؛ اما واقعه چهارم از همه جالب‌تر است: «قضیه چهارم که شرح آن در این کتاب مندرج است معجزه ۲۸ مرداد سال

۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهایی داد». بعد از این توضیحات باز نتیجه می‌گیرد: «بر من مسلم است که کارهایی که در دوران سلطنتم کرده‌ام به یاری و اعانت یک نیروی نامرئی انجام گرفته است» (پهلوی، ۱۳۹۹: ۸۷ تا ۹۵).

البته شاه در ادامه این نوشته که اولین کتابش است می‌گوید مدعی نیستم که من فرستاده یا وسیله اجرای اوامر خداوند، درحالی‌که بعدها که گویی اعتماد به نفس پیدا کرده در ۲۲ فروردین ۱۳۵۳ در مصاحبه با روزنامه نیویورک تایمز آشکارا چنین ادعایی را بیان می‌کند: «من عمیقاً به خداوند و مذهب اعتقاد دارم. من به وسیله همان مشیتهی راهنمایی می‌شوم که

مرا هدایت کرد و از چند سوء قصد که علیه جانم صورت گرفت نجات بخشید. سرنوشت من نمی‌تواند از سرنوشت مملکت جدا باشد» (اینترنت، منبع شماره ۸).

این ادعاها در فصل چهارم کتاب پاسخ به تاریخ (پهلوی، ۱۳۷۰: ص ۸۲ تا ۸۸) که پس از سرنوشت‌اش منتشر شد، تکرار شده است. درباره کودتای ۱۳۳۲ پس از پیروزی انقلاب اسناد

و مدارک زیادی منتشر شد و نقش دولت انگلیس و امریکا در این کودتا آشکار شده است. اما شاه در آن سال‌ها این کودتا را از الطاف الهی و نتیجه توسل او به ائمه اطهار دانسته بود. او در مراسم سلام عید غدیر ۲۲ تیر ۱۳۴۲ از روز فرار خود در آن ایام چنین یاد می‌کند: «در روز ۲۶ مرداد سال ۱۳۳۲ یعنی در روزی که کشور ما با خطر سقوط و اضمحلال قطعی مواجه بود، خودم در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین دست توسل و التماس برای نجات میهن به سمت آن بزرگوار دراز کردم و شک ندارم توسط لطف آن حضرت بود که در فاصله بسیار کوتاهی ایران را از خطر فنا نجات داد» (اینترنت، منبع شماره ۸).

### مأموریت الهی فراتر از قانون

شاه در سال ۱۳۴۱ درحالی‌که مجلس شورای ملی که تنها مرجع قانون‌گذاری بود وجود نداشت و شاه هم حق قانون‌گذاری و دخالت در امور اجرایی را نداشت، شش اصل را تحت عنوان انقلاب سفید به رفراندوم گذاشت که مسیر کلی کشور را تحت الشعاع خود قرار داد. او آشکارا قانون اساسی را نقض کرده بود. در سال ۱۳۴۰ که مجلس بیستم را منحل اعلام کرد مطابق اصل ۴۸ تجدیدنظرشده قانون اساسی می‌بایست بلافاصله

فرمان انتخابات مجدد را صادر می‌کرد تا حداکثر ظرف سه ماه مجلس جدید تشکیل می‌شد، درحالی‌که بهمن ۴۱ حدود ۲۱ ماه بود که کشور بدون پارلمان مانند قبل از مشروطیت اداره می‌شد. اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی که خواهان برگزاری انتخابات آزاد و اجرای قانون اساسی و مخالفت با استبداد بودند به دستور شاه در ۴ بهمن ۴۱ بازداشت و زندانی شدند. اعتراض روحانیون به مفاد انقلاب سفید سرکوب شد. پاسخ این بی‌قانونی‌ها و استبداد رأی چه بود: شاه مدعی بود از جانب خداوند برای انجام این کار مأمور و مسئول است. او برای توجیه و توضیح انقلاب خود، کتابی به نام انقلاب سفید در سال ۱۳۴۵ منتشر کرد که جزو دروس اجباری دبیرستان قرار گرفت. در این کتاب به روشنی انقلاب سفید خود را به خداوند منتسب کرد: «شاید هیچ کس غیر از من و خدای من نداند که چه شب‌ها را تا صبح به تأمل و تفکر گذرانیدم و با خضوع و خشوع تمام برای یافتن چاره از خدای خویش استعانت طلبیدم» (پهلوی، ۱۳۴۵: ص ۱۱).

”  
قانون اساسی مشروطه گرچه به سلطنت رنگی دینی زده بود، اما چارچوب و ضوابطی هم تعیین کرده بود تا قدرت او را محدود و مشروط نماید. اساس انقلاب مشروطیت همین بود که قدرت مطلقه شاه را با قانون محدود و مقید کند؛ اما رضاشاه و پسرش هر دو خود را بالاتر از آن می‌دانستند که در قالب قانون بگنجند

«خداوند را سیاست‌گزارم که درست در موقعی که شرایط تاریخی و وضع بین‌المللی امکان طرح و اجرای چنین برنامه‌ای را به کشور من داده، زمام امور این مملکت و ملتی را که از صمیم قلب بدان عشق می‌ورزم و احترام می‌گذارم به دست من سپرده است... بدیهی است آنچه در این راه بزرگ‌ترین پشتیبان من بود عنایت و تفضل الهی بود؛ زیرا این انقلابی بود که بر اساس عالی‌ترین موازین عدالت و نوع‌پروری و طبق تعالیم عالیه اسلامی صورت می‌گرفت و طبعاً در این راه از تأیید الهی برخوردار بود» (پهلوی، ۱۳۴۵: ص ۲).

در ادامه او دور زدن قوانین و کنار زدن سیستم قانون‌گذاری کشور را آشکارا با همین عنوان مصلحت الهی موجه جلوه می‌دهد: «به‌طور وضوح احساس کردم که دادن سمرشق شخصی، یا نصیحت و ارشاد و موعظه، یا توسل به طرق عادی پارلمانی هیچ کدام نتیجه مطلوب را نمی‌بخشد» (همان: ۱۷). ادامه سخنان محمدرضا شاه سیستم و شیوه حکمرانی او را شفاف‌تر می‌کند: «شاید رازی را فاش نکرده باشم اگر بگویم برای خودم مسلم بود **خداوند مایل بود کارهایی به دست من و برای خدمت به ملت ایران انجام بگیرد** که شاید از دست دیگری ساخته نبود. من در تمام آنچه کرده‌ام و آنچه خواهم کرد، **خود را عاملی برای اجرای مشیات الهی بیش نمی‌بینم** و فقط از درگاه احدیتش مسئلت دارم که همواره مرا در انجام مشیات کامله خویش به راه راست هدایت فرماید و از اشتباه دور بدارد» (همان: ۲۱).

محمدرضا شاه مقام خود را نه در چارچوب قانون اساسی، بلکه ناشی از خواست و مشیت خداوند دانسته و به جای اینکه از سازوکارهای قانونی نظارت بر قدرت تبعیت کند و انتقادات دیگران را بشنود، شأن خود را بالاتر از همه دانسته و تنها خداوند را مراقب خود می‌شمرد. در این شیوه حکمرانی، حاکم به هیچ کس جز خدا پاسخگو نیست.

### اسلام ناب

او مدعی بود آنچه انجام می‌دهد بر اساس تعالیم پیامبر در صدر اسلام است. در مراسم سلام عید مبعث به تاریخ یازده آذر ۱۳۴۳ اظهار داشت: «ما همیشه **خواهیم کوشید که در همه کارها از تعالیم عالیه مقدس خود الهام بگیریم** و آن‌ها را مبنای کار خویش قرار دهیم و ان‌شاءالله در این راه موفق خواهیم شد. اگر درست مطالعه کنیم، انقلاب ششم بهمن ما درست بر اساس **همان اصول و موازینی صورت گرفت که ۱۴ قرن پیش از این توسط پیغمبر اکرم وضع گردید**».

شاه علاوه بر اینکه مدعی بود خداوند او را مأمور نجات ملت کرده و او مطابق اسلام محمدی عمل می‌کند، خود را از همه افراد به خداوند و ائمه نزدیک‌تر می‌دانست. از جمله در ۴ بهمن ۱۳۴۱

در قم هنگام اعطای اسناد مالکیت به کشاورزان چنین گفت: «هیچ کس نه به تجربه و نه در عمل نمی‌تواند ادعا داشته باشد که بیش از من به خداوند یا ائمه اطهار نزدیک است. پس در عمل نیز هرچه ممکن بود در راه خدا انجام بدهم داده‌ام. هر شب قبل از رفتن به خواب با خدای خود راز و نیاز کرده‌ام و دعای خود را خوانده‌ام».

وقتی فردی چنین مقام قدسی داشته باشد، طبیعی است هرکس سخنی مغایر یا متفاوت با او بگوید از حقیقت دور بوده و مخالف خدا و اسلام شمرده می‌شود. او در ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ هنگامی که اسناد مالکیت کشاورزان همدان را به آن‌ها می‌داد، خود را رهرو اسلام پیامبر و مخالفان را یا بی‌خبر از دین یا مغرض نامید:

«دین ما موقعی پیدا شد و پیغمبر ما حضرت رسول اکرم (ص) موقعی احکام خود را بر ما ابلاغ فرمود که قسمت اعظم جهان در حال بربریت و وحشت زندگی می‌کردند. او جامعه را با نور الهی خود روشن کرد. این عدالتی که ما می‌گوییم عدالت اوست.

این راهی که ما می‌رویم راه اوست و هرکس غییر از این بگوید یا از دین خبر ندارد، یا متأسفانه غرضی دارد که بهتر است ما نسبت به آن غرض صحبتی نکنیم» (نجفی، ۱۳۵۵: ص ۴۶).

او حتی به روحانیون سفارش می‌کند که اسلام را درست از سرچشمه بگیرند. در بازدید از مسجد سه‌سالار در ۱۷ بهمن ۱۳۴۱ در مقابل فضلاء و علمای حاضر می‌گوید: «شما آقایان اساتید، دانشمند و فاضل بی‌غرض و مسلماً مؤمن، طلاب علوم دینی را طوری باید تربیت کنید که حقیقت اسلام را بفهمند و تبلیغ کنند. اسلام را از نقطه نظر خودش باید تبلیغ کرد نه از نقطه نظر و زاویه تشخیص شخصی که خدای نخواسته روی منفعت شخصی باشد» (همان: ۴۵).

شاه در کنگره بزرگداشت نخستین دهه انقلاب، سوم بهمن ۱۳۵۱ خود را حامل اسلام ناب دانست و دیگران را به انحراف و دست بردن در اسلام منتهم کرد: «تمام این ترقیات مادی که ما را به این مرز تمدن بزرگ می‌رساند و

خواهد رسانید، بدون یک زندگی روحانی و روحی فایده‌ای ندارد و آن را ما آسان و بدون دردسر و بدون سرگشتگی و بدون اتلاف وقت داریم؛ و آن چیست؟ آن اسلام است. اسلامی که پیغمبر ما آورد نه آن چیزی که به آن اضافه کردند

## و از آن برای خود و استفاده خودشان چیز خاصی ساختند» (همان: ۴۷).

«افراد قشری، کوتاه‌نظر فلسفه‌های اسلام را از دیدگاه محدود خود تعبیر و تفسیر می‌کنند. حال آنکه در قرآن کریم از آن‌گونه محدودیت‌ها اثری نیست». در مصاحبه با سردبیر روزنامه بلیتز هندوستان در پنجم تیرماه ۱۳۵۰ (همان).

## انجام مراسم و ظواهر دین

شاه از سال ۱۳۲۵ تا پایان سلطنت خود همه‌ساله در آغاز سال نو به مشهد و زیارت امام رضا می‌رفت. او اغلب صبح با هواپیما به مشهد می‌رفت و پس از زیارت و احتمالاً بازدید از چند طرح عمرانی عصر همان روز بازمی‌گشت. از سال ۱۳۴۸ زیارت حرم شاه چراغ در شیراز بر این برنامه اضافه شد (الموتی، ۱۳۷۰: ۴۹۵).

تمامی اعیاد مذهبی مانند بعثت، غدیر، قربان مراسم سلام در دربار برقرار بود و تعدادی از روحانیون هم در این مراسم حضور می‌یافتند و شاه نطقی ایراد می‌کرد و گاه هدایایی نیز به حضار می‌داد.

رسانه ملی و سراسری که ابتدا رادیو بود و بعد تلویزیون اضافه شد، در ایام سوگواری و همچنین ماه رمضان برنامه عادی خود را قطع کرده و برنامه خاص مذهبی داشت و از پخش موسیقی خودداری می‌کرد. گاهی که این رویه کم‌رنگ می‌شد با

اعتراض مراجع و روحانیون اصلاح می‌شد. در روزهای عادی نیز سخنرانی مذهبی برخی روحانیون از رادیو پخش می‌شد. مرمت و بازسازی اماکن متبرکه چه در عراق و چه ایران هم از جمله اقداماتی بود که با تبلیغات و سر و صدا انجام می‌گرفت. مثلاً در سال ۱۳۴۵ شاه دستور داد ۱۴ ستون مرمر در ایران ساخته شود و به کربلا منتقل شود و به جای ستون‌های چوبی حرم امام حسین که در حال پوسیدگی بودند نصب کردند. نصب ضریح طلا برای امام رضا و ضریح نقره برای حضرت معصومه و بازسازی قسمت‌های مختلف این اماکن نیز از جمله کارهای مستمری بود که انجام می‌گرفت. همچنین از محل درآمد اوقاف به‌ترین

و ساخت بعضی امامزاده‌ها و مساجد می‌پرداختند که نشان دهند به مناسک دینی احترام می‌گذارند. کار به جایی رسیده بود که شاه در مصاحبه با مدیر مجله حوادث لبنان سوم آذر ۱۳۵۲ خود را مسئول شیعیان جهان معرفی می‌کرد: «من تنها مسئول

شیعیان ایران هستم. ولی چون ایران تنها دولت شیعه جهان است، شیعیان جهان ایران را سخنگوی خود می‌دانند» (همان: ۲۹).

## مجلس شورای شاهنشاهی

وقتی شاه خود را نه منتخب مردم، بلکه برگزیده، نورچشمی و نظرکرده خداوند می‌شمرد، طبیعی است که به خود حق بدهد به جای مردم تصمیم بگیرد و سرنوشت آن‌ها را خود تعیین کند و اعضای پارلمان را مطابق میل خود انتخاب کند. برای مردم حق تشخیص قائل نباشد و نظر خود را تأیید شده از جانب خداوند و برتر از هر نظر کارشناسی و تخصصی بداند.

وضعیت انتخابات در آن دوره را ترجیح می‌دهم از زبان پرویز ثابتی مقام امنیتی و معاون ساواک بشنوم که بر همه مسائل سیاسی آن زمان اشراف داشته است:

«تا موقعی که احزاب میلیون و مردم و یا ایران نوین و مردم (احزاب کاملاً دولتی) در صحنه بودند، قبل از انتخابات بین مسئولان و احزاب بحث و گفت‌وگو و گاه جدل صورت می‌گرفت ولی نهایتاً توافق می‌شد چه حوزه‌هایی کاندیدای کدام حزب انتخاب شود و استانداران و بخشدارها نیز طبق آن عمل می‌کردند. در دوره‌هایی که هویدا انتخابات را انجام می‌داد همیشه بحث با هویدا این بود که: شما نکوید چه کسی انتخاب بشود! فقط بگویید چه کسی نشود! و بقیه را آزاد کنید؛ یعنی اینکه بگوییم کسانی که سابقه جزایی ندارند و مخالف رژیم نیستند آزاد هستند و هرکسی از صندوق بیرون آمد یعنی برنده شده. ولی او دلش نمی‌خواست به این منوال باشد و شاه هم دلش نمی‌خواست که مبدا در آینده در دسری داشته باشند» (قانعی فرد، ۱۳۹۰: ۳۷۶ و ۳۷۷).

در حقیقت شاه و دربار تعیین می‌کردند چه کسانی وارد مجلس شوند. آن‌هایی که صد درصد تابع قدرت باشند نه خواست مردم. از نظر شاه کسی شایسته حضور در مجلس است که او صلاحیتش را تشخیص دهد و مردم فقط به او رأی بدهند.

## تبعیت محض

اما وقتی کسی برای خود چنین صلاحیتی قائل باشد و خود را برتر از دیگران بداند، این تنگ‌نظری و خودمحوری ثابت نمی‌ماند، دایره آن هر روز وسعت می‌گیرد و دیگر تحمل هیچ ندای متفاوتی را هم نخواهد داشت. ثابتی می‌گوید یک وکیل مجلس از وزیر کشاورزی سؤال کرده بود اسامی کسانی را که از بانک توسعه کشاورزی وام گرفته‌اند به مجلس ارائه کند. شاه که از این مسئله باخبر شد و به هویدا فرمان داد که از این نماینده مجلس سلب مصونیت شود. ثابتی می‌گوید به هویدا گفتم او صورت حساب دربار و ساواک و ارتش را که نخواسته، چطور یک نماینده حتی این قدر حق سؤال نداشته باشد. هویدا گفت از من سؤال نکن، جواب ارباب را بده (همان: ص ۳۴۹).

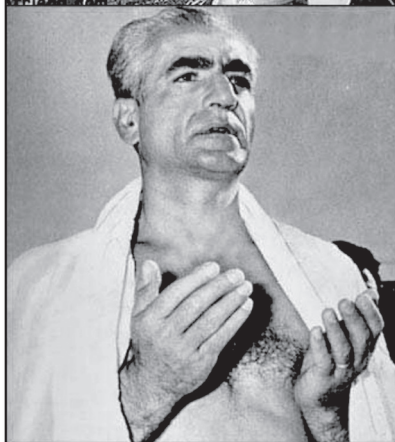


کار به جایی می‌رسد که شاه حتی به گزارش‌های ساواک هم اگر موافق طبعش نبود گوش نمی‌داد. محمدرضا با سرکوب مخالفان و منتقدان در دهه ۵۰ دچار این توهم شده بود که از نظر نظامی قدرت فوق‌العاده‌ای دارد و می‌تواند در خارج از ایران هم نقش ژاندارمی ایفا کند. در این مورد نقد هیچ صاحب‌نظری حتی گزارش مأمور امنیتی خود را هم نمی‌پذیرفت. ثابتی نقل می‌کند: «شاه مصاحبه‌ای کرده بود و گفته بود اگر در شاخ آفریقا بین سومالی و سودان جنگی درگیر، ما بی‌طرف نمی‌مانیم! ما هم گزارشی درست کردیم که در محافل سیاسی تهران، فرمایش اعلیحضرت را نقد می‌کنند که: «ما در شاخ آفریقا چه منفعی داریم که اگر جنگی بشود، ایران دخالت می‌کند». نصیری آمد و گفت: اعلیحضرت خیلی عصبانی شده و گفته است: بگویید آن‌ها چه غلط‌هایی می‌کنند و این غلط‌ها به آن‌ها نیامده... به ثابتی چه مربوط است؟ این حرف‌ها چیست می‌نویسد؟ نصیری هم در پاسخ شاه گفته بود که قربان، این گزارش برگرفته از سخنان محافل سیاسی تهران است و شاه هم پاسخ داده بود: محافل سیاسی تهران چه گهی هستند؟» (همان: ص ۳۷۲ و ۳۷۳).

در چنین سیستمی هیچ کس مسئولیت کاری که بر عهده‌اش بود نمی‌پذیرفت و سعی می‌کرد برای هر کاری مجوز از بالا بخواهد. فریدون هویدا، برادر عباس هویدا نخست‌وزیر که خود نیز مقاماتی داشت، نقل می‌کند وزیر بهداشت سال ۱۳۵۶ برای جمع‌آوری سگ‌های ولگرد به شاه نامه نوشته و از او اجازه خواسته بود (هویدا، ۱۳۷۰: ص ۸۶). «روش زمامداری شاه به گونه‌ای بود که اکثر تصمیم‌ها را شخصاً می‌گرفت و به همین خاطر چنان جوی به وجود آمده بود که هیچ کس - حتی نزدیک‌ترین مشاورانش - هم جرئت انتقاد از او را به خود نمی‌دادند» (همان: ص ۸۵).

### چاپلوسان و دلسوزان

خودرأیی، خودستایی و انتقادناپذیری نظام شاهنشاهی بهترین بستر برای رشد و تقویت کسانی بود که با چاپلوسی و خودشیرینی خود را به هسته قدرت نزدیک کرده و از این میان به چپاول ثروت و سوءاستفاده از قدرت مشغول می‌شدند. هرکس با شدت بیشتر با منتقدان روبه‌رو می‌شد و قدرت مجیزگویی بیشتری داشت، بیشتر مورد توجه و محبوبیت حاکمیت قرار می‌گرفت؛ اما آن‌ها که نمی‌خواست شرف و انسانیت خود را پایمال کرده و چشم بر واقعیت ببندد و زبان به انتقاد می‌گشود به سرعت طرد و منزوی می‌شد. به این ترتیب دلسوزان و کارشناسان یا سکوت اختیار می‌کردند، یا سر و کارشان با مأموران امنیتی می‌افتاد؛ اما مگسان دور شیرینی جولان می‌دادند. این چنین بود که فساد گسترده شد. هرکس دستش می‌رسید کیسه‌ای می‌دوخت و با شعار شاه‌دوستی به قدر امکان چپاول می‌کرد.



فریدون هویدا که ناظر بر این اوضاع بوده است می‌گوید: «برادران و خواهران شاه به خاطر واسطگی برای عقد قرارداد بین دولت ایران و شرکت‌هایی که گاه خودشان نیز جزو سهامداران عمده آن‌ها بودند، حق‌العمل‌های کلانی به چنگ می‌آوردند... طیب خصوصی شاه سبهدی ایدی به‌صورتی محرمانه از وی (معاون وزیر بهداشتی) خواسته است تا تمام امور مربوط به واردات و توزیع دارو در کشور را به عهده‌اش محول کنیم...» (همان: ص ۹۰).

فریدون هویدا از اینکه اطرافیان شاه اغلب مقاطعه‌کاری‌ها و قراردادهای نان‌وآب‌دار را خودشان می‌گرفتند و رشوه‌هایی که در معاملات تسلیحاتی می‌گرفتند و حتی از دزدی‌های تغذیه رایگان دانش‌آموزان سخن می‌گوید و همچنین فاش می‌کند که عباس هویدا برادرش که از این گسترش فساد بین‌تجار و صاحبان صنایع نالان بوده گفته است چرا این‌ها را محاکمه نمی‌کنید؟ او پاسخ می‌دهد: «چه فایده! چون آب از سرچشمه گل‌آلود است و اگر قصد مبارزه با این مفسدین باشد باید از بالا شروع کرد و اول از همه شاه و خانواده‌اش و اطرافیانش را به محاکمه کشید. هر کار دیگری هم غیر از این اگر انجام شود بی‌نتیجه است...» (همان).

این فساد گسترده که به تدریج از پرده برون افتاد و در کوچه و بازار زبازد شد، دیگر مشروعیت و مقبولیتی برای رژیم باقی نگذاشت. آن ادعاهای نظرکردگی، قربت با خدا و ائمه اطهار و اسلام‌پناهی دیگر نه تنها باورکردنی نبود، بلکه مردم آن‌ها را به‌عنوان فریبکاری و توجیهی برای دزدی و غارت قلمداد کردند. چنین

شد که وقتی شاه در سال ۵۷ عده‌ای از مقامات لشکری و کشوری را به جرم فساد به زندان انداخت و در آن سخنرانی مشهور گفت صدای انقلاب شما را شنیدم و پذیرفت که اشتباهاتی صورت گرفته و قول داد که از این پس به قانون اساسی وفادار خواهد بود، کسی این توبه را از او نپذیرفت و بر شدت اعتراضات افزوده شد.

### حق خداداد

می‌توان گفت حکومتی که به نام خدا مردم را کنار زده بود، سرانجام توسط همان مردم سرنگون شد؛ اما جالب اینجاست که این مردم باز هم از خدا سخن می‌گفتند؛ اما خدایی که با خودرأیی و خودستایی میانه‌ای نداشت و برای همه انسان‌ها کرامت قائل بود. نخبگان این ملت هم که در سال ۵۸ دور هم نشستند تا قانونی جدید بنویسند با آسبایی که از خدای شاهنشاهی دیده بودند کوشیدند کاری کنند که دیگر کسی نتواند مانع مشارکت و انتخاب آزاد مردم شود. در اصل ۵۶ قانون اساسی رابطه این خدا و مردم را چنین بیان کردند: «اصل پنجاه و ششم: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است.

**هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.**

خدای شاه فرد یا گروهی خاص را بر مردم حاکم می‌کرد که به جای آنان تصمیم می‌گرفت و برایشان نماینده انتصاب می‌کرد، اما این بار سخن از خدایی آمده بود که برای هر فرد حق تشخیص و حق انتخاب قائل بود. بنا به این اصل قانون اساسی این حق را خداداده است و کسی حق ندارد آن را بستاند. مگر به خدایی دیگر باور داشته باشد، خدایی که در مقابل قانون و مردم می‌ایستد. ■

### منابع:

- ۱- الموتی مصطفی، ایران در عصر پهلوی، جلد دوم - آریامهر در اوج اقتدار، چاپ پکا لندن، ۱۳۷۰.
  - ۲- پهلوی محمدرضا، مأموریت برای وطن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.
  - ۳- پهلوی محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، ۱۳۷۱.
  - ۴- پهلوی محمدرضا، انقلاب سفید، کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۵.
  - ۵- قانعی فرد عرفان، گفت‌وگو با پرویز ثابتی، شرکت کتاب لس‌آنجلس، ۱۳۹۰.
  - ۶- نجفی سید محمدباقر، شاهنشاهی و دینداری، مرکز ارتباط جمعی، ۱۳۵۵.
  - ۷- هویدا فریدون، سقوط شاه، ترجمه ح.ا. مهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
  - 8- <https://mashruteh.org/wiki/index.php?title>
- درگاه: محمدرضا شاه پهلوی آریامهر (مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های شاه)

# ۹ اسفند کودتا علیه دکتر مصدق

## دسیسه قتل دکتر مصدق؛ پیشنهاد دربار یا دولت امریکا!



فرید دهدزی

پادشاه در ۲ اسفند ۱۳۳۱ از طریق حسین علاء به دکتر مصدق اطلاع می‌دهد در چند روز آتی، شاه قصد سفر به خارج از کشور را دارد و از مصدق می‌خواهد که این امر تا روز سفر پوشیده بماند و همچنین هنگام سفر از سوی دولت آیین تشریفاتی برگزار شود. به همین خاطر ساعتی پیش از سفر، هیئت‌دولت به کاخ روانه شوند تا تشریفات آیین بدرقه برگزار شود؛ اما روز سفر برنامه‌ای تنظیم می‌شود که دکتر مصدق از کاخ بیرون رود؛ با توجه به چیدمان افرادی در پیرامون کاخ، هم‌زمان افرادی برای قتل وی اجیر شوند. ابتدا نظرات شاه در کتاب مأموریت برای وطن

درباره این موضوع را مرور می‌کنیم و سپس این سخنان را مبتنی بر اسناد مورد سنجش قرار می‌دهیم. شاه در فصل پنجم مأموریت برای وطن، ص ۱۷۵ می‌گوید:

**«روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق به من توصیه کرد موقتاً از کشور خارج**

**شوم.** برای اینکه وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم، با این پیشنهاد موافقت کردم. مصدق پیشنهاد کرد این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت که به دکتر فاطمی وزیر خارجه وقت دستور خواهد داد، شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسر و همراهانم را صادر کند. جالب‌توجه آن بود که دکتر مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می‌کرد که با هواپیما از ایران خارج نشوم زیرا می‌دانست، مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من می‌شوند. از این رو پیشنهاد کرد تا مرز کشور عراق و بیروت به‌طور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد هم موافقت شد، اما این راز برملا شد و تظاهرات وفاداری به شاه که از طرف جمعیت عظیم مردم کشور به عمل آمد به قدری صمیمی و اقناع‌کننده بود که اجباراً از تصمیم خود در ترک وطن عدول کردم. در این موقع حزب توده با صلاح‌اندیشی مسلم جمعی

از پیروان مصدق بدون درنگ جبهه واحدی علیه سلطنت تشکیل داد، ولی این عمل مردم رشید ایران را در حمایت از من و پشتیبانی از مقام سلطنت که من مظهر آن بودم، متحد و متفق ساخت. اینک که به گذشته می‌نگرم می‌بینم که تصمیم من در رفتن از وطن بسیار باعجله اتخاذ شده و در حقیقت عمل بسیار خطایی بود، نهایت آن که در نتیجه عنایات خداوند تبارک و تعالی آن تصمیم به نفع من خاتمه یافت».

دکتر مصدق در پاسخ به نظرات پادشاه می‌گوید (خاطرات و تألمات، ص ۱۸۷): «روز ۹ اسفند من تا ظهر خانه بودم و ظهر که شرفیاب شدم تا در موقع حرکت به اتفاق وزیران تشریفاتی به عمل آورم و ساعت یک بعدازظهر هم که برای ملاقات سفیر امریکا از کاخ خارج می‌شدم، علمای روز ۹ اسفند به این عنوان که می‌خواهند از حرکت شاه جلوگیری کنند وارد عمارت شدند و آن‌ها را به اتاق انتظار که نزدیک در ورودی است هدایت کردند و جمعیتی هم که می‌بایست مرا از بین ببرند همان وقت در کاخ جمع شده بودند و منتظر خروج من از کاخ بودند. خبر تشریف‌فرمایی شاهنشاه عصر روز سه‌شنبه پنج اسفند با تلفن دربار به قید استتار به آقای دکتر عبدالله معظمی نماینده مجلس که با جمعی از نمایندگان دیگر از دربار به خانه من آمده بودند، داده شد که از محل تلفن به جلسه آمدند و بر سبیل نجوی [زیر گوشه]، آقای دکتر سنجابی را از این مسافرت مطلع نمودند و بعد چیزی نگذشت که سایر حضار به قید استتار آن اطلاع حاصل کردند».

دکتر کریم سنجابی تا پیش از گفت‌وگو با تاریخ شفاهی هاروارد در سال ۱۳۶۲، از نوشتار و دفاعیه دکتر مصدق مبنی بر مسائل پیرامون ۹ اسفند، بی‌اطلاع بود، زیرا کتاب خاطرات و تألمات مصدق هنوز نشر نیافته بود. با این وصف گزارشی از جریان مطلع شدن خود ارائه می‌دهد که با سخنان دکتر مصدق سازگاری دارد. او در کتاب امیدها و ناامیدها، ص ۱۳۰ می‌گوید: «چند روز پیش از ۹ اسفند، شاه از طریق دکتر مصباح‌زاده و حسین علاء، دکتر معظمی، من (سنجابی) را از سفر خود مطلع کرده بود و از آنان برای خروج از کشور، نظر خواست». باز دکتر سنجابی یک روز پیش از ۹ اسفند را به یاد می‌آورد که حسین علاء به دیدن دکتر مصدق آمده بود: «به خاطر دارم که یک روز پیش از ۹ اسفند ساعت ۴ یا ۵ بعدازظهر من به دیدن دکتر مصدق رفته بودم. وقتی که پایین می‌آمدم، دیدم که آقای حسین علاء از داخل حیاط به دیدن مصدق می‌روند. به ایشان گفتم خیلی میل داشتم اعلیحضرت را زیارت کنم! گفت: شما اگر می‌خواستید ببینید زودتر می‌خواستید بگویید چون فردا صبح ایشان می‌روند».

دکتر مصدق در کتاب خاطرات خود (صفحه ۱۸۷) به سخنان پادشاه مبنی بر پنهان نگه داشتن سفر استناد می‌کند: «و باز می‌فرمایند مصدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت، به دکتر



فاطمی دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسر من و همراهان را صادر کند» که عرض می‌کنم راجع به این قسمت هم حتی یک کلام من حضور شاهنشاه عرض نکرده‌ام و مذاکرات راجع به گذرنامه صبح شنبه نهم اسفند که آقای حسین علاء وزیر دربار برای همین کار به خانه من آمده بودند صورت گرفت و دستور گرفتن شناسنامه‌ها [گذرنامه‌ها!] را هم خود ایشان دادند. چنانچه من می‌خواستم شاهنشاه از مملکت خارج تشریف ببرند هم آن روز ۳۰ تیر آن را عملی می‌کردم... و نیز می‌فرمایند: «جالب این بود که مصدق با التهاب مخصوص توصیه می‌کرد با هوایما از ایران خارج نشوم، [...]» در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده‌ام، چون که مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است دخالت کنم. این بیاناتی است که

روز چهارشنبه ششم اسفند که من شرفیاب شدم خود شاهنشاه فرموده‌اند. اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم. اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه می‌بایست بی‌سروصدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل می‌نمود عکس‌العمل نداشت. چون که کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود و چنانچه در صلاح جامعه نبود و من می‌خواستم شاهنشاه را از اعمال نیت خیری که نسبت به مملکت داشتند، باز بدارم، چه شد که در همان

روز مردم مملکت را از حیل و دسایس من مطلع نفرمودند و چرا همان روز وزیر دربار طی یک اعلامیه‌ای ملت ایران را از این فکر پلید من مستحضر نمود؟ و مرا در افکار جامعه محکوم نساخت و چه چیز سبب شد که خود را برای مسافرتی که خلاف مصالح مملکت بود، حاضر کنند؟ ... همچنین بیانیه‌ای که در جراید روی ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ تهران این‌جانب منتشر کردم، تکذیب نشد و اکنون پس از چند سال آن را در یک کتابی فاش و آنچه را خود فرمودند، به من نسبت داده‌اند؟»

سخنان دکتر مصدق بدون هیچ سوگیری و ارزش‌داوری با اسناد سازگار است. در اسناد مربوط به روابط وزارت امور خارجه آمریکا و ایران (کتاب **اسناد سخن می‌گویند** - سند ۳۰۱ - به کلی سَرّی) چندی پیش از دسیسه نافرجام ترور دکتر مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ سخن به میان آمده، یعنی در تاریخ سوم

مصدق از وی بخواهد که به کشور مراجعت نماید. **مصدق پاسخ داده بود که شاه نمی‌بایستی کشور را ترک نماید.**

### نقش دولت آمریکا در دسیسه ترور دکتر مصدق

دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات (صص ۱۸۹-۱۹۰) به مطالبی از آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، استناد می‌کند که رئیس‌جمهور از امور ایران اظهار نارضایتی کرده و گفته بود به‌واسطه حمایتی که هندرسن (سفیر آمریکا در ایران) از شاه می‌کند و... «این بیان رئیس‌جمهوری دلیل قاطعی است که از وقایع روز ۹ اسفند و اعتراض من به هندرسن کاملاً مسبوق و مطلع بوده است [...] بعد از ظهر دهم اسفند هندرسن به‌واسطه آقای علی پاشا صالح با تلفن به من گفت: دیروز که از خانه شما رفتم به دربار تلفن کردم معترض خانه شما نشوند و چون می‌دانستم در این توطئه او (هندرسن) دخالت داشته است. گفتم شما چرا از حدود خودتان خارج می‌شوید و در کار این مملکت دخالت می‌کنید؟! او در جواب گفت دخالتی نکرده‌ام. گفتم همین تلفنی که شما دیروز به دربار کرده‌اید آیا جز دخالت چیز دیگری است که چون جوابی نداشت بدهد، سکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد.» (سند شماره ۳۰۸، گفت‌وگوهای مورد استناد هندرسن با مطالب مطرح‌شده دکتر مصدق مطابقت دارد) دکتر مصدق در جای دیگری از اسناد همین منش را با زبان ملایم‌تری پیش می‌برد. او که می‌دانست دربار و سفارتخانه، دست در دست دیگری، سناریوی سرنگونی دولت را به پیش می‌برند در گفت‌وگویی با هندرسن تأکید می‌کند از پیرامون دربار فاصله بگیرد، چنانچه در گزارش هندرسن آمده: «نخست‌وزیر تأکید

اسفند ۱۳۳۱، دولت آمریکا در صدد ترفندی است که شخص پادشاه را آماده پذیرش یک **کودتا** کند. شخص هندرسن (سفیر) مترصد مقدمه‌چینی برای کودتایی خزنده است. در این میان «حسین علاء» (وزیر دربار) **برای در میان گذاشتن مطالب بسیار جدی**، به دیدار سفیر می‌رود. حسین علاء از طرح و یا برنامه سفر **محرمانه** شاه و ملکه، پرده برمی‌دارد که این طرح / سفر موجبات به چالش کشیدن دولت دکتر مصدق می‌شود! یعنی پیش از زمینه‌سازی جناب سفیر، خود دربار نه‌تنها آماده طرح براندازی، بلکه خود پیشنهاددهنده طرح است!

سند شماره ۳۰۱، از سوی هندرسن سفیر آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه ۲۲ فوریه ۱۹۵۳ (سوم اسفند ۱۳۳۱) مطلب به کلی سَرّی و فوری: «امروز صبح علاء وزیر دربار درخواست دیدار از من نمود. در ضمن این دیدار وی گفت که مایل بود درباره «جدی‌ترین رویدادهای اخیر» گفت‌وگو کند. [...] علاء پس از

گزارش مجادله دربار و دکتر مصدق علاء اظهار داشت که شاه از وی خواسته بود که در این باره به‌طور محرمانه با من [سفیر] گفت‌وگو نماید. شاه و او هنوز امیدوار بودند که شاه امتیازاتی بدهد که اعتبار و نفوذش را کاملاً متزلزل سازد، مصدق را بتوان آرام نمود و خشم وی را فرونشاند. بنا به درخواست شاه، علاء به مصدق گفته بود که شاه آماده بود که از کشور خارج شود و در خارج اقامت نماید تا زمانی که

”  
**دکتر مصدق در جای دیگری از اسناد همین منش را با زبان ملایم‌تری پیش می‌برد. او که می‌دانست دربار و سفارتخانه، دست در دست دیگری، سناریوی سرنگونی دولت را به پیش می‌برند در گفت‌وگویی با هندرسن تأکید می‌کند از پیرامون دربار فاصله بگیرد**



داشت اطرافیان شاه آسیب فراوانی به کشور وارد ساخته‌اند، [...] سپس افزود: بهتر است که در این دوره بحرانی از ملاقات با علاء و دیگر وابستگان به دربار خودداری کنیم».

همان‌طور که در اسناد آمده، دولت امریکا از شخص آیزنهاور تا وزیر امور خارجه امریکا، نه‌تنها از این موضوع باخبر بودند، بلکه در طراحی این جریان نقش داشتند. دکتر مصدق در دادگاه نظامی به این موضوع اشاره نمی‌کند، اما در کتاب خاطرات و تأملات (صفحه ۱۸۵) به نقش دولت امریکا اشاره و اظهار می‌کند:

«... ساعت ۸ روز ۹ اسفند آقای حسین علاء از دربار به خانه من آمد و راجع به حرکت شاه که سری بود سخن گفت، ولی مجریان نقشه از آن اطلاع داشتند و صبح همان روز به اجرای آن مبادرت کردند با من مذاکره کرد و چنین قرار شد که ساعت یک‌ونیم بعد از ظهر من برای صرف ناهار به کاخ بروم و ساعت دوونیم هم وزرا حضور به هم رسانند که موقع حرکت شاهنشاه تشریفاتی به عمل آورند. از این مذاکرات چیزی نگذشت که ساعت ده همان روز آقای علاء وزیر دربار مرا پای تلفن خواست و اظهار نمود، اعلی حضرت می‌خواهند خودشان با شما فرمایشاتی بفرمایند که بلافاصله گوشی به دست شاهنشاه رسید و فرمودند

بجای ساعت یک‌ونیم ظهر شرفیاب شوم که در همین جا مذاکرات قطع شد و از این که موضوع مهم نبود و شاهنشاه خودشان مرا برای اصغای [شیدن] فرمایشات خواستند بسیار تعجب کردم. چنانچه آقای علاء با هر کس دیگر آن را ابلاغ می‌نمود، اطاعت می‌کردم. ولی بعد از ختم غائله دریافتم که موضوع اهمیت داشت و به همین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچ‌گونه سوء تفاهم نشود و اهمیت موضوع در این بود اگر ساعت یک‌ونیم بعد از ظهر می‌رفتم، چون جمعیت برای از بین بردن من مقابل در کاخ جمع شده بود، از خانه خارج نمی‌شدم تا جمعیت را متفرق کنند و موقع تشرف علیاحضرت بلکه ثریا حضور داشتند

که پیشخدمت پاکتی آورد، به من داد و دیدم تلفنچی خانه خود نوشته بود برای کاری فوری سفیر امریکا می‌خواهد با من ملاقات کند

که به نظر شاهنشاه رسانیدم و از این پیشامد خواستم این استفاده را بکنم که در حرکت عجله نفرمایند، شاید ملاقات من با سفیر سبب شود فسخ عزیمت فرمایند. نامه را که ملاحظه فرمودند اهمیتی به آن ندادند و حتی نخواستند یک کلام در این باب فرمایشی بفرمایند و غیر از ملاقات با هندرسن هیچ چیز سبب نمی‌شد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم. چون که طبق مذاکراتی که با آقای وزیر دربار شده بود، می‌بایست هیئت دولت در کاخ باشند و موقع تشریف‌فرمایی مراسمی به عمل آورند. اگر شاهنشاه حرکت می‌فرمودند مقابل در کاخ کسی نمی‌ماند تا بتوانند نقشه را اجرا کنند. چنانچه از این مسافرت منصرف می‌شدند باز تا جمعیت در آنجا بود من از کاخ خارج نمی‌گردیدم. برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز به در کاخ نرسیده بودم که فریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری به خانه مراجعت نمایم. هندرسن هم که به اتفاق آقای علی پاشا صالح آمد، هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاب کرده باشد».

سند ۳۰۸ به‌خوبی گفته دکتر مصدق را تأیید می‌کند که **هندرسن هیچ مطلبی نداشت** و این ملاقات در واقع بهانه‌ای برای آوردن مصدق به بیرون از کاخ در وقت از قبل تعیین شده بود. «دکتر محمدعلی موحد» با تطبیق اسناد و روایت‌های ۹ اسفند می‌نویسد: «با توجه و دقت در مفاد گزارش هندرسن از مذاکرات آن روز، به نظر می‌رسد که مصدق در برداشت خود محقق بوده است که آن تقاضای ملاقات را جزئی از یک نقشه از پیش حساب شده تلقی کرده است.» (خواب آشفته نفت، محمدعلی موحد، نشر کارنامه، جلد دوم، ص ۶۸۸).

### دسیسه‌ای که خود یک «کودتا» بود

دسیسه ۹ اسفند ۱۳۳۱ نه‌تنها یک نقشه برای براندازی دولت ملی با اتکا به طیف‌های اجیرشده و نیروهای لمپن جامعه بود، بلکه کودتایی با پشتیبانی قدرت خارجی بود. همچنان که در اسناد کودتای ۲۸ مرداد، طرح جایگزینی فضل‌الله زاهدی به جای دکتر مصدق

توسط سیا طراحی شده بود. این بار نیز دربار و هندرسن، نقشه جایگزینی دکتر مصدق را طراحی می‌کنند؛ بنابراین این دسیسه یک کودتای تمام‌عیار بود. در سند شماره ۳۰۱ در طراحی دسیسه ۹ اسفند توسط علاء و شاه، از هندرسن کسب نظر می‌کنند: «علاء اظهار نمود مسئله این است که در صورتی که مصدق در کناره گرفتن و بازنشسته شدن اصرار ورزید چه اقدامی بایستی کرد و چه کسی باید جانشین وی شود و جانشین چگونه ترتیب داده شود؟ ... شاه اینک دو امکان را در نظر داشت: سرلشکر زاهدی و صالح سفیر کنونی ایران در ایالات متحده...» (هندرسن به علاء پیشنهاد می‌کند که هر چه زودتر دست‌به‌کار شود و فکری بکند، زیرا تا ۵ اسفند وقت چندانی نمانده بود).

### نقش آیت‌الله کاشانی در دسیسه ۹ اسفند

با مرور اسناد متوجه می‌شویم که نه‌تنها دکتر مصدق کسی را از سفر پادشاه باخبر نکرده و برخلاف سخن شاه او را وادار به سفر نکرده که مانع از سفر ایشان شده بود. دکتر مصدق در این گفتار و کردار صادق بود و نیز به‌خوبی متوجه ترفند دربار و سفارت امریکا شده بود، اما پادشاه و وزیر دربار (علاء)، کاملاً آگاهانه سفارت امریکا و آیت‌الله کاشانی را از این دسیسه باخبر کرده بودند.

در سند شماره ۳۰۱، هندرسن به نقل از علاء، دیدار شب گذشته یعنی دوم اسفند با آیت‌الله کاشانی را گزارش می‌دهد که علاء در صد تحریریک کاشانی برای همراهی در دسیسه سرنگونی دکتر مصدق بود؛ اما پیش از هر تحریریکی، کاشانی از شرایط به چالش کشیدن دولت دکتر مصدق بسیار خرسند و خشنود است. کاشانی بین پادشاه و دکتر مصدق، شاه را برمی‌گزیند! علاء متوجه می‌شود کاشانی نیازی به زمینه‌سازی ندارد، بلکه او پیش‌تر آماده پذیرش هرگونه طرح سرنگونی دولت دکتر مصدق است! هندرسن در سند آورده است: «[در شب قبل یعنی ۲ اسفند ۱۳۳۱] علاء با کاشانی به‌عنوان رئیس مجلس درباره وضعیت موجود مذاکره کرده بود. کاشانی خشنود و راضی به نظر رسیده و اظهار داشته بود که وی از هر آنچه مصدق ممکن است انجام دهد، شگفت‌زده نیست. هرگاه مصدق در مجلس به شاه حمله نماید، این عمل موجب جلب حمایت همه‌جانبه مجلس از شاه می‌گردد.» (اسناد سخن می‌گویند، همان، ص ۱۰۸۷)

همچنین اسناد وزارت خارجه امریکا درباره نقش آیت‌الله کاشانی در دسیسه ۹ اسفند با دیگر اسناد و روایت‌ها نیز مطابقت دارد. شعبان جعفری که به گفته خود نقش مهمی



بازسازی صحنه خاکسپاری دکتر مصدق؛ آزاده اخلاقی

در ساماندهی اوباش داشته در گفت‌وگو با هما سرشار، فعالیت خودش و دیگر ارادل و اوباش بر ضد دکتر مصدق به نفع شاه را به دستور آیت‌الله کاشانی می‌داند: «(اول صبح روز ۹ اسفند رفتم خونه آیت‌الله کاشانی)، کاشانی گفت برین شاه داره از مملکت میره بیرون. برین نذارین شاه بره! اگر شاه بره عمامه ما هم رفته... من هم رفتم [بازار] سخنرانی کردم و گفتم: ایها الناس، مغازه‌ها تونو ببندین اعلیحضرت شاه داره از مملکت خارج میشه. اگه شاه بره شما زندگیتونون از بین میره...» (هما سرشار، گفت‌وگو شعبان جعفری، ص ۱۲۳).

همچنان که در نوشتار محمدرضا پهلوی آمده بود، او با تأکید گفته بود این دکتر مصدق بود که مرا به خروج از ایران، آن‌هم به شکل زمینی وادار کرد. اساساً بیشترین کشمکش بین شاه و مصدق در همین جمله نهفته بود که چه فردی نخست بار پیشنهاد سفر را داده بود، دکتر مصدق بر این ادعا بود که پادشاه خود پیشگام پیشنهاد خروج از ایران بود، اما محمدرضا پهلوی نه تنها پیشنهاددهنده خروج از ایران را مصدق می‌داند که می‌گوید: «مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می‌کرد که با هوایما از ایران خارج نشوم زیرا می‌دانست، مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من می‌شوند. از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز کشور

عراق و بیروت به‌طور ناشناس مسافرت کنم.» تمامی اسناد و خاطرات این سخن او را نقص می‌کنند. از جمله در خاطرات ثریا آمده: «... شاه تصمیم گرفت در فوریه ۱۹۵۳ برای مدت نامشخصی به خارج برود... ما برای آنکه جلب نظر نکنیم، تصمیم گرفتیم، زمینی حرکت کنیم و قصد این بود که ابتدا به بیروت برویم...».

آیت‌الله کاشانی در پی رویداد ۹ اسفند، چهار نامه برای افروختن فضای سیاسی منتشر کرد (مجموعه مکتوبات آیت‌الله کاشانی، جلد ۳، ص

”  
**همچنان که در نوشتار محمدرضا پهلوی آمده بود، او با تأکید گفته بود این دکتر مصدق بود که مرا به خروج از ایران، آن‌هم به شکل زمینی وادار کرد. اساساً بیشترین کشمکش بین شاه و مصدق در همین جمله نهفته بود که چه فردی نخست بار پیشنهاد سفر را داده بود**

اعلیحضرت همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند؛ زیرا ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید به این لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا می‌شود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند. رئیس مجلس شورای ملی - سیدابوالقاسم کاشانی» (همان، ص ۲۶۸). پرسش اینجاست که ایشان بنا به چه صلاح دیدی سفر شاه را به

مصلحت قاطبه پایتخت نمی‌دانند؟! چه صلاح دید موجب شده که دقیقاً ایشان سفر را در روز ۹ اسفند صلاح ندانند؟! اگر ایشان چنین صلاح دیدی فوری را متصور شده‌اند، چرا هنگامه شنیدن خبر سفر در روز ۲ اسفند، صلاح‌دید خود را اعلام نکردند؟! همچنان که در اسناد آمده ایشان باید خبر سفر را برای تنگنا و بن‌بست قرار دادن دکتر مصدق تا روز موعود پنهان می‌داشت.

### چگونگی سامان‌دهی اوباش

سرگرد خسروانی که آن زمان رئیس باشگاه ورزشی بود و با گروه ورزشکاران باستانی مانند شعبان جعفری رابطه نزدیکی داشت، یکی از افرادی بود که به گفته خود در گفت‌وگو با حبیب لاجوردی از مجموعه تاریخ شفاهی هاروارد، نقشه‌ای را طراحی کرده بود که مانع از رفتن شاه شود و جلو کاخ راهبندان کنند. نکته قابل توجه این که او نسبت به ابعاد نقشه مهندسی شده توسط

هندرسن و دربار بی‌خبر است؛ زیرا اساساً این افراد نیروهای میدانی، نقشه براندازی بودند.

او درباره نحوه سامان‌دهی نیروها و سازمان‌ها چنین می‌گوید: «در وقایع ۹ اسفند؛ ساعت ۱۲ بود که والا حضرت فقید شاپور علی‌رضا پهلوی به من تلفن کرد که اعلیحضرت در اثر فشار آقای دکتر مصدق می‌خواهند برای مدتی از وطن خارج بشوند و من تشخیص می‌دهم که اگر چنین کاری انجام بشود ممکن است اعلی حضرت دیگر برنگردند و به زیان کشور تمام شود و شما با تشکیلات وسیعی که از لحاظ جوان‌ها و ورزش و اینها دارید فعالیتی بکنید که مردم بدانند و با کمک مردم از رفتن شاهنشاه جلوگیری بشود. از این جهت چون ساعت ساعتی بود که اجتماع جوان‌ها در کلوپ‌های مختلف تاج واقعاً آن موقع مقدور نبود، ما بلافاصله یک جلسه‌ای تشکیل دادیم از عده‌ای از رؤسای مسئول یک طرحی تهیه کردیم که خیلی قابل توجه بود و تقریباً در حدود ساعت ۲۰:۲۰ بیست دقیقه بود که تصمیم گرفتیم برویم در دبیرستان البرز وارد می‌شویم و زنگ مدرسه را بعداً در بیاوریم و همین کار را هم کردیم. پنج نفر شدیم با ماشین رفتیم آن‌جا به بهانه اینکه می‌خواهیم رئیس دبیرستان را ببینیم من هم یک سرگرد جوانی بودم و خوب همه در اثر فعالیت‌های ورزشی من را می‌شناختند وارد مدرسه شدیم و بی‌اختیار زنگ مدرسه را زدیم و مدرسه به یک صورت چیزی درآمد و گفتیم که شاه می‌خواهد برود و وظیفه شما جوان‌ها است که بیاید دم کاخ اعلی حضرت می‌خواهد خداحافظی بکنند و نگذاریم برود. در این موقع من دیدم عده‌ای از طرفداران

# اطلاعات



## جشن روز تاریخی نهم اسفند

خدمتگذاران واقعه نهم اسفند سال ۱۳۳۱ از صومر رجال و محترمین و میهن پرستان واقعی کشور که در مراسم جشن باشکوهی نه بهین مناسبت از طرف آقای شعبان جعفری و آقای طیب حاج رضانی در جنوب شهردارتر شده است مشارکت فرموده نمایان شاه و خدمتگذاران واقعه نهم اسفند ماه را که در این جریان فداکاری کرد و مورد زجر و حبس قرار گرفتند تشویق فرمایند.

آ ۱۸۳۹۹

روزنامه اطلاعات - ۸ اسفند ۱۳۳۲ - صفحه ۲

ارتباط خود را با دربار محدود می کند و به دربار شرفیاب نمی شود. دلیل آن را فقدان امنیت جانی می دانست. پادشاه در دوره تصدی دکتر مصدق نه توانست خود را توجیه و نه مبرا کند، هشت سال بعد زمانی که دوران اقتدار خود را می دید و نه دکتر مصدق و نه حتی پیرامونیان دکتر مصدق حق دفاع از مصدق را داشتند، در کتاب مأموریت برای وطن، درباره این رویداد سخن گفت. سخنانی گفت که برخلاف تمامی رویدادهای رخ داده بود. مصدق به محض رؤیت نوشتار پادشاه، پاسخ وی را داد که اگر پادشاه مُحقق در گفتار خود می دانستند، چرا همان زمان من را نزد افکار عمومی محکوم نکردند و اکنون با گذشت سالها در این باره سخن می گویند؟! البته دکتر مصدق نه تنها در صحن مجلس گزارشی از این رویداد ارائه کرد، بلکه پس از چهل روز با بالا گرفتن حواشی پیرامون این رویداد، از دسایس پشت پرده آن سخن گفت، در ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ دکتر مصدق در نطقی رادیویی، رویدادهای این رخداد را برای افکار عمومی بیان کرد. نمونه شنیداری گفتار مصدق در فضای مجازی وجود دارد. او مانند همیشه ملت را خطاب قرار داد و گفت:

«هم وطنان عزیز: روز نهم اسفند گذشته، به این عنوان که دکتر مصدق می خواهد اعلی حضرت همایون شاهنشاهی را به خارج روانه کند، عده ای جلو کاخ سلطنتی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ، کار مرا یک سره سازند، ولی به هدف نرسیدند. پس از آن جلو خانه اینجانب آمدند و باز کامیاب نشدند.

گرچه توضیحات راجع به تصمیم این مسافرت را همان شب در جلسه خصوصی مجلس

طرفدارهای مصدق بودند که فریاد می زدند یا مرگ یا مصدق...». در این جمله شکست دربار را در دسیسه ۹ اسفند و پشتیبانی مردم از دکتر مصدق را می پذیرد. این در حالی است که پس از کودتای ۲۸ مرداد، ۹ اسفند ۱۳۳۱ را روز «ملت» نام گذاری کردند!

خسروانی در گفت و گو با لاجوردی طبیعی است از افرادی مانند شعبان جعفری ستایش می کند و او را با پرنسیب و آگاه تر از فردی مانند دکتر ریاضی می داند: «[در زندان با چند نفر بودیم که به واسطه رویداد ۹ اسفند دستگیر شدند، از جمله] طیب حاج رضایی بود یک مرد واقعاً جنوب شهری بود... خیلی انسان دوست بود... و یک رمضان نامی بود که رمضان یخی معروف بود. اینها از مردمانی بودند که ضمن لوطی گری خیلی درباره شان به خوبی می گفتند... یک شعبان جعفری بود... برای اینکه در بعضی مواقع جسارت بیش از حد که داشت به او می گفتند بی مخ است که این جسارت را به خرج می دهد، نمی ترسد... به عقیده من شعبان جعفری یکی از افراد با مخ است برای اینکه در تمام طول زندگی اش مخصوصاً چون تو ورزش بود من می شناسم واقعاً یک مرد با پرنسیبی بوده... ایشان هم ۹ اسفند مثل دیگران واقعاً آنها هم بودند، آنها هم جامعه ورزشکار باستانی آنهم خیلی فعالیت انجام دادند.»

### «مرغ از قفس پرید»

دکتر مصدق چند ساعت پس از رویداد ۹ اسفند در مجلس شورای ملی ظاهر می شود، گزارش این رویداد را در صحن غیرعلنی مجلس شورای ملی ارائه می کند. با تمام احترامی که برای کیان سلطنت قائل بود، با توجه به این رویداد

باشگاه تاج اینها ریختند و پرچم دبیرستان را برداشتند و همین باعث شد که یک هلهله ای در بین جوانها چیز شد و یک ستونی رفتند به سمت کاخ سلطنتی و از همان جای یک گروهی هم فرستادیم دبیرستان فیروز بهرام و این برنامه به طوری شد که دیگر مردم هم در آن واحد فهمیدند و به کاخ جمع شدند؛ البته آن روز واقعاً فعالیت زیاد بود و مردم هم واقعاً با اعتقاد این کار را انجام می دادند.»

در این گفتار خسروانی از وجود نقشه و طرح برای براندازی دولت و قتل دکتر مصدق می گوید، همان طرح و نقشه ای که سفیر امریکا در گزارش خود آورده است: «نظواهرات طرفداری از شاه، از پیش سازمان داده شده است.»

خسروانی در ادامه از نقش بخشی از علما یا به گفته دکتر مصدق علمای ۹ اسفند، در اجرای

این طرح می گوید که در این طرح حضوری مؤثر داشتند: «اینجا باید قبول کرد که در آن

موقع روحانیت راستین که در ایران بود به سرپرستی آقای آیت الله بهبهانی و اینها خیلی

فعالیت شان شدید شد. تا مرحله ای رسید که اعلی حضرت ناچار شدند که پشت میکروفون

قرار بگیرند و در مقابل واقعاً هزاران نفر که دور کاخ را گرفته بودند از رفتن به خارج انصراف

خودشان را به ملت اعلام بکنند، ولی خب البته در این موقع دولت هم بیکار ننشسته بود،

فعالتهایی را می کرد ولی خب البته در آن موقع متأسفانه کارهای نبود. قدرت حزب توده بود...

**اطرافیان دکتر مصدق هم یک عوامل بسیار کثیفی بودند... یک خیانت نابخشودنی دکتر مصدق کرده... که آن**

پرده حرمت نظام شاهنشاهی را پاره کرد...»

خسروانی متوجه نیست که افرادی که به گفته خود از مدارس و باشگاهها آنهم با ترفند

جلوی کاخ، صف آرائی کرده بود، ملت به پا خاسته نیستند، بلکه افراد اجیر شده هستند که

بسیاری از آنان به گفته خودش در آن جریان قرار گرفتند. از هزاران طرفدار جلوی درب کاخ

سخن می گوید، درحالی که جمعیتی حدود دو سه هزار نفر، حتی ده هزار نفر (که بعید است)،

در آن روز جمع شده باشند، از واحد شمارش هزاران استفاده نمی کنند. از سوی دیگر به آنان

**مردم** نمی گوید. حتی خود جمعیت فردای ۹ اسفند به خواهی از دکتر مصدق را میلیونی

(میلیونها) می داند، به تعبیر خودش آنقدر دور از اندازه بود که ورق برگشت: «[فردای روز ۹

اسفند ما را] بردند به زندان و صبح ورق برگشت و با گرفتن من و فعالیتهایی که شب دولت

کرده بود، با کمک حمایت باطنی کمونیستها به کلی ورق برگشت و میلیونها نفر ریختند و به

نفع مصدق در خیابانها، علی رغم روز نهم که **تمام طرفداران سلطنت** بودند، روز دهم



شورای ملی داده‌ام، ولی نظر به اینکه رسماً و کاملاً منتشر نشد و حتی به مردم چنین وانمود کردند که ابتکار این مسافرت با اینجانب بوده و اختلافات شخصی بین اعلی حضرت همایونی و اینجانب وجود دارد؛ لازم می‌دانم چگونگی را برای روشن ساختن اذهان عمومی به استحضار هم‌وطنان عزیز برسانم.

پس از اینکه به اراده ملت ایران مجدداً مأمور تشکیل دولت شدم، روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم به اوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند، برای اینکه رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان ملت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتواند به نوعی ذهن ایشان را مشوب نموده، اختلافی میان دربار و دولت بیندازد و از این راه به اساس نهضت ملی ضربتی بزنند، این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم بر خلاف قانون اساسی عمل کنم، همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند، من ریاست جمهوری را قبول نمایم». در پشت کلام‌الله مجید نوشته و آن را به حضورشان فرستادم. در خلال این

احوال یک روز صبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلی حضرت می‌خواهند مسافرتی به خارج بفرمایند. عرض کردم علت مسافرت چیست؟ گفتند اعلی حضرت از بیکاری خسته شده‌اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلی حضرت را مشغول کند. دولت همیشه به وظیفه

خود عمل کرده است و کارهایی که باید از مجاری دربار بگذرد به‌عرض رسانیده است... ضمناً آقای وزیر دربار یکی دیگر از دلایل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و همچنین علیاحضرت ملکه و لزوم پاره معاینات طبی ذکر نمودند و من اظهار نمودم که خوب است اول علیاحضرت مسافرت فرمایند و چنانچه لزوم پیدا کرد اعلی حضرت هم بعد مسافرت بفرمایند... بطوری که اعلی حضرت گفته بودند، ظهر این‌جانب به کاخ رفتم. اعلی حضرت و علیاحضرت وارد کاخ شدند و پس از چند دقیقه مذاکره هیات رئیسه مجلس شورای ملی نامه‌ای از مجلس روانه کرده‌اند. می‌خواهند مانع مسافرت من شوند، عرض کردم بهتر آن است که آنها را بپذیرید اگر دلائلی برای ممانعت از سفر اقامه نمودند، قبول بفرمایید. اعلی حضرت برای پذیرفتن آنان تشریف بردند و یک ربع به ساعت تشریف آورده و فرمودند برادران من از

مسافرت من اطلاع نداشتند، بهتر از هیئت‌وزیران بیایند تا بتوانم با آنان وداع کنم...

این بود که ساعت یک بعدازظهر بدون همراهی آقایان وزیر از کاخ خارج شدم و هنوز به در نرسیده بودم که صدای جمعیتی به گوشم رسید و موجب تعجب گردید؛ زیرا با توجه به دستوراتی که به مأموران انتظامی داده بودم، چنین وضعیتی را انتظار نداشتم. در ضمن اینکه فکر می‌کردم بروم یا برگردم، یکی از کارمندان دربار از پهلوی من گذشت. سؤال کردم آیا ممکن است من را راهنمایی کنید که از در دیگر خارج شوم؟ ایشان با کمال محبت از در دیگر به سمت شمال کاخ که به سمت چهار راه حشمت‌الدوله باز می‌شود، هدایت نمود. پس از آن کسی را فرستادم که اتومبیل را به سمت این درب آوردند. افرادی که مقابل در معمولی به سمت جنوب کاخ جمع شده بودند، به محض این‌که اتومبیل به سمت در شمال حرکت کرده بود، آمدند ولی قبل از اینکه به آنجا برسند، این‌جانب سوار شده و به خانه مراجعت کردم. آن‌ها جلوی همان در توقف نمودند. بعدها شنیدیم که گفته بودند: «مرغ از قفس پرید».

چیزی نگذشت که مشاهده شد تحریکاتی بر علیه شخص اینجانب و تضعیف دولت، از قبیل مذاکرات بعضی از نمایندگان، قبل از دستور در مجلس و تجمع عده زیادی از افسران بازنشسته در اغلب روزها، در جلو خانه اینجانب و غائله ابوالقاسم بختیار در خوزستان و تحریک عناصر مفسده‌جو، به وسایلی که

مخالفین دولت در دست داشتند، جریان دارد... در خاتمه لازم است تأکید کنم، به قسمی که نسبت به اعلی حضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده‌ام، همیشه وفادار و اطاعت از قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز می‌دانم... در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد، پادشاه مسئول نیست و به همین جهت است که گفته‌اند: **پادشاه [مشروطه] سلطنت می‌کند نه حکومت.** (پیام مصدق به ملت ایران درباره توطئه ۹ اسفند، روزنامه اطلاعات ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ - مطابقت با نوار تنظیم‌شده مربوط به همین پیام رادیویی) \*\*\*

طبق اسناد وزارت خارجه آمریکا، اسناد سیا و همچنین خاطرات، نوشتار و گفتارهای افراد مؤثر در رویداد ۹ اسفند، به‌ویژه اسنادی که حاوی

گزارش‌های جناب سفیر به عنوان نماینده دولت امریکا در کتاب **اسناد سخن می‌گویند**، چند نکته بسیار مهم دیده می‌شود که مخاطب در شگفت می‌ماند:

نخست. حسین علاء به عنوان نماینده پادشاه، تمامی اسرار و مسائل ریز و درشت مملکتی دربار، دولت و... را با سفیر در میان می‌گذارد، به ویژه در مورد طرح سفر پادشاه، هیچ استنکافی از در میان نهادن سفر محرمانه پادشاه به سفارت‌خانه ندارد!

دوم. در تمامی گفت‌وگوها، شاه و علاء منتظر کسب تکلیف از دولت امریکا هستند!

سوم. در چندین جا شاه - علاء و هندرسن در پی آن هستند که پس از دسیسه ۹ اسفند و سرنگونی دکتر مصدق، چه کسی را متصدی نخست‌وزیری کنند!

چهارم. این اسناد نشان می‌دهد که پادشاه چقدر به راحتی **دروغ** می‌گوید و از آن روان‌تر دست‌اندرکار **قتل** یک انسان / نخست‌وزیر ملی و قانونی مملکتش می‌شود. در این مورد جای تأسف است؛ پادشاهی که باید حافظ **کیان ملی** و نماد **استقلال ملی** باشد

و بنا بر اصل ۳۹ متمم قانون اساسی مشروطه که پادشاه قسم خورده بود «**که تمام هم و خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم**»، این چنین هم‌پیمان با قدرت‌های جهانی درصدد براندازی و سرنگونی دولت ملی و قوای مملکتی خود برمی‌آید!

پنجم. دکتر مصدق به‌خوبی می‌دانست که اگر در حل مناقشه نفت، شاه بین دکتر مصدق و قدرت‌های جهانی جانب مصدق را بگیرد، دولت ملی / ملت ایران پیروز میدان خواهد شد.

ششم. آدمی در شگفت می‌ماند که یک قدرت جهانی آن‌قدر باید منحن باشد که نماینده دولتش در توطئه قتل یک انسان / نخست‌وزیر قانونی یک کشور، نه تنها مداخله کند که خود دست‌اندرکار دسیسه باشد. تا جایی که دکتر مصدق در کاخ مرمر با خبر می‌شود که جناب سفیر در خانه ۱۰۹ حامل پیام مهمی است، از سوی دیگر ارادل و او باش در جلوی کاخ مرمر و خیابان کاخ (پیرامون منزلش)، برای قتل وی به صف ایستاده‌اند! زمانی که دیدار وی با سفیر تمام می‌شود، دکتر مصدق متوجه می‌شود جناب سفیر نه تنها حامل خبر مهمی نبود که این قرار طرحی برای ترور وی بود! همچنان که گفته شد؛ دکتر مصدق در کتاب «خاطرات و تأملات» به تشریح نقش هندرسن سفیر امریکا، در دسیسه قتل خود می‌پردازد (خاطرات و تأملات مصدق، صص ۱۸۵ - ۱۸۷). ■

# رادمردی از تبار صبر و پیروزی

به یاد ۱۴ اسفند

سال ۱۳۴۵ ملت ایران یکی از بزرگمردان تاریخ خود را از دست داد. دکتر مصدق در حالی که همچنان در حصر بود و به بیماری سرطان دهان مبتلا شده بود، حاضر نشد برای معالجه به خارج کشور برود یا پزشک خارجی برای درمانش بیاورند و سرانجام در ۱۴ اسفند در بیمارستان نجمیه درگذشت. ناصر تکمیل همایون به این مناسبت یادداشتی برای مجله نگاشته‌اند که می‌خوانید:

صنعت نفت به این امر تاریخی (استمرار فرهنگی نهضت ملی ایران) و اتحاد و یکپارچگی ملت) اشاره کرده است:

«هم‌وطنان عزیز اگر در این جهاد بزرگ ملی ما پیروز شویم، دنیا صبر و استقامت ما را می‌ستاید. برای امنیت که با اتحاد کلمه، با هماهنگی و وحدت نظر، در یک صف واحد برای فتح نهایی کوشش و مجاهدت نموده‌ایم. دولتی را که در سنگر دفاع از منافع وطن با حریف بیگانه سرگرم جنگ و مبارزه بوده است، طبقات مختلف مملکت را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده و در تأیید و تشویق او به ادامه جهاد فروگذار نکرده است... ثمره و حاصلی که در نتیجه چند سال اتحاد و اتفاق ملت گرفته‌ایم به ما حکم می‌کند که وحدت کلمه را همچنان محفوظ نگاه داریم و هیچ‌یک را فراموش نکنیم که فرزند این آب و خاک و وارث خانه کهنسالی هستیم که از چندین دهه قرن به این طرف از نیاکان پرافتخار به فرزندان مبارز و فداکار امروز منتقل شده است».

## همبستگی آزادی و استقلال

دکتر مصدق ملت و حاکمیت ملت را در پیوند با هویت ملی و اصالت جامعه ستوده است و آن را همانند هر امر اجتماعی و تاریخی در تحول و دگرگونی دانسته است، اما حیات تاریخی آن را در ناوابستگی به قدرت‌های بیگانه شناخته است. به زبان دیگر همواره اصل استقلال را حافظ و نگاهبان حرکت و بقای جامعه دانسته که با اصل مقدس آزادی همگامی و همسویی دارد و آن دو اصل تفکیک‌ناپذیر است. در مجلس چهاردهم که استقلال کشور به‌طور کامل در جامعه تبلور می‌طلبد بیان کرد:

«ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد. ملت ایران می‌خواهد خارجی از این مملکت برود و در امور ما مطلقاً دخالت نکند و انتظار دارد که لفظاً و معنأ استقلال ما را محترم بشمارد. وی در عین حال اعتقاد داشت که «هیچ دولتی در زیر سایه حکومت استبدادی به جایی نرسیده است». او کشور را در لوی آزادی محترم می‌شمرد و در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی را بالاتر از اراده ملت نمی‌دانست».

مصدق با شناخت دقیق و کاملی که از ایران و جهان داشت، تحقق آزادی و حاکمیت دموکراسی را جدای از استقلال، ناممکن و غیر قابل تحقق می‌دانست. از نخستین روزی که وارد صحنه سیاست شد تا آخرین روزهای زندگی پرافتخار خود، اصل استقلال و اصل

بررسی تاریخ اجتماعی ایران نشان داده رجال ملی و آزادیخواه که در وانفسای زمان از خود شایستگی و ارجمندی نشان داده‌اند، بسیار بوده‌اند. کسانی که در مخمصه‌های زمان درگیرند و در معضلات درون‌جامعه‌ای و مهلکه‌های برون‌جامعه‌ای مردانه گام پیش نهاده‌اند و از جاودانگی ایران و ملت ایران و فرهنگ ایران صمیمانه پاسداری کرده‌اند.

## تکیه بر هویت ملی

دکتر محمد مصدق پرورش‌یافته جامعه سنتی ایرانی بوده و از ژرفای آن جامعه با ساختاری زنده و پویا مجدانه الهام گرفته است. جامعه‌ای که روان و راز پایداری‌اش فرهنگ است و روان مصدق با روان جامعه همخوانی داشته است. جامعه‌ای که درون آن زندگی می‌کرد جامعه‌ای بود بی‌آلایش، ریشه‌دار و بنیادمند، بدون تقطیع تاریخی (زمانی) و جغرافیایی (اقلیمی) و به دور از دوره‌بندی‌های زیان‌بخش و کشورسازی‌های استعمار ساخته.

مصدق جامعه ایران را در نوعی «اصالت باز یافته» که در تعریف جامعه‌شناسی جدید با عنوان «Authenticite» از آن یاد می‌شود می‌شناسد. مقصود شناخت بنیاد و ریشه هر جامعه و تاریخ آن است که چون «درخت تنومند» شاخه‌ها و شاخک‌های متعدد (نهاده‌ها) از آن روییده‌اند. رویشی که ماهیت و تشخیص هر یک از آنها، هویت (Identite) اجتماعی آن را شکل داده است. چنان که گوید:

«روح ایرانی از ماورای تاریخ کهن چندین هزارساله‌اش از نو درخشیدن گرفته و روزهای زبونی و ناتوانی خویش را پشت سر گذاشته است». همچنین در یک نطق رادیویی در ۲۹ اسفندماه ۱۳۳۱ به مناسبت سالگرد ملی شدن



ناصر تکمیل همایون

آزادی را در پیوند با یکدیگر تشخیص داده بود و هیچ جامعه‌ای را مترقی و دموکراتیک نمی‌دانست، مگر اینکه استقلال کامل داشته باشد و هیچ جامعه به دور از نظام دموکراسی مستقل تصور نمی‌کرد. زمانی که **جبهه ملی ایران** به گونه سازمان عملی و اجرایی خواسته‌های ملت تأسیس شد، محور اصلی عضویت احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی در آن سازمان، تمسک به دو اصل استقلال و آزادی بود.

### مشروطیت و قانون

اما درباره رژیم مورد اعتقاد دکتر مصدق باید از مشروطیت نام برد. حاکمیت در این نظام اجرای دموکراسی و قانون بود. در آن نظام هیچ قدرتی و فردی حق مداخله در امور کشور را نداشت. به قول مصدق: «اگر من نماینده [مجلس] هستم نه به خاطر شاه است، بلکه برای خاطر مملکت است. من

**خود را برای مملکت می‌خواهم نه برای شاه**» او درباره قانون - فزون بر کاربردهای آن - بسیار مترقیانه و دلیرانه بیان کرده است:  
«قانون را برای مملکت می‌خواهم. اگر قانون خلاف مصلحت مردم باشد، آن را زیر پا می‌گذاریم. **قانون برای مملکت است و نه مملکت برای قانون**».

### ملی کردن نفت

بر پایه اعتقادات دکتر مصدق، ناهنجاری‌های کشور را در دو مقوله می‌توان تقسیم کرد:

– ضعف و ناهنجاری‌های نهادی درون جامعه‌ای (کارشکنی‌های استبداد و ارتجاع و کانون‌های وابسته به آن‌ها)؛

– سلطه‌گری‌ها و دخالت‌های برون‌مرزی (استعماری و فتنه‌انگیزی‌های عوامل گوناگون آن).

زمانی که این دو عامل در همسویی قرار گیرند ذلت جامعه و در بند بودن آن، آشفتگی‌های بیشتری را پدید می‌آورد.

● دکتر مصدق با طرح برنامه ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، کاری‌ترین تصمیم‌گیری‌های تاریخی را انجام داد و به‌درستی می‌دانست قطع‌ایدی بیگانه از کشور، عوامل داخلی و استبداد و ارتجاع را نیز از کارایی خائنه محروم می‌سازد. بدین اعتبار بیان کرده بود: «**این جانب به ملی بودن صنعت نفت و جنبه اخلاقی آن بیشتر از اقتصادی معتمد**».

عمل به اقتصاد بدون نفت نشان داد که دولت ملی بدون استفاده از نعمت خدادادی نفت قادر



برابر کسانی که نسبت به استقلال ملی و یگانگی مردم در برابر حکومت‌های به ظاهر اترانسینوالیستی بی‌آنکه نسبت به تجاوزات و سلطه‌گری‌های آن توجه داشته باشند می‌گوید!

«تا روزی که تمامی ملل خود را عضو جامعه بشر نمی‌دانند و تا روزی که تمام ملل مرام واحدی ندارند تا وقتی که خرج و دخل عالم یکی نشده است، هر مملکت باید از سیاست خاص خود پیروی نماید».

کوتاه سخن، مصدق رجل و رهبر سیاسی نهضت ملی ایران، طرفدار قانون و عدالت اجتماعی، اصلاحات و نوسازی‌های مبتنی بر فرهنگ و سنت و تمدن ایرانی بود. اجرای نظام دموکراتیک در ایران مستقل و ناوابسته به هیچ قدرت خارجی را هنر بنیادی خود می‌دانست. به گمان نگارنده که خود را یکی از علاقه‌مندان به جریان‌های ملی کشورمان می‌داند، «پدیده مصدق» و «مصدق‌گرایی» در زمان ما چشمگیرتر از زمان حیات دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران در مدت ۲۶

ماه شده است. است مملکت را اداره کند و ذخایر گران‌بهای نفت برای آینده ایران و ایرانیان آینده باقی بماند.

### الگوی فراملی

دکتر مصدق در عین دفاع از منافع و مصالح ایران، به منافع و مصالح کشورهای آزاد و مستقل جهان به‌ویژه همسایگان ایران (که به **گونه‌ای وارثان فرهنگ و تمدن ایران هستند**) توجه کامل داشت. او بیان می‌کرد: «باید دولتی روی کار بیاید که به تمام معنی ایرانی و بی‌طرف باشد و نسبت به همسایگان به یک چشم نگاه کند و از هر عملی که ایجاد حسادت و تقار بین آن‌ها بکند، پرهیزد و دولتی باشد که در سیاست، صداقت و امانت را شعار و سرمایه معنوی قرار دهد». نامه او به هیئت ایرانی سازمان ملل متحد در دفاع از کشور مراکش و حق استقلال مردم شمال آفریقا مشهور همگان است.

اما در سندی در مرکز اسناد ریاست جمهوری (پرونده ۸۲۲۶) به نقل آقای جلالی مطلب ارزشمندی بدین شرح آمده است:

«**دنیا نمایشگاه عظمت خداست**، خلقت خدا موجب شناسایی است و گاهی برای این نمایشگاه افرادی به وجود می‌آیند که تالی و ثانی ندارند و جای مخصوص و مشخص و منحصر به فردی برای خود احراز می‌نمایند. **گانندی** در یک کشور باستانی و قباله کهنه مدینت عالم بشریت در حالتی به وجود آمد که آن کشور اسیر نیرنگ و هدف خدنگ استعمار بود. او بود که با یک شهادت فوق‌العاده آن کشور را به عظمت امروزی رساند».

دکتر مصدق با زبانی ساده و تأمل‌برانگیز در

وی و مرام وی و هویت مکتب اجتماعی وی، به‌صورت الگویی درآمده که ایران به گونه یک نهاد ملی و تاریخی برای مردم کشورهای جهان به‌عنوان شیوه و هدف مبارزه با اجحاف و سلطه و ستمگری و تدارک نظام دموکراتیک و عدالت‌خواهانه درآمده است. افسوس به قول شاعر و ادیب بلندپایه روزگارمان استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی: در سوگ آن درخت تناور، **ما را حتی امان گریه ندادند**.

این آرزوی دیرین آن بزرگمرد در ادوار تاریخ ایران است که در پایان این مقاله به آن اشاره می‌شود. «من ذره‌ای در مبارزه خود سست نخواهم شد؛ زیرا یقین دارم که این مبارزه فعلاً به‌جایی رسیده است که در هر حال به هر صورت باید طریق طبیعی خود را طی کند و به نتیجه برسد. **اکنون آفتاب عمر من لب بام رسیده، دیر یا زود به راهی بروم که همه ناگزیر خواهند رفت، ولی چه باشم و چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه ملی را آن قدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسد**».

هر ۱۴ اسفندماه روز پیمان و حرکت و امید است. به قول لسان‌الغیب شیراز:

گرت چونوح نبی صبر هست در غم طوفان  
بلا بگردد و کام هزارساله برآید ■



# صورت مذاکرات شورای انقلاب (۱)

هشتم اسفند ۱۳۵۷

آنچه در شورای انقلاب گذشته و تصمیماتی که گرفته شده، اکنون به عنوان امری تاریخی تلقی می‌شود که ارتباطی با مسائل امروز ندارد؛ اما از جهتی قابل تأمل است که از میان گفت‌وگوهای آن می‌توان هم به مسائل و درگیری‌های آن زمان کشور پی برد و هم دغدغه‌ها و نگرانی‌ها و حساسیت‌های رهبران اولیه را از خلال گفت‌وگوها دریافت. از این رو از شماره گذشته بخشی از این مذاکرات را ملاحظه می‌فرمایید.

## ۳- تشکیل سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر وزارت

### دادگستری

**قطب‌زاده:** چرا وزیر دادگستری ریاست کند؟

**بازرگان:** بالاخره کسی باید ریاست کند. قدرت دادن به دادگستری است.

**قطب‌زاده:** نخست‌وزیری نظارت کند.

**بازرگان:** کارش زیاد است.

**مهندس سحابی:** این، مظهر نظارت قوه قضائیه روی قوه اجرائیه است.

چون قانون اساسی جدید حاضر نیست.

**کتیرایی:** وزیر دادگستری رئیس قوه قضائیه نیست. **لایحه بازرسی کل**

**کشور تصویب شد.**

## ۴- لایحه رفع آثار محکومیت

### مطهری: از چه کسانی؟

**هاشمی:** امنیتی نوشته‌اید. مجرمین سیاسی را هم شامل می‌شود؟

**بازرگان:** سیاسی هم آمده.

**هاشمی:** شامل جاسوسان هم می‌شود؟

**موسوی اردبیلی:** جاسوسان را شامل نشود.

**خامنه‌ای:** ضد سلطنت ذکر شد؟

**هاشمی:** افسران حزب توده مراجعت می‌کنند یا نه؟

**طالقانی:** رفع اتهام یک مسئله است، پذیرفتن یکی دیگر.

**قطب‌زاده:** اعاده حیثیت یکی است و خدمت کردن مسئله دیگر.

موظف کردن وزارتخانه [بازگشت به کار محکومان رژیم گذشته] صحیح

نیست. در امور مذهبی و ملی، اشکالی ندارد. دیگران هستند که اصرار

دارند و اسباب زحمت است.

**یزدی:** گفته قطب‌زاده درست است. استخدام مجدد مسکوت شود.

**هاشمی:** لایحه برگردد.

**بازرگان:** نظرتان را بگویید چگونه اصلاح کنیم؟

**کتیرایی:** دولت متهم به غیرانقلابی بودن است. لوایح انقلابی رد می‌شود.

دولت بختیار لایحه تندتری آورده بود. ولی تذکر آقای هاشمی در مورد

آمدن افسران [توده‌ای] در روسیه اسباب زحمت است.

**مطهری:** محدودیت زمانی بگذارید تا شامل آن‌ها نشود.

**دکتر سحابی:** خیلی بحث شده بود افرادی هستند که مفید می‌باشند.

## ۱- در مورد برق

**مهندس سحابی:** برای جبران کسر درآمد

برق از مصرف بالا اضافه بگیرند و از پایین دست

نگیرند.

**دکتر سحابی:** از نظر اجتماعی، گرفتن پول

اضافی در این موقع بد است.

**موسوی اردبیلی:** یک مقدار تساوی ایجاد

می‌کند و هم نشان‌دهنده حمایت از ضعف است.

**بازرگان:** نخواستیم دولت به عنوان گران‌کننده

معرفی شود. هر کس مصرفش زیاد بود نشانه ثروت داشتن نیست. ممکن

است عائله‌اش زیاد باشد. از حالا تا آخر سال کمیسیون برای صرفه‌جویی

تعیین خواهد شد. محل‌های زیادی هم داریم.

**طالقانی:** دولت انقلابی کارهایی باید بکند، مناسب با اسمش... دولت

بودجه را در نظر بگیرد و راه تأمین وضع فقرا را بیشتر توجه کند. مدرسه،

بیمارستان و غیره رایگان شود.

گزارش می‌رسد پول‌هایی جاهایی هست، رقم درشت در سازمان امنیت

در دو سه جای دیگر دولت مصرف کند، اوقاف هم با اجازه حاکم شرع

کمکی می‌تواند باشد.

**مطهری:** حلی می‌گفت اوقاف بهایی‌ها زیاد است، بگیریم.

**یزدی:** لایحه به صورت فعلی پیشنهاد به دولت شود که قضیه بالابردن

نرخ مصرف در سطوح بالا تجدید نظر شود و لایحه بخشودگی ۲۵ درصد

مصرف‌کننده شخصی بررسی شود.

**هاشمی:** حرف آقا گفته نشد.

**یزدی:** نظر آقا ۳۰ تا ۵۰ تومان بود.

**هاشمی:** آقا روی ۵۰ تومان اصرار داشت.

**لایحه بخشودگی درجه‌بندی مصرف برق تصویب شد.**

**مصوبات با امضای آقای طالقانی به عنوان دبیر شورا ابلاغ شود.**

## ۲- لایحه آب‌بها

**موسوی اردبیلی:** چه مقدار کم می‌شود؟

**کتیرایی:** در حدود ۱۶ تومان می‌شود.

**لایحه آب تصویب شد.**



**تیمسار مسعودی:** اعاده حیثیت خوب است. ولی افسرانی هستند که مدت‌هاست زندانی بوده‌اند. حقوق نگرفته‌اند. پول کلانی می‌شود.

**بازرگان:** پول در آن نیست، اگر لازم شد داده می‌شود. اگر نظر روی صحبت قطب‌زاده باشد، درست است.

**مهندس سحابی:** در تصویب عجله نشود، در عفو کامل تمام عوارض منفی از بین برود.

**دکتر شبیانی:** اعاده حیثیت تصویب شد.

**قطب‌زاده:** قسمت اول لایحه بی‌ضرر است و نفع تبلیغاتی دارد. قسمت دیگر در خصوص خانواده شهدا لازم‌تر است که بعداً با بررسی اعلام خواهد شد.

**طالقانی:** اصل تصویب شود. قیود و حدود باشد. قوانین استخدام کشوری معتبر باشد. خیلی‌ها از خط خارج می‌شوند.

**هاشمی:** دو نکته تعارف نیست. خیلی کارها می‌توانند بکنند که قبلاً ممنوع بودند. ولی در مورد دیگر درگیر کمونیست هستیم.

**کتیرایی:** لایحه مطالعه شده و نقاط ضعف گفته شود تا حل گردد.

**طالقانی:** پیشنهاد اعاده حیثیت تعارف است و توجیحات.

**بازرگان:** نگرانی روی افسران توده‌ای است. قسمت اول خیلی هم تعارف نیست. در آن ضدیت با سلطنت ذکر شده و ساواک را هم به رسمیت نشناخته‌ایم.

**تیمسار مسعودی:** اعاده حیثیت، قانون فعلی ما دارد. اگر بنویسیم از این تاریخ اعاده حیثیت می‌شوند، رفع اشکال می‌گردد.

**بازرگان:** با آن‌هایی که به جرم جاسوسی متهم شده‌اند چه باید کرد؟

**تیمسار مسعودی:** اگر از این تاریخ بشود، خودبه‌خود مشمول هستند.

**موسوی اردبیلی:** مسئله مورد نظر هاشمی حیاتی است، ما با شاه مخالفیم، حالا دشمن بدتر را سر کار نیاوریم. اصل کلی، جاسوسی برای دشمن است، مبارزه مسلحانه مطرح است. **بازرگان:** چنین اثری ندارد، استخدام را برمی‌داریم.

**مطهری:** مفهوم مخالف آن، این می‌شود که هر کسی محاکمه و محکوم سیاسی شده محکومیت او غلط بوده. پنج درصد ممکن است درست باشد. حق اعاده دادرسی بدهید. عمل انقلابی در هر کار درست نیست.

**بازرگان:** دردرس دارد.

**مطهری:** منطقی نیست هرچه بوده عفو شود. **دکتر سحابی:** علاج، برداشتن قسمت اخیر است.

**مطهری:** حکم عفو را دارد.

**مهندس سحابی:** آثار لایحه مطالبی دارد.

در تصویب عجله نشود. قید کنیم که از این تاریخ اعاده حیثیت می‌شود. در مورد افسران، چون سن بالاتر از ۵۰ است، استخدام مجدد ندارد.

**خامنه‌ای:** نکات مورد نظر مسئله استخدام در ارتش و فرهنگ مطرح است.

**بازرگان:** تذکرات را بدهید که چه باید باشد و چه نباید باشد.

**لایحه ارجاع شد، رسیدگی مجدد گردد.**

**۴- لایحه مراکز رفاه خانواده (سازمان زنان ایران) مطرح شد.**

**دکتر سحابی:** سازمان زنان از کارهای اشرف است. می‌خواهیم آن را به وزارت کار بدهیم.

**دکتر شبیانی:** به وزارت کار ندهید، در آنجا چپ‌ها هستند و آن‌ها را زیر نفوذ خود درمی‌آورند.

**یزدی:** نمی‌دانم اینجا باید مطرح شود یا نه، چند زن در کاباره‌ها کار می‌کردند، مراجعه کردند؟ ساکنین قلعه هم که تعدادشان شش هزار نفر است. ساکنین قلعه اگر در خیابان‌ها پراکنده شوند، سبب گسترش فساد است.

**خامنه‌ای:** تأیید حرف دکتر شبیانی، وزارت کار، مرکز چپی‌هاست. دارالایتام حساس است. جای دیگر لحاظ شود.

**قطب‌زاده:** درباره مشکلات توده‌ای‌ها باید تصمیم کلی در تمام جهات گرفت. تمام کسانی که از رژیم ناراحت هستند. وزارت خارجه رفته است دست چپی‌ها.

**مطهری:** در زمینه سلامتیمان [معاونت سیاسی وزارت خارجه] مسئول خود دولت است.

**دکتر شبیانی:** به وزارت کار داده نشود. **بازرگان:** راجع به کاباره‌ها و غیره دکتر یزدی نباید حرف می‌زد. مسئله کوچکی است و اثری ندارد.

دخالست چپی‌ها در روزنامه و تلویزیون هست، اعتراض می‌شود به قطب‌زاده. درحالی که کار خوب است. بگذارید رد شود. سلامتیمان معاون نیست. به دکتر سحابی گفتم معاون را قبلاً بگویند با نظر دوستان باشد. ولی در مورد آمدن آن فرد به وزارتخانه، نمی‌شود گفت نیاید، او کار خودش را می‌کند.

**هاشمی:** وزارت کار را باید درست کرد.

**لایحه تصویب شد.**

**۵- کیفیت برگزاری فراندوم تغییر رژیم**

**دکتر سحابی:** لایحه فراندوم مطرح شد. وزارت کشور ده میلیون تومان مخارج در نظر گرفته بود. وزارت کشور فرمی می‌دهد که موافق نیست. پیشنهاد کردم کمیسونی تشکیل شود و یک نفر شورا از اعضای شورای انقلاب هم در آن شرکت کند.

**هاشمی:** تغییر نظر آقا در تیرت تأمین شده یا نه؟ ایشان گفتند: تغییر رژیم سلطنتی به جمهوری اسلامی که قانون اساسی آن بعداً توسط مجلس مؤسسان تصویب شود، درست نیست. دنبال مجلس مؤسسان نباید رفت. به ایشان گفته شد که در فرمان چنین آمده بود، گفتند فعلاً مسکوت بماند. چون مجلس مؤسسان خرج دارد.

**طالقانی:** این مطلب قبلاً تصویب شد. **هاشمی:** آقا گفتند تجدیدنظر شود.

**دکتر سحابی:** در مورد این مسائل تذکر به صدر [احمد صدر حاج سید جوادی] داده شد.

**مهندس سحابی:** اطلاع نداشتیم که آقا چنین نظری دارند.

مجلس مؤسسان مسائلی مطرح می‌کند. مجلس مؤسسان محل بحث می‌شود. هر چه در تشکیل آن تأخیر شود، اعتراضات بیشتر می‌شود. یک کاسه کنیم. رفراندوم دیرتر برگزار شود. قانون اساسی که در شرف اتمام است، معلوم شود. آقا در رسیدگی تسریع کنند و در رفراندوم گفته شود و با رژیم جدید که قانون اساسی آن چنین است، موافقت یا نه؟

**یزدی:** تجدیدنظر در مصوبات اشکالی ندارد. چون شرایط، سریع‌تر عوض شده و درگیری ارتش با دولت مطرح نبود. یک کاسه کردن رفراندوم بدین دلیل است.

**قطب‌زاده:** پیش‌بینی در پاریس می‌شد.

مجلس مؤسسان عقده شده، در دوره فترت حداقل قانون اساسی تقدیم شده. به نظر می‌رسد اگر سرعت به خرج دهیم، بهتر است. از قرن نوزدهم در دنیا، یک مجلس مؤسسان تشکیل نشد.

**دکتر سحابی:** مخلوط کردن سبب اشکال می‌شود. مسئله تعویق شده. باید دید نظر مردم با آمار چیست؟ اساس قانون اساسی ذکر شود. اگر دموکراسی مطرح است، نظر عموم خواسته شود. یک آری یا نه بگیریم. باید اظهار نظر شود. اول رفراندوم بکنیم، رژیم جمهوری اسلامی که محرز شد، یعنی آمار بدهیم تا مسجل شود. بگذارید مجلس مؤسسان باشد.

**دکتر شیبانی:** با نظر دکتر موافقم. چون آقا نوشته دادند، لازم است عمل شود.

**مطهری:** مقداری حل شد. جمهوری اسلامی که قانون اساسی آن از تصویب ملت خواهد گذشت. اگر آن‌طور که گفتند قانون اساسی آماده است که زودتر می‌شود بررسی شود، بهتر است.

**موسوی اردبیلی:** تأخیر رفراندوم صحیح نیست. ولی هر چه سرعت به خرج دهند کمتر از یک ماه نخواهد بود، قانون اساسی اگر تصویب شده باشد، تا ده روز دیگر در اختیار مردم باشد... بروند مطالعه کنند. این مدت را کم نمی‌دانم. برای اظهار نظر هر چه فرصت بیشتر باشد و بیشتر حرف بزنند بهتر است. اگر رفراندوم اولی را تأخیر نکنند، بهتر است. اگر عملی باشد نظر دکتر سحابی مورد قبول است.

**بازرگان:** جلسه قبل قطب‌زاده گفت رفراندوم یک کاسه باشد. خود ایشان دیدند که

امکان‌پذیر نبود. قانون اساسی آماده نیست. چیزی نیست که به سادگی بشود رسیدگی کرد. از آقا خواستم لایحه را بدهند ببینم، گفته نمی‌شود؟ به من هم نمی‌دهند. چیزی که با سرنوشت اسلام سروکار دارد، ساده نباید گرفت. این قانون نظامی اسلامی، اول مرتبه است که مطرح می‌شود، خیلی لازم است بررسی و دقت شود. در مورد مبارزه با چپی‌ها، اول قدم من بودم، با آن‌ها موافق نیستم؛ اما با

سیستم چماق نباید روبه‌رو شد. با خدعه و نیرنگ هم درست نیست. فقط چپی‌ها هم نیستند. دوستان مسلمان هم هستند. بیست روز برای رسیدگی کافی نیست. چون من نخست‌وزیر منتخب ایشان گفته‌ام قانون اساسی در مجلس مؤسسان مطرح خواهد شد؛ ایشان به من برای این کار فرمان داده‌اند. دیروز به مخبر لوموند گفتم. یا واقعاً اکثریت است یا نه. ما همه‌جا برویم حرف بزنیم، توضیح بدهیم، از راه صحیح باید در حداقل مدت رفراندوم برای جمهوری اسلامی برگزار شود، بعد قانون اساسی تدوین و اعلام شود، قانون اساسی بررسی بود و مطرح شود. طرح پیشنهادی برود مجلس، مردم در انتخاب نمایندگان دخالت کنند.

**قرار شد این مطلب بررسی بیشتر شود تا جلسه بعد**

## ۶- مسئله گوشت‌های منجمد

**هاشمی:** دیشب آقای خوانساری [سیداحمد موسوی مرجع تقلید] با آقا ملاقات کرد. آقا گفته‌اند جلوی مصرف گوشت منجمد که حلیت آن معلوم نیست، گرفته شود. آقا گفته‌اند تا حلیت گوشتی که منجمد شده ثابت نشود حرام است. گفته شده معدوم کردند، فعلاً مطرح نشود.

**طالقانی:** گوشت منجمد کجاست؟ بدهید سفیر امریکا بخورد، چون گوشت نداشته است.

**هاشمی:** فعلاً مطرح شود گوشت یخ‌زده مصرف نشود، دو سه نفر مأمور شوند، رسیدگی کنند که ذبح شرعی شده یا نه.

**کتیرایی:** دولت رسیدگی کند. اعلام لازم نیست. فقها در حلیت و حرمت اختلاف ندارند. برسیم که حیطی نشود.

**هاشمی:** باید محرز شود که حلال است.

**یزدی:** باید تحقیق شود.

**طالقانی:** باید محرز شود از دست کافر است تا حرمت ثابت شود. اگر ندانیم از کجاست عنوان بازار مسلمین، عنوان ثانی است.

**موسوی اردبیلی:** اگر آقا فتوا داده نظر ما

بی‌مورد است. دولت اگر می‌فروشد، اشکال دارد. اگر شرکت است، مثل مشروب‌فروشی است، اگر فروشنده دولت است، تحقیق شود. جهت دیگر مسئله آقای طالقانی، اصالت عدم تزکیه همه‌جا هست. سوق مسلم، ید مسلم، مسئله‌ای است. می‌دانم از خارج آمده، بلاد را نمی‌دانم که کفر است یا اسلام. در اینجا اصالت، عدم ذبح شرعی حاکم نیست. سوق مسلم...

**خامنه‌ای:** سوق مسلم اگر مسلم باشد، مثلاً از پاکستان درست است.

**موسوی اردبیلی:** اگر از بلاد کفر بیاید.

**طالقانی:** با آقا صحبت شود.

**شیبانی:** دولت رسیدگی کند معلوم شود که مثل رسومات زمان مصدق توطئه نباشد علیه دولت.

**بازرگان:** انواع خلاف شرع در مملکت هست که باید از بین برود. دو راه هست: اول چشم بسته اقدام شود. یا اینکه مهلت بدهند و مثل دوران ۲۵۰۰ ساله فرامین رعدوبرقی ندهند.

**قطب‌زاده:** یک جلسه در حضور آقا انجام شود.

**مهلت داده شد رسیدگی شود.**

## ۷- در مورد رفراندوم تغییر رژیم:

**بازرگان:** عبارت رفراندوم چیست؟

**قطب‌زاده:** رفراندوم در مورد جمهوری اسلامی، هنوز معلوم نیست روی چه اصلی رأی می‌دهند. قانون اساسی قبل وجود دارد یا نه؟ باید جمهوری اسلامی معلوم شود.

پیش‌داوری نسبت به قانون اساسی شده به علت اینکه صریح دور و بر آن جمع‌آوری شده، آقای نزیه بدون وارد بودن، مصاحبه کرده که قانون اساسی نوشته می‌شود. باید بگویم این قانون اساسی تدوین شده با مقایسه با تمام قانون‌اساسی‌های دنیای متمدنی، متمدنی‌ترین قانون دنیاست. مسئله مملکت مطرح است که به جایی برسد. هر مجلس مؤسسانی که تشکیل شود، حداقل یک سال باید بحث کنند تا تصویب شود.

**مهندس سحابی:** به دنیا چه بگویم؟ مردم رأی می‌دهند به جمهوری اسلامی، چیزی که نمی‌دانند. رفراندوم که بشود مجلس مؤسسان خطرناک است. سه ماه درست نیست، سه سال می‌شود.

**شیبانی:** رفراندوم لازم است. مجلس مؤسسان هم لازم است، چون آقا فرمان داده‌اند که این کار بشود.

**هاشمی:** قانون اساسی باید رسیدگی شود. حرف‌های آقایان مهندس بازرگان و دکتر شیبانی و قطب‌زاده خطابه بود.

**پایان جلسه**



# حشم انداز سیاست خارجی



محمد احمدی در مقاله‌ای با عنوان اسرائیل و مهاجرت معکوس یهودیان به علل و انگیزه‌های مهاجرت معکوس یهودیان تحصیلکرده و آزادخواه از اسرائیل می‌پردازد و به نام بعضی از مهاجران نعروف و علت مهاجرتشان هم اشاره می‌کند. وی در ادامه اشاره می‌کند آمارها نشان می‌دهد که اغلب کسانی که اسرائیل را ترک می‌کنند، دارای تحصیلات بیشتری از سایر اسرائیلی‌ها هستند؛ بنابراین خروج آن‌ها را می‌توان پدیده فرار مغزها نامید. بر اساس آماری که هاآرتص منتشر کرده در بین مشاغل اسرائیلی‌های مهاجر به خارج، اساتید دانشگاه بالاترین نسبت را دارند.

علی عریضی در مقاله بهار عربی از منظر شادی حمید به نقش اواما در پیدایش و حمایت از بهار عربی پرداخته و برای نمونه به سخنرانی اواما در دانشگاه الازهر اشاره می‌کند.

اسرائیل و مهاجرت معکوس یهودیان؛

محمد احمدی



بهار عربی اواما از منظر شادی حمید؛

علی عریضی



# اسرائیل و مهاجرت معکوس یهودیان



محمد احمدی

## انگیزه‌هایی برای خروج

اسرائیل همواره خود را به‌عنوان پناهگاهی برای یهودیان معرفی کرده و جنبش صهیونیسم از اوایل قرن بیستم تاکنون، به‌طور منظم و سازمان‌یافته یهودیان دنیا را ترغیب کرده تا به آنجا مهاجرت و در جامعه‌ای دموکراتیک به دور از فشار و تهدید زندگی کنند. در این باره، مطالب زیادی در رسانه‌های اسرائیل و غرب دیده‌ایم، اما آنچه کمتر مورد اشاره بوده، سرخوردگی بسیاری از یهودیان تحصیلکرده، روشنفکر و آزادیخواه است که سال‌ها شاهد وضعیت اسرائیل از درون بوده‌اند و سرانجام آنجا را ترک کرده‌اند. یک دلیل عمومی برای مهاجرت در دنیای امروز برآورده نشدن انتظارات اقتصادی و مالی است؛ اما روزنامه اسرائیلی هاآرتص می‌گوید مهاجرت جوانان تحصیلکرده و سکولار از طبقه متوسط اسرائیل صرفاً به دلیل گرانی زندگی در شهرهای بزرگ نیست، بلکه به علت احساس خفقان سیاسی و اجتماعی است.<sup>۱</sup>

فشار زیادی برای منصرف کردن این افراد از ترک اسرائیل وجود دارد و برخی رسانه‌های اسرائیلی حتی نسبت خیانت به این مهاجران داده‌اند. رقم دقیقی از تعداد مهاجران ارائه نمی‌شود، اما بر اساس آمارها حدود ۴۰ درصد جوانان اسرائیلی خواستار ترک آنجا و زندگی در کشوری دیگر هستند. این جوانان، سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اسرائیل‌اند و بسیار مهم است که دلایل مهاجرت آن‌ها به خارج شناخته شود. علاوه بر این، بسیاری از هم‌قطاران آن‌ها نیز که فرصت مهاجرت پیدا نکرده‌اند، تحت تأثیر همین دلایل هستند.

بر پایه یک نظرسنجی از جوانان اسرائیلی ۲۱ تا ۳۵ ساله از طبقه متوسط سکولار و تحصیلکرده، گرچه هزینه بالای زندگی یکی از انگیزه‌های مهاجرت آنان است، اکثر آن‌ها از ترکیبی از انواع محدودیت‌ها شکایت دارند. فشار اقتصادی بر این جوانان، به شکل روزمره وجود دارد و آن‌ها

حتی با تلاش و کار سخت نیز نمی‌توانند نیازهای خود را برآورده کنند. به‌علاوه، برای آن‌ها پس‌انداز برای مواقع ضروری، غیرممکن است و همین باعث می‌شود دائماً احساس ناپایداری کنند. از نظر آن‌ها ساختار شغلی در اسرائیل معایب اساسی دارد: دستمزدهای کم، قراردادهای کاری نامطمئن و ساعات کاری بیش از حد.

در شرایط اقتصاد رقابتی و ناپایدار، جوانان اسرائیلی چاره‌ای نمی‌بینند جز شرکت در بده‌بستان‌های مشکوک و استفاده از اعمال نفوذ قدرتمندان. این نوع فسادها باعث نارضایتی بیشتر بین جوانان می‌شود، زیرا درمی‌یابند که توانایی و شایستگی شغلی، ملاک موفقیت و ارزش آن‌ها نیست.

مشکل دیگر، کوچکی کشور و محیط زندگی است که سبب می‌شود این جوانان در هر جا که هستند، گویی در یک کیبوتص به سر می‌برند که همه آن‌ها را می‌شناسند. فشار تبلیغات رسمی این‌طور القا می‌کند که اینجا سرزمین مقدس و موعود است و وظیفه میهنی جوانان حکم می‌کند که باید در همین محیط کوچک، تلاش خود را به کار بندند. این باعث احساس خفقان فیزیکی و فشار روانی شدیدی می‌شود.

انگیزه دیگر برای مهاجرت، خشونت از داخل و خارج جامعه اسرائیل است. وحشت دائمی از جنگ با همسایگان و حمله چریکی باعث استرس زیادی می‌شود؛ اما از درون جامعه یهودی نیز فشار عصبی می‌جوشد. قطب‌بندی آزاردهنده جامعه بر اساس اختلافات اقتصادی، اجتماعی و مذهبی به جوانان انگیزه می‌دهد که از آن بگریزند. هاآرتص می‌گوید جوانان اسرائیلی از توزیع ناعادلانه فشارها شاکی‌اند و علاقه‌ای نیز به مبانی تاریخی کشور ندارند. فساد سیاستمداران و همدستان آن‌ها در کنار بی‌فایده‌گی اعتراضات اجتماعی، باعث شده طبقه متوسط از سیاست دل‌زده شود. احزاب سیاسی و نمایندگان آن‌ها نیز از پاسخگویی به خواسته‌های اجتماعی بی‌میل و ناتوان‌اند. احزاب جدیدی هم که پا به عرصه می‌گذارند، طرفداران خود را به‌سرعت نومید می‌کنند.

در تبلیغات داخلی اسرائیل، پرداخت مالیات‌ها و طی کردن دوران طولانی سربازی، به‌عنوان وظیفه یهودیان در قبال کشور معرفی می‌شود، اما اکثر جوانان اسرائیلی عمیقاً ناراضی‌اند که با وجود انجام این کارها چیزی را که انتظار دارند دریافت نمی‌کنند. مبانی تاریخی و اسطوره‌های ملی اسرائیل کارکرد خود را از دست داده‌اند و از نظر جوانان تحصیلکرده، دیگر موضوعیت ندارند و قابل حمایت نیستند. آن‌ها نسلی‌اند که با زادگاه خود بیگانه‌اند و آینده خویش را در خارج می‌بینند، حتی اگر هنوز مهاجرت نکرده‌اند. اسرائیل برای نگه داشتن آن‌ها باید تغییرات اساسی در خود بدهد، ولی آمادگی پذیرش چنین تغییراتی را ندارد.

## ریشه‌یابی در وجدان

هاآرتص در گزارشی جامع‌تر، ریشه‌های نارضایتی را در تضادهای ذاتی و غیرقابل حل اسرائیل کندوکاو می‌کند. بر اساس این گزارش، متفکران



یکی از تصاویری که آرلیا آزولای روشنفکر یهودی در نمایشگاهی در سوییس درباره رفتار با فلسطینیان منتشر کرد.

و فعالان آزادیخواه به دنبال یأس از اصلاح اسرائیل، مهاجرت به خارج را انتخاب می‌کنند. آنان که بنیان‌گذار جنبش صلح و مخالفت با اشغالگری بوده‌اند، پس از سال‌ها تحمل آزار و اجبار به سکوت، گزینه دیگری جز ترک اسرائیل نمی‌بینند.<sup>۲</sup>

یک زوج مهاجر، ایتان برونستین<sup>۳</sup> و همسرش النور مرتزا<sup>۴</sup> هستند که هر دو از سال‌ها پیش فعالیت سیاسی داشته و مشترکاً نیز کتابی درباره فاجعه موسوم به **نکبت** یا آوارگی فلسطینی‌ها بر اثر تشکیل اسرائیل نوشته‌اند. آن‌ها که در اسرائیل تحت فشار عقیدتی سیاسی و شغلی بوده‌اند، در دسامبر ۲۰۱۹ به بلژیک مهاجرت کردند. برونستین شصت‌ساله می‌گوید خود را در نوعی تبعید حس می‌کند. او که از پنج‌سالگی در یک کیبوتص اسرائیلی زندگی کرده در سال ۲۰۰۱ جنبش **ذاکرات**<sup>۵</sup> (به معنی خاطرات) را تأسیس کرد که یک سازمان مردم‌نهاد برای آگاه کردن اسرائیلی‌ها درباره فاجعه نکبت و حق بازگشت فلسطینی‌هاست. برونستین می‌گوید یک دلیل مهاجرت او، نجات پسر کوچکش از سیستم تربیتی ملی گرا و نظامی اسرائیل است. به قول او، بسیاری از یهودیان این احساس را دارند که شکست خورده‌اند و جایی برای اثرگذاری در اسرائیل ندارند زیرا هیچ چشم‌اندازی از اصلاح جامعه، صلح با فلسطینی‌ها یا زندگی سالم را نمی‌بینند. از نظر آنان، اوضاع اسرائیل دیوانه‌وار است و ترک آن عاقلانه‌تر از ماندن است.

بیش از یک دهه حکومت راست‌گرای نتانیاهو، سبب مهاجرت بسیاری از یهودیان آزادیخواه شده که عمر خود را صرف فعالیت سیاسی و اداره نهادهای مدنی کرده‌اند، سازمان‌هایی با سابقه طولانی مانند ذاکرات، بتسیلم، شکستن سکوت، ائتلاف زنان برای صلح، سال بیست‌ویکم، ماتزین و غیره.<sup>۶</sup> این مهاجران شامل دانشگاهیان باسابقه نیز می‌شوند که به علت عقاید و فعالیت سیاسی، از شغل خود کناره‌گذاشته شده‌اند. همچنین چهره‌های فرهنگی که از بیان نظرات خود در اسرائیل بیمناک هستند آنجا را ترک کرده‌اند. بسیاری از ایشان، صهیونیست‌های چپ‌گرایی بوده‌اند که معتقدند اسرائیل به آن‌ها پشت کرده است. این مهاجران در دنیا پخش شده‌اند و اگرچه نگرانی بسیاری از آن‌ها آینده فرزندانشان است، انگیزه اصلی اقدام خود را مخالفت با حکومت اسرائیل می‌دانند.

### نمونه‌ای از روشنفکران مهاجر

- آرلیا آزولای<sup>۷</sup> نظریه‌پرداز هنری و همسرش آدی اوفیر<sup>۸</sup> فیلسوف است. اوفیر از بنیان‌گذاران جنبش سال بیست‌ویکم است که برای پایان دادن به اشغالگری فعالیت می‌کند. او از خدمت سربازی در سرزمین‌های اشغالی خودداری کرد.

- حنان حورا<sup>۹</sup> استاد ادبیات عبری و از مؤسسان جنبش سال بیست‌ویکم.

- آنات بیلترکی<sup>۱۰</sup> از مدیران سابق سازمان بتسیلم که یک مرکز اطلاع‌رسانی درباره نقض حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی به شمار می‌رود.

- دانا گولان<sup>۱۱</sup> مدیر سابق سازمان شکستن سکوت.

- حیییم یاکوبی<sup>۱۲</sup> معمار و طراح و بنیان‌گذار یک سازمان مردم‌نهاد در زمینه حقوق بشر.

- ایلان پایه<sup>۱۳</sup> استاد تاریخ که در حزب هدش<sup>۱۴</sup> با اعراب همکاری می‌کرد. او کتاب‌های متعددی درباره نقض حقوق فلسطینی‌ها نوشته که برخی از آن‌ها به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده‌اند.

- یاناتان شپیرا<sup>۱۵</sup> خلبان سابق نیروی هوایی اسرائیل و از نویسندگان نامه اعتراضی خلبانان مخالف حمله به سرزمین‌های اشغالی در سال ۲۰۰۳ که بعداً در کشتی‌های نجات برای شکستن محاصره غزه نیز حضور یافت.

- نیو گوردون<sup>۱۶</sup> استاد علوم سیاسی، از مدیران سازمان پزشکان برای حقوق بشر و همکار با فلسطینی‌ها در سازمان **تعایش**<sup>۱۷</sup> (به معنی همزیستی) که جنبشی برای تساوی مدنی یهودیان و اعراب و مبارزه با اشغالگری است.

- یائل لیرر<sup>۱۸</sup> همکار حزب سیاسی فلسطینی موسوم به بلد<sup>۱۹</sup> و بنیان‌گذار انتشارات اندلس برای ترجمه آثار عربی به عبری که بعداً تعطیل شد.

- گیلآ اسویرسکی<sup>۲۰</sup> از بنیان‌گذاران جنبش ائتلاف زنان برای صلح.

- مارچلو اسویرسکی<sup>۲۱</sup> از بنیان‌گذاران یک جنبش همزیستی اعراب و یهودیان و از مؤسسان مدرسه مشترک یهودی و عربی در منطقه جلیله.

- جانانان بن آرتزی<sup>۲۲</sup> که به علت خودداری از خدمت سربازی، حدود دو سال را در زندان گذراند.

- حیییم برشیت<sup>۲۳</sup> از فعالان جنبش BDS برای تحریم اسرائیل، رئیس سابق دانشکده رسانه‌ها و سینما در کالج سپیر<sup>۲۴</sup> در شهر سدروت و بنیان‌گذار مرکز سینمایی این شهر.

- گروه محمد جبلی، سمر سکالی، روزین بشارت، ایلانا برونستین و نیو گال که برای تأسیس یک مرکز تفریحی و فرهنگی مشترک برای فلسطینی‌ها و یهودیان در شهر یافا تلاش کردند، گرچه این مرکز در ژانویه ۲۰۱۹ تعطیل شد.<sup>۲۵</sup>

سال‌ها قبل از روشنفکران و فعالان فوق، افراد دیگری به دلایل سیاسی، اسرائیل را ترک کردند ازجمله:

- ایگال آرنس<sup>۲۶</sup> از فعالان سازمان چپ‌گرای ماتزین و پسر موشه آرنس وزیر دفاع اسرائیل از حزب راست‌گرای لیکود در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰.

- موشه مکار، آکیوا آور و شیمون تزابار<sup>۲۷</sup> فعالان آزادیخواه از سازمان ماتزین که در دهه ۱۹۶۰ اسرائیل را ترک کردند.

- ایال سیوان، سیمون بیتون و اودی آلونی<sup>۲۸</sup> فیلم‌سازانی که در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مهاجرت کردند.

به قول هآرتص، آنچه در سخنان همه این افراد بارها تکرار می‌شود، نومی‌دی است. مثلاً ایتان برونستین می‌گوید: «دوران قرارداد اسلو را به‌روشنی به یاد می‌آورم و شادی و هیجانی که من در آن شریک بودم. سال‌هایی را به یاد دارم که این احساس وجود داشت که شاید منازعه حل شود و صلح تحقق یابد، اما آن احساس، مدت‌ها پیش، از بین رفته است. حالا این وضعیت نومی‌دی دائمی است که مرتباً رشد می‌کند».

همه این مهاجران گواهی می‌دهند که پس از دورانی طولانی از فعالیت سیاسی، هرگونه امید



به تغییر سیاسی در اسرائیل را از دست داده‌اند. بسیاری از آن‌ها بر این باورند که اگر قرار است تغییری محقق شود، باید از بیرون اسرائیل شکل بگیرد. ایتان برونستین می‌گوید: «من به جنبش تحریم امید دارم که تنها چیز مثبتی است که اکنون در این زمینه رخ می‌دهد. از این دیدگاه، تبعید سیاسی مثل این، می‌تواند نقش معناداری داشته باشد».

### فشار بر دانشگاهیان

روشنفکر یهودی، نیو گوردون ۵۴ ساله از دوران نوجوانی با حضور در تظاهرات جنبش صلح اکنون فعالیت سیاسی خود را شروع کرد. در زمان انتفاضه اول فلسطینی‌ها که از دسامبر ۱۹۸۷ شروع شد، او از مدیران سازمان پزشکان برای حقوق بشر بود. سپس وارد همکاری مدنی با فلسطینی‌ها شد و در تأسیس مدرسه مشترک یهودی و عربی در شهر بئراللسع شرکت داشت. در زمان انتفاضه دوم فلسطینی‌ها، او بخشی از جنبش خودداری از خدمت در ارتش اسرائیل بود. او به‌عنوان رئیس دانشکده علوم سیاسی و حکمرانی در دانشگاه بن‌گوریون در شهر بئراللسع، مقاله‌ای نوشت که منجر به جنجالی بین‌المللی شد. او در این مقاله که در روزنامه امریکایی لس‌آنجلس تایمز در ۲۰۰۹ منتشر شد، اسرائیل را رژیم آپارتاید نامید و از جنبش تحریم حمایت کرد. رئیس وقت دانشگاه در پاسخ اعلام کرد «از دانشگاهیانی که چنین حسی درباره کشور خود دارند، خواسته می‌شود تا دنبال مکان دیگری برای اشتغال و اقامت باشند». سپس دانشکده تبدیل به عرصه نبرد سازمان‌یافته نهادهای راست‌گرا شد که خواستار تعطیلی آن بودند، زیرا دیدگاه‌های سیاسی تعدادی از اساتید آن را نامطلوب

می‌دانستند. سرانجام وزیر آموزش کابینه نتانیاو که از اعضای لیکود بود دستور اخراج گوردون را صادر کرد و شورای آموزش عالی تصمیم گرفت اصلاحاتی در این دانشکده انجام شود. گوردون می‌گوید در این گیرودار، چند بار تهدید به مرگ شد تا اینکه او، همسر و فرزندان به انگلیس مهاجرت کردند. همسرش کاترین راتبرگ<sup>۳۰</sup> نیز که سرپرست مطالعات جنسیت در همان دانشگاه بود، شغل خود را رها کرد. گوردون اکنون استاد حقوق بین‌الملل و حقوق بشر در دانشگاه کوئین مری لندن است. او می‌گوید نه به علت تهدیدهای جانی و نه به

علت شکست در مبارزه‌اش با نظام دانشگاهی، بلکه به علت آینده‌فرزنداننش مهاجرت کرده است: «من چشم‌اندازی سیاسی نمی‌بینم و با دو پسری که دارم، نگران همه عواقب بزرگ شدن آن‌ها در اسرائیل هستم... طی سال‌ها، رشد افراط‌گرایی را تجربه کردیم تا اینکه به نقطه‌ای رسید که به علت خشونت، از بردن بچه‌هایمان به تظاهرات نگران بودیم. نژادپرستی روزمره، محیطی را ایجاد کرده که من حس تعلق به آن ندارم». گوردون شاهد بود که دیگر امکان اعتراض به نژادپرستی در اسرائیل را ندارد و راه‌حلی برای این مشکل در صهیونیسم به چشم نمی‌خورد.

حییم یاکوبی، از همکاران گوردون در دانشگاه بن‌گوریون نیز از اسرائیل مهاجرت کرد. او به‌عنوان یک معمار با گرایش سیاسی بر رعایت مساوات در طراحی شهری و خانه‌سازی در اسرائیل متمرکز بود، اما چاره‌ای ندید جز اینکه با همسر و سه فرزندش به انگلیس برود. او هم می‌گوید علت ترک اسرائیل، آزارهای سیاسی نبود: «وقتی درست به اوضاع سیاسی اسرائیل نگاه کنید، شامل پروژه شهرک‌سازی در کرانه باختری و تبدیل اسرائیل به یک رژیم آپارتاید، آن‌وقت این سؤال پیش می‌آید که من برای

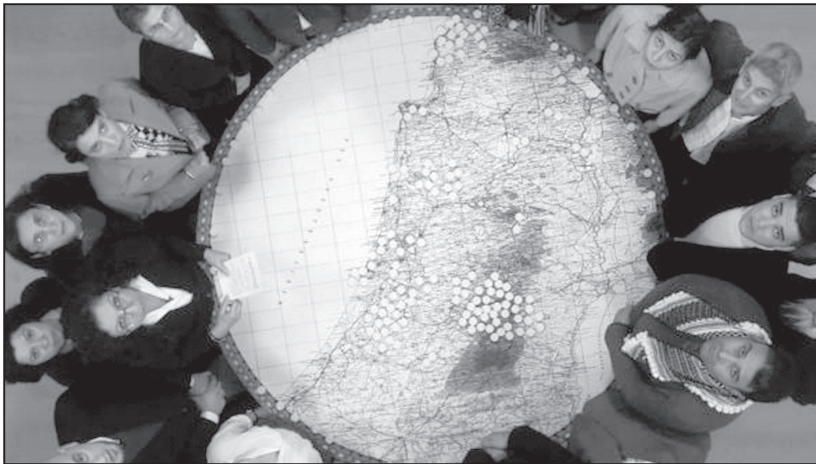
خودم و فرزندانم دنبال چه هستم. برای آدم‌هایی مثل من که کارشان انتقادی و سیاسی است، امید و نوامیدی، اهمیت زیادی دارد. مهاجرت در سن و وضعیت من به این معناست که مایوس هستم و هیچ امید ندارم. این ناشی از تحلیل سیاسی من و بر این اساس است که من یک کشور و جامعه عادلانه را چطور می‌بینم.» به قول یاکوبی، بسیاری از همکارانش در اسرائیل، مهاجرت او را خیانت می‌دانند. او پاسخ می‌دهد که تلاش‌های قبلی او با این تصور بود که امکان تغییر وجود دارد اما اکنون دیگر آن‌قدر ساده لوح نیست و به علت فضای خشونت سیاسی در اسرائیل به این نتیجه رسیده که خروج تنها گزینه است. او می‌افزاید که آزادی دانشگاهی در آنجا محدود شده و نیروهای سیاسی بسیار مشکل‌زا شده‌اند، چون با ورودشان به دانشگاه، عملاً به‌صورت پلیس آن درآمدند.

اساتید مهاجر شکایت دارند که نهادهای آموزش عالی در اسرائیل استادانی را که دیدگاه سیاسی چپ دارند، اخراج می‌کنند، اما هارتص می‌گوید آن‌ها جزئیات اخراج خود را بیان

نمی‌کنند؛ زیرا از این می‌ترسند که دانشگاه محل کار سابق آن‌ها تلافی کرده و سوابق حرفه‌ای آن‌ها را تخریب کند. یکی از این موارد برای دکتر آریلا آزولای اتفاق افتاد که دانشگاه بار-ایلان<sup>۳۱</sup> در اوایل سال ۲۰۰۱ حاضر به استخدام یا ترفیع وی نشد، با اینکه او یازده سال در آنجا تدریس کرده بود. خانم آزولای، استاد هنر و فرهنگ بصری، مدیر موزه، مستندساز و یکی از مهم‌ترین متفکران اسرائیل بود که دانشگاه بار-ایلان پس از ترور اسحاق رابین از او دعوت به همکاری کرد، اما علت دعوت این دانشگاه راست‌گرا از یک متفکر منتقد این بود که قاتل رابین، یک یهودی افراطی از دانشجویان همین دانشگاه بود و این یک آبروریزی برای این دانشگاه تلقی می‌شد که باید با دعوت از یک استاد معروف جبران می‌شد، اما وقتی دوران نتانیاو فرارسید، یکی از اقدامات سازمان‌های راست‌گرا، تهیه لیست سیاه از اساتید منتقد اسرائیل بود و آزولای از نظر مدیران دانشگاه در همین فهرست‌ها جای داشت. دانشگاهیان دیگر اعتراض کردند که آزولای قربانی فشارهای سیاسی شده، اما مقامات دانشگاه ادعا کردند فقط به دلایل حرفه‌ای او را طرد کرده‌اند و حتی حاضر به تأیید سوابق و مدارک شغلی او نشدند. مدتی بعد آزولای و شوهرش آدی اوفیر، اسرائیل را ترک کردند تا در دانشگاهی در امریکا مشغول به کار شوند. اوفیر استاد فلسفه در دانشگاه تل‌آویو و یکی از روشنفکران معروف اسرائیل بوده است. این دو نفر مشترکاً کتاب وضعیت یک کشور: اشتغالگری و دموکراسی در اسرائیل فلسطین<sup>۳۲</sup> را در ۲۰۱۳ در دانشگاه استنفورد به چاپ رساندند که ادعای دموکراسی در اسرائیل را متضاد با سرکوب فلسطینی‌ها می‌داند و از راه‌حل یک کشور دموکراتیک با حقوق برابر برای یهودیان و فلسطینی‌ها دفاع می‌کند.

خانم آزولای به‌تنباهی نیز کتابی تکان‌دهنده به چاپ رسانده به نام از فلسطین تا اسرائیل: اسناد تصویری از ویرانی و تشکیل کشور<sup>۳۳</sup> که درباره فاجعه آوارگان فلسطین از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ بر اساس عکس‌های به‌جامانده از نابودی عمدی جامعه فلسطینی به‌منظور تشکیل اسرائیل و سپس دستکاری صهیونیستی در تاریخ است. اوفیر می‌گوید تندروی و محکومیت علیه استادان در اسرائیل از آغاز انتفاضه دوم فلسطینی‌ها در سال ۲۰۰۰ شروع شد. حد و مرزهایی در اسرائیل شکل گرفته که اساتید حق عبور از آن یا حتی حق بحث درباره آن را ندارند. اگر کسی در این باره صحبت کند، ممکن است مدرک دکترایش تأیید نشود، مقاله‌اش برای چاپ پذیرفته نشود، یا دانشجویانش کمک مالی دریافت نکنند. با اینکه اوفیر در خانواده‌ای راست‌گرا بزرگ

روزنامه اسرائیلی  
هاآرتص می‌گوید  
مهاجرت جوانان  
تحصیل‌کرده و سکولار از  
طبقه متوسط اسرائیل  
صرفاً به دلیل گرانی  
زندگی در شهرهای  
بزرگ نیست، بلکه به  
علت احساس خفقان  
سیاسی و اجتماعی  
است



فعالان سیاسی فلسطینی و ناراضیان یهودی در کنار نقشه آبادی‌هایی که اسرائیل ویران کرد تا خود را بنا کند.

شد به جنبش جوانان صهیونیست سوسیالیست پیوست. در ۱۹۸۷ جنبش سال بیست‌ویکم را به همراه حنان حور که بعداً استاد ادبیات عبری در دانشگاه عبری اورشلیم شد، تأسیس کرد. این جنبشی برای اعتراض به اشغالگری بود که از طریق خودداری از خدمت سربازی در سرزمین‌های اشغالی و تحریم محصولات شهرک‌نشین‌های یهودی فعالیت می‌کرد.

اوفر می‌گوید ایالات متحده مسئول خطاهای وحشتناک اسرائیل است و در دوران ترامپ نیز بسیار بیش از گذشته، مکانی نامطلوب شده است، اما برخلاف اسرائیل، در امریکا می‌توان به حکومت اعتراض کرد، زیرا بخش بزرگی از جمعیت با معترضان همراهی می‌کنند و آن‌ها را تنها نمی‌گذارند. او به یاد می‌آورد که وقتی در دانشگاهش در اسرائیل بحث سیاسی می‌کرد، به او مانند موجودی نگاه می‌کردند که از کرات دیگر آمده است. از نظر او همه دنیا در حال بد و بدتر شدن است و در این میان، پروژه شهرک‌سازی صهیونیستی فقط بخشی از این وضع است. اوفر می‌افزاید اسرائیل برای او بیگانه به حساب می‌آید و علایق او دیگر موجودیت سیاسی اسرائیل نیست بلکه تاریخ و تفکر یهود است. او می‌گوید از اینکه خود را یک یهودی جدا از اسرائیل می‌داند، لذت می‌برد، زیرا دیگر این حس را ندارد که بر سرزمین دیگران (فلسطینی‌ها) قدم گذاشته است.

روزنامه‌ها آرتص می‌گوید خانم آریلا آزولای حتی حاضر به مصاحبه با این روزنامه اسرائیلی نشد و فقط در یادداشتی، نظر خود را چنین بیان کرد: «من به مطبوعات اعتماد ندارم و نمی‌خواهم توسط آن‌ها معرفی شوم. من از بایکوت (جنبش تحریم اسرائیل) حمایت می‌کنم و علاقه‌ای به مصاحبه با یک روزنامه صهیونیستی ندارم. درباره این واقعیت چه بگویم که تولد من به‌عنوان یک «اسرائیلی»، نوعی کنترل دولتی بر بدن و ذهنیت رعایا و شهروندان خود است. علت خودداری من از اینکه خود را یک «اسرائیلی» بدانم، در مقدمه کتاب تازه‌ام آمده و چیزی ندارم بر آن بیفزایم». این اشاره آزولای به جدیدترین کتابش است که در سال ۲۰۱۹ با نام تاریخ بالقوه: زدودن امپریالیسم از ذهن<sup>۳۴</sup> منتشر شده است. او در مقدمه کتاب می‌گوید مهاجرتش به خارج، به علت عدم امکان زندگی در جایی است که متولد شده و مجبور به خدمت در آن برای ادامه آوارگی کسانی بوده که از آن اخراج شده‌اند. او می‌گوید این احساسی دردناک است که نمی‌تواند با مخاطبان صهیونیست و منکر این درد، شریک شود؛ زیرا اسرائیل مسئول شروع و ادامه این درد و رنج بر فلسطینی‌ها و به شکلی

متفاوت بر یهودیان است.

### محدودیت حتی پس از مهاجرت به اروپا

هاگر (هاجر) کوتف<sup>۳۵</sup> روشنفکر دیگری است که در سیستم اسرائیل به بن‌بست رسید. او که دکترای فلسفه خود را از دانشگاه تل‌آویو و دانشگاه برکلی کالیفرنیا گرفت، قرار بود در یکی از دانشگاه‌های اسرائیل تدریس کند، اما کمی قبل از امضای قراردادش، یک سازمان راست‌گرا علیه استخدام او وارد عمل شد. در نتیجه دانشگاه شرایط جدیدی را در قرارداد او گنجانید: خانم کوتف نباید در تظاهرات شرکت کند، نباید درخواست‌های سیاسی را امضا کند و نباید در کلاس یا اجتماع دیگری درباره هر موضوع غیرمرتبط با رشته درسی‌اش سخن بگوید.<sup>۳۶</sup>

کوتف در تابستان ۲۰۱۴ در جریان جنگ اسرائیل علیه نوار غزه، یک درخواست اینترنتی را امضا کرد که از اسرائیل می‌خواست با حماس مذاکره کند. چند دقیقه بعد، از طرف دانشگاه به او زنگ زدند تا اخراجش را اعلام کنند. او به دادگاه شکایت کرد و رأی به نفع او صادر شد، اما قرارداد کاری او هرگز به نتیجه نرسید. خانم کوتف دریافت که جایی در اسرائیل ندارد؛ بنابراین به همراه همسر فیزیکدان خود به انگلیس مهاجرت کرد و در رشته علوم سیاسی دانشگاه لندن مشغول به تدریس شد. او می‌گوید: «ترکیب آنچه در دانشگاه رخ داد با جنگ، خشونت در خیابان‌ها، ترس از اعتراض، نژادپرستی و نفرت، من را از پا درآورد». او هنگام یادآوری خاطرات چند سال پیش خود در این زمینه، باز هم می‌لرزد.

کوتف اذعان دارد که قادر نیست فعالیت سیاسی دلخواه خود را در لندن داشته باشد: «من در اینجا نمی‌توانم یک فعال سیاسی (درباره اسرائیل یا سایر مسائل) باشم. چند سال پیش،

شورم من را به علت رفتن به یک تظاهرات (در لندن) دعوا کرد و گفت تاکنون از یک کشور به خاطر تو اخراج شده‌ایم و نمی‌خواهیم از یک کشور دیگر هم اخراج شویم». خانم کوتف اضافه می‌کند: «امیدم به تغییر اوضاع اسرائیل از درون را از دست داده‌ام، پس فکر نمی‌کنم با ماندن در آنجا می‌توانستم کاری بکنم... لندن دارای مردمی از ملیت‌های بسیار است، اما اینجا هم نفرت از اقلیت‌ها وجود دارد که برگزیت (خروج انگلیس از اتحادیه اروپا) آن را به شدت آشکار کرد. در اینجا ما همیشه بیگانه خواهیم ماند... اما این ترجیح دارد بر اینکه در جایی زندگی کنم که باید در طرف نژادپرست‌ها علیه سایرین (فلسطینی‌ها) باشم».

یانل لیرر، زن اسرائیلی دیگری است که به‌عنوان مترجم و ویراستار تلاش داشت یهودیان و فلسطینی‌ها را از نظر فرهنگی به هم نزدیک کند. او همچنین یک فعال سیاسی در جنبش ائتلاف برای مساوات بود که بعداً تبدیل به حزب فلسطینی بلد<sup>۳۷</sup> شد. او سخنگوی حزب، مدیر مبارزات انتخاباتی حزب و دستیار پارلمانی نماینده حزب در کنست (مجلس اسرائیل) شد. خانم لیرر در سال ۲۰۰۱ انتشارات اندلس را برای ترجمه آثار مسلمانان به عبری تأسیس کرد، اما سرانجام در ۲۰۰۸ مجبور شد به پاریس مهاجرت کند. او می‌گوید: «دوستان فرانسوی من هم درباره نژادپرستی در کشور خود شکایت دارند، ولی ما آن را در مقیاس بسیار متفاوتی با وضع اسرائیل می‌بینیم».

فشارهایی که او در اسرائیل متحمل شد، اشتغال او در فرانسه را نیز سخت کرده است. در اینجا علاوه بر شغل مورد علاقه‌اش یعنی ترجمه و ویرایش، مجبور است در یک شغل ثانوی به‌عنوان دلال املاک که از آن نفرت دارد به کار بپردازد: «من به بعضی پروژه‌ها علاقه دارم اما به من اجازه کار در آن‌ها را نمی‌دهند، چون

وقتی در فرانسه نام من را در گوگل جست‌وجو می‌کنند، اولین چیزی که ظاهر می‌شود، این است که من یکی از آن اسرائیلی‌های متحد با تروریست‌ها هستم. به من تهمت‌هایی می‌زنند و تحریک می‌کنند که من را به قتل برسانند. شغلی در تلویزیون پیدا کردم اما کسانی جلو آن را گرفتند، چون نمی‌خواستند با جامعه یهودی (در فرانسه) درگیر شوند. مؤسسات پژوهشی که مایل به کار با من بودند، در آخرین لحظه دلیلی می‌آوردند که خود را کنار بکشند؛ بنابراین من عمدتاً در کارهایی وارد می‌شوم که (هویت) خودم را نشان ندهم». لیر در سال ۲۰۱۳ مدتی به اسرائیل رفت به این امید که به‌عنوان کاندیدای حزب بلد برای انتخابات کشت فعالیت کند، اما زمانی که او در یک میزگرد دانشگاهی حضور داشت، مورد حمله فیزیکی و خشونت‌آمیز راست‌گرایان قرار گرفت. پیش از آن، او بارها پیام نفرت و تهدید به قتل دریافت کرده بود، اما این بار آن را در عمل می‌دید. از آن پس دریافت که اسرائیل جایی خطرناک برای امثال اوست. سر سکالی، یهودی اسرائیلی و روزین بشارت زن فلسطینی او در ستین جوانی تصمیم به ترک اسرائیل و مهاجرت به برلین گرفتند. آنان قبلاً یک مرکز تفریحی و فرهنگی مشترک برای فلسطینی‌ها و یهودیان در یافا یعنی بخش قدیمی تل‌آویو داشتند. خانم بشارت که یک فلسطینی ساکن اسرائیل بود، در سازمان دانشجویی حزب هدش فعالیت داشت و در اعتراضات اجتماعی شرکت می‌کرد تا به آگاهی عمومی درباره وضع آوارگان فلسطینی کمک کند. سکالی در کار هنرهای نمایشی با رویکرد سیاسی بود. آن‌ها می‌گویند امید خود به تغییر در اسرائیل را از دست داده‌اند، زیرا داشتن عقاید متفاوت در این جامعه، خودبه‌خود خیانت تلقی می‌شود. دیگر نمی‌توان با کسی بحث کرد و اگر یک فلسطینی ساکن در اسرائیل ابراز نارضایتی کند، او را انگشت‌نما می‌کنند و هشدار می‌دهند که باید به غزه برود، اما خانم بشارت می‌گوید از طریق برلین به دنیای عرب دسترسی یافته و با مهاجران سوری، مصری و لبنانی ملاقات می‌کند، کاری که در اسرائیل غیرممکن بود: «اسرائیل تبعیدگاه فرهنگی من بود».

### مهاجرت معکوس و مبارزه با آن

مهاجرت یهودیان به فلسطین که در عبری به عالی<sup>۳۸</sup> یعنی عروج شناخته می‌شود، از اوایل قرن بیستم تاکنون توسط آژانس یهود دنبال شده است. این آژانس برای ترغیب یهودیان پراکنده جهان، سرمایه‌گذاری و تبلیغات زیادی کرده و از نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در کشورهای مختلف استفاده می‌کند. آمارها و اطلاعات زیادی درباره ورود یهودیان به اسرائیل منتشر می‌شود و دولت اسرائیل و نهادهای صهیونیست موفقیت‌های خود در



همیشه درباره مهاجرت یهودیان به اسرائیل تبلیغ می‌شود اما به مهاجرت آنان به خارج از اسرائیل کمتر اشاره می‌شود.

این زمینه را با تبلیغات زیاد اعلام می‌کنند؛ اما مهاجرت یهودیان از اسرائیل به خارج که در عبری به یرید<sup>۳۹</sup> یعنی هبوط شناخته می‌شود، هیچ مشوقی ندارد و آمار واحد و دقیقی از آن منتشر نمی‌شود، زیرا نوعی شرمساری تلقی می‌گردد، گرچه این نوع مهاجرت به دور از تبلیغات و با انتخاب و اختیار خود یهودیان انجام می‌شود. صهیونیست‌ها همواره با این نوع مهاجرت مبارزه می‌کنند و از واژه یریدا برای تحقیر استفاده می‌کنند. دلایل رایج برای ترک اسرائیل، بیشتر حول دل‌زدگی از پروژه صهیونیسم از جمله اوضاع اقتصادی و سیاسی و نگرانی از منازعه با فلسطینی‌ها و همسایگان اسرائیل شکل گرفته است.<sup>۴۰</sup>

البته مهاجرت از اسرائیل در مقاطع مختلف تاریخ یهود مطرح بوده است. بنا بر شرع یهودی، فقط تحت شرایط سخت می‌توان سرزمین مقدس را ترک کرد و در غیر این صورت، این کار گناه محسوب می‌شود. موسی بن میمون عالم مشهور یهودی که در قرن دوازدهم میلادی می‌زیست، می‌گوید این کار در زمان قحطی شدید، مجاز است. در دوران مدرن، هم‌زمان با تلاش آژانس یهود برای انتقال یهودیان به فلسطین تحت حاکمیت عثمانی و سپس تحت قیمومیت انگلیس، مهاجرت معکوس یهودیان نیز وجود داشته که بسیار کمتر از آن سخنی به میان می‌آید. منابع درباره این نوع مهاجرت تاکنون بسیار کمیاب بوده است. یک منبع که اخیراً منتشر شده، کتابی از انتشارات دانشگاه کمبریج در سال ۲۰۲۰ است به نام ترک صهیون: مهاجرت یهودیان از فلسطین و اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم.<sup>۴۱</sup>

برخی محققان برآورد کرده‌اند در دوره حاکمیت عثمانی، نسبت خروج یهودیان به ورود آن‌ها در فلسطین بین ۴۰ تا ۹۰ درصد

بوده و به‌ویژه، بسیاری از یهودیان مهاجر اروپایی پس از تجربه قحطی و بیماری، فلسطین را ترک کردند. پژوهشگران تخمین می‌زنند در دوران حاکمیت انگلیس نیز حدود ۶۰ هزار یهودی از فلسطین خارج شدند و تعداد مهاجران یهودی به خارج تا قبل از تشکیل اسرائیل به ۹۰ هزار نفر رسید. در زمان تشکیل اسرائیل و چند سال پس از آن، صدها هزار یهودی که در اروپا شاهد جنگ جهانی بودند یا از وحشت هولوکاست، وعده اسرائیل را پذیرفتند، به فلسطین مهاجرت کردند؛ اما عده زیادی از آن‌ها پس از مواجهه با شرایط جدید، پشیمان شدند و حدود ۱۰ درصد آن‌ها که توانایی لازم برای ترک اسرائیل را داشتند، به کانادا، استرالیا و امریکای جنوبی مهاجرت کردند. در این دوران، ایالات متحده محدودیت‌های زیادی برای پذیرش مهاجر از نیمکره شرقی داشت و بنابراین، یهودیان زیادی در این زمان نمی‌توانستند به آنجا بروند. بعداً این محدودیت‌ها کاهش یافت.

یک مشکل مهم برای خروج از اسرائیل، این بود که یهودیان باید گذرنامه و ویزای خروج از دولت خود می‌گرفتند و دولت به بهانه نیاز به سرباز، اعم از زن و مرد، اغلب از دادن چنین مجوزهایی خودداری می‌کرد. بهانه دیگر دولت برای عدم اجازه خروج، صدمه به وحدت ملی و روحیه سایر یهودیان بود. جلوگیری از خروج ارز نیز یک علت دیگر بود و مثلاً اگر کسی موفق به اخذ مجوز خروج می‌شد، باید پول بلیت او از خارج پرداخت می‌گردید.

با وجود همه این سیاست‌ها، از دهه ۱۹۵۰ به بعد، ورود مهاجران به اسرائیل کاهش داشت و خروج آن‌ها افزایش پیدا کرد. دلیل اصلی، سختی‌های زندگی در آنجا و هراس از جنگ بود؛ اما موفقیت در جنگ ۶ روزه در ژوئن ۱۹۶۷ سبب آسودگی خیال حکومت شد و برخی از محدودیت‌های خروج از اسرائیل کاهش یافت. در دهه ۱۹۷۰ که نسل جدید و زاده‌شده در اسرائیل به دوران جوانی رسید، خروج این نسل از اسرائیلی‌ها افزایش یافت، زیرا آن‌ها چندان به آرمان‌های صهیونیسم وفادار نبودند و آرزوهای دیگری برای توسعه زندگی خود داشتند. تخمین زده می‌شود در ۱۹۸۰ بین ۳۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار مهاجر از اسرائیل در امریکا و عمدتاً در شهرهای نیویورک و لس‌آنجلس زندگی می‌کردند. یکی از اعضای سابق کابینه اسرائیل می‌گوید در این دوران، کمبود مسکن و نرخ بالای بیکاری در اسرائیل، علت اصلی مهاجرت به خارج بود.

در دهه ۱۹۸۰ جنگ اسرائیل علیه لبنان و بحران شدید اقتصادی، از جمله فساد و سقوط بورس، به افزایش شدید مهاجرت از اسرائیل منجر شد. از سوی دیگر، سقوط و تجزیه شوروی



و بحران مالی و اجتماعی بزرگ پس از آن در روسیه و سایر کشورهای بلوک شرق، فرصتی استثنایی برای آژانس یهود بود تا صدها هزار یهودی ساکن در شرق اروپا را به اسرائیل منتقل کند. این آخرین موج بزرگ مهاجرت یهودیان به اسرائیل بود، به ویژه به این علت که در این زمان، یهودیان شرق اروپا امکان لازم برای مهاجرت به غرب را نداشتند، اما خروج یهودیان مهاجر به اسرائیل یا زاده شده در اسرائیل به سوی غرب، یک پدیده مستمر بوده و تحت حکومت راست‌گرایان به ویژه نتانیاهو، همچنان به طور چشمگیری ادامه دارد. بر اساس برخی آمارهای دهه ۲۰۰۰، بیش از ۱۲ درصد از یهودیان اسرائیلی به خارج، عمدتاً به آمریکا و کانادا، مهاجرت کردند. اکنون که روسیه به وضع پایدار خود رسیده است، حدود ۱۰۰ هزار یهودی مهاجر اسرائیلی در این کشور زندگی می‌کنند. تقریباً همه این افراد از نسل اول یا دوم یهودینی هستند

که قبلاً از روسیه به اسرائیل مهاجرت کرده بودند. اکثر این مهاجران در مسکو اقامت دارند و بزرگ‌ترین جامعه مهاجران معکوس اسرائیل در یک شهر جهان را تشکیل می‌دهند؛ البته بزرگ‌ترین جامعه یهودی در یک شهر جهان، دو میلیون نفر جمعیت دارد که در نیویورک و حومه آن زندگی می‌کنند، اما آن‌ها یهودیان امریکایی محسوب می‌شوند که حاضر به مهاجرت به اسرائیل نشده‌اند.<sup>۴۲</sup>

### سقف شیشه‌ای اسرائیل

افزایش مهاجرت از کشورهای یک پدیده جهانی است، اما کشورهای کوچک، از این پدیده بیشتر صدمه می‌خورند، زیرا امکان اشتغال کافی برای افراد تحصیل‌کرده و با استعداد خود را ندارند. هآرتص می‌گوید کوچکی اسرائیل سبب شده بسیاری از یهودیان آن حس کنند به «سقف شیشه‌ای» برخورد کرده‌اند و این به‌عنوان نمونه در محیط دانشگاهی آشکار است.<sup>۴۳</sup> سقف شیشه‌ای کتابی از موانعی است که برای رشد انسان‌ها وجود دارد، اما از ابتدا مشخص نیست و پس از رسیدن افراد به سطح معینی، ناگهان خود را به آن‌ها نشان می‌دهد. مثلاً جوانان تحصیل‌کرده که امیدوارند در دانشگاه و مشاغل علمی و صنعتی جایگاهی پیدا کنند، پس از سال‌ها تلاش درمی‌یابند که امکانات برای این کار کافی نیست و رشد آن‌ها در جای کوچکی مثل اسرائیل نمی‌تواند ادامه یابد، پس چاره‌ای جز ترک آن ندارند. نیروی انسانی در

شرکت‌های اسرائیلی دانش‌بنیان و مبتنی بر رایانه و اینترنت از این نوع هستند. آن‌ها را نمی‌توان با شعارهای کهنه ملی و صهیونیستی مانند «هیچ جا مثل اسرائیل نیست!» ننگه داشت.

آمارها نشان می‌دهد اغلب کسانی که اسرائیل را ترک می‌کنند، دارای تحصیلات بیشتری از سایر اسرائیلی‌ها هستند؛ بنابراین، خروج آن‌ها را می‌توان پدیده فرار مغزها نامید. بر اساس آماری که هآرتص منتشر کرده در بین مشاغل اسرائیلی‌های مهاجر به خارج، اساتید دانشگاه بالاترین نسبت را دارند. پزشکان و سایر دانشمندان و مهندسان در رده بعد هستند. مثلاً به ازای هر ۱۰۰ استاد اسرائیلی، ۲۵ استاد مهاجر در دانشگاه‌های آمریکا کار می‌کنند. در مقایسه، اساتید اروپایی شاغل در آمریکا کمتر از ۴ درصد اساتید اروپایی هستند و اساتید آلمانی شاغل در آمریکا کمتر از ۳ درصد اساتید آلمانی‌اند. اسرائیل از این نظر بدترین جایگاه

را دارد و با هیچ کشور دیگر جهان قابل مقایسه نیست؛ اما هآرتص می‌افزاید که نگاه تحصیل‌کرده‌های اسرائیلی مشتاق مهاجرت به آمریکا یک افسانه و توهم است و اکثر مهاجران اسرائیلی در آمریکا موفقیت نداشته و در سطحی متوسط زندگی می‌کنند. حتی برخی از خانواده‌های مهاجر از اسرائیل آن‌قدر فقیرند که یک مؤسسه خیریه در لس‌آنجلس، بین آن‌ها غذا

” بسیاری از یهودیان این احساس را دارند که شکست خورده‌اند و جایی برای اثرگذاری در اسرائیل ندارند زیرا هیچ چشم‌اندازی از اصلاح جامعه، صلح با فلسطینی‌ها یا زندگی سالم را نمی‌بینند

توزیع می‌کند.

ضربه دیگری که فرار مغزها به اسرائیل می‌زند، کاهش سطح متوسط سواد در داخل است. هآرتص می‌گوید نیمی از دانش‌آموزان اسرائیلی، آموزش‌هایی با سطح پایین‌تر از برخی کشورهای جهان سوم می‌بینند. این جمعیت بزرگ، پس از رسیدن به سن جوانی، امکان کمتری برای مهاجرت به خارج دارند؛ بنابراین، آینده اسرائیل بر دوش آنان ساخته می‌شود و باید منتظر پوپولیسم بیشتری در آنجا باشیم. در بین کشورهای توسعه‌یافته، ایتالیا و اسرائیل با سرعت بیشتری در حال از دست دادن تحصیل‌کرده‌های خود در پدیده فرار مغزها هستند و از این نظر مثل برخی از کشورهای فقیرند.

### افول طبقه متوسط

اقتصاددانان معمولاً طبقه متوسط را اساس یک اقتصاد سالم می‌دانند، اما به گفته هآرتص، در اسرائیل دستمزدهای طبقه متوسط در یک دهه نزدیک به ۸ درصد سقوط کرده و روند کاهشی آن ادامه دارد. گاهی به دلیل یک

مشکل پزشکی یا شغلی، فردی از طبقه متوسط به آسانی به صف فقیران می‌پیوندد. با این حال، طبقه متوسط اسرائیل بیشتر بار مالیاتی را بر دوش دارد زیرا طبقه بالای جامعه، مثل اکثر کشورهای سرمایه‌داری، با کمک حسابداران و وکیلان زبده خود، راه‌هایی برای فرار از پرداخت مالیات پیدا می‌کند. طبقه متوسط همچنین بار خدمت سربازی را بر دوش دارد. خدمت سربازی برای زنان و مردان اسرائیلی به مدت دو سال یا بیشتر اجباری است و آنان تا میانسالی نیز باید به‌منظور بازآموزی نظامی مرتباً به ارتش مراجعه کنند و یا برای شرکت در جنگ‌ها آماده اعزام باشند.<sup>۴۴</sup>

ریزش تدریجی طبقه متوسط باعث شد در اسرائیل تا قبل از بحران کرونا، حدود ۲۱ درصد مردم زیر خط فقر به‌سر برده و از این نظر در مقایسه با ۳۴ کشور توسعه‌یافته جهان، بدترین وضع را داشته باشند. اختلاف طبقاتی در اسرائیل، پس از آمریکا، مکزیک، شیلی و ترکیه بدترین جایگاه را در میان این کشورها دارد.<sup>۴۵</sup> بحران کرونا سبب شد این آمار افزایش شدیدی پیدا کند. اکنون بیش از ۲۹ درصد اسرائیلی‌ها یعنی ۸۵۰ هزار خانواده زیر خط فقر زندگی می‌کنند.<sup>۴۶</sup>

با اینکه مهاجرت معکوس بیشتر در میان تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران رایج است، اسحاق رابین نخست‌وزیر اسبق اسرائیل این پدیده را «ریزش افراد بزدل» نامیده بود؛ البته باید توجه داشت که بسیاری از اسرائیلی‌ها ریشه خارجی دارند و همچنان به نحوی دل‌بستگی‌های خود به زادگاه خارجی خود یا نیاکان خود را حفظ کرده‌اند. بر اساس یک تحقیق، حدود ۴۲ درصد اسرائیلی‌ها می‌توانند شهروند اتحادیه اروپا شوند، زیرا والدین آن‌ها یا جد آن‌ها اهل یکی از کشورهای این اتحادیه بوده است. بر اساس نظرسنجی مرکز میراث مناخیم بگین، مستقر در شهر قدس، ۵۹ درصد اسرائیلی‌ها به‌منظور آنکه پناهگاهی برای آینده خود داشته باشند، قصد اخذ گذرنامه و مراجعه به سفارت یک کشور دیگر برای اخذ شهروندی را دارند، گرچه ممکن است تاکنون این کار را نکرده باشند. در میان نوجوانان اسرائیلی نیز اشتیاق زیادی برای مهاجرت به چشم می‌خورد زیرا ۶۸ درصد نوجوانان، اوضاع اسرائیل را مناسب نمی‌دانند.<sup>۴۷</sup>

### برخوردهای سیاسی با مهاجرت معکوس

مقابله با مهاجرت معکوس همواره در مبارزات انتخاباتی اسرائیل مطرح می‌شود. احزاب و کاندیدها راه‌حل‌هایی برای مواجهه با آن ارائه می‌کنند یا به حزب و کاندیدای رقیب به دلیل ناتوانی از ارائه راه‌حل حمله می‌کنند.

5. Zochrot
6. Zochrot, B Tselem, *Breaking the Silence, Coalition of Women for Peace, 21st Year, Matzpen*
7. Ariella Azoulay
8. Adi Ophir
9. Hannan Hever
10. Anat Biletzki
11. Dana Golan
12. Haim Yacobi
13. Ilan Pappé
14. *Hadash*
15. Yonatan Shapira
16. Neve Gordon
17. *Ta'ayush*
18. Yael Lerer
19. *Balad*
20. Gila Svirsky
21. Marcelo Svirsky
22. Jonathan Ben-Artzi
23. Haim Bereshit
24. Sapir
25. Muhammad Jabali, Saar Sakali, Rozeen Bisharat, Ilana Bronstein, Niv Gal
26. Yigal Arens
27. Moshe Machover, Akiva Orr and Shimon Tzabar
28. Eyal Sivan, Simone Bitton and Udi Aloni
29. Peace Now
30. Catherine Rottenberg
31. Bar-Ilan
32. *The One State Condition: Occupation and Democracy in Israel/Palestine*
33. *From Palestine to Israel: A Photographic Record of Destruction and State Formation*
34. *Potential History. Unlearning Imperialism*
35. Hagar Kotef
36. <https://www.haaretz.com/israel-news/.premium.MAGAZINE-losing-hope-for-change-top-left-wing-activists-and-scholars-leave-israel-behind-1.8864499>
37. *Balad*
38. *Aliyah*
39. Yerida
40. <https://en.wikipedia.org/wiki/Yerida>
41. *Leaving Zion: Jewish Emigration from Palestine and Israel After World War II*
42. [https://en.wikipedia.org/wiki/Jews\\_in\\_New\\_York\\_City](https://en.wikipedia.org/wiki/Jews_in_New_York_City)
43. <https://www.haaretz.com/.premium-bye-the-beloved-country-1.5273011>
44. [https://en.wikipedia.org/wiki/Reserve\\_duty\\_\(Israel\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Reserve_duty_(Israel))
45. <https://www.haaretz.com/.premium-oecd-israel-poorest-in-developed-world-1.5242869>
- 46.
47. <https://www.timesofisrael.com/number-of-israelis-in-poverty-shot-up-50-since-pandemics-start-report-finds/>



آریلا آزلوی هنرمند و نویسنده یهودی که از اسرائیل مهاجرت کرد. او در کشورهای دیگر نمایشگاه‌هایی از تماویر و اسناد خود در باره فلسطینیان برگزار می‌کند

بسیاری از اوقات در شغل‌هایی مشغول به کار می‌شوند که یهودیان غربی، آن را پست و دون شأن خود می‌دانند و به فرزندان خود اجازه حضور در آن را نمی‌دهند، مانند رانندگی تاکسی، تعمیر خودرو، نگهبانی و نظایر آن. البته اشتغال در این نوع مشاغل در اسرائیل توسط خود یهودیان رایج است. از سوی دیگر، آن دسته از یهودیان غربی که مخالف سیاست‌های اسرائیل هستند، رابطه خوبی با مهاجران معکوس دارند چون آن‌ها را قربانی پروژه صهیونیسم و راست‌گرایی می‌دانند، اما اکثر سازمان‌های فعال یهودی که دارای نفوذ مالی و سیاسی هستند، صهیونیست و مخالف ترک اسرائیل محسوب می‌شوند. ■

### پی‌نوشت:

1. <https://www.haaretz.com/opinion/.premium-the-real-reason-young-israelis-are-leaving-1.5319044>
2. <https://www.haaretz.com/israel-news/.premium.MAGAZINE-losing-hope-for-change-top-left-wing-activists-and-scholars-leave-israel-behind-1.8864499>
3. Eitan Bronstein
4. Eléonore Merza

نیز لایحه‌های مطرح در کنشست بر اساس تأثیری که بر روند ترک اسرائیل می‌گذارند، مورد بحث قرار می‌گیرند. در سال ۲۰۰۹ لایحه‌ای در کنشست مطرح شد که بر اساس آن، اسرائیلی‌های مهاجر که حدس زده می‌شد حدود یک میلیون نفر باشند، بتوانند در انتخابات اسرائیل شرکت کنند. هدف این بود که رابطه آن‌ها با داخل قطع نشود؛ اما از آنجا که این مهاجران، در نظر برخی ضعیف، ترسو یا حتی خائن قلمداد می‌شوند، این لایحه رأی نیاورد. اگر این مهاجران می‌توانستند در انتخابات اسرائیل شرکت کنند، وزنه بزرگی برای تضعیف راست‌گرایان در حکومت اسرائیل محسوب می‌شدند. از سوی دیگر، جنبش‌های اعتراضی در اسرائیل به‌ویژه در زمان جنگ‌ها و پس از آن، یا در دوران بحران‌های اقتصادی، مهاجرت معکوس را مطرح کرده و مثلاً با آتش زدن کارت شناسایی ملی خود تهدید به ترک اسرائیل می‌کنند. همچنین یهودیانی که از کشورهایی با نژاد متفاوت به اسرائیل آمده‌اند، مانند یهودیان آفریقایی، در تظاهرات

خود به تبعیض‌های نژادی اعتراض کرده و تهدید به مهاجرت معکوس می‌کنند. برای مقابله با این امواج، دولت اسرائیل با سازمان‌های متحد خود در جوامع یهودی خارجی به‌ویژه در غرب، تماس دارد تا به یهودیان مهاجر معکوس، خدماتی ارائه ندهند، زیرا این ممکن است نوعی خوشامد و تشویق برای آن‌ها تلقی شود. درحالی‌که مهاجران یهودی نیاز به ادغام در جوامع یهودی در خارج دارند، این نوعی لجبازی و ستیزه‌جویی از جانب صهیونیست‌ها نسبت به هم‌کیشان خود است؛ اما سؤالی که برای این مهاجران معکوس باقی می‌ماند این است که اگر زندگی در اسرائیل مطلوب است، چرا خود صهیونیست‌های مقیم خارج به آنجا مهاجرت نمی‌کنند. در نتیجه اقدامات اسرائیل و سازمان‌های یهودی متحد آن در امریکا، رابطه یهودیان امریکایی با یهودیان مهاجر از اسرائیل، به‌طورکلی سرد است. یهودیانی که از اسرائیل آمده‌اند، نمی‌توانند به‌آسانی از نفوذ و حمایت‌های مالی سازمان‌های یهودی در امریکا و سایر کشورهای غربی استفاده کنند. از این‌رو،

# بهار عربی او باما از منظر شادی حمید



علی عربی

او دلیل این سکوت را آن می‌داند که اگر در مورد کودتایچیان علیه مرسی از لفظ کودتا استفاده می‌کرد ناگزیر به قطع حمایت‌های مالی از مصر می‌شد که مبلغ چندین میلیارد در سال را شامل می‌شد که برای نگه داشتن مصر به‌عنوان متحد اسرائیل هزینه می‌شد.

کتاب باراک او باما همراه با کتاب همسر او میشل او باما که در ۲۰۱۸ چاپ شده بود، پرخواننده‌ترین کتاب‌های سال‌های اخیر در امریکا بوده‌اند و حتی رکورد کتاب‌های پرفروش قبلی یعنی هری پاتر را نیز شکسته‌اند. کتابی که در چندماهه اخیر بعد از آبان که انتشار پیدا کرد به رکورد خیره‌کننده چندین میلیون رسیده است و تنها در روز اول چاپ آن نزدیک به ۹۰۰ هزار نسخه فروش داشته است. او باما در این کتاب به دو برخورد کاملاً متفاوت با مصر و بحرین اشاره می‌کند که در مورد اولی از حسنی مبارک خواسته که از قدرت کناره‌گیری کند درحالی که با تمام قوا از باقی ماندن حاکم بحرین بر اریکه قدرت حمایت کرده است. در مورد نخست توضیح می‌دهد که اگر او یک جوان مصری بود حتماً به معترضان علیه او در میدان تحریر می‌پیوست و از این نظر با آن‌ها همدلی داشته است؛ اما چرا در مورد بحرین سکوت کرد؟! او به نظر مشاورانش ارجاع می‌دهد که به نظر می‌رسد کاملاً بی‌وجه باشد. شادی حمید<sup>۱</sup> متخصص موسسه بروکینگز<sup>۲</sup> در قطر که در واقع برای امریکاشناسی توسط شیخ قطر احداث شده است می‌گوید که در میان رئیس‌جمهورهای امریکا هیچ‌کس مانند او باما به نظر مشاوران خویش بی‌اعتنایی نمی‌کرد و این کاملاً در تضاد با دیدگاه عموم مردم راجع به او باما است. شادی حمید با تحلیل دقیق مواضع او باما و نظر مشاورانش نشان می‌دهد که در میان رؤسای جمهوری امریکا از نظر تصمیم‌گیری‌های مستقل، او در رأس این فهرست است. جورج بوش پسر که به نظر می‌رسد تحلیل‌های او کاملاً خودمختار است در بین رؤسای جمهوری امریکا بیش از همه تحت تأثیر نظر مشاورانش بود. این حتی در فیلمی که اولیور استون<sup>۳</sup> از او ساخته است و بر مبنای شواهد مستند قرار دارد نیز مشهود است.

بسیاری تصور می‌کنند او باما رئیس‌جمهور صلح‌طلبی بود که برای بازداري از جنگ تلاش می‌کرد. این نظر یکسره بر خطاست. شادی حمید نشان می‌دهد که او در دوره دانشجویی در هاروارد شدیداً تحت نظر استاد معتبر هاروارد ساموئل هانتینگتون<sup>۴</sup> قرار داشت که کتاب معروف جنگ تمدن‌ها<sup>۵</sup> را نوشته است، در صورتی که جورج بوش پسر با این نظریه کاملاً در تضاد قرار داشت. این از آن مواردی است که نشان می‌دهد تصویری که عموم مردم از رهبران سیاسی دارند با واقعیت وجودی آن‌ها متفاوت است. او باما در کتاب خود به تناقض برخورد با مصر و بحرین اشاره می‌کند و می‌نویسد که نمی‌تواند به‌درستی این تناقض را توضیح دهد و به نظر می‌رسد که بهترین نظریه برای توضیح این تناقض نظریه پیچیدگی<sup>۶</sup> است که سیاست را تابع آشفتگی و نه نظم و به‌سامانی قرار می‌دهد.

او می‌نویسد: من در مصر از حسنی مبارک خواستم کنار بگیرد اما در بحرین از ابقای حاکمی دفاع کرد که مردم در مقابل او به پا خاسته بودند. می‌توان

باراک او باما به قدرت رسیدن آنگ سان سوچی را پیروزی دموکراسی در آخرین سال حکومت خود می‌دانست و به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور پرقدرت جهان از برمه پس از به قدرت رسیدن سوچی بازدید کرد. اینک حکومت سوچی با کودتا سقوط کرده و این امید به یأس تبدیل شده است. روزنامه معروف جناح راست ایران با عنوان «سوچی سوخت» او را دستاورد غرب می‌دانست که دستش به خون مسلمانان روهینگیا آلوده بود. با این حال باید توجه کرد که در دوره آنگ سان سوچی، رهبر پوپولیست یک گروه مذهبی مردم را به کشتار مسلمانان ترغیب کرد و آنگ سان سوچی که می‌ترسید نهال نوپای دموکراسی در کشورش از بین برود با توجه به محبوبیت آن رهبر پوپولیست مذهبی در مقابل اقدامات او سکوت کرد و برای او هم هزینه زیادی داشت، زیرا حقوق بشر جهانی جایزه‌اش را از او پس گرفت و کانادا تابعیت او را لغو کرد، اما باید تصور کنیم که در ذهن سوچی به ثمر نشاندن یک حکومت دموکراسی که مبتنی بر حمایت اکثریت مردم بود در اولویت قرار داشت؛ زیرا نظامیان تصور می‌کردند که سوچی نخواهد توانست پشتیبانی مردم را در پایان دوره چهارساله اول به قدرت رسیدن به دست آورد و حکومت او به‌طور خودبه‌خودی سقوط خواهد کرد، درحالی که سوچی توانست محبوبیت خود را پایدار نگه داشته و برای دوره بعدی نیز انتخاب شود و این دلیل مداخله نظامیان است. آیا می‌توان این کودتا را دلیلی بر شکست او باما بر ادعاهایش دانست؟! بدون تردید چنین نیست زیرا دموکراسی در کشورهایی که شدیداً تحت قدرت استبدادی می‌باشند راه طولانی در پیش دارند.

شکست دیگر او باما در پرونده سیاست خارجی مربوط به بهار عربی است. او در کتاب خود سرزمین موعود که در این اواخر به چاپ رسید و بلافاصله پرفروش‌ترین کتاب‌های سال‌های اخیر در فهرست کتاب‌های پرفروش شد، به این شکست صریحاً اعتراف کرده؛ زیرا شاهد کودتا علیه اولین حکومت تشکیل‌شده بر مبنای دموکراسی بود که ناگزیر به سکوت در برابر کودتایچیان شد.





تصور کرد که او با ما برای توجیه دو عمل متناقض خود دست به استدلال بر مبنای نظریه پیچیدگی زده باشد. در حالی که هنگامی که این تصمیم‌ها را می‌گرفته لاید آن‌ها را بر مبنای ملاحظات دیگری انجام داده است.

این ملاحظات به یاد ما می‌آورد که در کنفرانس گوادلوپ که حدود دو هفته قبل از خروج شاه از ایران برگزار شد، ژیسکاردستن و پس از آن بقیه رهبران حاضر در آن جلسه به این تصمیم رسیدند که از شاه بخواهند که از قدرت کناره‌گیری کرده و از کشور خارج شود و شاه نیز این تصمیم را کاملاً پذیرفت. مبارک نیز با تصمیمی که او با ما برای او گرفته بود کنار آمد و از قدرت مستعفی شد. به نظر می‌رسد حاکمانی که کاملاً با غرب همکاری می‌کنند مانند سرباز پیاده شطرنج می‌مانند که در موقعی که از آن‌ها خواسته می‌شود قدرت را به راحتی ترک کنند در مقابل آن قدرت حاکم (امریکا)، سر تعظیم فرود می‌آورند.

موقعیتی که او از چهره حسنی مبارک ترسیم می‌کند کاملاً زینده این دیکتاتور پیر است و بسیاری از دیکتاتورهای کشورهای اسلامی چنین وضعیتی را دارند هنگامی با واقعیت روبه‌رو می‌شوند که آن واقعیت به گوش آن‌ها سیلی زده و آن‌ها را از خوابی گران‌سنگ بیدار می‌کند. او می‌نویسد دیکتاتورهای پیری که خود را در کاخ‌هایشان حبس و منزوی می‌کنند، نمونه ایده‌آل دیکتاتورهای کشورهای اسلامی هستند که راه ارتباط با آن‌ها فقط از طریق افرادی چاپلوس می‌گذرد که منافع شخصی برایشان از منافع ملی اهمیت بیشتری دارد.

جولی پیس<sup>۷</sup> می‌نویسد فلسفه عدم مداخله او با ما با آزمون سختی در مصر شکست خورد. آیا این جمله جولی پیس درست است؟! در واقع او با ما با تحلیل موقعیت عراق در سال ۲۰۰۲ و هم ۲۰۰۳ و مخالفت صریح با مداخله در عراق به قدرت رسیده بود و شکست در عراق توانست او را به ریاست جمهوری آمریکا برساند بنابراین نمی‌توان درک او با ما را آن‌چنان که شادی حمیدی می‌گوید از اسلام همواره نادرست دانست؛ زیرا

در پی مداخله بوش پسر در عراق جنگ‌های داخلی شروع شد.

مهم‌ترین رویداد از مقابله او با ما با اسلام تجربه سخنرانی او در سال ۲۰۰۹ در دانشگاه الازهر مصر است این رویداد برای او فوق‌العاده باشکوه برگزار شد. او آرزوی آن را داشت که در یک کشور اسلامی که مهم‌ترین آن قلب فرهنگی جهان اسلام یعنی دانشگاه الازهر بود

همه ما آرمان‌های مشترکی داریم و آن زیستن در سایه صلح است.

مسئله اساسی نطق او با ما در دانشگاه الازهر نشان‌دهنده توجه عمیق رئیس‌جمهوری آمریکا به اسلام است که افراد قبل از او چنین برداشتی را نداشته‌اند. همچنین او عمیقاً به تاریخ نیز توجه دارد که در میان رؤسای جمهوری آمریکا تنها جان اف کندی را با او می‌توان مقایسه کرد. جان اف کندی که به شدت تحت تأثیر بزرگ‌ترین تاریخ‌نگار آمریکا یعنی باربارا تاکنم<sup>۸</sup> بود توانست از طریق توجه به او جلوی جنگ بین آمریکا و شوروی را در جریان موسوم به خلیج خوک‌ها و زبرداری اتمی شوروی در زمان خروشچف بگیرد. آیا او با ما نیز می‌توانست با این نگاه جلوی برخورد اسلام و آمریکا را بگیرد؟! در واقع رویداد کاریکاتورهای موهن فرانسوی شارلی ابدو در زمان او با ما رخ داد و او با ما آن‌چنان از این قضیه اندوهگین شد که با نامیدی گفت اسلام در زمانه کنونی سخت‌گیرانه و غیر منعطف است؛ سخنانی که در گفت‌وگو با ملکوم ترناب نخست‌وزیر استرالیا بر زبان راند. شاید در این زمان او با ما متوجه شده بود که نباید آن‌چنان به شواهد که بذر امید را در دل او بارور کرده بود دل ببندد بلکه به تفاوت‌ها نیز باید توجه داشته باشد. در واقع حاکم قطر که در کتاب او با ما شدیداً مورد ستایش قرار گرفته و او را باهوش‌ترین رجل سیاسی در جهان اسلام می‌خواند به صراحت سعی در بهبود درک مسلمانان از آمریکا کرده بود و بر یادداشتن مؤسسه بروکینگز در دوحه با همین هدف انجام شده بود. شاه قطر گفته بود آمریکا پدیده مهمی در جهان ماست و ارزش آن را دارد که یک مؤسسه امریکاشناسی داشته باشیم. شادی حمید در واقع ارشدترین و شناخته‌شده‌ترین عضو این مؤسسه است که آثار او گاهی در مجله آتلانتیک چاپ می‌شود. شادی حمید نویسنده کتاب دین استثنایی<sup>۱۱</sup> است که اشاره به تلاش‌های سیاسی در جهان اسلام برای ساختن علم سیاست دارد. او تصور می‌کند علم سیاست در جهان اسلام نه چیزی بد و نه چیزی خوب بلکه یک چیز واقعی

به سخنرانی برای مسلمانان پیردازد و آن‌ها را مخاطب قرار دهد. او برای این کار به تشابه خود با مسلمانان اشاره کرد و در آخر تأکید کرد که نباید بر تفاوت‌ها متمرکز شد که ما را از یکدیگر دور می‌سازد. بلکه شباهت ما<sup>۹</sup> که ما را به یکدیگر نزدیک می‌سازد، می‌تواند عامل صلح پایدار باشد. او گفت ما در برهه‌ای از زمان با یکدیگر دیدار می‌کنیم که میان ایالات متحده آمریکا و جهان اسلام تنش وجود دارد، تنش که در تاریخ ریشه دارد و فارغ از سیاست‌های امروز امریکاست. در واقع او از اینکه آمریکا در بروز تنش در جهان اسلام است شانه خالی کرد و آن را نه به مسلمانان و نه به ایالات متحده آمریکا نسبت داد، بلکه آن را برآمده از نوع رابطه نامتقارن بین این دو بلوک دانست. این درک روابط نامتقارن بر مبنای توجه بیش از حد به تفاوت‌ها بود که او تصور می‌کرد به جای آن بهتر است بر شباهت‌ها متمرکز شویم تا صلح به ارمغان آورده شود. او به همین دلیل گفت تا زمانی که رابطه ما بر اساس تفاوت‌ها تعریف شود سبب تقویت پاشندگان بذر نفرت خواهیم بود. به منظور حرکت به جلو باید زبان ما بیان‌کننده چیزی باشد که در قلب ماست و آن علاقه به صلح بین ماست و آن را به گوش جان بشنویم تا از هم بیاموزیم. برای تأکید بر این شباهت‌ها او به یاد آورد که: پدرم از خانواده‌ای بود که نسل‌ها مسلمان بودند و در نوجوانی در اندونزی زندگی می‌کرد و با صدای اذان از خواب بیدار می‌شد، دانشجوی تاریخ بود و به برقراری تمدن اسلامی و الازهر در خلال دوره آموزش خود در دانشگاه هاروارد با تاریخ آشنا شد و به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفت و در پایان گفت که

”  
به نظر می‌رسد  
حاکمانی که کاملاً با  
غرب همکاری می‌کنند  
مانند سرباز پیاده  
شطرنج می‌مانند که  
در موقعی که از آن‌ها  
خواسته می‌شود قدرت  
را به راحتی ترک کنند  
در مقابل آن قدرت  
حاکم (امریکا)، سر  
تعظیم فرود می‌آورند

است؛ یعنی بعینه باید آن را به صورت علم سیاسی مستقل از علم سیاست در جهان غرب شناخت؛ بنابراین فاصله این علم با علم سیاست در جهان غرب تفاوت دیدگاه‌های سیاسی را بیان می‌کند. او به کوشش‌های داعش و نیز اردوغان در بنای تفکر سیاسی خود بعد از اخوان المسلمین اشاره کرده است که در کتابی که امسال توسط نشر کویر<sup>۱۱</sup> به طبع رسید، به طور مفصل تشریح شده است. در واقع نمی‌توان از سیاست به مفهوم عام در دوره خلفای راشدین سخن گفت. این دوره با خشونت زیادی همراه بود که غیر از ابوبکر که پس از سه سال به صورت طبیعی و در اوج سالخوردگی در گذشت، سه خلیفه بعدی هر سه با ترور از پای درآمدند.

این درهم‌تیدگی دین و سیاست را می‌توان در همه رفتارهای مسلمانان در عرصه‌های مختلف و از جمله در جنگ یافت. یکی از افراد بسیار تأثیرگذار در این اندیشه محمدجلال کیشک<sup>۱۲</sup> (۱۹۲۳) دلیل پیروزی اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بر اعراب را گرایش شریعتی آن‌ها در جنگ قلمداد می‌کند و یادآور می‌شود که آن‌ها به دلیل مخلص بودن در دین خود بر اعراب پیروز شدند. آن‌ها یقین و اخلاص دینی داشتند. فؤاد عجمی گزارش

محمد جلال کیشک از جنگ اعراب و اسرائیل را تحسین کرده و یادآور می‌شود که پس از فتح اورشلیم سربازان در کنار خاکام‌ها به نیایش می‌پرداختند. این دیدگاه که در مسیحیت برخلاف اسلام و یهود، شریعت با سیاست آمیخته نشده و علم سیاست در جهان مسیحیت به کلی از رنگی دیگر است همواره مورد توجه تاریخ‌نگاران سیاست بوده است.

این تصور ایجاد شده است که در تصلیب عیسی مسیح وی با عمل نجات‌بخش خود انسان را از بار گناه (شریعت)

آزاد ساخت، در حالی که شریعت یهود برای زمان و مکانی خاص، قومی برگزیده بود، اما مسیحیت توانست با استقلال از زمان و مکان خاص و عدم تأکید بر برگزیده بودن قومی خاص، پیام دینی جهان‌شمول و جاودانه‌ای را ایجاد کند که در آن کیفر گناهان، دیگر اهمیتی ندارد زیرا مسیح به خاطر این گناهان به صلیب آویخته شد و در واقع این اصطلاح که او بار گناهان همه بشر را بر دوش می‌کشد که در حمل صلیبی که بر آن مصلوب شد استعاره آن وجود دارد در واقع زمینه را برای سکولاریسم آماده ساخت.

اسلام نیز چون یهود نجات را در رعایت شریعت می‌داند. دلالت آن برای دولت مدرن تبعیت از شریعت است که پیش شرط نجات است. پس همه

رهبران اعم از رهبران مذهبی یا سیاسی موظف به برپاداشتن شریعت می‌باشند. این دیدگاه در واقع نوعی استثناگرایی در دو دین اسلام و یهود به جود آورده است که هر دو رسالتی معنوی برای خود قائل‌اند که جهان را از نو تسخیر کنند. اردوغان و داعش نمایانگر دو قطب یک نوع تفکر می‌باشند که آبشخور واحدی که اخوان المسلمین ایجاد کرده‌اند در هر دوی آن‌ها وجود دارد. در واقع اردوغان با ترکیب سه مؤلفه عثمانیسم، ترکیسم و اسلامیسم سعی می‌کند که این بنیاد علم سیاسی را از نو بازتعریف کند. در ترکیسم توجه او به ناسیونالیسم و ایده‌های آتاتورک است. همان کسی که در ۱۹۲۴ آخرین نظام خلافت را برچید. در واقع اردوغان تصور می‌کند که مجدداً این دو باید با یکدیگر پیوند یابند.

شادی حمید در مقابل طیف وسیعی از تاریخ‌نگاران که تصور می‌کنند دلیل آنکه در غرب سکولاریسم در قرن ۱۷ ایجاد شد جنگ‌های سی‌ساله بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌هاست که اروپا را در جنگی خانمان‌سوز درگیر کرد، تصور می‌کند سکولاریسم ریشه در پیام جهانی مسیحیت داشت به همین دلیل هابرماس با تأکید بر این ایده مطرح می‌سازد که راه بقای دین سکولاریسم

یعنی کنار کشیدن دین از عرصه عمومی و راندن آن به عرصه خصوصی است. آیا این الگو برای جهان اسلام نیز کارگشاست؟! شادی حمید به این سؤال پاسخ منفی می‌دهد؛ زیرا از این دو علم یعنی علم سیاسی در جهان اسلام و در جهان مسیحیت بنیادهای متفاوتی دارند.

در اینکه کل مفاهیم اسلامی جنبه استثناگرایی داشته باشد، همه متفکران اسلامی هم‌داستان نمی‌باشند. مثلاً محمدطاه‌ها سودانی که دیدگاه‌های او را در آثار شاگرد مشهورش ابونعیم نیز

می‌توان یافت، اعتقاد داشت که آیات مکی قرآن اصول جاودانی اسلام و دینی برای همه مردم جهان است، در صورتی که آیات مدنی جنبه قومی خاص یعنی عربستان قرن هفتم میلادی است که متناسب با حال و هوای آن است. این دیدگاه در افرادی مانند عبدالکریم سروش نیز تأثیر داشته و این دیدگاه که قرآن با زبان پیامبر و برای آن دوره خاص است در واقع گسترش دیدگاه محمد طاه‌ها سودانی به همه مفاهیم قرآن است. این دیدگاه هر چند در سال‌های اولیه اسلام توسط عبدالله ابن کلاب نخستین بار روایت شده و بعداً عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری از خواهران آن بوده‌اند، دیدگاه محمدطاه‌ها سودانی را باید با دیده اعتنا

نگریست. او در سال ۱۹۵۸ به دست دیکتاتور سودان جعفر نمیری اعدام شد.

او با ما به نهایت تعجب به این موضوع اشاره می‌کند که او طرفدار عدم مداخله در عراق بود و این دیدگاه را عیناً در سوریه نیز به کار گرفت. در مورد عراق دخالت امریکا منجر به جنگ‌های داخلی در عراق شد. او برای پرهیز از جنگ‌های داخلی در سوریه در این کشور مداخله نکرد، ولی با وجود عدم دخالت در این جنگ‌ها باز هم جنگ داخلی رخ داد. او از خود می‌پرسد که چگونه می‌توان برای کشورهای اسلامی از استراتژی واحدی پیروی کرد؟ باید توجه داشت که این گزاره که دخالت امریکا منجر به جنگ‌های داخلی می‌شود مترادف با این گزاره نیست که اگر امریکا می‌خواهد جنگ داخلی در کشوری رخ ندهد نباید در آن مداخله کند. این دو گزاره به لحاظ منطقی هم‌ارز نیستند اما باید پذیرفت که یک استراتژی واحد را بدون توجه به فرهنگ و تاریخ یک کشور نمی‌توان برای کشور دیگری به یکسان مورد استفاده قرار داد. با توجه به اینکه اینک نزدیکان او با ما هم در تاریخ امریکا به قدرت رسیده‌اند، بازخوانی کتاب او با ما و نگاه‌های انتقادی به آن از دیدگاه حمید شادی می‌تواند ثمربخش باشد. او با ما دلیل نوشتن کتاب خود را آن می‌دانست که آن را با صدای بلند در گوش ترامپ بخوانند تا اندکی از تاریخ آمریکا را بدانند، اما باید توجه کرد که به همان اندازه که خواندن کتاب او با ما برای ترامپ مفید است ممکن است برای ما هم مفید باشد. سؤالی را که او با ما در کتاب خود مطرح کرده است در پایان این مقاله می‌آورم. سؤال این نیست که ایران مخالف چیست؛ بلکه پرسش از ایران این است که می‌خواهد چه آینده‌ای برای خود بسازد؟! در خاتمه یادآور می‌شوم که سخنان او با ما از بهترین سخنرانی‌های رؤسای جمهوری امریکا برشمرده‌اند و کریس ابوت<sup>۱۳</sup> این سخنان را در مجموعه خود به نام «سخنانی که جهان ما را ساخته است» در سال ۲۰۱۰ جای داده است؛ و ثر او در کتاب آخرش سرزمین موعود را از بهترین نمونه‌های ثر رؤسای جمهوری امریکا شناخته‌اند. ■

### پی‌نوشت:

1. . Shadi Hamid
2. . Brookings
3. . Olliver Stone
4. . Samuel Hantington
5. . War of civilizations
6. . Complexity Theory
7. . Jolie peace
8. . Complementary= مکمل
9. . Similarity
10. . Barbara Talkman
11. . Exceptional religion
12. استناگرایی اسلامی، نشر کویر، ۱۳۹۹
13. Mohammadjalal kishk
14. . Chris Abbott

”  
**او تصور می‌کند علم سیاست در جهان اسلام نه چیزی بد و نه چیزی خوب بلکه یک چیز واقعی است؛ یعنی به عینه باید آن را به صورت علم سیاسی مستقل از علم غرب شناخت**“

# چشم انداز خوانندگان

## با سلام فراوان و سپاس بسیار از نشریه چشم انداز ایران

مقاله «شعار محدود؛ مقاومت نامحدود» بسیار ارزشمند بود چرا که این را شما نوشته بودید کسی که با پوست و گوشت و رگ و پی وارد در مبارزه شد در آن ماند و بدان تداوم بخشید، می دانید که آقای عزت‌الله سبحانی هم به گونه‌ای همین حرف را می زد اما این کجا و آن کجا. من هنوز هم مطمئنم که اگر فرصتی برایتان پیش آید که درباره سازمان مجاهدین و دیگر سازمان‌های موجود در آن زمان‌ها و تحول آن جریان‌ها گفت‌وگویی داشته باشیم به تاریخ معاصر غنائی بخشیده خواهد شد.

## با احترام فراوان‌تر

ناصر حریری - ۲۰ بهمن ۹۹

چشم انداز ایران: از شماره ۱۳ به بعد ۸۰ مصاحبه درباره ریشه‌یابی سسی خرداد ۶۰ انجام شده که البته باز هم کفایت نمی‌کند. جا دارد بیش از این به آن‌ها پرداخته شود.

\*\*\*

## باسلام و عرض ارادت

شماره ۱۲۵ چشم‌انداز به نظرم رسید از نظر محتوا یکی از بهترین‌هاست. مخصوصاً سرمقاله، بحث مربوط به خلأ امنیتی، بحث‌ها و مصاحبه‌های مربوط به آموزه‌های دینی در مدارس و مقالات دیگر. ضمن تشکر به یاد می‌آورم که چند سال پیش مصاحبه‌ای ترتیب دادید که من همراه یکی دو نفر از معلمان آموزش و پرورش در مورد آموزش دینی در مدارس که من نظر ناچیز انتقادی خودم را در آنجا بیان کردم. ولی بحث‌های این شماره عمق و غنای زیادی داشت، امیدوارم که توجه حاکمیت و مسئولان امر به این بررسی‌ها جلب شود و دست از روش‌های آموزشی ملال‌انگیز بردارند. به قول سعدی

تو که قرآن بدین نمط خوانی

بیری رونق مسلمانی

جواد یوسف زاده - ۲۱ بهمن ۹۹

\*\*\*

## با سلام

تحریم برای آمریکا وسیله‌ای برای جنگ اقتصادی و سیاسی و براندازی جمهوری اسلامی و یا کوتاه آمدن اوست. برای ترامپ بقای برجام مهم نبود، انجام تحریم مهم بود که برجام مانع آن بود. او از برجام خارج شد تا جمهوری اسلامی را با ابزار تحریم و با هدف براندازی یا کوتاه آمدن تحریم کند. اروپا و اسرائیل و عربستان هم دنبال این هدفمند و برجام برایشان مهم نیست. جمهوری اسلامی قبول برجام را با هدف رفع تحریم‌ها مینا قرار داده بود؛ بنابراین برای هر دو طرف برجام وسیله بود. برای ایران برجام وسیله‌ای برای رفع تحریم‌ها بود و برای آمریکا وسیله‌ای برای وسیله دیگر و مهم با هدف به کوتاه آوردن ایران و برقراری فضای به نفع اسرائیل در منطقه و برقراری روابط تجاری شرکت‌های آمریکایی با ایران. آمریکا از تعهدات برجام خارج شده و قطعنامه ۲۲۳۱ را نقض کرده و تحریم‌ها این وسیله مهم برای براندازی یا کوتاه آمدن را مجدداً و سخت‌تر در این دو سال

برقرار کرده تا به هدف خود که براندازی یا کوتاه آمدن است برسد؛ بنابراین یک جنگ سهمگین واقعی است. یک طرف وسیله مهم تحریم را در دست دارد و آن را با بهانه‌های جنینی دیگر نظیر موشکی و تروریسم و حقوق بشر نیز اضافه بر تشدید تحریم‌های قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت محکم‌تر هم کرده است و هدفش براندازی یا کوتاه آمدن است و برایش مهم نیست به او بگویند از برجام خارج شده و قطعنامه را نقض کرده است، چون او براندازی یا کوتاه آمدن را می‌خواهد تا شرکای اروپایی و اسرائیل و عربستان راهم راضی کند. هم آمریکا و هم اروپا دنبال براندازی یا کوتاه آمدن ایران‌اند؛ بنابراین آمریکا دنبال بازگشت به برجام نیست دنبال رسیدن به هدف اصلی خود است و اروپا و شرکای منطقه‌ای‌اش نیز او را تشویق می‌کنند و آب به آسیاب او می‌ریزند و بوق‌های معاند ضد انقلاب هم همین شیوه آن‌ها را دنبال می‌کنند؛ و از نظر بوق‌های ضدانقلاب حتی واکنش و امثال‌ذلک بهانه‌اند و همه این بوق‌ها نیز دنبال براندازی‌اند با بهانه هر روزه و هر لحظه. برای اروپا و آمریکا و بایدن و مکرون نفوذ منطقه‌ای و حقوق بشر و موشک بهانه است. مگر همین اوپاما و بایدن و مکرون نمی‌دانند که آمریکای اوپاما و آمریکای ترامپ و اروپا صدها میلیارد دلار انواع و اقسام سلاح‌های مدرن و موشک‌های بالستیک را به عربستان و امارات نداده‌اند تا جنگ یمن را ادامه دهند و در عراق و سوریه هم مستقیم هم از طریق اسرائیل و عربستان به داعش کمک کنند. حالا بعد از شصت سال یادشان افتاده که ادامه جنگ یمن ضد حقوق بشر است! با اینکه آمریکا دیگر نیازش به نفت عربستان منتهی شده است و اسلحه‌فروشی‌اش نیز انجام شده است و حمایت از جنگ عربستان دیگر نیاز چندانی برای آمریکا و اروپا نیست و حمایت از اسرائیل اصل دائمی برای آن‌هاست و آن با استمرار دشمنی و تحریم و جنگ اقتصادی با ایران محقق می‌شود. در هدف براندازی و کوتاه آمدن ایران، اوپاما و ترامپ و بایدن و اروپا و مکرون و اسرائیل و عربستان متحدند و شریک یکدیگر. برای همین است که بایدن در مورد دلایل غیرمنطقی برای بازگشت مطرح می‌کند. دلایلی که از نظر او هدف بی‌منطق براندازی یا کوتاه آمدن را تأمین می‌کند. دلایل غیرمنطقی نظیر ابتدا برگشتن ایران به تعهدات برجامی؛ و نیز تعهد ایران برای برجام ۲ و ۳ با هدف کوتاه آمدن کامل ایران! اروپا نیز او را حمایت می‌کند و مکرون نیز با حمایتش پای اسرائیل و عربستان را پیش می‌کشد! هدف برای همه اینها یک چیز است براندازی یا کوتاه آمدن کامل ایران. زبان‌ها متفاوت است و هدف‌ها یکی است و همه دشمنی. روسیه مذبذب اسرائیل دوست و حامی اسرائیل هم رفیق نیم‌بند؛ و ما راهی جز محکم و مقاوم ایستادن در مقابل همه این‌ها نداریم و مواضع امروز جمهوری اسلامی و رهبری مواضع به‌حقی است. مشکل بزرگ ما برای افزایش اقتدار و قدرت و امنیت ملی، نداشتن حکمرانی خوب و یکپارچگی در داخل است. رفع این مشکل به برقراری یکپارچگی و اقتدار و قدرت و امنیت و اقتصاد و یکپارچگی ملی نیاز مبرم دارد. پویایی و رشد مؤلفه‌های قدرت ملی در این ارتباط و در همه ابعاد اعتقادی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، فناوری، نظامی، امنیتی و قضائی نیاز مبرم و مستمر و پویای ماست که تضمین‌کننده مستمر استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی است.

محمد آقایی - ۲۰ بهمن ۹۹



خانواده‌های محترم سهامی، محبوب، انتظامی و توسلی ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف الله میثمی و همکاران نشریه چشم انداز ایران

